



گام به گام تا استراتژی انتظار

از اینجاست که دولت کریمه

اسماعیل شفیعی سروستانی



بِسْمِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

تقديم به ساحت مقدّس
حضرت مولانا صاحب الزّمان، ارواحنا له الفداء

از اینجا تا دولت کریمه

«گام به گام تا استراتژی انتظار»

اسماعیل شفیعی سروستانی

سرشناسه	: شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: از اینجا تا دولت کریمه / نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی.
مشخصات نشر	: تهران، موعود عصر، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ۳۸۴ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۸-۰۶-۵
فهرست‌نویسی	: بر اساس اطلاعات فیپا.
یادداشت	: کتاب حاضر مقالات اسماعیل شفیعی سروستانی است که در نشریه «موعود» در شماره‌های مختلف آن به چاپ رسیده است.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ هـ. ق. -- مقاله‌ها و خطابه‌ها.
موضوع	: مهدویت -- انتظار -- مقاله‌ها و خطابه‌ها.
رده‌بندی کنگره	: ۴ الف ۷۶ ش / ۵۱ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۵۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۱۲۸۹۴۰

از اینجا تا دولت کریمه (گام به گام تا استراتژی انتظار)

نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی

ناشر: موعود عصر (عج)

سال و محل نشر: تهران، ۱۳۹۱

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۸-۰۶-۵

شمارگان: ۱۵۰۰

نوبت چاپ: دوم

چاپخانه: پیام

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

نشانی ناشر: تهران - صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۸۳۴۷

تلفن: ۸۸۹۴۱۲۳۵-۸۸۹۴۱۳۳۷ نمابر: ۸۸۹۴۱۴۰۲

فروشگاه اینترنتی: www.yaranshop.ir

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۱	بخش اول: امام حی، حضرت بقیة الله <small>علیه السلام</small>
۱۳	انتظار جلوه خوش
۲۱	جهان در عصر غیبت
۲۷	جهان در آستانه ظهور
۳۵	حجت
۴۳	مقام انسان کامل
۵۳	بینة طلایی
۶۹	بخش دوم: ما و مهدویت
۷۱	تک سوار دشت عشق و ما
۷۵	استراتژی انتظار
۷۷	حقیقت بهار و تحویل احوال
۸۷	شناخت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۹۳	رانده بهشت حضور!
۹۷	تعارف و بهانه
۱۰۱	ما نیازمند توبه ایم!
۱۰۷	غفلت
۱۱۱	طلب، معرفت و آمادگی
۱۱۵	تولی و تبری
۱۱۹	اضطرار و اضطراب
۱۲۳	اولین شهید ایرانی
۱۲۷	هوشیاری در شیعه خانه امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۳۱	روی نیاز به سوی بی نیاز
۱۳۷	انتظار امام

دینی و جریان یافتن آن در حوزه‌های فرهنگی و تمدنی بود. پایان تاریخ غربی و به صدا آمدن زنگ تاریخ جدید به نام دین و به نام خدای تبارک و تعالی، مجالی را فراهم آورده و وقتی را بارز ساخته که می‌توان در ذیل این وقت و مجال از فردا سخن گفت. از تاریخ فردا، تفکر، فرهنگ و تمدن فردا، انسانی نو تحت این وقت و تاریخ، پای به عرصه می‌گذارد، انسانی که نگاه او به عالم دینی است و چون دین‌داران مؤمن زندگی می‌کند و فرهنگ و تمدن ویژه خود را نیز رقم می‌زند.

تحقق تام این واقعه شریف، در گرو دمیدن خورشید حقیقت قدسی از شرق اسلامی، یعنی ظهور کبرای حضرت صاحب الزمان، ارواحنا له الفداء، ممکن می‌شود و کسی را یارای آن نیست که ادعای تأسیس دولت کریمه‌اش کند، آن هم در هنگامه‌ای که در خلیجان و هیجان آخرین سال‌های حوزه فرهنگی و تمدنی ملحدانه دست و پا می‌زنیم؛ اما ذیل همان وقت و در طلوع آن، می‌توان پرسش کرد، می‌توان تفکر آماده‌گر را منتشر ساخت، می‌توان منتظر ماند و چراغ امید را در دل روشن داشت.

مجموعه حاضر، در قالب مجموعه‌ای از مقالات، وجوه مختلفی از این پرسش، تردید و دعوت دردمندان را برای انتظار مقدس می‌گشاید تا شاید مجال بیشتری برای ترک افتادن بر دیواره‌های نگاه و عمل فردی و جمعی ما در این عصر فراهم شود.

ظهور مقدس، به نوزادی در رحم هستی می‌ماند که باید صبورانه رسیدن وقت تولدش را انتظار کشید و خود را برای استقبال از آن آماده کرد. خانه دل را آب و جارو کرد و بی‌سر و دستار به سوی شتافت. این نوزاد متولد می‌شود، در نقطه اوج درد و بحرانی که گریزی از آن نیست.

پایان شب سیاه سفید است. ولو کره المشرکون. این اثر در سه بخش فراهم آمده است. بخش اول به تمامی به آن امام عزیز، ارواحنا له الفداء، اختصاص داده شده است، بخش دوم به بازشناسی موقعیت ما و رویکرد ویژه مهدوی و بالأخره بخش سوم که به آسیب‌شناسی و تذکار عمومی می‌پردازد. همچنان دفتر این اثر گشوده می‌ماند تا به مناسبت‌های مختلف و در مجلدات آینده، وجوه دیگری از موضوع مطرح شود، امید می‌رود بخت ارائه آن را داشته باشم. ان شاء الله

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

اسماعیل شفیعی سروستانی

۲۹ رمضان ۱۴۳۳ برابر با ۲۸ مرداد ۱۳۹۱

بخش اول

امام حی، حضرت بقیة اللہ ﷺ

انتظار جلوه خوش

گوشه‌گیران، انتظار جلوه خوش می‌کشند

برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن

صبحگاهی که سرایری از نور تا به آستان حضرت خداوندی برکشیده شود^۱ و برگزیدگان خلوت انس و بزرگ شهسواران سپاه دادخواهی و عدالت سر بر سجده نیاز آرند^۲ و از آن آستان بی‌نیاز، گسیل سردار بزرگ پنهان در سراپرده غیب را به سوی بندگان افتاده در سیلاب حیرت درخواست کنند،^۳ روز خدا آشکار خواهد شد؛^۴

۱. امام صادق(ع) فرمودند:

«چون شب جمعه شود، خداوند بزرگ، فرشته‌ای را به آسمان دنیا می‌فرستد، هنگامی که صبح طلوع کرد منبرهایی از نور در کنار «بیت المعمور» نصب می‌کند که وجود مقدس رسول اکرم(ص) و امیرمؤمنان(ع)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) بر فراز آنها قرار می‌گیرند و فرشتگان آسمان و ذوات مقدس پیامبران، اطراف آنها اجتماع می‌کنند، پس درهای آسمان گشوده می‌شود...» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۷).

۲. آنگاه رسول اکرم(ص)، امیرمؤمنان(ع)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) به سجده می‌روند و عرض می‌کنند:

بار پروردگارا! به حریم دین تو تجاوز کردند، برگزیدگان تو را به قتل رسانیدند و بندگان شایسته‌ات را خوار و زبون ساختند! بار پروردگارا! بر این مردم غضب فرما، آنگاه خداوند مشیت بالغه‌اش را اجرا می‌سازد و آن روز، روز معلوم است.» (همان).

۳. امیرمؤمنان(ع) فرمودند:

«برای غیبت او حیرتی است و گروه‌هایی در آن گمراه می‌شوند و گروهی بر هدایت استوار می‌مانند که آنها، بهترین امت هستند که با بزرگان عترت همراهند.» (یوم الخلاص، ج ۲، ص ۳۳۶).

۴. یکی دیگر از نام‌های آن روز پر شکوه «یوم الله» است؛ چنان‌که امام صادق(ع) در تفسیر آیه شریف «و ذکر هم بایام الله»، فرمودند. (همان، ج ۱، ص ۳۱۷).

روز پیروزی، روز فتح و پیروزی بر اقصا نقاط گیتی؛^۱
 هنگامه بزرگ فراخوانی مردان منتظر که از فراز اسب‌هاشان^۲ در مأمَن
 بزرگ فرود می‌آیند تا گرداگرد سردار خویش، فرمان یورش بر مفاک
 رُوبه‌صفتان گستاخ را دریافت کنند.

انقلاب بزرگ، همه پهنه جهان را در خویش می‌کشد و صدایی، چونان
 رعد، از میانه آسمان، همه ساکنان کره ارض را مبهوت خویش می‌سازد^۳ تا
 در رسیدن آخرین ذخیره گنج‌خانه خداوندی را نوید دهد:

آنک ای همه خفتگان و بیداران زمین!
 ای ماندگان در زنجیر اسارت‌بار خود کامگی!
 ای همه پرده‌نشینان!^۴
 به هوش باشید که:

«برگزیده آسمان، از میان تمامی مخلوقات می‌آید، گوش به فرمانش فرادهید
 و طاعتش را گردن نهید.»^۵

۱. امام صادق(ع) در تفسیر آیه ۲۹ سوره مبارک «سجده» فرمودند:

«یوم الفتح یوم تفتح الدنیا علی القائم(ع)؛ روز پیروزی روزیست که جهان به دست قائم(ع) فتح
 می‌گردد.» (منتخب الاثر، ص ۴۷۰).

۲. یاران قائم سیصد و سیزده نفر هستند که برخی فرزندان عجم (غیر عرب) در روز روشن سوار
 بر اسب آورده می‌شوند و برخی از آنها در حالی که در رختخواب خود خوابیده‌اند، از رختخواب
 برده می‌شوند و در مکه بدون وعده قبلی به محضر آن حضرت می‌رسند. (غیبت نعمانی، ص ۱۷۰؛
 یوم الخلاص، ص ۴۳۰).

۳. امام باقر(ع) فرمودند:

«امر قیام واقع نمی‌شود، جز اینکه منادی آسمانی از آسمان بانگ برآورده و همه مردم شرق و
 غرب آن را بشنوند، حتی دختران پرده‌نشین آن را در سراپرده خود می‌شنوند.» (جهان بعد از
 ظهور، ص ۸۸)

۴. مضمون روایت بالا.

۵. رسول اکرم(ص) فرمودند:

«در ماه محرم منادی آسمانی ندا می‌کند: آگاه باشید که برگزیده خدا از میان مخلوقاتش فلانی است
 (یعنی: حضرت مهدی(عج)) از او اطاعت کنید و به فرمان‌هایش گوش فرا دهید.» (همان، ص ۸۷).

گریزگاهی نیست؛ چه در التهاب این ندای فراگیر آسمانی، خفتگان در بستر بی خبری از جای برمی خیزند.

ایستادگان از سر غرور و نخوت، بر جای میخکوب شده و با بازوانی لرزان بر زمین می غلتند.

نشستگان از سر ناچاری، در حیرتی تام، از جای برمی خیزند و همگان در اضطرابی سخت می مانند^۱ تا دریابند آنها را چه رسیده است.

دیری نمی باید که صدایی دیگر، همه را به خود می آورد،

نغمه ای گوشنواز:

«من آن بقیت خدایم، دلیلی از سوی او و خلیفه ای در میان بندگان

آمده ام

آگاه باشید! که این آمدن، شما را بهترین بشارت است؛

کاش نیک دریابیدش!^۲

پاک جامگان آسمانی، آن سفید بالان و خادمان آستان عرش بر

ساحتش فرود می آیند تا نام خویش را در دفتر گردن نهادگان به فرمان،

ثبت کنند و بر دستان روشنش بوسه دهند.^۳

۱. امام حسین (ع) فرمودند:

«در آن روز منادی آسمانی به نام مهدی صدا می زند، هیچ خفته ای نمی ماند، جز اینکه بیدار می شود، هیچ ایستاده ای نمی ماند، جز اینکه می نشیند، هیچ نشسته ای نمی ماند، جز اینکه روی دو پای خود می ایستد؛ زیرا همه دچار وحشت و اضطراب هستند، درود خدا بر کسی که آن صدای اولی را بشنود و پاسخ دهد.» (منتخب الاثر، ص ۴۴۹)

۲. امام باقر (ع) فرمودند:

«هنگامی که مهدی ما ظاهر شود، پشتش را به خانه کعبه تکیه می دهد و اولین سخنی که بر زبان مبارکش جاری می شود، این آیه شریف است: «بقیة الله برای شما بهتر است، اگر مؤمن باشید.» سپس فرمودند: بقیة الله، خلیفة الله و حجت الله هستیم در میان شما ... (المهدی فی القرآن، ص ۷۶).

۳. امام صادق (ع) فرمودند:

«قائم ما (عج) تنها ظاهر می شود، تنها وارد مسجد الحرام می شود، تنها داخل خانه کعبه می شود،

انقلابی بزرگ آسمان و زمین را در برمی گیرد و حیرت، آنی زمینیان را
رها نمی سازد. ندایی دیگر مردان مرد را به همراهی می طلبد.
آنان که شنیدن نغمه دل انگیزش را انتظار می کشند:
«ای یاران برجسته و ای همرازان و هم‌زمان من!
ای همه کسانی که خدایتان شما را برای یاری من برگزیده!
ای ذخیره‌های خداوندی!
به سوی من آیید.»^۱

تا به خود آیند، به گرد او جمع شده‌اند، در حضرت پاک‌ترین منزلگاه
زمین، دست‌های سپید و نورانی‌اش فراروی آنهاست تا گرد آمدگان همراز،
بوسه‌زنان، بیعت خویش را حیاتی دیگر بخشند.^۲
بیعتی که بسیار پیش از این در کتاب مسطور آمده بود:
«آنان که با تو بیعت می کنند، به حقیقت با خدای خویش بیعت کرده‌اند؛^۳
چه، دست خدای بالاتر از همه دست‌هاست و هر پیمان‌شکنی، ضرر
خویش را پذیرا گشته است.»

آنک، آن نگین درخشان آسمانی می ماند و حلقه زرین مردان وفادار پیمان.
مشتاقان دیدار عیسی روح الله
مجدوبان خلیل خدای رحمان
طالبان اسماعیل و شیث و موسی

تاریکی شب را به تنهایی سپری می کند، چون تاریکی ماورای افق‌ها را بپوشاند، جبرئیل و میکائیل
و فرشتگان در صف‌های به هم فشرده، بر او نازل می شوند. جبرئیل (ع) عرض می کند: «ای سید
و سرور من! فرمانت مطاع و اوامرت نافذ است.» آنگاه حضرت بقیة الله (ع) دست مبارکش را به
صورتش می کشد و می گوید... (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷؛ جهان بعد از ظهور، ص ۱۰۵).
۱. همان روایت.

۲. سلیمان، کامل، روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی پور، ج ۲، ص ۴۶۵.

۳. سوره فتح (۴۸)، آیه ۱۰.

و ندا می‌رسد:

هر که آدم و شیث را می‌جوید، بنگرد

منم آدم و منم شیث

هر که نوح و سام را می‌خواهد، بنگرد

آنک منم ابراهیم و منم اسماعیل

هر که موسی و یوشع را می‌جوید، بنگرد

آنک منم موسی و منم یوشع

هر که عیسی و شمعون را بخواهد، بنگرد

آنک منم عیسی و منم شمعون

هر که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را می‌خواهد، بنگرد

آنک منم محمد صلی الله علیه و آله و منم علی علیه السلام

هر که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را می‌جوید، بنگرد که

آنک منم حسن علیه السلام و حسین علیه السلام

هر که بخواهد فرزندان حسین علیه السلام و امامان بعد را،

اینک منم

به سخنانم گوش فرا دهید تا شما را با خبر سازم از آنچه نمی‌دانید.^۱

وحشتی سخت طاغیان را در می‌گیرد،

منتظران را بشارتی نو در رسیده است،

ندا رهایشان نمی‌کند، دیگر رخصتی نیست و توجیهی،

هان! ای گروه مردمان!

«به زودی فراروی پروردگارتان قرار می‌گیرید تا داد همه آنچه را که رفته

است، باز دهید. من شما را از شرک ورزیدن برحذر می‌دارم و بر آنم تا شما اوامر

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۹؛ خادمی شیرازی، محمد، جهان بعد از ظهور، ص ۱۰۸.

را پیروی کنید و فرمان رسول آخرین را گردن نهید. همه آنچه را که قرآن او به رسمیت می‌شناسد، پذیرا شوید و از همه آنچه که باطل می‌داند، بپرهیزید.^۱
به پا خیزید!

فرمان خدای را گردن نهید و امر رسولش را مطیع شوید تا با عمل به کتاب او، سنتش را زنده نگه دارید.

از آن پس،

دل‌ها چونان کبوتری در سینه‌ها می‌تپد و چشم‌ها
علم‌های بیعت‌کنندگان نخستین را منتظر می‌مانند

نوری فراگیرتر از خورشید آسمان، همگان را از روشنایی روز بی‌نیاز
می‌سازد.^۲

شهر به شهر، دیار به دیار، کوی به کوی

قاصدان امیر روشنایی و نور، منشور عدالت را می‌آورند تا از آن پس
گرگ را رسم درنده‌خویی

مار را پیشه‌گزندگی و شرور را پلیدی و اهریمن خویی از سرباز شود.^۳
زمین،

تولدی دیگر می‌یابد و انسان،

در کنار مردی که شمشیرش،

عدالت را در همه جا می‌گسترده

برکت از همه جا می‌بارد و فریاد شادی و سرور، آسمان و زمین را در

بر می‌گیرد.

۱. سیوطی، جلال الدین، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۷۱.

۲. امام صادق (ع) می‌فرمایند: «چون قائم ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش نورانی می‌شود و مردم از خورشید بی‌نیاز می‌شوند و...» (یوم الخلاص، ج ۲، ص ۴۶۲؛ جهان بعد از ظهور، صص ۱۰۰ و ۱۴۸).

۳. جهان بعد از ظهور، ص ۱۴۹، به نقل از کتب اهل سنت.

آسمانیان پا به پای زمینیان

غرق در شادی، پدران خویش را به یاد می‌آورند که عمر خویش را در حسرت روزگار رهایی سپری کردند.

که همواره برکت را چونان آرزویی در دل پاس می‌داشتند.^۱
... و چه زیباست آن کلام بهترین آفریده خیر خلق الله در حق سردار نور و روشنایی، مهدی صاحب زمان، آنجا که از قول خدای تبارک و تعالی می‌گفت:

«به یقین او را با سپاهیانم یاری می‌کنم

فرشتگانم را به یاریش می‌فرستم تا

دعوت را آشکار ساخته و بندگانم را بر توحید من گرد آورد

آنگاه سلطنتش را جاوید می‌سازم و روزگار را تا رستاخیز در دست

دوستانم می‌گردانم.»^۲

جهان، بدل به شهری بزرگ می‌شود که امیران برگزیده در زیر پرچم

«البيعة لله» از آن مدینه‌ای در خور می‌سازند؛

مدینه‌ای مطلوب که فرزندان آدم، از گاه هبوط پدر تا به آن روز، در

هوای دیدارش عمر خویش از کف داده بودند. مدینه‌ای مملو از خیر و

زیبایی که فرزند زهرای اطهر آن را پاس می‌دارد.

باشد تا ندای الله اکبر از فراز گلدسته‌ها مان و نام مبارک «مهدی» از در

و دیوار شهرمان، ما را شایسته دیدار پیک پی خجسته ایمان و رستگاری

کند. ان شاء الله

۱. از امام باقر(ع) این روایت آمده که: «هیچ مؤمنی نمی‌ماند جز اینکه شادی و سرور به دلش راه می‌یابد.» (یوم‌الخلاص، ج ۲، ص ۴۶۲).

۲. رسول اکرم(ص) از خدای تبارک و تعالی نقل می‌کند که فرمودند:

«به طور یقین او را با سپاهانم یاری می‌کنم و فرشتگانم را به یاری او می‌فرستم، تا دعوت مرا آشکار سازد و همه بندگان را بر توحید من گرد آورد، آنگاه سلطنتش را جاوید می‌سازم.» (تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۲۸).

جهان در عصر غیبت

اسلام به عنوان کامل‌ترین دین و نبی اکرم ﷺ به عنوان آخرین نبی مرسل به بشر معرفی شد؛ اما چنان‌که دیدیم به خوبی از آن پاسداری نشد و تنها به وسیله ائمه معصومان علیهم‌السلام و علمای تربیت شده در مکتب ایشان، ساحت این آیین و سیره و سنت نبی اکرم ﷺ از دست‌خوش تحریف و استحاله در میان آرای غیر دینی، در امان ماند و این نبود جز ظهور عینی وعده خداوند: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱.

اما این بدان معنی نبود که همه مسلمانان و از جمله شیعیان، سیره و روش زندگی مادی و حیات معنوی خود را با آن فرامین منطبق ساختند؛ بلکه آنان نیز، با غفلت تام، خود را از آن همه نعمت محروم کرده و در چنگال مکر لیل و نهار و تبعات حاصل از نافرمانی گرفتار آمدند؛ چنان‌که در میان حوادث پی در پی، به سختی‌های بسیار مبتلا گشتند و شاید اگر دستگیری بزرگان اهل دین و عنایات حضرت ربّانی نبود، هر آینه در میان حوادث به توان همه غفلت‌ها، نامشان از صفحه هستی محو شده بود؛ چنان‌که امروز، همه سرزمین‌های اسلامی و همچنین مسلمانان در میان سختی‌های بسیار حاصل از سلطه فرهنگ و تمدن شرک‌آلود مغرب زمین گرفتار آمده‌اند؛ اما نکته قابل توجه آن

۱. سوره حجر (۱۵)، آیه ۹.

است که از صدها سال پیش، تصویری از جهان در عصر غیبت توسط نبی اکرم ﷺ، ائمه معصومان علیهم السلام و دیگر بزرگان و علمای روشن ضمیر عرضه شده بود.

مطالعه بسیاری از منابع و از جمله روایات منتشر در متون اسلامی، خواننده را متعجب می‌سازد؛ زیرا آن اخبار و اقوال به سان آینه‌ای صاف، مرحله به مرحله، سیر تحول جهان، جامعه مسلمانان و سرنوشت اقوام مختلف را می‌نمایانند.

وضوح آن اخبار و انطباق آن اقوال با وضعیت جهان به گونه‌ای است که هر خواننده را بر این نکته واقف می‌سازد که: ارتباط با منبع غیب، تنها عامل و باعث وقوف بی‌حد گویندگان آن اخبار درباره آینده جهان بوده است. آگاهی از آن اخبار، مسلمانان و به ویژه شیعیان را درباره تکلیف سنگینشان در قبال آنچه که امروز همه جهانیان در آن گرفتار آمده‌اند، یادآور می‌شود و بر آنان لازم می‌آید که شایستگی خود را برای حفظ نام پیروان خالص اهل بیت رسول اکرم ﷺ به اثبات رسانند.

امروزه فرهنگ و تمدن غربی، فراتر از تمامی ادوار گذشته، ظلم به تمام معنی کلمه را در جهان گسترده است. خودکامگی بشر، طی قرون اخیر از او موجودی مستکبر ساخته که به هیچ یک از قوانین و سنن پای‌بند نیست. او دیگر فرمان هیچ نبی مرسل و کتابی را گردن نمی‌نهد و تنها، فرمانبر خواسته و میل خویش است.

در این فرهنگ و تمدن (غربی) دریافته‌ها و موازین کلیه ادیان، مذاهب و اندیشه‌های کلی پیشینیان، حقیر، کم‌ارزش و غیر علمی فرض شده و پذیرش هر رأی و کلامی، منوط به اثبات و پذیرش آن در دستگاه عقل تجربی و کمی گردید و در نتیجه همه معتقدات معنوی و دریافته‌های متکی به عالم غیب

ادیان، به علت محدودیت توانایی عقل و حواس ظاهری آدمی مورد تردید واقع شد.

استیلاجویی و استکبار ورزیدن، ذات این فرهنگ و تمدن بود و هر چه از عمر آن گذشت، این وجه بیش از پیش آشکار شد و اینک به قوی‌ترین شکل، وجوه آن نمودار شده است و بشر قدرت‌طلب در پی سلطه بر جهان، داعیه الوهیت در سر می‌پرورد.

ستم‌دیدگان در گوشه و کنار جهان، تاوان سخت سلطه‌جویی اربابان قدرت و ثروت را پس می‌دهند. جنگ‌ها، آشوب‌ها و ناامنی‌ها، روزگار را بر پیروان همه ادیان سیاه کرده است. همه مرزها و محدوده‌ها درنوردیده شده‌اند و دیگر هیچ حرمتی پاس نداشته نمی‌شود. تجاوز بشر به محدوده آب‌ها، آسمان‌ها، جنگل‌ها و زمین به هوای بهره‌مندی بیشتر، موجب در هم ریختن تعادل و تساوی قوای طبیعی شده و بیماری، خشکسالی، آلودگی منابع حیاتی و بلایای فراوان طبیعی را نصیب انسان ساخته است. از بین رفتن شأن انسانی زنان، مردان و کودکان، موجب از هم پاشیده شدن نظام خانوادگی و شیوع بیماری‌های مهلک و لاعلاج شده است. بی‌عدالتی، ظلم و سوءاستفاده از قدرت، موجب رواج فقر، دزدی، قتل و هزاران عمل منافی عفت شده است.

دستگاه‌های ارتباطی، همه مرزها را درنوردیده‌اند و با گذر از هر مانع و رادعی، ابتذال اخلاقی را در میان مردمان می‌پراکنند. دیگر هیچ انسانی در امان نیست و هیچ حریمی برای او مکانی امن به حساب نمی‌آید.

هر فریاد و صدایی که از سر دین‌خواهی و عدالت‌جویی از گوشه و کنار عالم بلند شود، به سخت‌ترین صورت منکوب می‌شود. برای این متجاوزان جویای قدرت، دیگر هیچ مذهب و ملتی معنی ندارد. سیاه و زرد

و سفید، آفریقایی و اروپایی و آسیایی، همه و همه در زیر ضربات تازیانه این مستکبران، روزگار می‌گذرانند.

هیئات که بیش از هزار سال پیش از این، نبی اکرم ﷺ و معصومان علیهم السلام، مسلمانان را از همه این وقایع آگاه کرده بودند.
 جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که:

حَجَّةُ الْوُدَّاعِ رَا بَا پِیْغَمْبِرٍ ﷺ بَه جَای آوَرْدَم، چُون آن سرور واجبات حج را به جا آورد، برای وداع کعبه، حلقه در را گرفت و به بلندترین آواز خود فرمودند:

«ای مردم! چیزهایی را که پس از من واقع می‌شود، می‌گویم، بشنوید! حاضران به غایبان برسانند»، سپس گریه کرد و از گریه او همه مردم گریستند. سپس پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ به پرسش‌های همراهان در آن جمع، موارد بسیاری از جمله عبارات زیر را بیان فرمودند: «خدا رحمت کند شما را! بدانید که مثل شما در این روز تا یکصد و چهل سال، مثل برگ است بی‌خار، سپس بیاید زمانی که تا دوست سال، مانند برگ خاردار است، پس از آن، زمانی بیاید که چون خارهای بی‌برگ است. در چنین زمانی دیده نمی‌شود؛ جز پادشاه بیدادگر و توانگر بخیل و عالم راغب به مال و فقیر دروغگو و پیرمرد بدکار و بچه بی‌بند و بار... و وقتی که منکرات را آشکار ساختید، دنیا را بالای سر و علم را زیر پا گذاشتید، سخن دروغ گفتید، غیبت را میوه مجالس قرار دادید و حرام را غنیمت شمردید... وقتی که مردان خود را به لباس زن‌ها زینت دهند... بزرگان را توهین نمایند، مدح را کمال پندارند... و به سبب اشتغال به دنیا از آخرت بازمانند و...»^۱

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، الملاحم و الفتن، صص ۱۷ - ۱۹.

تعداد این اخبار و روایات درباره فتنه‌ها و آشوب‌های آینده، به حدی است که عده‌ای از راویان و علماء، مجموعه‌هایی را تحت عنوان «فتن؛ آشوب‌ها یا ملاحم، پیشامدها» تدوین کرده‌اند.^۱

در اینجا سخن درباره شهر بزرگ و بی در و دروازه‌ای است که به نام تمدن غربی، برپا شده است. شهری که روزگاری نظریه پردازان غربی، از آن به عنوان مدینه‌ای مطلوب سخن می‌گفتند؛ اما اینک، تبدیل به شهر فاسد و بی‌خدایی شده است که تباهی را در خود جای داده و شاید به صراحت بتوان اعلام کرد که ظهور شهر غربی، مصداق بارز فتنه بزرگی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومان علیهم السلام مشخصات و مختصات آن را اعلام داشته بودند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«چهار فتنه و آشوب بر امت من وارد شده که در فتنه اول، خون‌ها و در دومی، خون‌ها و اموال و در سومی، خون‌ها، اموال و زنان حلال شمرده می‌شوند. چهارمین فتنه و آشوب، کور و کر و همه‌گیر، همچون حرکت کشتی در دریای متلاطم خواهد بود؛ به گونه‌ای که هیچ یک از مردم پناهگاهی نمی‌یابند... هیچ کس قادر نیست بگوید: بس کنید و دست نگه دارید. اگر آن را از ناحیه‌ای برطرف سازند، از ناحیه دیگر سر برآورد و ظاهر می‌گردد.»^۲

آیا این فتنه کور و کر و همه‌گیر که هیچ کس در برابرش امان ندارد؛ جز تمدن و فرهنگی است که اینک با شکستن همه درها و دیوارها، قرین و یار همیشگی مردمان سراسر گیتی شده است؟! در روایتی دیگر آمده است:

۱. کلمه ملاحم به معنای جنگ‌های و رویدادهای مهمی است که پیامبر اکرم (ص) از وقوع آنها خبر داده است.

۲. کورانی، علی، عصر ظهور، ص ۴۱.

«آنگاه فتنه‌ای پدید آید، هر زمان صحبت از پایان آن شود، همچنان ادامه یافته، به گونه‌ای که خانه‌ای نیست که آن فتنه داخل آن نشده و مسلمانی نیست که سیلی آن را به صورت خود لمس نکرده باشد...»^۱

هدف از ذکر این موارد، تأکید و ورزیدن بر این نکته است که جهان معاصر، که عمدتاً ساخته و پرداخته تفکر و فرهنگ غیردینی سیصد، چهارصد سال اخیر غرب است؛ نه تنها بشر را به سوی تعالی و رشد سوق نداده؛ بلکه او را به حسیض تاریکی، ظلم و دوری از حقیقت درافکنده است. نتیجه این دوری و انحراف بزرگ، جز بروز بی‌عدالتی و ظلم در همهٔ وجوه نیست؛ زیرا به مبنای تفکر، فرهنگ و تمدن غربی، همه چیز از جایگاه و شأن اصلی خویش خارج شده است و همه تعاریف دربارهٔ انسان، خالق هستی، جهان، غایت هستی، علم، ادب، حقیقت، تفکر، غیب، معرفت، عدالت، برابری، صلح و آزادی، مبتنی بر نوعی ویژه از دریافته‌های (غیردینی) و شرک‌آلود عرضه شده‌اند.

همهٔ سنت‌ها، آداب، شیوه‌ها، سیاست‌ها، بایدها و نبایدها، مبتنی بر تمنای انسان غیردینی با شناخت الحادی از عالم و آدم طراحی و تبلیغ شده‌اند.

همهٔ اعمال و رفتار آدمی و آنچه که او باید به عنوان دستورالعمل زندگی خویش، عامل بدان باشد از مأخذ و منابعی غیرالهی اخذ گردیده‌اند. و در این میان انسان مؤمن به دین نبی اکرم ﷺ را وظیفه‌ای است سخت، وظیفه‌ای بزرگ برای شناخت حقیقت، نفی کفر و الحاد و عمل به همهٔ آنچه که او را در مسیر عدالت و دادگری مطلوب کلام خدا و ائمهٔ معصومان علیهم‌السلام قرار می‌دهد.

جهان در آستانه ظهور

مطالعه در میان آثار فرهنگی دیگر اقوام، حکایت از این می‌کند که آنان نیز به گونه‌ای از موضوع ظهور منجی آگاهی داشته و حتی تصاویری از آن در میان منابع خویش عرضه کرده‌اند. در ادبیات مزدیسنا، جاماسب پیش‌گویی معروف است و کتابی که به او منسوب است، «جاماسب‌نامه» نام دارد. مجموعه‌ای از پاسخ‌های این وزیر دانا و خردمند به پرسش‌های گشتاسب درباره گذشته و آینده است.

در این اثر درباره وضعیت جهان در سه هزاره چهارم^۱ که در واقع دوره پایانی زندگی قبل از ظهور سوشیانس می‌باشد، پیش‌گویی‌های بسیاری شده است؛ از جمله:

... مردمان به همدیگر نیک‌اندیش نباشد و درآمد آنان یکی از دیگری بیشتر باشد. مردمان پیمان‌شکن گردند و عهد را نپایند، فرومایگان زیر دست شوند ... جادویی (فریب، دروغ و تبهکاری) در آن زمان رواج یابد ... بدخواهان دین، بهی و دشمنان ایران و مخالفان دانش شروع به تمسخر دانشمندان و روحانیان دین ایرانیان کنند و آنان را کوچک شمارند. دروغ و نادرستی افزون‌تر و راستی و درستی خوار شمرده

۱. ر.ک: بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران؛ دادگی، فرنیغ، بندهشن، ترجمه مهرداد بهار؛ اصفهانی، حمزه، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، مترجم: جعفر شعار.

شود. تابستان از زمستان باز شناخته نشود. مهر و دوستی و آشتی، به کینه و ستیزگی و دشمنی برگردد و مردم در پی نابودی یکدیگر باشند. بزرگان را ارجمند ندارند و محترمان بی‌شرم باشند...^۱

جهان‌گیر شدن ظلم حاصل از تسلط فرهنگ و تمدن غربی و به فعلیت رسیدن همه قوای پنهان آن در کنار بسیاری دیگر از حوادث و رخدادها، همگی نشانه‌های افول و از هم گسیختگی این فرهنگ و تمدن است و طلایه ظهور عصری دیگرگون.

بی‌تردید، همچنان که جریان ظلم، مرحله به مرحله ساحت و فضای خویش را گسترش داده و غالب شده است، جریان عدل نیز در بستر مناسب خود، چونان اشعه خورشید، مرحله به مرحله پیش می‌رود تا در یک تقابل و درگیری جدی و فراگیر، همه تاریکی را درنوردد.

سال‌هاست که بحران و دگرگونی‌های عظیمی در همه صورت‌های حیات نمودار است و هر روز نیز گسترده‌تر از پیش می‌شود. آیا این همه آیاتی نیستند که بروز می‌کنند تا همگان یادآور جایگاه و شأن خویش در این دوره حساس از حیات بشر شوند؟ همه منابع فرهنگی (یهود، نصارا، مزدیسنا، برهمنان و بالآخره مسلمانان) ظهور آن موعود را نوید داده و برایش ویژگی‌ها و صفاتی را برشمرده‌اند و درباره حوادثی که نویدبخش ظهور ایشان است، اخبار بسیاری نقل کرده‌اند.

اعتقاد به ظهور منجی، در زمره یکی از مهم‌ترین شعائر مذهبی علمای امامیه بوده است و همواره تلاش کرده‌اند تا خود و پیروان اهل بیت رسول اکرم ﷺ را یادآور این امر بنمایند تا مبادا که غلبه مکر لیل و نهار و

۱. مصطفوی، علی اصغر، سوشیانت یا سیر اندیشه ایرانیان درباره موعود آخرالزمان، ص ۱۷۱.

تسلط مادی و فرهنگی مشرکان، آنها را فریفته و از مسیر مستقیم خارج کند. اعتقاد به این امر، به عنوان بزرگ‌ترین آرزو و انگیزه، همواره شیعیان را از در غلتیدن در تباهی و انفعال در برابر بیگانگان در امان نگه داشته است. از آن مهم‌تر اینکه، شیعیان همواره موظف به شناسایی آن موعود بوده‌اند تا با تأسی به آن پیشوا، شداید و سختی‌های حاصل شده از غلبه الحاد و شرک بر جهان را تاب آورند و همه خواست و تمنای او را در دوران حیات، نصب العین خویش قرار دهند. امام محمد باقر عليه السلام فرمودند:

«هر کس در بندگی و اطاعت خدا، خود را به زحمت اندازد؛ ولی امام و پیشوایی از سوی خدا نداشته باشد، تلاشش بیهوده و خودش گمراه و سرگردان است و خداوند از عبادت او بیزار است و اگر در این حالت بمیرد، کافر و منافق از دنیا رفته است.»^۱

بی‌تردید جای کلمه‌ای مثل «به دلیل» کم است. همین باور است که در طول تاریخ، شیعیان همواره در برابر امواج خروشان بی‌دینی و شداید زمان پایدار مانده‌اند؛ زیرا آنها با در اختیار داشتن تصویری از جهان مطلوب و مدینه فاضله موعود، همواره طالب دسترسی به شهری آرمانی و منطبق با باورهای دینی و اخلاق مذهبی خود بوده‌اند. اگرچه در این مقال، مجال بررسی دقیق نیست؛ لیکن ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در میان ایرانیان، همواره این باور جایگاهی ویژه داشته است؛ حتی آن هنگامی که دین اسلام توسط نبی اکرم صلی الله علیه و آله ظاهر نشده بود، آنان مطابق با تعالیم مزدیسنا، معتقد به آن بودند که ساکنان سرزمین نور و اهورا در زمره یاران سوشیانت و منتظران او هستند؛ بنا به مندرجات زامیادیش:

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، ص ۱۱۰؛ یوم الخلاص، ج ۱، ص ۴۷.

فرّه، ایزدی مختصّ ایرانیان است. تورانیان هر چند که کوشیدند به داشتن آن موفق نشدند. رستگاری و پیروزی و موفقیت‌های ایرانیان در طول تاریخ، از پرتوی همین فرّ بوده است و پس از کی گشتاسب، دوست و پشتیبان و حامی زرتشت، دیگر فرّ به کسی نپیوست. اهورا مزدا آن را برای ایرانیان ذخیره نمود تا اینکه رهاندگان، یعنی سوشیانت‌ها ظهور کرده، به آنان تسلیم نمایند.^۱

عصر غیبت، عصر پوشیده ماندن خورشید در پس ابرهایی است که اجازه تابش مستقیم نور را نمی‌دهد. عصر ابتلائات سهمگین و آزمایش‌های سترگ تا دانسته شود؛ به راستی چه کسی در لباس ایمان می‌ماند و چه کسی در اثر ناشکیبایی و بی‌صبری جامعه ایمان از تن می‌درد:

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟^۲

آیا چنین پنداشتند که تنها به اینکه گفتند ما ایمان آورده‌ایم، رها می‌شوند و بر این دعوی هیچ آزمایش نخواهند شد؟»

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«به خدا قسم! همچون شیشه باید بشکنید و همانا شیشه را که بخواهند به حالت اول برگردانند، بر نمی‌گردد. به خدا قسم! همچون سفال باید شکسته شوید و سفال که شکسته شود، دیگر به حالت اول باز نمی‌گردد و به خدا قسم! باید غربال شوید و به خدا قسم! باید از یکدیگر تمیز یابید و به خدا قسم! باید پاک شوید تا آنکه به جز اندکی از شما باقی نماند و...»^۳

۱. سوشیانت یا سیر اندیشه ایرانیان درباره موعود آخرالزمان، ص ۶۶.

۲. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۲.

۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبة، ص ۲۴۴.

همچنین از ابوالحسن، علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که فرمودند: «به خدا قسم! آنچه که چشم به راه آن دارید، انجام نپذیرد تا آنکه پاک شوید و تمیز یابید و تا آنکه نماند از شما کمتر و باز کمتر.»^۱

جای بسی شگفتی است که اگر مخاطبان این پیام حجج الهی، امروزه روز، غافل از آنچه در پیرامونشان می‌گذرد، همه حاجات خویش را بر بیگانگانی عرضه دارند که آنها را هیچ نسبتی با دین و معرفت ویژه دینی نیست و فرهنگ و آداب خویش را با فرهنگ سرزمینی، هم‌سو و هم‌رنگ سازند که هیچ یک از منابع فرهنگی مسلمانان آن را تأیید نمی‌کند و سامان همه امور ملکی خویش را از جایگاهی اخذ کنند که بزرگان اهل دین آن را منع کرده‌اند. از جمله توقیعات شریفی که به خط حضرت ولی عصر علیه السلام برای عمروی و به افتخار او از «ناحیه مقدسه» صادر شده، نامه‌ای است که فrazهایی از آن را در زیر می‌آوریم:^۲

«خداوند ما و شما را از فتنه‌ها حفظ کند، به ما و شما روح یقین عطا فرماید، ما و شما را از سوء خاتمه و بدی بازگشت محافظت نماید. به ما رسیده که جماعتی در دین خود، دچار تردید شده‌اند و در مورد ولایة امر خود به شک و تردید افتاده‌اند، این خبر ما را به غصه و اندوه واداشته است. این غم و اندوه ما به جهت شماست، نه برای خود ما و تأسّف و تأثر ما صرفاً به خاطر شماست، نه ما؛ زیرا خداوند با ماست، دیگر نیازی به غیر او نداریم، حق با ماست. هر کس از ما دوری گزیند، ما را به وحشت نمی‌اندازد. ما پرورده پروردگار خود هستیم و دیگران

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. عمروی از جمله کسانی است که در مراسم غسل و کفن و دفن و نماز امام حسن عسکری (ع) شرکت نموده است.

پرورده ما هستند، شما را چه شده که در وادی ضلالت، حیران و در تیه غوایت، سرگردان شده‌اید؟ مگر نشنیده‌اند که خدای تبارک و تعالی فرمودند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛»
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید، از پیامبر و «اولی الامر» که از شماست، اطاعت کنید؛ مگر از اخبار و احادیثی که در رابطه با امامان گذشته و یکتا بازمانده از آنها، به شما رسیده است، آگاهی ندارید؟! مگر نمی‌دانید که چه سرنوشتی برای امامان تعیین شده و قبلاً به شما رسیده است؟ مگر نمی‌بینید که خداوند چه مشعل‌هایی برای هدایت شما بر افروخته؟! و چه پناهگاه‌هایی برای شما تأمین ساخته است؟! که از روزگار آدم ابوالبشر تا به عهد امام پیشین، پدرم، امام حسن عسکری هرگاه علمی ناپدید شده، علمی ظاهر شده است و هرگاه ستاره‌ای غروب کرده، ستاره‌ای طلوع نموده است. پس هنگامی که پدرم درگذشت، خیال کردید که خدا دین خود را باطل خواهد ساخت؟! و رابطه خود را با بندگانش قطع خواهد کرد؟! نه هرگز چنین چیزی نیست و تا روز رستاخیز چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد تا به رغم اکراه شما، امر خدا ظاهر گردد.

پدرم بر شیوه پدران بزرگوارش گام برداشت و سرانجام سعادت‌مند از این جهان دیده بر تافت؛ اما دانش او پیش ماست و وصیت او بر ماست. اخلاق او و جانشینی او و پُر کردن خلأ ناشی از درگذشت او با ماست. هرگز کسی در این منصب با ما به نزاع بر نمی‌خیزد؛

جز اینکه ستمگر و تبه‌کار باشد و جز ما کسی چنین ادعایی نمی‌کند؛ مگر اینکه کافر و ملحد باشد! اگر مشیت خدا نبود که امر او هرگز مغلوب نمی‌شود و راز او هرگز برملا نمی‌گردد حق ما را آشکار می‌ساخت و دل‌های شما را روشنی می‌داد و هرگونه شک و تردید را از دل شما می‌زدود؛ ولکن آنچه او بخواهد، همان خواهد شد و برای هر اجلی کتابی هست.

پس از خدا بترسید و تسلیم ما شوید، امر را به ما واگذار کنید و به ما بازگردانید تا آن‌چنان‌که به ما دستور است، به شما دستور صادر کنیم، آنچه از شما پوشیده شده، در صدد کشف آن بر نیایید، از راه راست منحرف نشوید و به راه چپ نگرایید، اعتدال خود را در صحبت ما بر اساس سنت روشن پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دهید که من شما را خیر خواهی نمودم، خدای بر من و شما گواه است...»^۱

آنچه که بیگانگان با کلام خدا و سنن معصومان علیهم السلام امروزه در جهان می‌پراکنند و جوانان سرزمین‌های اسلامی را به وسیله آن شیفته می‌سازند، به بیان «قرآن مجید»:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا؛^۲

همچون شوره‌زار و سرابی است در دشت پهناور که شخص تشنه آن را آب می‌پندارد، چون نزدیک‌تر رود، چیزی نیابد.»

با این همه، در دوران فترت و انتظار که امواج شک و تردید، محکم‌ترین دل‌ها را می‌لرزاند و مستحکم‌ترین پاها را می‌لغزاند و مسلمانان در تصویری

۱. سلیمان، کامل، روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. سوره نور (۲۴)، آیه ۳۹.

باطل، گمان می‌برند که رها شده در میان گردابند، مردانی همواره حق را پاس می‌دارند؛ چنان که درباره کفرستیزان، پیش‌قدم ظهور آن حضرت آمده است: «گروهی از امت من همواره حق را آشکار می‌کنند تا فرمان خدا (فرمان ظهور) فرارسد.»^۱

«مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در دوران غیبت [در] شهر «قم» اجتماع می‌کنند و انتظار شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در روز قیامت و روز حساب می‌کشند. انبوه غم و اندوه، بر آنها سرازیر می‌شود و انواع ناملایمات آنها را فرا می‌گیرند.»^۲

و در جای دیگر در مورد قم فرمودند:

«بلاها از قم و اهل قم دفع شده، زمانی می‌رسد که قم و اهل قم بر همه خلایق حجت می‌باشند و آن در زمان غیبت قائم ماست تا موعد ظهور او و اگر قم نبود، زمین ساکنانش را در کام خود فرو می‌برد.»

۱. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. همان، ص ۳۵۹.

حجت

آن روزی که امیرمؤمنان، علی علیه السلام در خطبه ۹۲ «نهج البلاغه» فرمودند: «سلونی قبل ان تفقدونی؛ بپرسید از من، قبل از آنکه از میان شما بروم. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، هیچ چیزی را از امروز تا قیامت از من نمی‌پرسید، مگر اینکه شما را از آن با خبر می‌سازم»، جماعتی بی‌خرد که پیش‌تر از نوک بینی خود را نمی‌دیدند، از آن آیت کبرای خداوندی تعداد موی سر و صورت خود را می‌پرسیدند.

افق دید علی علیه السلام که می‌فرمودند:

«سلونی عن طرق السموات فانی اعرفُ بها من طرق الأرض؛

از من بپرسید از راه‌هایی که در آسمان‌هاست. به یقین که من به آن

راه‌ها آشناترم تا راه‌های زمینی»

کجا و آنان کجا؟ دانشمندان ستاره‌شناس بر این باورند که تا زمانی که

بشر روی زمین باشد و ستاره‌شناسان به تحقیق نجوم بپردازند، هیچ گاه به

محاسبه کل کهکشان‌ها و تعداد ستاره‌ها دست نخواهند یافت.

همه آنچه که تاکنون با استفاده از همه ابزار و تکنولوژی فوق مدرن

از مشاهده کهکشان‌ها و سیاره‌ها و ستاره‌ها به دست آمده، تنها بخشی از

اجرام سماوی است.

نور ستاره دور دست‌ترین کهکشانی که توسط تلسکوپ فضایی شناخته

شده، بعد از ۱۳ میلیارد سال به زمین می‌رسد. معلوم نیست اگر تلسکوپ قوی‌تری به فضا برسد، پشت این کهکشان، چه تعداد کهکشان دیگر را کشف خواهند کرد.

اگرچه سخن امام علی علیه السلام تنها ناظر علم و آگاهی ایشان از راه‌های آسمانی دنیا نیست و سایر عوامل متافیزیکی را هم شامل می‌شود؛ اما بد نیست ببینیم در همین آسمان بالای سر ما و پیرامون ما که در آن شناوریم و امام بر همه دقایقش آگاهی داشت، چه می‌گذرد.

تعداد کهکشان‌های بزرگ این آسمان رفیع ۳۵۰ میلیارد عدد است، به فاصله هر کهکشان تا کهکشان دیگر، ۲۰ برابر قطر کهکشان است و در میان هر کهکشان، فاصله هر ستاره تا ستاره دیگر، ۱۰ میلیون برابر قطر ستاره است، کهکشان راه شیری که کهکشانی متوسط است و منظومه شمسی ما را در خود جای داده، ۲۰۰ میلیارد ستاره دارد. شاید تعجب کنید، اگر تعداد احتمالی ستاره‌ها را به شما بگویند. تعداد ستاره‌ها بین $۱۰^{۲۲}$ (ده به توان ۲۲) تا $۱۰^{۲۴}$ (ده به توان ۲۴) است؛ یعنی بیست و چهار صفر جلوی عدد ده بگذارید. (ده سکسیلیون تا یک سپتلیون) البته تعداد سیاره‌ها را نیز به آن اضافه کنید؛ یعنی بین $۱۰^{۱۱}$ تا $۱۰^{۱۲}$ سیاره.

اگر توانستید تعداد سلول‌های بدن را بشمارید، می‌توانید تعداد ستاره‌ها را هم بشمارید.

تازه، از میان آن همه سیاره، تاکنون تنها، ۵۰۰ سیاره را بشر کشف کرده است.

تعداد ستارگانی که با چشم غیرمسلح برای ما قابل رؤیتند، از ۷۰۰۰ ستاره تجاوز نمی‌کند. حال اگر در شبی صاف و غیرمهتابی ستارگان قابل رؤیت را رصد کنید، عدد آنها به بیشتر از ۳۰۰۰ عدد نمی‌رسد.

با تلسکوپ رصدخانه «مونت ویلسون» در «کالیفرنیا ایالات متحده» که نسبتاً نیرومند است و آینه‌ای به قطر ده متر و نیم دارد، تعداد ستارگان قابل رؤیت ما به ۵۰۰ میلیون می‌رسد؛ یعنی اگر برای شماره آنها از غروب تا سپیده‌دم وقت صرف کنیم و در هر ثانیه یک ستاره را حساب کنیم، تقریباً یک قرن طول می‌کشد تا ستاره‌های موجود در دایره دید این تلسکوپ را شماره کنیم، با یک حساب سرانگشتی معلوم می‌شود که چهل هزار سال طول می‌کشد تا بشر تنها ستاره‌های موجود در کهکشان راه شیری را شماره کند. خورشید، یکی از ۲۰۰ میلیارد ستاره‌ای است که فقط در کهکشان راه شیری وجود دارد. در این کهکشان ۴۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد.

گمان می‌کنم حالا تا حدی بتوان تصویری دور، از دایره علم امام علی علیه السلام درباره راه‌های آسمانی به دست آورد که فرمودند:

«از من بپرسید از راه‌هایی که در آسمان‌هاست. به یقین که من به آن راه‌ها آشناترم تا راه‌های زمینی.»

حال چه احساسی به شما دست می‌دهد، وقتی که برای عرض ادب و سلام، به امام زمان علیه السلام را عرض می‌کنیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاطِرَ شَجَرَةِ طُوبَى وَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى؛

سلام بر شما، ای آنکه چشمان شما ناظر شجره طوبی و سدره المنتهی است.»^۱

یعنی افق دید شما، از تمامی عوالم می‌گذرد و نظاره‌گر شجره طوبی و سدره المنتهی می‌شود. حضرت ولی عصر علیه السلام با دیدگان عین‌اللهی خویش بر تمام هستی، از دل خاک تا افلاک، بر درخت طوبی و سدره المنتهی که در آسمان هفتم جای دارد، ناظرند و آن حجت خداوند، به محبت در قلب و

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۳۳؛ مفاتیح الجنان، زیارت مخصوص سرداب، ص ۴۹۵.

جان مردمان و یاوران خود، آگاه و داناست. آن ذخیره الهی، دیدگان خداوند است. همه چیز در محضر ایشان حاضر است.

نه تنها همه عوالم و موجودات مستقر در هر یک از عوالم نزد امام حاضرند؛ بلکه جملگی به واسطه ایشان و توسط ایشان روزی می‌خورند. مگر بارها نشنیده و نخوانده‌ایم که:

«بِیْمَنِهِ رِزْقُ الْوَرَى؛ به یمن وجود حضرت امام عصر علیه السلام است که رزق و روزی تأمین می‌شود.»

از آن مهم‌تر، به وجود ایشان است که دنیا باقی است، «الَّذِي بَقَايَهُ بَقِيَتْ الدُّنْيَا» و به حضور ایشان است که آسمان و زمین ثابتند: «بِوُجُودِهِ ثَبَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ» که اگر چنین نبود و ایشان حضور نداشتند به قول مبارک حضرت اباعبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام، «لَوْ لَا الْحَجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا؛ زمین اهل خودش را می‌بلعید.»

هم ایشان می‌فرمایند:

«ما اهل بیت علیهم السلام، آن نعمتی هستیم که خدا به سبب ما، بندگان را نعمت داده است ... و این نعمتی است که منقطع نمی‌شود و خداوند از حق این نعمت که به ایشان (بندگان) ارزانی داشته؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت، سؤال می‌کند.»^۱

در «اصول کافی»، باب الحجّة آمده است، دنیا و هر چه در آن است متعلق به خدا و رسولش و ما اهل بیت علیهم السلام است.

«پس هر که چیزی از مال دنیا به دست آورد، باید تقوای خدا پیشه کند و حقّ خدای تبارک و تعالی را ادا سازد و با برادرانش نیکی کند و اگر

۱. حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، مترجم: سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۵، ص ۶۶۳.

چنین نکند، خدا و رسولش و ما از او بیزار خواهیم بود.»^۱

این همان معنی نعمات و خیرات است که به بیان امام هادی علیه السلام سرچشمه، ابتدا، انتها، اصل، فرع و معدنش وجود مقدس حضرات معصومان علیهم السلام است. آنجا که فرمودند:

«ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و قرعه و معدنه و ماواه و منتها»

چه حیف که دانسته و ندانسته درس آموز و دست آموز قبیله شرک و نفاق شده ایم. سوراخ دعا را گم کرده ایم و برای رفع حوائج و مضایق به سراغ صاحب نعمت‌مان نمی‌رویم. گویا به خود وانهاده شده ایم. اگر چنین نبود که چنین وضع و روزگاری نداشتیم. غرقه دخان و دود، زندگی را از روزنه‌هایش تنفس می‌کنیم و یک نفس به یاد صاحب نعمت خود نمی‌افتیم.

در عجب باید بود از ساکنان دیاری که آنها را متذکر اصل و فرع و معدن و مأوای خیرات و نعمت‌ها شده‌اند؛ اما در ازدحام و اضطرار، تنها راه خلاصی را در تعطیل کردن‌های پی در پی جست‌وجو می‌کنند. پس این مؤمنان و نمازگزاران کجایند تا در شبی دست بر دعا بردارند و از صاحب خود خلاصی بخواهند؟

در وقت ولادت حضرت حسین بن علی علیه السلام لوح سبزی از زمرد را از آسمان به ایشان هدیه کردند. در آن لوح اسامی جمله حضرات معصومان علیهم السلام و اوصیا و فرزندان‌شان آمده بود.

خداوند در این لوح زمردین، آنگاه که به ذکر نام حضرت صاحب الزمان علیه السلام و اصحاب ایشان می‌رسند، با لفظ اولیایی، یاران و اصحاب حضرت را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

۱. اصول کافی، باب الارض کلها للامام، ج ۲.

«با ایشان تمامی فتنه‌های تاریک را دفع می‌کنم و به واسطه ایشان فتنه‌ها و زلزله‌ها را برمی‌دارم.»

از بس به خودمان مغرور و به خود مشغولیم، فراموش کرده‌ایم که:
 «الأمم الأنیس الرفیق و الوالد الشفیق و الاخ الشقیق و الأم البره الصغیر
 و مفرع العباد فی تدهید النار؛^۱
 امام یار همراه و موافق و پدر مهربان و مشفق و برادر صمیمی است،
 مادری است که به کودک خردسالش سخت مهر می‌ورزد، پناه‌بندگان
 بی‌پناهی است که در سختی‌ها و رنج‌ها و مصیبت‌های مرگبار راه به
 جایی ندارند.»

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند:

«ای احمد بن اسحاق! به درستی که خداوند خالی نگذاشت زمین را از
 حجت، از زمان حضرت آدم و نخواهد گذاشت تا اینکه قیامت به پا
 شود. به سبب آن حجت بلا را از زمین دفع می‌کند و به خاطر او باران
 را نازل می‌کند و به وجود او زمین برکاتش را بیرون می‌دهد.»^۲
 به دلیل این جایگاه رفیع و منیع حجت حیّ خداوند است که راه خروج
 شیعیان از تنگی و سختی را دعا برای فرج و تعجیل در ظهور امام عصر علیه السلام
 اعلام فرمودند:

«و اکثر الدّعا بتعجیل الفرج فانّ ذلك فرجکم؛
 و بسیار دعا کنید برای تعجیل در فرج من که همان مایه گشایش برای
 شماست.»^۳

۱. تفسیر امام عسکری (ع)، ص ۱۱۲.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۶.

۳. همان، ص ۴۸۵.

کجایند مردانی که از خویش بیرون آمده، دست دل به سوی آسمان دراز کنند و فرج امام را از خدای بزرگ طلب کنند؟ کجایند مردانی که خداوند آنان را اولیای خود خواند و به واسطه و طلب ایشان برطرف کردن فتنه‌ها و زلزله‌ها و مضایق را بر خود واجب شناخت؟

اولیای حضرت، کار عاصف بن برخیا می‌کنند، شاید ولی شناسان از میان ما رفته‌اند که چنین مبتلاییم. ساعات روز جمعه را غنیمت بشمارید و با نمازی، استغاثه به درگاه حضرت بیاورید. باشد که دعای شکسته دلی مستجاب شود. ان شاء الله.

مقام انسان کامل

حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا علیه السلام در سفر مهم و ناگزیر خود از «مدینه» به شهر «مرو» (خراسان) در منازل مختلف با مردم گفت و گو داشتند؛ اما در منزل «نیشابور» و در حضور جمعیت کثیری از مردم سخنی بر زبان راندند که به دلیل تعدد راویان مطمئن و کثرت بیان به عنوان کلامی طلایی سلسله الذهب شناخته می شود.

بزرگی کلام، ژرفای مضمون و صراحت بیان بدان کلام رتبه والایی بخشیده است. از این کلام به عنوان جان مایه، روح و بطن تفکر و بینش اسلامی می توان یاد کرد. جای تأسف است که هیچ گاه به نحوی شایسته به مضمون و مفهوم آن توجه جدی نشده است.

در فراز اول، حضرت حدیث معروف و منقول از قول حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بیان می کنند که فرمودند:

«كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مِنْ دَخَلَ حِصْنِي
أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۱

کلمه «لا اله الا الله» مجمل ترین و فشرده ترین تعبیر از تمامیت معانی و مفاهیم دین است. همان که حضرت برای آن تعبیر حصن حصین و محافظ مطمئن را ذکر کردند که انسان را از هر حیث از مبتلا شدن به عذاب و آتش قهر و غضب الهی در امان می دارد.

عذاب و کیفر چه در دار دنیا و چه در آخرت چیزی جز بازگشت و عکس‌العمل کردار نیست که حسب سنت لایتغیر در صورت‌های مختلف و از جمله آتش قهر و غضب در جهنم ظهور می‌کند. به همان سان که پاداش و اجر صورت نورانی و پسندیده و گوارای اعمال بندگان است. وقتی باطن همین کیفر هم نگریسته شود، به حقیقت جز لطف، دیده نمی‌شود؛ چنان که بوته زرگر و ضربه‌های آهنگر، جز وسیله‌ای و بهانه‌ای برای پیراستن فلزات از ناخالصی و آلودگی نیست؛ چنان که گناه موجب ملوث شدن ضمیر صافی می‌شود، عذاب، صورت‌های مختلف به خود می‌گیرد و این تغییر نیز در نسبت به نوع خطا و لغزش حادث می‌شود. مواردی مانند:

- سرپیچی از احکام و فرامین حضرت حق؛

- تغییر و تبدیل احکام و اوامر؛

- تعطیلی همه یا بخشی از احکام و فرامین در مناسبات فردی و جمعی؛

- گستاخی و غرگی در پیشگاه حضرت حق.

چه در هیئت مناسبات فردی اتفاق افتند و چه جمعی، الزاماً ظهور گونه‌ای از ظلم و در هم ریزنده جایگاه‌ها و شئون‌ات اشیا، اشخاص، حقوق، ... و خارج نظام حقیقی و مطلوب و مشیت خداوند هستند.

بزرگان از میان علمای دینی مراتبی را برای ایمان ذکر کرده‌اند؛ اعم از زبانی، قلبی، عملی و ... به همین ترتیب و در مقابل آن بی‌ایمانی نیز ناظر بر مراتب گوناگونی است؛ چنان که گاه در ظاهر زبان و عملی بروز می‌کند و گاه به صورت پوشیده بر صفحه خاطر ذهن و قلب. هر یک از مراتب، ساحتی از ساحت عملی، اخلاقی و معرفتی انسان را متأثر می‌سازد. آنکه با گذار از دروازه شهادتین و اقرار زبانی به قول «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وارد شهر مسلمانی می‌شود، ضرورتاً مؤمن شناخته نمی‌شود. او ناگزیر است برای ارتقاء به

مراتب ایمان از مدرسه احکام عملی، اخلاق فردی و جمعی (تربیت نفسانی) بگذرد تا در مرتبه‌ای ضمن کسب معرفت قلبی، مستعدّ سیر تا «فناء فی الله» و «بقاء بالله» شود.

در مقابل این سیر صعودی و طیّ درجات، سیری نزولی هم هست، طیّ درکات ظلم و گناه که منجر به افول و نزول متّصف شدن به صفت «أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۱ آنان چون چهارپایان و حتی کمتر از آنند» و بالأخره عذاب الهی می‌شود.

خروج از هر یک از درکات، مستلزم تحمّل کیفریست و نقصان در هر مرتبه‌ای، الزاماً کیفری متناسب با آن نقصان را در پی دارد. شاید از همین روست که جمله خلائق، اعمّ از عارف و عامی و حتی اولیا و انبیا نیز متناسب با مراحل و منازل، محتاج توبه و ناگزیر بدانند. عامی از ارتکاب حرام توبه می‌کند، عالم از مکروه و ولیّی از مستحبّ و ترک اولی. در پایان و آخرین مرتبه هم این رسول گرامی، حضرت ختمی مرتبت ﷺ است که فرمودند:

«مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ ...»

به جا نیاوردیم حقّ عبادت تو را و نشناختیم حقّ معرفت تو را.

این معنای توبه همه مراتب حیات فردی و جمعی را در تمامی مناسبات (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و غیره) در بر می‌گیرد.

تنها، درک موقعیت و کشف تکالیف به مراتب مختلف، حراست از همه

۱. «قال علی بن ابی طالب (ع): حدّثنی اخی وابن عمی محمّد رسول الله (ص): حدّثنی جبرئیل (ع) قال: سمعت ربّ العزّه سبحانه و تعالی یقول: کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی؛ حضرت علی بن ابی طالب (ع) از پیامبر اکرم (ص) و ایشان از حضرت جبرئیل نقل می‌کنند که: «شنیدم خداوند متعال می‌فرمودند: «کلمة لا اله الا الله» دژ (مستحکم) من است و هر که آن را بگوید به دژ من وارد می‌شود و هر که (بتواند) وارد آن شود از عذابم ایمن خواهد بود». (بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷).

امور در گستره همه بایدها و نبایدها، عمل آگاهانه و خالص و تضمین قلبی است که می‌تواند عارف و عامی را از غلتیدن در مدار نفاق و شرک و بالآخره عذاب و کیفر در امان دارد.

شریعت - به معنای صورت احکام عملی که علم فقه متولی بیان آن است - مرتبه‌ای از مراتب دین‌داری است. وضعی که متولی تأدیب اعمال فردی و جمعی اهل ایمان در نسبت خالق هستی، **وَلِیَّ اللّٰهُ الّاعظمُ الْعَلِیْمُ**، جهان بیرونی و در میان همه مناسبات است.

وجهی که جسم را (اعم از جسم انسانی یا صورت مناسبات فردی و جمعی) شامل می‌شود و آن را تطهیر و مستعد گذار به مراتب و مدارج می‌کند. حسب شأن این وجه، شریعت نه به منزله تمامیت دین و دین‌داری، بلکه مرتبه‌ای ابتدایی است که می‌تواند از متدین، موجودی به عنوان ما به ازای خارجی شریعت بسازد؛ چنان که تکلیف - صورت‌بندی اعمال - به میل تحقق دین‌داری در ظاهر و باطن انسان نیست؛ چنان که متضمن ظهور حقیقت دین نیز نیست؛ چه با یکی شدن انسان با حقیقت مسلمانی است که امکان ظهور جوهره آن، یعنی عبودیت فراهم می‌شود. ارتقاء به مراتب بالا مستلزم گذار از مرتبه قبلی و حسب اجرای تکالیف، مطابق حکم صاحب شریعت و طریق مورد تأیید **وَلِیَّ اللّٰهُ الّاعظمُ الْعَلِیْمُ** است؛ و گرنه بروز نقصان و اهمال در تکالیف مرتبه اول، موجب ایستایی، عقب‌گرد یا سقوط در جرگه منکران است.

مدرسه اخلاق که تمامی اصول و فروع و شعب آن نیز الزاماً می‌بایست از همان منشأ اخذ شود که مورد گواهی حجت خداست، مرکب جسم را در طریق بندگی، راهی کوی اخلاص می‌سازد تا نفس با پیراسته شدن اعمال از شائبه‌ها مؤدب به ادب دین شود و با باز کردن همه بندهای امارگی به

مراتب والاتر ارتقاء یابد. این مدرسه باطن شریعت است. در اینجا ظاهر و باطن در هم می آمیزد تا سالک کوی دین داری متوجه مرتبه‌ای نورانی تر شود.

این دو مرتبه، مقدمه‌ای هستند برای صعود به مرتبه سوم. جسم و جان طالب، مستعد امکان نسبت یافتن بالفعل با عالم معرفت و حسب ظرفیت و آمادگی، محل ظهور درجاتی از اسما و صفات کمالی می شود؛ همان که از آن به عنوان ظهور ما به ازای خارجی دین داری و تجسم خارجی اسماء و صفات متعالی یاد می کنند.

این سیر اکمالی در مرتبه پایانی به مقام انسان کامل که خود صاحب عالی ترین درجه از صفات الهی است، می انجامد. در انتهای این جاده، انسان کامل که صاحب تام و اتم آن صفات است، به عنوان خلیفة الله ایستاده است. این درجه از کمال که در حضرات اولیا از اهل بیت نبی اکرم ﷺ با عنوان ولایت تامه و کلیه ظاهر گشته، به حقیقت، ظهور عالی ترین مرتبه از صفات کمالی در آن اولیای الهی است؛ هم آنان که به عنوان صاحب ولایت، مجاز به امر و نهی، تصرف در امور، صاحب عالی ترین درجه از صفات کمالی - که مطلق آن مخصوص حضرت خداوندی است - واسطه میان خالق و مخلوق و محق و مستعد داشتن این «شان» هستند.

شاید یک معنی از کلام طیبیه وحی «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ و جن و انس را نیافریدم، جز برای آنکه مرا بپرستند، که برخی مفسران از «لِيَعْبُدُونِ» تعبیر «او لیعرفون» (برای معرفت) را ذکر کرده اند، ناظر به همین معنا باشد؛ یعنی خداوند جن و انس را خلق نمود تا در طی طریق و گذار از مراتب، مستعد جلب صفات کمالی شوند و از آنها موجودی رشد

۱. سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

یافته و ما به ازای خارجی عبودیت، اخلاق و معرفت حاصل آید. در ادبیات دینی، مرز باریک میان کفر و ایمان، رضا و سخط و دوزخ و جنت تعبیر به پل صراط شده است. این پل از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است. این پل در همین دار دنیا است؛ بی آنکه بدانیم هر روز و ساعت با آن مواجهیم. آنکه صدها بار در همین عرصه خاک و تاریخ از این پل نگذشته، قطعاً در دار آخرت نیز قادر به گذار از جلوه خاص آن نخواهد بود. غفلت و خودکامگی، امکان کشف ما به ازای دنیایی این پل را از ما گرفته است؛ چنان که همین دو عامل ما را مبدل به ما به ازای خارجی نفاق و اهل آن می‌کند؛ چنان که همواره به برخی آیات مؤمن و به برخی دیگر کافر می‌شویم.

«يَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفِرُ بِبَعْضٍ»^۱

حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا علیه السلام در روایت یاد شده، ورود به دژ حصین «لا اله الا الله» را مشروط به شرطی مهم دانستند:

«بِشَرْطِهَا وَ شُرُوطِهَا وَ اَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»

من، یعنی علی بن موسی الرضا، یعنی ولایت من از سلسله اولیای حق از خانواده نبی اکرم صلی الله علیه و آله، از شروط ورود به این دژ است. این شرط بدل و جایگزینی ندارد.

معانی و مفاهیم بلندی در این عبارت است که تفصیل آن مجال شایسته می‌طلبد. با این عبارت مجمل می‌توان همه گذشته و همه حال و آینده را تفسیر کرد و پرده پندار و خیال بیش از هزار سال دین‌داری (در ظاهر) را فرو افکند و حقیقت آن را که گاه جز وبال و وزر نبوده، آشکار ساخت. سنت بزرگان دین به تبع کلام وحی بیان مجمل قضا یا است. تنها

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲.

تفسیر و پرده‌برداری از آن همه (به اذن خودشان) است که باطن آنها را می‌نماید؛ در حالی که باطن آنها جز برای اهل علم و راسخون در علم معلوم نخواهد شد. درک پرده‌های اولیة کلام هم اهلیت مخصوص می‌خواهد تا چه رسد به باطن آنها.

حجت خدا در میان جمع کثیری از مردم «نیشابور» و در آستانه ورود به شهر «مرو» که طاغی جفاکاری چون مأمون خود را امیرالمؤمنین و خلیفة مسلمانان می‌خواند، آشکار اعلام می‌کند که رهنمای این حصن منم، رایت این حصن منم، صدور برگ عبور با من است. شرطی که لازمة ضروری و واجب علی الاطلاق ورود به دژ ایمان و باغ پرثمر رستگاری و لقای حضرت حق است.

چنان که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ أَبُهَا؛^۱ من شهر علمم و علی دروازه ورود به آن است.» علم به معنی حقیقی کلمه نزد من است، شهر علم منم و جز این سراب است و وهم و پندار و علی علیه السلام دروازه ورود به آن.

علی علیه السلام و ولایت علی علیه السلام، همان حسن علیه السلام و ولایت اوست، همان حسین علیه السلام و ولایت اوست، همان ولی الله است که در سلسله اهل بیت علیهم السلام به حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌رسد. اینان جملگی پی در پی، حسب شأن ولایت تامة ائمة دین علیهم السلام، سرهنگان و حافظان شهر علم و دین و حقیقت و معرفتی هستند که متجمع در رسالت، نبوت و ولایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ خاتم الانبیاء، که جامع همه علوم انبیاء، کمال دین و تفسیر و تأویل آن به تمامی نزد اوست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در «حدیث نورانیت» که معرف جایگاه و شأن

۱. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۹۱، ح ۸۴.

حضرت ولی الله الاعظم علیه السلام است، عبارت زیبایی دارند. ایشان فرمودند:
 «... أَنَا خَاتَمَ الْوَصِيِّينَ وَ أَنَا الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ أَنَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ الَّذِي هُمْ
 فِيهِ مُخْتَلِفُونَ...»^۱

من خاتم الاوصیا هستم، من صراط مستقیم هستم، من نبأ عظیمی هستم
 که مردم در حق من مختلف شدند...»

حسب روایات ائمه معصومان علیهم السلام هم ایشان در صحنه قیامت در کنار
 پل صراط از کلیه خلائق سؤال می کنند و جواز عبور می دهند.
 پل صراط، همان شرط یادش شده در روایت «سلسلة الذهب» حضرت
 ثامن الحجج علیه السلام است. همان پل ولایت که به شهر ایمان و رستگاری، یعنی
 بهشت جاوید ختم می شود.

در ادعیه و زیارت ماثور و مخصوص به اهل بیت علیهم السلام همواره مسلمانان
 یادآور حفظ ادب و شأن این ذوات مقدسه شده اند. در میان آن همه آثار، «جامعه
 کبیره» به عنوان مرامنامه مسلمانی و آیین نامه شیعه بودن شاخص و جامع است.
 پوشیده نیست که قرب به این صراط و نزدیکی جستن با سرهنگ
 بارگاه کبریایی، مستلزم کسب نوعی محرمی با ایشان است و این قرابت
 مخصوص به همراهی و هم نوایی در مرام و صفات و خصال آن عزیز است؛
 صفات و خصالی که وجه تام و تمام آن مخصوص و منحصر به ایشان
 است تا در مقام ولایت، حافظ حریم دین و شریعت باشند؛ و گرنه پسر
 نوح و جعفر کذاب و امثال ابولهب بیش از همه در صورت ظاهر با حضرت
 نوح علیه السلام، امام هادی علیه السلام و نبی اکرم صلی الله علیه و آله قرابت داشتند؛ اما هیچ کدام به
 زبان قرآنی جزو اهل بیت آنها نبودند؛ چنان که در کلام وحی خطاب به

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۵.

حضرت نوح عليه السلام آمده:

«... يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ!»

ای نوح! او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است.»

نه قرابت خویشی و نه صورت‌سازی و ظاهر‌سازی، هیچ کدام انسانی را مستعد قرب نمی‌سازد.

قرب و نزدیکی به پاسبان این دژ حصین و ورود به آن، مستلزم طی مراتب محرمی است، مستلزم جلب صفات کمالی است. کسب این مراتب است که سالک طالب قرب و ورود را دارای درجاتی از دوستی و مهر و شایستگی می‌کند، ظهور کامل‌ترین رتبه این محرمی و عالی‌ترین درجه از این صفات کمالی در ائمه دین عليهم السلام است که آنان را به مقام ولایت رسانده است. اختیارات ایشان و مآذون بودنشان در دستگیری طالبان و هدایت و سرپرستی آنان بر عموم خلایق نیز پیرو همین شایستگی و استقرار تام صفات کمالی در آنان است.

خلیفة الله الزاماً صاحب عالی‌ترین درجه از کمالات است و محال عقلی است که به رغم وجود و حضور موجود اکمل، خلقت و جامعه خلافت به آنکه صاحب مرتبه‌ای پست از شایستگی و کمالات است، پوشانده شود.

خلیفة الله که در آغاز داستان خلقت، خداوند خلق آن را علت آفرینش عالم و آدم اعلام فرمودند، ما به ازای خارجی تام و تمام و کامل صفات متعالی کمالی است؛ همو که ضرورتاً می‌تواند معلم و رهنمای خلایق و دستگیر آنها در طریق پر فراز و نشیب شود. این قاعده و سنت ساده عقلانی است که همواره اشرف، افضل و مستحق عطا می‌باشد؛ چنان که حکمت و

عدالت خداوند نیز آن را اقتضا می‌کند؛ به همان سان که در عرصه زمین همواره عاقل بالغ، ولی و قیم صغیر و سفیه می‌شود. در زیارت مخصوص حضرت صاحب الزمان علیه السلام و خطاب به ایشان می‌خوانیم:

«السَّلامُ عَلَیْكَ يَا خَلِیْفَةَ اللَّهِ وَ خَلِیْفَةَ اَبَاءِ الْمُهَدِیِّیْنَ»

خلیفه خدا، صاحب میراث انبیاء و مصداق وارثی است که خداوند اراده کرده تا آنان را امام و وارث زمین قرار دهد.

بی‌شک موجودی که گاه از روی عتاب مخاطب «أَوْلَیْسَكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۱ آنان مانند حیوانات چهارپا هستند و حتی پست‌تر از آن» قرار می‌گیرند نمی‌توانند مصداق خلیفه اللهی باشند که خداوند اراده خلق آنها را نمود.

۱. سورة اعراف (۷)، آیه ۱۷۹.

بینة طلایی

ائمه معصومان علیهم السلام در تفسیر و تأویل آیه مبارک:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

و ما اراده کردیم که بر مستضعفان در زمین منت گذاشته و آنان را ائمه و وارث قرار دهیم.»

تعابیر زیبا و روشنگری دارند که حسب نمونه بدان اشاره می‌کنیم: در روایات مسلمی که از سوی ائمه معصومان علیهم السلام ذکر شده، این آیه به واقعه شریف و ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام تأویل شده است. امام صادق علیه السلام هر گاه این آیه را تلاوت می‌کردند، می‌فرمودند: «به خدا سوگند! این آیه نزولش درباره بنی اسرائیل و تأویلش در حق ماست.»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«آنها آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که خداوند مهدی آنها را پس از تلاش فراوان برمی‌انگیزد و آنها را عزیز و دشمنانشان را خوار و زبون می‌سازد.»^۳

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

۲. روزگار رهایی، ص ۱۵۱؛ الزام الناصب، ص ۲۲.

۳. روزگار رهایی، ص ۴۵۰؛ الامام المهدی، ص ۲۶۷.

در معارف اهل البیت علیهم السلام بیش از ۱۸۰ اسم و لقب که هر یک از آنها ناظر بر شأنی از شئون است، برای خلفا و حجج الهی ذکر شده است. هر یک از این اسما، القاب و شئون بابی است که پرده از کمالات متعالی آنان برمی‌گیرد. همین رتبه‌های کمالی است که درجه و قوف و قرب آنها را درباره حقیقت توحید و معارف الهی نشان می‌دهد تا آنجا که در بسیاری از سلام‌ها خطاب به آن ذوات مقدسه آمده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ لَا يُؤْتَى الْأَمْنَةَ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرُهُ هَلَكَ؛^۱

سلام بر شما که باب [ورود به ساحت قرب] خداوند هستید که جز از طریق او نمی‌توان وارد شد.

سلام بر شما که سبیل خدا هستید که هر که جز آن را بپیماید، هلاک می‌شود.»

بدیهی است که خداوند از روی لطف، بابی، سبیلی و نوری را به عنوان اسوه، راه رسیدن و مصداق خارجی کمالات متعالی فراروی بشر قرار می‌دهد تا او امکان سیر در مراتب را پیدا کند و با مشاهده ما به ازای خارجی آن واقعیت دست یافتنی و عملی آن را بپذیرد و در طریق، از بند گمراهی برهد و از غلتیدن در آفت‌ها و بلاها و بالأخره عذاب و قهر خداوند در امان ماند. بنابراین اینان:

— ما به ازای خارجی حق‌ها، حقیقت مجسم و «قرآن» ناطقند (در هیئت

انسانی)؛

— اسوه واقعی و عینی که تعالی و تقرب در آنان آشکار است (لَكُمْ فِي

رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ ...)

۱. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، زیارت مخصوص حضرت صاحب الزمان (عج).

- طریق رفتن و تمثیل نحوه بودن، هستند و این همه را در سیر و سنت آنان می توان دریافت (چنان که سیره و سنت اینان از منابع و مصادر تشخیص حکم است و حضرت نبی اکرم ﷺ، اهل بیت علیهم السلام را در کنار «قرآن» قرار داده است و ایشان ثقل و امانت مانده برای مسلمانان پس از پیامبر ﷺ هستند؛

- متضمن فرح و رهایی و ایمنی بخش از عذاب قهر خداوندند؛

- حجت بالغه که حجت آنان توسط خداوند اعلام شده.

هیچ دیار بشری در پهنه هستی، صاحب و حامل جمله این شئون و مستحق به داشتن آن نیست؛ چه حسب آیه کریمه:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۵

خداوند اراده کرد تا همانا از شما پلیدی را دور کند و شما را پاک نگه

دارد.»

تا در مقام خلیفة الهی و امامت، در تربیت، هدایت و ارشاد بندگان که جملگی در معرض لغزش، سهو، وسوسه شیطان، عمر کوتاه، مرگ ناگزیر و سایر ابتلائاتند - حسب زندگی و سیر در نشئه دنیا که دار ابتلا و امتحان است - خلل و نقصانی اتفاق نیافتد.

این امر هم ناشی از لطف خداوند به بندگانست و مصطفی و برگزیده^۱ بودن حجج الهی نیز شاید ناظر بر همین معنا باشد. جمله روایات منقول از حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه دین علیهم السلام در منابع روایی شیعی و اهل سنت، ناظر بر اشاره مستقیم این آیه به خانواده رسول اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام است.

اختصاص این شئون که در روایات ماثور و به ویژه ادعیه صادر شده از

۱. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه، السلام علی اولیاءالله و اصفیائه.

گنج‌خانهٔ اهل بیت علیهم‌السلام بدان‌ها اشاره شده، بیان تعارف و تحبیب، چنان‌که در میان عموم مردم ساری و جاری می‌باشد، نیست. چه این عمل در ساحت حضرت ربّ العالمین و ائمهٔ دین علیهم‌السلام به مثابه لغو است؛ در حالی که آن ساحت جلیل پیراسته از لغو و بیهوده‌گویی و تعارف است. بیان صفات متعالی؛ خزان العلم، منتهی الحلم، اصول الکرّم، ذوی النهی، ورثه الانبیاء، معادن حکمة الله، حفظة سرّ الله، مخلصین فی توحید الله، اهل الذکر، اولی الامر، بقیة الله و... (گنجینه‌های علم، منتهی الیه حلم و بردباری، بنیان‌های کرم، صاحبان خرد، وارثان انبیاء، معدن‌های حکمت خدا، حافظان سرّ خدا، مخلصین در توحید خداوند، اهل الذکر، صاحبان امر، بقیة الله و...)

ناظر بر جمیع صفات و حصول شرایطی است که جلب و جذب و حراست از آن، کسانی را مستعدّ و مستحقّ لقب خلیفة الله ساخته است. ظهور تام این صفات است که از اهل بیت علیهم‌السلام مثل اعلاّی دین‌داری و یکی از دو ثقل (قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام) را ساخته است؛ چنان‌که سیره و سنّت آنان نزد علما و مراجع برای تشخیص حکم و حلّ مسئله از حجّیت برخوردار است. در روایت منقول از حضرت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام حسن مجتبی علیه‌السلام ذکر است که:

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يُعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً!»

کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است. عدم معرفت امام زمان به منزلهٔ عدم معرفت دربارهٔ مقصد، راه و حجّت خروج از جاهلیت و گمراهی است. وقتی حقیقت در امام زمان علیه‌السلام متجلی می‌شود؛ یعنی حق نزد او و با اوست و از طریق او حاصل می‌آید و جز آن هر چه باشد و به هر نام که باشد عین جاهلیت و گمراهی است.

در «زیارت جامعه کبیره» منقول از حضرت امام علی النقی علیه السلام آمده است:

«وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ...»^۱

حق با شماست و در شماست و از شماست و متوجه شماست و شما اهل آن و معدن آن هستید.»

این عبارت ترجمه:

«إِنِّي تَارِكُكُمْ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي...»^۲

من در حالی شما را ترک می‌کنم که دو ثقل را در میان شما گذاردم. کتاب خدا و اهل بیتم را، دو ثقلی که از هم جدا نمی‌شوند تا آنکه در بهشت و در کنار حوض کوثر همدیگر را ملاقات کنیم.»

این دو ذاتاً از هم انفکاک ناپذیرند؛ وگرنه بیان نمی‌شد «حق با شما، در شما و متوجه شماست» حق بدان‌ها اضافه نشده یا در وصفی عرضی عارض بر حیات آنان نیست؛ بلکه در آنها عینی دوری از حق است که قرابت با آنها قرابت با حق و دوری از آنها عینی دوری از حق است؛ چنان که در «زیارت حضرت صاحب الامر» می‌خوانیم:

«أَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيٍّ مِنْ عَدُوِّكَ فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا اسْتَخْطَمُوهُ»^۳

من دوستم با تو و بی‌زارم از دشمن تو، حق آن است که شما آن را بپسندید و باطل آن است که شما از آن ناخشنود و خشمگین هستید.»

گمراهی الزاماً در یک مصداق ثابت چون پرستش بت سنگی متجلی نمی‌شود. در هر عصر و نسلی باطل به صورتی ظهور پیدا می‌کند؛ چنان که

۱. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲. حضرت نبی اکرم (ص)، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۶۸ (این روایت نزد شیعه و اهل سنت متواتر است).

۳. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر، ص ۶۸۰.

در ادوار گذشته نیز روزی در فرعون و نمرود ظهور می‌کرد و روزی دیگر در ابولهب و ابوسفیان یا پرستش بت سنگی و خرمایی یا پرستش ماه و ستاره. تفاوت صورت‌ها و مصادیق، ناظر بر تفاوت معنی و باطن نیست. یک مفهوم ثابت به نام استکبار و طغیانگری است که در هر عصری به نحوی ظهور می‌یابد. مهم کسب و کشف مفاهیم ثابتند.

حبّ و قرب به اهل بیت علیهم‌السلام و تجدید عهد با اینان نیز در نسبت با همین معناست. قرابت جستن با اشتراک در صفات کمالی و جلب و جذب آن سبب می‌شود در جایی سلمان فارسی عجم که هیچ خویشی یا قرابت نسبی و سببی با حضرت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندارد مخاطب عبارت دل‌نشینی: «سلمان منّا اهل البیت؛^۱ سلمان از ما اهل بیت است.» قرار گیرد و ابولهب به رغم قرابت خونی، مخاطب: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ»^۲ اشتراک در مقصد و طریق، یعنی اشتراک در معنی بودن و نحوه بودن در عرصه حیات، در خود قرابت و محرمی را دارد. وقتی سلمان در سیر اکمالی و هم‌نوا و نای اهل حق بر کشیده شد، مقامی متعالی یافته و شایسته آن خطاب می‌شود که «سلمان از منست» و در مقابل، بسیاری در طی درکات نزولی چنان مقام نازلی یافته که حضرت حق، او را مخاطب «بریده باد دستان ابی لهب» می‌سازد، بی‌گمان خواست حضرت حق، خواست پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز هست.

آنگاه که بزرگ‌مردی چون نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذوب در حق می‌شود و با سلب حیثیت و سلب اراده و اختیار تام و تمام از خود، ظهور تمامیت عبودیت را سبب می‌شود، در این مرتبه به چنان درجه‌ای از قرابت رسیده

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۶.

۲. سوره مسد (۱۱۱)، آیه ۱.

که در معراج، مخاطب «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۱ می‌گردد؛ یعنی در سیر اکمالی و طی مراتب، پیامبر صلی الله علیه و آله بدان جا رسید که قرابتش به حضرت حق به اندازه درازای دو کمان یا حتی کمتر از آن بود.

بی‌گمان در این ساحت جبرئیل در خدمت اوست؛ چنان که در همان سفر در ساحتی حضرت جبرئیل اعلام داشت:

«لودنوت انملت لاحترقت؛

اگر نزدیک‌تر بیایم، به اندازه یک سر انگشت، خواهم سوخت.»

استعداد و استحقاق برکشیده شده رسول مرسل، برتر و والاتر از جبرئیل است؛ از همین رو به قول سعدی شیرازی: رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند، بدانجا رسید که جز خدا نبود. این درجه از محرمی نصیب حضرت جبرئیل نمی‌شود.

معنای اراده خداوند در خلقت خلیفه، در همین جا ظاهر می‌شود. خلیفه خدا، خلیفه و حجت و اسوه بر ما سوی الله است. پهنه حکمرانی او از حضرات ملکوتیان مقرب چون جبرائیل آغاز می‌شود تا کمترین آنها در میان عالم ملک.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمودند:

«یا علی! هر که از خدا بترسد، همه از او می‌ترسند و هر که از خدا

نترسد، خدا او را از همه چیز می‌ترساند.»^۲

خشیت و خوف در خود و با خود خضوع و افتادگی در برابر ربّ الارباب را دارد. آنکه افتاده پروردگار می‌شود، لاجرم برکشیده او هم می‌گردد. ضروری نسبت یافتن با خالق هستی، ورود به مدار عزت و عنایت

۱. سوره نجم (۵۳)، آیه ۹.

۲. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۷؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۰.

اوست: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۱ آنکه دل بدو می‌سپارد از غیر او خوفی ندارد؛ چنان که عزت او را چنان در خود می‌پیچید که لاجرم از خوف ماسوی الله در امان می‌ماند.

همین نسبت یافتن و جلب کمالات است که به اذن الله سهم بزرگی از هیبت و جلال او نیز شامل عبد می‌شود؛ چنان که همگان در وقت مواجهه با اولیاء و انبیاء در برابر هیبت و جلال آنان پشت خم می‌کنند. شاید بتوان این معنا را به عبارت دیگر نیز درک کرد: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ؛ عبودیت جوهریست که کنه آن ربوبیت است.»

عبد صالح، حسب عبودیت تام و تمام به درجه‌ای می‌رسد که صفت تربیت و پرورش غیر خود را (که در مراتب نازل تر از او سیر می‌کنند) حاصل می‌کند. این شأن جزو سایر شئون است که باذن الله جهت تربیت، ارشاد و دستگیری عباد به عبد صالح داده شده است.

به عبارت دیگر، تربیت و پرورش عباد از شئونات ولی خداوند است نمی‌توان کسانی را حسب قول خدای تعالی به عنوان ولی و صاحب ولایت و سرپرست تام در همه امور دنیاوی و آخرتی پذیرفت و شأن پرورش و تربیت و ارشاد عباد را از آنها سلب کرد.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۲

سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند. همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

جابر بن عبدالله انصاری در واپسین روزهای عمر پیامبر اکرم ﷺ به

۱. سوره طلاق (۶۵)، آیه ۳.

۲. سوره مائده (۵۵)، آیه ۵۵.

خدمت ایشان رسیده و درباره آیه ذیل از او سؤال کرد.

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^۱

و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو (از انواع عبادات و خیرات) به خصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ای جابر! منظور از این آیه، اوصیای پس از من می باشند. روزی می رسد که تو فرزندم، محمد باقر را زیارت و زمانش را درک خواهی کرد، سلام من را به او برسان ...»^۲

ترس و احساس افتقار و بیم از مردم، در انسان که گاه باعث خضوع و خشوع بی جای او در برابر مردان و زنانی چونان خودش می شود، ناظر بر عدم خشوع و خضوع او در برابر پروردگار است. گویا حسب این عمل، پرده های محافظ از انسان سلب شده است و او خود را بی دفاع احساس می کند. ترس مؤمن از پروردگار، حاصل مشاهده فقر ذاتی در برابر عظمت حضرت باری تعالی است.

همین افتخار، مؤمن را مستعد اقرار به نقصان و ضعف و اظهار بندگی می کند تا شاید از روی کرم، آن عزیز غنی بر او رحمت آورد و از خوان گسترده اش او را نصیب دهد؛ چنان که در هوای برکشیده شدن از خوان فقر و ضعف و زبونی دست در دامان محبوب می آویزد.

هر یک از موجودات، حسب ظرفیت وجودی و مشیت و اراده خداوندی،

۱. سوره انبیاء (۶۵)، آیه ۷۳.

۲. بحرانی حسینی، سید هاشم، تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۶۶.

مظهر صفتی از اوصاف و حامل خصلتی از مجموعه خصایل هستند؛ چنان که هر یک از آنها و از جمله حیوانات و نباتات، سهمی از وفاداری، حلم، صبر، سخا، شجاعت، غضب، غیرت و امثال اینها را دریافت کرده‌اند و حتی برخی در بارز ساختن صفتی خاص، بر دیگران پیشی گرفته‌اند.

عالم اکبر، آینه جامع جمیع این صفات و خصال در موجودات است؛ چنان که جلال در عرش، دریا و طوفان خود را می‌نمایاند و جمال، جامه گلبرگ گل‌ها و لطافت شب‌نم را به تن می‌کند.

امام، قلب تپنده عالم وجود

چون انسان استعداد و قوه جلب این خصایل را دارد؛ از همین رو خطاب عالم اصغر مخصوص اوست. این استعداد و رجحان در جلب اظهار صفات جمالی و جلالی او را اشرف موجودات و حاکم بر آنها ساخته؛ چنان که با تسخیر زمین و موجودات، از آنها بهره می‌برد.

هر یک از انسان‌ها نیز حامل سهمی از این مجموعه از صفاتند؛ چنان که گاه صفتی بارزتر از سایر صفات در برخی اشخاص ظاهر می‌شود.

لطافت طبع شاعران و خشونت جباران طاغی، هر یک نحوی از ظهور این صفات است که گاه به افراط و گاه به تفریط ظاهر می‌شود و صحنه حیات را برای بسیاری از آفریده‌های خدا تنگ می‌سازد و سبب‌ساز بحران‌هایی بزرگ می‌شود. همین افراط و تفریط، همین بی‌تعادلی، همین ناتوانی در مدیریت بر خود، موجب می‌شود تا افراد، صلاحیت تصاحب مناصب را از دست بدهند.

مدیریت بر خود مقدمه مدیریت بر غیر خود است. این مدیریت ضرورتاً در گرو شناسایی خود، شناسایی انسان و تمام قوا و توانایی‌هایش می‌باشد. شناسایی همه آنچه که می‌تواند او را از عالی‌ترین مراتب به دانی‌ترین شرایط

نزول دهد و بالأخره شناسایی مجاری دستیابی به حقایق و مصادر و منابع آن/از این رو است که خداوند مردانی را به عنوان خلیفه و مدیر معرفی نموده که صاحب عالی ترین درجه از توانایی برای مدیریت بر خودند.

شناسایی حقیقی خود، منجر به شناسایی خالق هستی می شود، شاید از همین رو است که آمده است:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛^۱

هر که خود را شناخت، خدایش را می شناسد.»

این شناسایی به خضوع، خشوع و سلب حیثیت از خود می شود. انسانی که به تمامی از خود تهی شده و از حق پر می شود.

انسان کامل به تمامی از خود تهی شده و از حق پر شده است. عزالدین نسفی، صاحب کتاب «الانسان الكامل» در معرفی این انسان و جایگاه او در هستی بیانی لطیف دارد که ذکر آن خالی از لطف نیست:

بدان که شریعت، گفتار انبیاست و طریقت، کردار انبیاست و حقیقت، دید انبیاست.

سالک باید که اول از علم شریعت آنچه مالا بد است، بیاموزد و یاد گیرد و آنگاه از عمل طریقت، آنچه مالا بد است، به جای آورد تا از انوار حقیقت به قدر سعی و کوشش وی روی نماید.

هر که قبول می کند آنچه پیغمبر وی گفته است، از اهل شریعت است و هر که به جای می آورد، آنچه پیغمبر وی کرده است، از اهل طریقت است و هر که می بیند آنچه پیغمبر وی دیده است، از اهل حقیقت است.

آن طایفه که هر سه دارند کاملانند و ایشانند که پیشوای خلائقند و آن طایفه که هیچ ندارند ازین سه، ناقصانند و ایشانند که از بهایمند.

انسان کامل آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال

نیک، اخلاق نیک و معارف. هر که این چهار چیز را به کمال رسانید، به کمال خود رسید و این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد. از جهت آنکه تمامت موجودات، همچون یک شخص است و انسان کامل «دل» آن شخص است و موجودات، بی دل نتوانند بود، پس انسان کامل در عالم، زیادت از یکی نباشد. دانایان بسیار باشند؛ اما آنکه «دل» عالم است، یکی بیش نبود. دیگران در مراتب باشند، هر یک در مرتبه‌ای، چون آن یگانه عالم از این عالم درگذرد، یکی دیگر به مرتبه‌ی وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی دل نباشد.

آدمیان زبده و خلاصه کائناتند و میوه درخت موجوداتند و انسان کامل زبده و خلاصه موجودات آدمیان است. موجودات، جمله به یک بار تحت نظر کاملند، هم به صورت و هم به معنی.

چون انسان کامل خدای را بشناخت، بعد از شناخت خدای، هیچ طاعتی بهتر از آن ندانست که راحت به خلق رساند و هیچ راحتی بهتر از آن ندید که با مردم چیزی گوید و چیزی کند که مردم چون به آن کار کنند، دنیا را به آسانی بگذرانند و از بلاها و فتنه‌های این عالم، ایمن باشند و در آخرت رستگار شوند و هر که چنین کند، وارث انبیاست.

انسان کامل هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالم را راست کند و راستی در میان خلق پیدا کند و عادات و رسوم بد از میان خلق بردارد و قاعده و قانون نیک در میان مردم بنهد و مردم را به خدای خواند و از عظمت و بزرگواری و یگانگی خدای، مردم را خبر دهد و مردم را محب و مشفق یکدیگر گرداند تا آزار به یکدیگر نرسانند و راحت از یکدیگر دریغ ندارند و معاون یکدیگر شوند و بفرماید تا مردم امان یکدیگر بدهند؛ هم به زبان و هم به دست و چون امان دادن یکدیگر

بر خود واجب دیدند، به معنی با یکدیگر عهد بستند، باید که این عهد را هرگز نشکنند و هر که بشکند، ایمان ندارد.

«من لا عهد له لا ایمان له. المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده». بدیهی است که خداوند از روی لطف و حکمت و از باب عدالت، نوری فراروی انسان‌ها بتابد، بابتی بر آنها بگشاید، طریقی بدان‌ها بنماید و با قرار دادن مصداقی عینی و خارجی به عنوان اسوه، امکان در امان ماندن بشر از ضلالت و سیر در مراتب کمالی را ایجاد کند. از همین جا موضوع سؤال و جواب و عذاب و پاداش، مطلوب عقل و مؤید آن واقع می‌شود؛ ورنه بی‌آن همه مقدمه و تمهید، موضوع معاد و سؤال و جواب، مهمل می‌ماند؛ در حالی که اهمال و ظلم از ساحت قدس حضرت رب العالمین دور است.

حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا علیه السلام در روایت زیبا و بلندی که در آن صفات جامع امام را بیان می‌کنند و بسیاری از منابع روایی شیعی نیز آن را با ذکر سلسله روایات مطمئن نقل کرده‌اند، فرمودند:

«و برپا داشت برای ایشان [انسان] علی علیه السلام را که نشانه و امام باشد و فرو نگذارد برای ایشان چیزی را که امت به آن احتیاج دارند؛ مگر اینکه بیان کرد برایشان، کسی که گمان کند که خدای عزوجل کامل نکرده است دین خود را، کتاب خدا را، رد کرده و کسی که رد کند کتاب خدا را کافر است به آن...»^۱

و سپس در توصیف قدر و شأن امامت فرمودند:

«آیا قدر و محل امامت را می‌شناسید؟ از میانه امت که جایز است امامی را در میان خود اختیار کند؟»

قدر امامت جلیل‌تر و شأن آن بزرگ‌تر و مکان آن بالاتر و جانب آن عزیزتر و عمق آن دورتر است، از اینکه عقل‌های مردم به آن برسند و رأی‌های ایشان به آن نائل شود یا به اختیار خود بتوانند امامی را برپا بدارند.^۱

و بالأخره در فراز سوم و پس از بیان قدر منصب امامت و بیان صعوبت و سختی شناسایی آن به دلیل جلالت قدر، بزرگی شأن، عزت جانب و بالأخره ژرفای آن توسط مردم عادی به معرفی امام می‌پردازند. شخصی که استحقاق و استطاعت احراز این منصب بلند را در خود دارد:

«امام امین خدا در میان خلق او و جانشین اوست در شهر او و خواننده (داعی) است خلق را به سوی خدا و دفع‌کننده است دشمن را از حرم خدا. امام پاک شده از گناهان و پاکیزه و مبراست از عیب‌ها، اختصاص داده شده است به علم و دانش، نشان کرده شده است به حلم و شکیبایی، نظم دهنده و جمع‌کننده دین و عزت مسلمانان و باعث خشم منافقان دین و عزت مسلمانان و باعث خشم منافقان و هلاک‌کننده کفار است.»^۲

ذکر ضرورت حضور امام در میانه هستی، بیان شأن منصب امامت و بالأخره خصال و مأموریت امام، سه موضوع اساسی و مغفول است که موجب شده در ساختار نظام معرفتی مسلمانان، خللی جدی وارد شود؛ چنان که امروز، احیای این نظام مبتنی بر موضوع و مفهوم امامت و ولایت ضروری خروج از وضعیت بحرانی است. بازشناسی شناخت کلی از نیاز جدی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ص ۱۹۸؛ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ص ۱۸.

۲. همان.

نسلی است که در خلأ وحشتناک نظری آن هم در وقت غلبه نظام نظری غربی و فرهنگ و تفکر ویژه آنکه مبتنی بر الحاد و شرک است.

این علو شأن و عظمت مقام که درباره منصب امامت و صاحب آن منصب، یعنی امام و نسبتی که انسان در ساحات مختلف حیات بدان پیدا می‌کند، ضرورت و وجوب شناسایی آن را فریاد می‌کند؛ چنان که در این باره روایت مشهور «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» از سوی نبی اکرم صلى الله عليه وآله و پس از آن امام حسن مجتبی عليه السلام بیان شده و نکته قابل توجه این است که حصول این درجه از معرفت را هم عموم روایات منوط به لطف خداوند و عنایت ایشان می‌دانند؛ چنان که از سیاق دعای زیبای «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حَجَّتِكَ أَنْ لَمْ تَعْرِفْنِي حَجَّتِكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛ خدایا حجّت را به من بشناسان که اگر نشناسم حجّت را در دینم گمراه خواهم شد.»^۱

علو شأن امکان این شناسایی را صعب و سخت کرده است. ضمن اینکه این شناسایی بلافاصله ناظر بر هدایت یافتن است. «مَنْ عَرَّفْنَا، عَرَّفَ اللَّهُ؛ کسی که ما را شناخت، خدا را شناخته است.» یعنی به مجرد آنکه شناخت حاصل شد، هدایت حاصل آمده. هدایت رزق مبارکی است که الزاماً می‌بایست از سوی خداوند روزی شود. «و یهدی من یشاء»

این سخن بشر را متذکر این نکته می‌سازد که در هیچ امری مستغنی از حجّت نیست. حتی شناسایی حجّت؛ چنان که حضرت امام رضا عليه السلام در روایت یاد شده می‌فرمودند.

توسّل و مراجعه به ساحت قدسی حجج الهی در همه امور، ضروری هدایت، ضروری سیر و بالأخره ضروری وصول به مراتب عالی کمالی است.

۱. همان.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۳۹.

تعبیر جناب نسفی از انسان کامل که گفت:

تمامیت موجودات، همچون یک شخص است و انسان کامل دل آن شخص است و موجودات بی دل نتوانند بود. تعبیر زیبایی است.

همه اعضا و جوارح بسته دلند و حیاتشان وابسته به آن، چگونه اعضای بریده از دل و بی او، امکان اشراف جستن بر دل و شناسایی آن را می یابند؟ عموم مردم و به ویژه مسلمانان به مرض سختی مبتلا هستند و چه مرضی صعب تر از استغناء جستن اعضا از دل؟

همواره خودمان، نفس خودکامه خودمان و عقل وهمی بریده از عقل هدایت و کلی و وحی را ملاک بودن و رفتن و رسیدن قرار داده ایم. این خود درجه بزرگی از غربزدگی است؛ از همین روست که خلاصی پیدا نمی کنیم. مسلمانان و از جمله شیعیان خود را رها و به خود و انهاده می دانند. اگر چه همواره این وضع را منکرند. وقتی دریافت و حیانی و کامل ائمه دین علیهم السلام اساس نظر و عمل قرار نمی گیرد و توجه و مراجعه، منحصر به بزرگداشت مجلس سور و سوگ و بیان نکات تاریخی و اخلاقی درباره سیره و سنت آن بزرگان می شود و در نهایت تنها سهمی از احکام فردی (عموماً در حلیت و حرمت خوردن و خفتن و ازدواج) ملاک حشر و نشر روزانه مسلمانان واقع می شود، جایی برای حضور تام و تمام آنان در عرصه حیات فردی و اجتماعی و در میان عموم مناسبات نمی ماند.

نکته جالب توجه این است که همان میزان از آشنایی و شناخت از حجج الهی منتشر در میان مسلمانان، بیشتر از شناخت دشمنان آل الله از ایشان نیست.

بخش دوم

ما و مهدویت

تک سوار دشت عشق و ما ...

«موعود» به همراه نسیم بهاری، به سان باد صبا از همهٔ گوشه‌ها و از لابه‌لای درخت‌ها گذشت و وارد صحن اطاق محقرمان شد. همهٔ گوشه‌ها و زوایای آن را گرفت؛ چنان‌که به ناگاه همهٔ تار و پودمان مملو از عطر نسیمی جان‌فزا گشت. دنیا رنگ دیگری یافت و همهٔ بود و نبودمان.

به راه افتادیم، با همهٔ توش و توان که جز قلمی و کتابی چند نبود. با تجربه‌ای دراز از پس دو دهه کار قلمی و فرهنگی در این پهنهٔ خاک. چشم، جز عنایت او را نمی‌دید و روی نیاز به آستان کسی جز او نبردیم، الا آنکه از باب تذکار، عرض حال کردیم تا شاید از خوان گستردهٔ «موعود» که نام مبارک مهدی صاحب‌الزمان، ارواحنا له الفداء، زینت‌بخش آن بود، دیگران را نیز بهره‌ای حاصل آید و اتمام حجت اتفاق افتد.

بسیار اندیشیده بودیم که چه امری می‌تواند پادزهر همهٔ سموم منتشر در میان نونهالان و جوانان باشد. سمومی که غرب بیمار از طریق نشر فرهنگ و توسعهٔ مدنیت آلوده‌اش در میان همهٔ ملل و ساکنان سرزمین‌های اسلامی می‌پراکند تا آنکه واسپس نقد و تحلیل مبانی و مبادی فرهنگ و تمدن مغرب زمین و شناسایی نحوهٔ دست‌اندازی استعمار و استکبار بر حیات فرهنگی و مادی مسلمانان، در تیررس نگاه خود موعود مقدس را یافتیم.

این آغاز راه بود. چشم به آن شهسوار شیرین کار و پیک پی خجسته ایمان و رستگاری دوختیم و تکلیفی که به عنوان یک مسلمان شیعی مذهب، یکی از فرزندان انقلاب و ساکن در این وطن اسلامی بر دوش احساس می کردیم. چه اعتقاد به «موعود» خونی است در میان رگ های آنان که ماندن در طریق عاشوراییان را پذیرا شده اند. رمق پاهای خسته همه سلحشوران کربلای «ایران».

موعود مقدس تکیه گاه همه مردان و زنانی است که همواره با خود اندیشیده اند که چه باید کرد؟

باید موعودی بود، به موعود اندیشید و کبوتر دل را در آسمانش به پرواز در آورد تا از بادهای گزنده و مسموم در امان ماند.

باید به موعود اندیشید و گام در سرزمین او نهاد تا همه گردهای رخوت و سستی عارض بر پاها و دستها فرو ریزد.

باید به موعود اندیشید تا دانسته شود در وقت انفعال چه باید کرد. چه حضرت مهدی علیه السلام عصاره تمامیت تشیع است؛ هم نام محمد صلی الله علیه و آله، فرزند علی علیه السلام، منتقم حسین علیه السلام و ذخیره رب الارباب و ودیعه اوست.

امام مهدی علیه السلام روح بزرگی است که در هیچ ظرفی نمی گنجد تا چه رسد به آنکه در ملکیت گروهی و جمعیتی در آید.

وجود مغتنمی است که تمامی یافته ها، همه تمناها، تمامیت گذشته و حال و آینده را در خود دارد.

مهدی علیه السلام همه زمان، همه مکان و همه پهنای اندیشه ها را در می نوردد تا به انسان وامانده، درس آزادگی، سنت بودن و طریق شدن را بیاموزد.

دست گیر همه مضطربان دوران است؛ همو که می خواند و اجابت می کند؛ دعای هر خواهنده و خواهش هر خواهش گر را و می آموزاند که در وقت

غیبت خورشید، چگونه باید زیست تا زینده نام منتظر شد؟
چگونه باید ساخت بنایی را که انسان منتظر در تمامیت عظمتش،
حیران جلوه خداوندی شود؟
چگونه باید پوشید، جامه انتظار را تا کیان سرزمین اسلامی در امان
بماند؟
چگونه باید تعهد هر طاغوت مستکبر را از گردن باز کرد تا در وقت
حضور پذیرایمان شود؟
چگونه باید به تمامیت استکبار و تمامیت اعتقاد و ادبی که دل را
می میراند و آدمی را به بند می کشد، گفت: نه.
مهدی علیه السلام تمامیت وجود شوق منتظر است که در کناره جاده انتظار
مسافر خود را چشم به راه است.
مهدی علیه السلام خود، محمد صلی الله علیه و آله است که می آید؛ رحمة للعالمین،
تکسوار دشت عشق که دل دادگان را صلا می دهد و موعود، دفتر آرزوی ما
و شماس، همه آنچه گفته و می گوئیم. والسلام.

استراتژی انتظار

آنچه از آن با عنوان استراتژی انتظار یاد شده، ناظر بر ضرورت در افکندن طرحی است کلان و همه جانبه که آینده و سرانجام حیات مادی و فرهنگی مسلمانان را در عصر غیبت کبرا از منظر دریافت کلی دینی و تفصیل یافته در کلام ائمه دین علیهم السلام بنگرد.

غفلت از گفت‌وگو درباره آینده جهان و جهان آینده و ترسیم خط مشی عمومی مادی و فرهنگی مسلمانان، مبتنی بر طرحی بنیادین که در آن غایت و مقصد نهایی تعریف و تبیین شده باشد، موجب بروز انفعالی سنگین توأم با یأس و واماندگی در میانشان شده؛ چنان که به تبع این وضع، میدان حضور و عمل کسانی که جان و دلشان هم‌سو با تعالیم حقّه دینی و شیعی نیست، فراخ‌تر گشته و بروز بحران‌های فرهنگی و اجتماعی را سبب گشته است.

فقدان تعریفی روشن از غایت و منزل مطلوب، در طول تاریخ، همه اقوام را به مهلکه می‌افکند، به همان سان که رویکردی سطحی به عالم و نگاه عوامانه به فلسفه آمدن و زیستن بر پهنه خاک، موجب افول ستاره‌های بزرگی و اقتدار می‌شود. شاید یکی از رموز استمرار و دوام سلطه مستکبران بر حیات مستضعفان در توجّهی است که آنها همواره درباره مطالعات استراتژیک و طرح‌های بلند مدت مبتنی بر مبانی و مبادی فکری خاصّ خودشان داشته‌اند، به عکس مستضعفان منفعل.

یهودیت صهیونیستی همواره از آینده جهان و نحوه سلطه‌جویی بر

جهان آینده گفت‌وگو داشته؛ چنان که نظریه‌پردازان غربی نیز همواره از این باب سخن گفته‌اند و سیاست‌مداران را وادار به طراحی و برنامه‌ریزی برای آینده کرده‌اند. همین امر خود، موجب بوده تا آنان در میان حوادث و پیشامدهای غیرمترقبه تنها تاکتیک و روش‌های خود را تغییر دهند و با تغییر صورت‌ها، همچنان بر مواضع و اهداف طراحی شده قبلی، مستقر بمانند و دیگر اقوام را به وادی انفعال بکشند.

متأسفانه مسلمانان در عصر حاضر، سیر در عالم غربی و استمرار حیات به سبک غربیان و تکرار فرهنگ و تمدن غربی را امری محتوم و مطلوب فرض کرده‌اند، به همین جهت از سویی سعی در منطبق ساختن تعالیم دینی و فرهنگ اسلامی با مبانی فرهنگ غربی و یافتن راه‌های عصری کردن دین داشته‌اند و از دیگر سو دستورالعمل‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی غربیان را ملاک عمل قرار داده‌اند. از همین روست که این فرض در اذهان جای‌گیر شده که دین و تعالیم مذهبی می‌باید به رنگ مردم زمانه و تمنیات مردم درآید و خدمت‌گزار هواجس نفسانی شود تا برای لحظه‌ای سیر و سفر رو به قهقرای انسان گرفتار در دام دنیا، متوقف نشود. این انتظار، بیهوده باب تجدیدنظر در تمامی اصول و فروع دیانت را گشوده است. بی‌گمان در چنین شرایطی، قصه دین و دین‌داری، قصه شیر بی‌یال و دم است.

برای عبارت استراتژی انتظار، به عمد مترادف فارسی نیاورده‌ایم تا شاید همان معنای اصلی و جاری در ادبیات سیاسی، اجتماعی از استراتژی متبادر به ذهن شود.

طرح این مباحث، مقدمه‌ای است برای بازپرسی و نقد بنیادین همه طرح‌هایی که مستکبران و هواداران‌شان فراروی مسلمانان قرار داده‌اند. مجرای برای یافتن راهی که شاید امکان ماندن در طریق منتظران فراهم آید. راهی که گردهای انفعال را بتکاند و به حیات فرهنگی و مدنی جوانان شیعه جانی تازه دهد.

حقیقت بهار و تحویل احوال

سخن اول: «رزق»

جمله آفریده‌ها، اعم از جماد، نبات، حیوان، انسان، جن، ملک و... روزی خوارند؛ طالب روزی و بسته روزی‌اند. همه آنچه که می‌طلبند و از آن برمی‌خورند و به هر صورت برکشیده می‌شوند و رفعت و بلندی و تنومندی می‌یابند، رزق و روزی‌ای است که به آنها می‌رسد؛ حتی اگر از تمام مراتبش غافل باشند.

عموم مردم ساده‌ترین و نازل‌ترین مرتبه رزق را می‌شناسند و گاه آن را رزق معرفی می‌کنند، نان و آب و خورش روز و شب را، اما حسب آموزه‌ها، همه آنچه که موجودی ارضی یا سماوی برای ماندن، رفتن و کمال بدان احتیاج پیدا می‌کند، رزقی است که باید به او برسد، خواه نان باشد و آب و خواه علم باشد و سیر و سلوک در مراتب کمالی.

در «دعای حضرت مهدی (علیه السلام)» می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ، وَ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ صِدْقَ النِّيَّةِ، وَ عِرْفَانَ الْحُرْمَةِ...؛^۱ خداوندا! توفیق طاعت خودت را، دوری از معصیت را، صدق نیت را و ... روزی‌ام گردان.»

این همه باید روزی شود تا انسانی، دعاکننده‌ای بدان برسد و از ثمراتش

۱. مفاتیح الجنان، دعای حضرت مهدی (ع).

بهره ببرد؛ چنان که گاه در وقت دعا، از خداوند می‌خواهیم تا زیارت حضرات معصومان علیهم‌السلام و شفاعت ایشان را نصیبمان سازد.

مصرع زیبای مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم نیز ناظر بر همین معنی است. شاعر، طالب آن است تا به یاد حضرت دوست بودن، روزی‌اش باشد. در حقیقت می‌خواهد بگوید: غفلت و فراموشی یاد محبوب ازلی و ابدی هم می‌تواند روزی بشود و تنها این درخواست و دعاست که می‌تواند باعث تداوم روزی یاد محبوب شود.

سخن دوم: «سیر رزق»

روزی، به هر کمیت و کیفیت که باشد، رها و یله نیست، بی‌منبع و مشرب و مجرا نیست و بی‌سبب از جایی به جایی نمی‌رود، حتی اگر درباره همه این موارد غفلت داشته باشیم و از آن بی‌خبر بمانیم.

در دایره علم حضرت خداوندی است که:

«وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۱ و هیچ برگی فرو نمی‌افتد؛ مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست؛ مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.»

به همان سان که روزی، از منبعی اخذ می‌شود و از مسیری عبور می‌کند تا به طالب و نیازمند آن برسد، مسدود شدن و منع آن هم بسته موانعی است. وقتی که ندانیم که همه چیز روزی است و صاحب مجرا و مسیر و باعث دارد، در اندیشه حفاظت از روزی و دفع موانع و رفع عوامل مسدودکننده هم نمی‌افتیم؛ چنان که همه ما در طول حیات، بسیاری از

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۵۹.

روزها و ارزاق را از دست می‌دهیم و در حسرتش می‌مانیم، بی‌آنکه از علت قطع آن بپرسیم.

در فرازی از دعای رفیع «کمیل» می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِلُ النَّقْمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ...»

بار خدایا! بیامرز برایم گناهایی را که فرو می‌بارند بدبختی را، بار خدایا! بیامرز برایم گناهایی را که دگرگون می‌سازند نعمت‌ها را، بار خدایا! بیامرز برایم گناهایی را که جلوگیری می‌کنند از دعا.

درخواست کننده با زاری و ندبه از خداوند می‌خواهد تا مجموعه موانع و مسدود کننده‌های روزی را از پیش رویش بردارد و گناهایی را بر او ببخشد که او را مستحق رزق و روزی سخت، هلاکت‌بار و مسدودکننده دعا می‌سازد.

بشر غافل، نابخردانه به دلیل ابتلا به علوم تجربی، از منشاء و مبدأ و مجرای حقیقی روزی، چشم می‌پوشد و عوامل اصلی قحطی و خشکسالی را نادیده می‌گیرد و خود را در گرداب هلاکت می‌افکند و حتی گاه به زور و ضرب، ابرهای آسمانی را در هوای کسب روزی بارور می‌سازد.

سخن سوم: «متولی رزق»

از هر که بپرسید، دست کم، به صورت زبانی اقرار می‌آورد که: روزی‌رسان خداست. او که از خزانه غیبی و حتی از مسیری که بشر فکرش را هم نمی‌کند، به او روزی می‌دهد؛ چنان که در آیات ۲ و ۳ «سوره طلاق» آمده است که:

«... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...»

و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار می‌دهد
* و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند».

در آیات ۱۵ «سوره فجر»، خداوند پرده از راز نعمت‌ها و نعمت‌ها
برمی‌دارد و نکته‌ای ظریف می‌فرماید:

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا
إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ؛

اما انسان هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید و عزیزش می‌دارد
و نعمت فراوان به او می‌دهد، می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته
است و اما چون وی را می‌آزماید و روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند،
می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است.»

آیات ناظر بر این معانی‌اند که ابتلا و امتحان، پرده از نعمت‌ها یا رنج‌ها و
بلاها برمی‌دارند؛ در حالی که بشر گرفتار صورت و ظاهر قضایا، گاه نعمت‌ها و
اکرام و رنج‌ها را به خواری‌های خدادادی برمی‌گرداند؛ به خود غره می‌شود یا
مأیوس و نومید. آیات، عمل آدمی را (اعم از انجام تکالیف، خیرات و مبرات،
رسیدگی به ضعیفان و یتیمان و ...) ناظر بر این همه می‌شناسد. با این همه،
نمی‌توان از این نکته غفلت کرد که این همه روزی، بی‌دلیل و واسطه به انسان
نمی‌رسد.

سخن چهارم: «بزرگ‌ترین رزق و نعمت»

در باور دینی ماست که حجج الهی، امنای خداوند، خزانه‌داران او،
فرودگاه وحی، معدن رحمت و ولی نعمتان راه‌آویزند.^۱ هم آنان که واسطه

۱. زیارت جامعه کبیره.

فیض خداوند برای همه موجودات اعم از جماد، نبات، حیوان، انسان، ملک، جن و ... هستند؛ یعنی هیچ رزقی از آسمان برای هیچ موجودی فرو نمی‌بارد؛ آلا از طریق و به واسطه حجت خداوند، به همان سان که هیچ دعا و درخواستی به آسمان نمی‌رود؛ مگر از طریق همان حجج.

در عصر امامت هر یک از حضرات هم، ایشان واسطه فیضند و قاسم روزی؛ چنان که امروز در عهد امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام ایشان عهده‌دار این امرند.

برای حضرت بیش از یکصد و هشتاد شأن ذکر شده است که واسطه فیض بودن تنها یکی از آن همه است. این امر، نکته لطیفی را در خود مستتر دارد و آن این است که نعمت اول و بزرگ‌ترین نعمت خداوند که فتح باب جمله نعمت‌های اوست، خلق ایشان و جعل مقام و منصب ایشان در عرصه هستی است. امام مبین و برحق، از آن رو که بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین نعمت و کلیددار خزانه خداوند هستند، جمله موجودات به اذن خداوند روزی خوار او هستند و مدیون وجود شریفش.

چنان که از قول حضرت ابا عبدالله، امام ششم علیه السلام برمی‌آید:

«لولا الحجّه لساخت الارض باهلها؛ اگر حجت نباشد، زمین اهلش را می‌بلعد».

ماندن، قرار و استمرار حیات زمین هم با همه ساکنانش باید روزی زمین بشود و به واسطه حجت خداوند، زمین امکان ماندن می‌یابد.

شاید اگر ضرورت ماندگاری آسمان و زمین تا وقت معلوم در میان نبود، در اثر آنچه که از ناسپاسی و کفر نعمتی و ظلم مرتکب شده‌ایم، لحظه‌ای روی ماندن و مجال دیدار هستی را نمی‌یافتیم.

غیبت امام علیه السلام، ما را از بهره‌مندی مستقیم محروم ساخت؛ اما استحقاق

عموم آفریده‌ها برای ماندن و روزی خوردن و حکمت خداوندی، او را در پس پرده حفاظت نمود تا وقت معلوم ظهور فرا برسد.

غرق شدن بشر در ظلم و نکبت و ادبار، حاصل جدایی میان ما و امام معصوم علیه السلام بود؛ اما ماندگاری زمین نتیجه تداوم لطف و حکمت خداوندگار هستی، چنان که درباره مراعات حال بندگان آمده است:

«نَحْنُ غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ؛ ما از کسانی نیستیم که مراعات حال شما را نکنیم.»

و اما سخن پنجم: «زیارت»

از میان سنن حسنه مانده از حضرات معصومان علیهم السلام، سنت زیارت از جایگاه بلندی برخوردار است. زیارت دیدار و ملاقات مزور (زیارت شونده) است. مجالی برای نسبت یافتن و پیوند با آنکه زیارتش می‌کنیم، به خدمت در آمدن، یاد کردن و اعلام هم‌افقی با حجج الهی است، ذکر عظیمی که پرده‌های غفلت را از جلوی دیدگان سر و دل آدمی می‌درد. در میان همه زیارات رسیده، «زیارت اربعین امام حسین علیه السلام» جایگاهی رفیع و ویژه دارد. اربعین، نقطه عطف مهم و اولین نقطه عطف پس از واقعه جانسوز «کربلا» در روز عاشورا است.

اولین جوانه قیام ابا عبدالله العظیم در اربعین بر شاخه نهال قیام عاشورا ظاهر شد.

دانه قیام، احیاگری و پاسداشت عهد الله در روز عاشورا در زمین قتلگاه قرار گرفت.

عهدی که به واسطه غلبه اولیای کفر و شرک و ضلالت به فراموشی سپرده شده بود، عهد خدا و ولی خدا که بدل به عهد با طاغوت و ائمه

ضلالت شده بود و امام حسین علیه السلام برای تجدید و تبدیل آن، راست قامت، در میدان کربلا ایستاد؛ چنان که، در این ماجرا، دین فسرده شده و سنت فراموش شده، احیا گردید تا واسپس رسوایی فرزندخواندگان ابلیس، مجال ظهور و بروز دوباره پیدا کند.

این همه و از جمله جریان ولایت‌مداری معصوم علیه السلام به برکت و در اثر خون حسین علیه السلام و شهیدان کربلا، به ثمر نشست و در اربعین، اولین جوانه خود را آشکار ساخت.

زیارت اربعین، مسیری فراروی دیگران قرار داد تا امکان تداوم سنت احیاگری و حفاظت از عهد فراهم آید و مانعی در برابر تحریف‌کنندگان دروغزن باشد. از همین مجرا بود که امکان تفسیر و تبیین قیام نیز فراهم می‌آمد.

شاید به واسطه این مهم است که امام حسن عسکری علیه السلام «زیارت اربعین» را در کنار چهار عمل دیگر به عنوان نشانه شیعه بودن ذکر می‌کنند. زیارت، مجال پیوند قیام و زیارت شونده را با آینده ممکن می‌سازد. امر مهمی که مانع از رسیدن قیام به بن‌بست و کهنه و فرسوده شدن آن می‌شود.

چنان که می‌دانید، تنها زیارتی که هیچ سختی و شدتی نمی‌تواند مانع از انجام آن شود، زیارت حضرت اباعبدالله علیه السلام است. پیوند قیام، تداوم احیاگری و حفظ عهد خداوند تا آینده، بسته به حفظ و مراقبت از این زیارت و مراعات سنت زیارت است.

در آخرین فرازهای زیارت اربعین می‌خوانیم:

«وَأَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ، وَبِأَيَابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي، وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ، وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ، حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ؛

شهادت می‌دهیم که به ایشان مؤمنیم و به بازگشتشان یقین داریم و با اعلام عهد قلبی، امر آنان را مطاع و خود را برای نصرتشان آماده، معرفی می‌کنیم تا آن هنگام که خداوند اذن بازگشت ایشان را پس از ظهور، حضرت صاحب‌الکلیله علیه السلام بدهد.»

در عموم زیارات رسیده مانند «زیارت عاشورا» و «جامعه کبیره» ما رویکرد زائر به آینده را ملاحظه می‌کنیم. به همان سان که در جملگی زیارت‌ها عهد قلبی و اعلام آن عهد را ملاحظه می‌کنیم.

فاجعه «کربلا» و پس از آن، ماجرای غیبت، حاصل و محصول سستی عهد مسلمانان و گسست عهد آنان با امام مبین و واجب‌الاطاعه بود؛ همو که مظهر میثاق الله و عهد الله است. از همین مسیر، بازگشت و توبه و اعلام همراهی در گرو تجدید عهد، حفاظت از آن و آمادگی برای انجام شرایطش است.

هیئات که همواره از عهد و شرایط و ملزومات تجدید عهد و اهمیت حفاظت از آن غافلیم و تبعات فراوان آن را هم نادانسته می‌پردازیم. بخش زیادی از مشکلات مسلمانان به همین تجدید عهد بی‌تضمین قلبی و سلوک عملی بازگشت می‌کند.

اعلام «و نُصِرْتِي لَكُمْ مَعْدَةً»^۱ به امام حسین علیه السلام در حقیقت اعلام «و نُصِرْتِي لَكُمْ مَعْدَةً» به خون‌خواه امام حسین علیه السلام است. اطاعت از اوامر و نواهی هم همین وجه را پیدا می‌کند؛ مگر نه این است که در «زیارت عاشورا» در دو فراز مهم، این آرزو را بیان می‌کنیم.

تجدید عهد و زیارت معصوم علیه السلام، مقدمه آمادگی و تقدیم همه عده و

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۴.

عده برای همراهی با خون خواه امام حسین علیه السلام است. تقارن ماه ربیع که در خود، آغاز امامت امام عصر علیه السلام را دارد، با بهار طبیعت، یعنی نوروز، ما را متذکر دو بهار می‌سازد. صورت بهار که در فصل بهار می‌رسد و حقیقت بهار.

حقیقت بهار، نعمت بزرگ و روزی عظیم، حضرت صاحب الزمان علیه السلام است که خطاب به حضرتش می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنْبَاءِ، وَ نَضْرَةَ الْأَيَّامِ» و صورت آن، نوروز است که در آستانه‌اش از خداوند طالب تحویل احوال می‌شویم. تحویل حال، تحویل عهد است. گسست عهد از غیر حضرت دوست و پیوند با صاحب عهد و ولی عصر، حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام. فصل ظهور نیز فصل بهار است، فصل زندگی زیر بیرق امام رئوف که مجال اعمال ولایت تام و تمام را می‌یابد و دولت کریمه را تأسیس می‌کند. «ایران»، شیعه‌خانه حضرت است و مسلمان ایرانی، باید حافظ این عهد باشد و آماده برای نصرت تمام تا در وقت ظهور مقدس بتواند به تمامی حامی و پشتیبان ظهور و قیام باشد.

بهار بر جویندگان بهار مبارک باد! إن شاء الله.

شناخت امام زمان علیه السلام

سلام بر بهار آفرین، بر باعث حیات دل، بر او که آفریده‌ها در نسبت با او و حیات او زندگی می‌کنند و در نسبت با او تجدید حیات می‌یابند و به واسطه و اذنش از خون گسترده حضرت خداوندی روزی برمی‌دارند. و اسفا از فسردگی جسم‌ها، از بیداد سرما و یخبندان و پژمردگی جان‌ها از بیداد اشقیا و ظالمان.

شاید شنیده یا خوانده‌اید که حضرت صاحب الزمان علیه السلام در نوروز ظهور می‌کنند. شاید این روز در بهار باشد یا روز نویی که با خود بهار را به ارمغان می‌آورد؛ حتی اگر زمستان باشد. قیام در اوج مویه‌های غریبانه و سوگواری محرم با شعاری که بر پرچم نقش بسته «یا لثارات الحسین علیه السلام». وقتی که خون خواه حسین علیه السلام یکبار و برای همیشه به این سؤال و انتظار پاسخ می‌دهد «این الطالب بدم المقتول بکربلا؟»، چه کسی می‌پذیرد؛ واسپس آن همه دوری، پاسخ این پرسش و تمنا اشاره انگشت به نقطه‌ای دور و گم و گول باشد؟

آن روز، طالب و مطلوب، آشکارا، در میانه روز و میانه خلق عالم، روبه‌روی هم قرار می‌گیرند.

طالب؛ خون خواه حسین علیه السلام و شهیدان دشت «نینوا»، فرزند حسین علیه السلام، از جنس حسین علیه السلام و هم‌خو با حسین علیه السلام که می‌ایستد تا کار نیمه‌تمام را

برای همیشه تمام کند. «محييٰ معالم الدين و اهله.»

طلب شده؛ فرزند خواندهٔ شیطان، از جنس سیاهی با خوی همهٔ ظالمان، متکبران و مستکبران طاغی و جافی. کجا کسی می‌پذیرد که طالب خون حسین علیه السلام تنها یزید و اعوان و اذنابش را نشانه رفته باشد؟

یزید و عمر سعد و شمر، مصداق و محلّ ظهور بارز غدهٔ سرطانی کفر و شرک و نفاقند و شاگردان برجستهٔ مدرسهٔ عصیان و ابلیس که خود در جایگاه معلّمی، باعث نضج و عامل نشر شقاق، زیغ،^۱ کذب و سرکشی شدند؛ چندان که جان‌های بر لب رسیدهٔ مردی را طلب می‌کنند که همهٔ ریشه، ساقه و شاخه و برگ فسق و گناه و طغیان را بزند؛ همو که هادم ابنیهٔ شرک و قاصم و در هم شکنندهٔ شوکت معتدین است، به اذن الله.

ما، یعنی همهٔ مردان و زنانی که مستقیم و غیرمستقیم در هر عصر و در میان هر نسل از امام مهدی علیه السلام و مهدویت دم می‌زنند، درست با همین موضوع کار داریم. با معلّم و شاگرد، مدرسهٔ کفر و شرک و نفاق. با بن، ساقه، شاخه و برگ و بار انانیت و خودکامگی که در هر دوره و زمان و در عرصهٔ زمین، تمام قد در برابر ریشه و شاخه و برگ و بار عبودیت و بندگی ایستاده و دشت‌ها را چون «دشت نینوا» و سرها را آذین نیزه‌ها ساخته‌اند تا بساط عیش و طرب خود و هواخواهان را فراهم سازند و بهار و ربیع را بدل به زمستان سرد و منجمد کنند، هم آنان که تا به امروز و تا به وقت ظهور به نام ابلیس سگه زده‌اند و هر صبح و شام بر بام دارالاماره‌اش طبل می‌کوبند. مگر جز این است که تمامیت نام و یاد حسین و مهدی علیه السلام در اصلاح‌گری، احیاگری و در قیام و مجاهده خلاصه شده است؟

۱. زیغ به معنای انحراف از حق است.

مگر قیام و مجاهده، در خود و با خود، وضع‌گیری و اقدام ندارد؟
 / آنگاه که وضع‌گیری، قیام، اقدام و مجاهده، نیرو و توان از معرفت اخذ
 می‌کند، به یک‌باره موجی سترگ، غرشی بی‌منتها، رعدی کوبنده می‌آفریند
 که تمامی ارکان ابنیة شرک و نفاق و کفر را می‌لرزاند.

هیئات که بی‌این معرفت، هر وضع و قیام و اقدامی، چون تیغ در کف
 زنگی مست است، زمینه را برای یورش قبیلة عناد و الحاد و تضلیل فراهم
 می‌آورد؛ حتی اگر طواف خانه و قرائت «قرآن» باشد.

چه زیبا و ماندنی است، خروج کاروان حسین علیه السلام از جمع حاجیان، آن
 هنگام که صحنه را خالی از معرفت درباره امام زمان علیه السلام، امام مبین و حق
 یافت. گویی که همه درها برای رسیدن به حق بر مردمان بسته بود که
 حسین روی به دشت نینوا گذارد.

معرفت درباره ریشه و بن حق و باطل، معرفت درباره مصداق و محلّ
 ظهور و ما به ازاء خارجی حق و باطل، در هر عصر و در میان هر نسل است،
 همان گوهر گرانمایه‌ای که به هر وضع و اقدام ما معنی می‌بخشد؛ چنان که
 یادآور است:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة؛

هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است.»
 درست از همین جاست که ایمان به ظهور می‌رسد. ایمان، گنج نهفته
 و مروارید سفته در صدف تولی و تبری است؛ ورنه حضرت اباعبدالله،
 امام صادق علیه السلام نمی‌فرمود:

«هل الايمان الا الحبّ و البغض؛

آیا ایمان جز حبّ و دوستی و دشمنی است.»

راز رفعت و عظمت و اهمّیت «زیارت عاشورا» در همین نهفته است. در

جملهٔ فرازهای این زیارت، تولی و تبری نمایان است و دربارهٔ آن تأکید شده است. این زیارت شریف مرامنامهٔ شیعه بودن است.

آنکه در میدان گفت‌وگو از مهدویت پای می‌نهد، ناگزیر به توجه و تذکر دربارهٔ این دقایق، متناسب با زمانه و اهل زمانه است.

آنکه نان و خورش قرن پانزدهم میلادی را می‌خورد و در کسوت مردم این عصر می‌زید، چگونه خود را از گفت‌وگو دربارهٔ مصداق حق، باطل، مظاهر کفر و شرک، نفاق، شقاق، عصیان، فسق، طغیان و تضلیل معذور می‌دارد؟

چگونه است که بغض خصم امام حسین علیه السلام را در دل می‌پرورد؛ اما هیچ کینه‌ای و بغضی دربارهٔ خصم امام زمان علیه السلام در دل ندارد و حتی از بیان نام و نشان آنان نیز پرهیز می‌کند؟

والسفا! او به پرنده‌ای می‌ماند که مذبوحانه در تلاش است تا با یک بال بپرد. بال تولی بی‌همراهی بال تبری هیچ پرنده‌ای را از زمین نمی‌کند. تنها و تنها در پرواز با دو بال است که عزم و عهد برای ماندن در قبیلهٔ اهل ایمان و اقدام آگاهانه معنی می‌یابد.

معرفت دو سویه دربارهٔ امامت حق و کفر، به تولی و تبری می‌انجامد تا سالک کوی مهدوی، عزم و عهد خویش را راست کند. از جای برخیزد، وضع‌گیری کند و مجاهدانه به راه بیافتد تا شاید در خیل منتظران، امامش را ملاقات کند.

از همین روست که انتظار، عملی آگاهانه، همراه با آمادگی و مجاهده در سطوح مختلف فکری، اخلاقی و عملی، برای ساختن آینده مطابق برنامه و نقشهٔ الهی است.

امام مبین، ساکت و بی‌وضع، چون ناظری بی‌عمل در کنج و غاری خلوت

نگزیده که حجتی برای طالبانش باشد. با همه چیز و همه کس کار دارد. در همه سطوح و لایه‌ها و شاهد بر گستره حضور و عمل جمله خلائق خداوند در همه سطوح و لایه‌ها است که اگر چنین نبود، نمی‌فرمودند:

«نَحْنُ غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ...»

ما اهمال‌کار در کار شما نیستیم.

اگر عنایات و توجهات ما نبود، مصائب زندگی شما را در بر می‌گرفت و دشمنان شما را از بین می‌بردند.»

وای بر من و دیگرانی چون من که سر در میان برف پنهان داشته‌اند یا، کور و کر، دشت و صحرا، کوی و برزن را در می‌نوردند و در هر فراز و نشیبی، بی‌معرفت و حجت و اذن، وضعی و موضعی اخذ می‌کنند و اهوای خویش را امام عمل و نظر می‌سازند و از رحمة للعالمین بخشش و رحمت و حور و قصور مطالبه می‌کنند.

شاید این اولین درس از کتاب مفصل فرهنگ مهدوی باشد که باید به خاطر سپرده شود.

معرفت در دو گستره و میدان، رویی به قبیله مهر و ولایت دارد و رویی به قبیله شقاق و بی‌ولایتی. وجهی به عبودیت تام می‌انجامد و وجهی دیگر به انانیت تام. در این دو میدان است که لایه‌ها و سطوح اعتقادی، اخلاقی و عملی ما را در معرض اتخاذ وضع آگاهانه فرا می‌خواند تا واسپس آن اقدام و عمل معنی بیابد و جمله اعمال خرد و کلان روی به دیار مطلوب آورد.

رانده بهشت حضور!

همه ساله، هشتم ربیع الاول آرام و بی صدا می آید و می رود؛ به گونه ای که تعداد اندکی از مردم متوجه آمدن و رفتنش می شوند. صفحات هیچ تقویم و سررسیدی هم این روز را قرمز نشان نمی دهد. مثل همه روزهای عادی. شاید اگر رادیو و تلویزیون هم کمی پیچ ساز و طرب را کوتاه تر نمی گرفت و مجری ها برای رفع تکلیف سال روز شهادت امام حسن عسکری علیه السلام را تسلیت نمی گفتند، در این حد مختصر هم کسی متوجه این روز نمی شد. مراد نگارنده، تذکر پاس داشت مقام یازدهمین خورشید آسمان امامت نیست.

هشتم ربیع، نقطه عطفی بزرگ در تاریخ حیات آدمی بر کره خاک است. روزی که اگر شناخته شود، هیچ کس از ابنای بنی آدم، سر از خانه به در نخواهد کرد.

از روزی که آدم علیه السلام پای بر عالم امکان نهاد تا هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ه.ق. که نمی دانم چند سال یا چند هزار سال طول کشیده، آدمیان هیچ گاه از حضور حجت خدا در میان خود بی بهره نبوده اند؛ لیکن به جز اندکی از مؤمنان که به حقیقت متوجه و متذکر نقش و حضور آن حجج الهی بودند، مابقی مردم همانند ماهی که در میانه دریا از آب غافل باشد، از این نعمت ها و آیات بزرگ الهی در میان خود غفلت می ورزیدند، اما به ناگاه

در این روز مردم بی‌آنکه متوجه ژرفای حادثه و عظمت ابتلا و بلا شوند، شاهد آخرین روز از فصل زیبای حضور شدند و از آن روز به بعد، پاییز غیبت فرا رسید. روزها سرد و سردتر شدند و هوا تاریک و تاریک‌تر تا آنکه زمستان سردِ غفلت و خودکامگی بر همه جا سایه گسترد.

در این روز بشر، همه استعداد و همه شایستگی زندگی با حضور حجت خدا را از دست داد و در خور دوری و حرمانی شد که تا به امروز، چونان غرقی دست به هر حیثی می‌یازد؛ بی‌آنکه هیچ‌گاه از دست پندار و ظن و گمان رهایی یافته باشد و آرامش، امنیت و برخورداری تمام را به تجربه نشسته باشد. هیئات که این رانده بهشت حضور، پیش از آنکه چونان پدر، آدم ابوالبشر، روی زاری بر خاک انابه و توبه نهد و رانده شدن را به خود برگرداند، غیبت را به آخرین حجت خدا معطوف داشت و بیش از هر زمان روی به کویر خودکامی گرداند و چونان شداد سر در پی ساختن بهشت بر فرش زمین گذاشت؛ اما هر روز هوا سرد و سردتر شد و شب غیبت، دیرپا تا آنگاه که هشتم ربیع به تمامی از خاطرها محو شد.

روزی که آدمیان را از بهشت حضور راندند، غیبت بلای بزرگی بود، دردی جانکاه، مجازاتی سخت و آزمونی عظیم، بی‌آنکه کسی بداند، چه وقت به پایان می‌رسد؛ اما از آن بزرگ‌تر و دردناک‌تر غفلت ما بود، تجربه زندگی بی‌او چنان امر را مشتبه ساخت که پنداشتیم، بی‌او هم می‌توان سکوت سنگین غیبت را تاب آورد و از اینجا بی‌او زیستن، روزی ما شد در میان صحرای پر بلا و آفت زمین و همه رنج‌ها که چون امواج پی در پی فرود می‌آمدند.

اگرچه پرچم امامت و ولایت در صبحگاه نهم ربیع به مقام عظمای امام عصر علیه السلام سپرده شد؛ اما غفلت مسلمانان و غیبت آن عزیز، هیچ‌گاه مجال اعمال ولایت در عرصه تاریخ و زمین را به وجود نیاورد و داغ تجربه

دولت کریمه بر دل فرزندان آدمی ماند تا جایی که تباهی همه عرصه‌های حیات فرهنگی و مادی ساکنان کره خاک را درنوردید.

از آن هنگام، عموم مردم و از جمله مسلمانان راه خویش گرفتند، بر مرکب ظن خود سوار گشته و در میدان زمین جولان دادند. از میان آنان که در دوردست نگاه خود نشانی از یار سفر کرده، می‌جستند:

- جماعتی با نواختن ساز دیدار و ارتباط، نوای تشرّف و رخصت شفاعت‌بخشی و امثالهم سر دادند و از این طریق بر اندوخته انبان شهرت و آز خود افزودند تا شاید مهر و جاهت بر نامه روزان و شبان خود زنند و با فریب عوام‌الناس غافل‌تر از خود، آنان را دنباله‌رو خویش سازند؛

- جمعی دیگر نیز در آشفته بازار غفلت و بلای غیبت، نام آن محبوب غایب را وسیله تطهیر خویش ساختند و تازیانه کین‌کشی و انتقام بر گرده رقیب روانه کردند، بدان امید که با سر دادن شعار من مصیبم و خصم مخطی از تنور قدرت‌طلبی نان اعتبار و مشروعیت را فراچنگ آرند؛

- جماعتی دیگر ذکر آن محبوب جانی را در تیول خویش آوردند و ملک طلق خویش فرض کردند و چنان بر این گمان پای فشردند که هیچ کس را یارای گفت‌وگو نماند تا آنجا که امر بر همگان مشتبه شد و طی ده‌ها سال همه گفت‌وگوکنندگان و ذاکران نام حضرت، منسوب به انجمن‌ها و جماعات خاص شدند؛

- جماعتی نیز غیبت خورشید را بهانه عزلت‌گزینی و دوری از هر گونه تلاش اجتماعی و سیاسی که می‌توانست میدان حضور خصم عنود را تنگ نماید، ساختند. مردم را به حال خود رها نمودند و در خلوت ذکر و سجاده در انتظار دیداری و رؤیایی نشستند.

این همه، حاصلی جز افزوده شدن لایه‌های دیگر بر لایه‌های غفلت، بروز نوعی یأس در میان عموم مسلمانان و گاه دوری گزیدنشان از دین و مسلمانی نداشت.

امروزه در کنار آن همه رنج، شاهد ظهور آثار قلمی و فعالیت‌های فرهنگی سطحی، بی‌محتوا و گاه مملو از اندیشه‌های خرافی حتی آمیخته با گرایش‌های سکولاریستی روشنفکرانه و سوداگرانه هستیم که مجال تجدید روحیه و حیات فرهنگ اصیل مهدوی را در میان شیعیان و مسلمانان از بین می‌برد.

خلاصی از این همه، نیازمند هوشیاری، بسط فعالیت‌های تحقیقی و نشر آثار غنی، قوی و عالمانه است.

تجربه بیست سال اخیر نشان می‌دهد که واگذاری همه این امور به دولت و دولتی کردن این امور، نه تنها منتج به نتیجه‌ای مطلوب نمی‌شود؛ بلکه خود باعث دوری بیشتر و بروز عکس‌العمل‌های منفی در میان مردم نیز می‌شود؛ زیرا مردان سیاست، همواره سر در پی عمل سیاسی خود دارند و هر امری را مبدل به حربه‌ای برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود می‌سازند. فعالیت‌های از این دست که اخیراً آغاز شده، می‌تواند بر ارکان آخرین عاملی که می‌تواند مسلمانان و شیعیان را در وقت رویارویی با شرک و فرهنگ و تمدن شرک‌آلود و طغیانگر استکباری در امان نگه دارد، آسیب وارد آورد.

نیروی عظیم و نهفته فرهنگ مهدوی می‌تواند بیش از هر عاملی مستضعفان و به ویژه مسلمانان را برای خروج از انفعال و مصون ماندن از تبعات سوء فرهنگ و تمدن جاری مهیا سازد، به شرط آنکه ...

تعارف و بهانه

امروز در گوشه گوشه این وطن بزرگ اسلامی در کنار مجلس‌های جشن و نقل و شیرینی، مردان و زنانی بی‌واهمه از هر اتهام، وانگهی به نام آن عزیز گرامی، مشغول به فعالیت فرهنگی و علمی‌اند تا شاید جشن میلاد، عمری به درازای همه سال پیدا کند و معرفت درباره امام عصر علیه السلام میان همه مردم و به ویژه جوانان گسترده شود.

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد!

آن روز که ما در «موعود» می‌گفتیم: لازم است میدان نشر آثار فرهنگی درباره آخرین حجت حق گسترده شود، بعضی می‌گفتند: مگر امام زمان علیه السلام هم مجله می‌خواهد؟ هر چه لازم بوده، گفته شده است.

وقتی می‌گفتیم: برای در امان نگه داشتن جوانان از تبعات سوء فرهنگ بیگانه و خارج ساختن آنان از انفعال می‌توان با تمسک به فرهنگ مهدوی در آنها مصونیت ایجاد کرد.

می‌گفتند: در عصر کامپیوتر و پایان قرن بیستم میلادی این حرف‌ها به گوش کسی فرو نمی‌رود.

وقتی می‌گفتیم: از موضوع انتظار و حکمت تاریخ شیعه، استراتژی و طرحی برای اصلاح مناسبات کلان فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی و اقتصادی بسازید تا سفینه انقلاب اسلامی در مداری بالاتر قادر به خروج از بن‌بست و

گذر از بحث‌های بی‌پایه و وارداتی مثل سنت‌گرایی و مدرنیته شود، می‌گفتند: طرح‌های توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ما را بس.

وقتی گیوه‌ها را کشیده و شال بر کمر سفت کردیم و دست در کار نشریه آوردیم و اولین شماره‌های آن را به همراه نامه برای بیش از ۲۰۰ حوزه علمیه، ۱۰۰۰ کانون فرهنگی مستقر در مساجد، ۳۰۰ مرکز فرهنگی، ۴۰۰ کتابخانه بزرگ، ده‌ها نویسنده، صدها عالم روحانی، دفاتر نمایندگی ولی فقیه مستقر در دانشگاه‌های کشور، ائمه جماعات شهرها و بلاد، دفاتر نشریات مذهبی و فرهنگی، روابط عمومی عموم وزارتخانه‌ها و ... فرستادیم و از همه آنان برای همراهی و مساعدت در طی این مسیر، آن هم، در عصر غیبت دعوت به عمل آوردیم، به جز تعداد معدودی (کمتر از عدد انگشتان دست) که دست فرا پیش آوردند و دست‌میزدای گفتند، همراهی پیدا نشد.

وقتی درخواست کردیم:

در کنار این همه هزینه و آن همه نشریه که مستقیم و غیرمستقیم وارد مدارس و مساجد می‌شود، جایی نیز برای تنها نشریه‌ای که ذاکر نام امام عصر علیه السلام است، باز کنید؛ دریغ کردند و با تعارف بهانه آوردند و حتی گاه اعلام داشتند صفحات مجله را به مطالب و مباحث موارد دلخواه ما اختصاص دهید تا ... طی سال‌های اخیر دست‌اندرکاران امور فرهنگی و اجتماعی راه‌های مختلفی را برای حل معضلات مردم و به ویژه جوانان تجربه کرده‌اند که در بسیاری از مباحث دانسته یا ندانسته، سر در پی طرح‌های بیگانه با فرهنگ اسلامی داشته‌اند.

در آستانه جشن میلاد امام عصر علیه السلام برخود فرض می‌دانیم که دیگر بار اعلام کنیم:

به آتکای فرهنگ مهدوی (البته به دور از غوغای نام و نان و جنجال تبلیغاتی و سور و سات و شیرینی) می‌توان برای بسیاری از معضلات فرهنگی و مدنی جوامع اسلامی و به ویژه جوانان و نوجوانان، راه‌های مناسب، مؤثر و کارآمد جست. بی‌آنکه ناگزیر به تجربه‌ی راهی شویم که یک بار غرب به تمامی آن را پیموده است.

امید است گفت‌وگو درباره‌ی حضرت و ذکر نام بلندش فراتر از نیمه‌ی شعبان و در همه‌ی ایام سال، مدد رسان جامعه‌ی اسلامی و امت بزرگوار پیرو اهل بیت علیهم‌السلام باشد. ان شاء الله.

ما نیازمند توبه‌ایم!

امروزه فقدان شناخت و تعریف جامعی از مهدویت باعث شده تا عموم مناسبت‌های ملی و مذهبی ما فاقد سوگیری مهدوی و عنصر مهدویت باشد. شاید از همین روست که در ایام عاشورا و اربعین، برنامه مهدوی رادیو تعطیل می‌شود. چون مناسبتی بدان نگریسته می‌شود؛ به همان سان که در هیچ یک از جشنواره‌ها خبری از مهدویت نیست و در ادامه، همان مدیرانی که از رشد فرقه‌های نوظهور و عرفانی در میان دانشجویان دانشگاه‌ها گلایه سر می‌دهند و به دنبال راهکار می‌گردند، کانون مهدوی را در عرض دهها کانون سیاسی، اقتصادی، هنری و غیره قرار می‌دهند؛ یعنی با زبان بی‌زبانی اعلام می‌کنند، سینما، ورزش، صهیونیسم و غرب‌شناسی را چه نسبتی با مهدویت و گفت‌وگوی مهدوی!

مهدویت، جان مایه و روح همه احکام، اعمال، آداب، اخلاق و معتقدات ماست. معنی بودن و معنی بخشنده به همه اعمال و اقوال آنکه می‌خواهد از منظر چشم یک مسلمان به عالم بنگرد. عالمی نو در افکند، آدمی از نو بسازد و مقصدی و مقصودی غیر از آنچه که جاریست و همگان بدان مبتلا و معتاد شده‌اند، بسازد.

مهدویت، اعلام عهدی است که وقتی گسسته شد، امام علی علیه السلام در «مسجد کوفه» و حسین بن علی علیه السلام در دشت «نینوا» به شهادت رسیدند و

مأمون مجال مسموم ساختن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را به دست آورد.

مهدویت، تلاش برای تجدید همان عهد با ولی و حجت منصوب از سوی حضرت حق است که اگر منعقد شود، تاریخ نو، فرهنگ نو و تمدن نو متولد می‌شود. فرهنگ و تمدنی متفاوت با همه تمدن‌ها و فرهنگ‌های تجربه شده و در حال گذار. فرهنگ و تمدنی که در صورت و سیرت با تمدن معتاد شده غربی متفاوت است.

مهدویت، مبدأ، مسیر، باب و مقصد تبیین شده و آسمانی است که به ما نحوه بودن و زیستن در عرصه تاریخ و زمین را می‌آموزد و انتظار، عملی آگاهانه است برای دستیابی به مهدویت، تجدید عهد و همگانی ساختن عهدی که اگر محقق شود، عصر غیبت کبرای امام عصر علیه السلام خاتمه می‌یابد. همه وحشت غرب و عتاب و خشم و شمشیر آخته‌اش که علیه اسلام و شیعیان و شیعه خانه امام عصر علیه السلام به کار می‌برد، به این امر مقدس برمی‌گردد. غرب می‌داند که تمامیت تاریخ، فرهنگ و تمدنش، بر آستانه این عهد با امام و مهدویت سر فرود خواهد آورد. شاید از همین روست که در تلاش مذبوحانه سعی در به تعویق انداختن زمان وقوع این امر مقدس دارد؛ در حالی که بسیاری از اندیشمندان و بزرگان غرب، زنگ افول تاریخ غربی و طلوع خورشید دین‌داری را شنیده‌اند.

با این همه، در دویست سال اخیر، جهان اسلام و مسلمانان وضعیت بسیار سختی را به تجربه نشستند، وضعی که امروز هم کم و بیش عواقبش را تحمل می‌کنند.

اگر به درستی به دو قرن گذشته و حتی همین امروز بنگریم، درمی‌یابیم که بر ما، روزها و ماه‌ها می‌گذرند و ما روزها، ماه‌ها و حوادث و وقایع در آنها

را مثل قطعات یک پازل کنار هم می‌چینیم و برایمان فرقی نمی‌کند، متأثر از زمان و پیشامدها پیش می‌رویم و این ایام و آناتند که ما را پیش می‌برند، مشغول می‌کنند و به عکس العمل وا می‌دارند.

ایام و آناتی که در شتاب و عجله بر ما می‌گذرند؛ بی‌آنکه متوجه سوگیری و برآیند وقایع ناخواسته باشیم. همان که ما را با خود می‌برند و ما چون گاهی بر پهنه‌اش بالا و پایین می‌رویم.

این همان فلک‌زدگی و همان گرفتار آمدن در مکر لیل و نهار است. قدرت‌های شیطانی و جنود ابلیسی زمینی آنها هستند که ما را منفعل بر پهنه متلاطم اقیانوس جهان می‌خواهند.

در حالی که مطابق طرح و نقشه و الگوی آنها قطعات پازل حیات خود را می‌چینیم و دست آخر هم انتظار داریم، تصویر مطلوب و دلخواه خود را که صورتی ذهنی از آن داریم، ببینیم و گاه، از اینکه بعد از صرف هزینه و عمر، از حاصل کار ناراحت و غمگین می‌شویم، دمق و دلخور به دنبال عامل پنهانی می‌گردیم و برای فرافکنی، دشمنی داخلی و خارجی را جست‌وجو می‌کنیم. وقتی شما بر قطاری سوار شوید که به سوی شمال می‌رود، ناله و افغان و اعتراض شما و حتی خارج شدن از کوپه‌ها و در همان قطار به سمت جنوب راه افتادن در وضع شما هیچ تغییری ایجاد نمی‌کند. این قطار شما را به سمت شمال می‌برد، چه بخواهید و چه نخواهید.

قطار غربی از ایستگاهی به راه افتاده است. ایستگاه به ایستگاه پیش می‌رود و همه ملزومات مورد نیاز را هم مطابق همان سوگیری، از جنس همان سوگیری و برای همان سوگیری انتخاب کرده، طراحی نموده و شکل داده تا دست آخر آن قطار در همان ایستگاه مطلوب توقف کند. به هر روی و دلیل در یکی از ایستگاه‌ها با این قطار مواجه شده‌ایم. نه از مقصدش

پرسیدیم و نه از مبدأش. از قطار خوشمان آمد. سوارش شدیم به آن امید که ما را هم به مقصدمان برساند.

- جماعتی پی به مقصد نهایی قطار برده‌اند؛ نه تنها راحت و بی خیال در جایگاه خود مستقر شده‌اند؛ بلکه جذب مجموعه شده، در خدمتش هم در آمده‌اند و با شراکت جستن در سوگیری قطار، راننده، نگهبان، سازنده و خدام آن، با آن هم‌نوا شده و پیش می‌روند.

- جماعتی هر از گاهی از پنجره کویه خود سر بیرون کرده یا با مشاهده برخی کنش‌ها و واکنش‌های خدمتکاران قطار لب به اعتراض گشوده‌اند و درباره مقصد قطار با تردید و شک نگریسته‌اند؛ اما بلافاصله، جلوه و جمال قطار، دیگر بار آنها را بر سر جای خود نشاند و تخفیف دادند. از اعتراض خود کاستند و امید بستند به روزی که قطار آنها را هم در مسیر خود به ایستگاه مطلوبشان برساند.

- جماعتی گفتند: ما را با این قطار چه کار، کار خود می‌کنیم و نان خود می‌خوریم و در حد ضرورت هم از آنچه که قطار فرارویمان قرار می‌دهد، بهره می‌بریم. خود را به بی خیالی زدند، به نادیده گرفتن کل قطار و مقصد و مأوايش.

- جماعتی در اندیشه تصرف قطار بر آمدند. اعتراضشان بالا گرفت و با خود گفتند، قطار و همه اسباب و آلاتش خوب است، باید باشد. این راننده قطار و مدیر داخلی آن و برخی خدمتکاران آن هستند که بد خلق و بد رفتارند. این اتاق نمایش فیلم و پخش کننده موسیقی در قطار است که به بیراهه می‌رود. قطار را باید تصرف کرد و برای این مقصود به راه افتادند و جان خود، در سر این کار نهادند؛ در حالی که نمی‌دانستند که قطار تنها در مسیری که ریل گذاری شده است، پیش می‌رود، تند یا کند فرقی نمی‌کند. اگر شما هم پشت فرمان آن قرار بگیرید، به همان سو می‌روید که طراحان

و ریل‌گذاران و سازندگان می‌خواهند.

- آنها نمی‌دانستند که سوگیری و مقصد‌نهایی، تعریف شده است و نمی‌خواستند بدانند که همهٔ لوازم فراهم آمده، نه تنها اضافی و زائد نیستند؛ بلکه لازمهٔ این قطار و سوگیری‌اش هستند. آنها از پرسیدن و از آگاه شدن می‌ترسیدند؛ زیرا چنان خود را با این قطار و کوچه عجیب ساخته و شیفته و شیدایش بودند که ترک آن را مکروه می‌دانستند.

- آنها از پیاده شدن می‌ترسیدند و خود را در خوف و خطر احساس می‌کردند.

- آنها نمی‌خواستند بپذیرند که هر مقصد و مسیری اقتضائات مخصوص خود را داراست و لوازم مخصوص خود را می‌طلبد و اگر در طریق آن وارد شوند، الزاماً وسایل و ملزومات متناسب و درخور آن راه و مقصد را هم خواهند ساخت و نتایجش را هم تجربه خواهند کرد.

در همین گیر و دار، دویست سال گذشت.

غرب و غربیان، تمامیت بحران و بن‌بست حاصل از چهارصد سال خودکامگی، پشت کردن به آسمان و تلاش مذبوحانه برای محقق ساختن بهشت موعود بر عرصهٔ خاک بی‌اذن خداوند هستی را تجربه می‌کنند و حتی با تجدید نظر در آنچه رفته، ضرورت بازگشت به عهد دینی و فرهنگ سنتی مذهبی قبلی را مطالبه می‌نمایند.

همه چیز با عهد جمعی انسان غربی برای پشت کردن به دین آغاز شد و همهٔ آینده نیز در گرو عهد جمعی برای رویکرد به امام مبین و حجت حق است. عهدی که مستور و مضمحل در مهدویت و فرهنگ مهدوی است. در حالی که شرق اسلامی، در رویارویی با غرب الحادی، غافل از این ماجرا و راز مستور است.

شرق اسلامی در حالی از مهدویت سخن می‌گوید که دل به عهد ماضی غربی خوش داشته و در هوای تجربه مدرنیته، از باقی مانده عناصر دین خود نیز می‌گذرد.

شرق اسلامی برای قرار گرفتن در مدار ظهور کبرای امام زمان علیه السلام نیازمند توبه بزرگ است. غرب با تجربه بحران و بن بست به توبه می‌رسد؛ توبه از عهد قبلی. عهد با شیطان برای تجربه بهشت در زمین. ما نیز نیازمند توبه‌ایم. توبه از پیروی از فرهنگ و تمدنی که عهد با شیطان را در خود و با خود داشت، عهد فاوستی.

ما نیازمند تجدید عهد هستیم؛ عهدی جمعی با تضمین قلبی برای هم افق شدن با حجت حی خداوند.

شاید پس از آن دریابیم که ما را گریزی و گزینه‌ای جز پیاده شدن از این قطار که در دره وحشتناک نهیلیسم و نیست‌انگاری فرو غلتیده، نیست. این عهد جمعی ما را هم افق با قلب عالم امکان می‌سازد و زمینه‌های ظهور خورشید حقیقت را از پس پرده غیبت ممکن می‌سازد.

غفلت

طی سال‌های اخیر همایش و گردهمایی بسیاری در «ایران» برگزار شده که با حضور سران و اندیشمندان کشورهای اسلامی بوده است؛ اما آنچه که در این همایش‌ها دل را می‌آزارد، سکوت و غفلت دربارهٔ موضوعی است که هم از استعداد لازم برای ایجاد وحدت میان همهٔ جمعیت‌ها و مذاهب اسلامی برخوردار است و هم به دلیل داشتن انرژی و توانایی متراکم و بالقوه، امکان در افکندن طرحی نو برای ادارهٔ جهان آینده و گفت‌وگو از آیندهٔ جهان را داراست. این سکوت، نشان دهندهٔ غفلت گردانندگان این گونه همایش‌ها و دست‌اندرکاران امور فرهنگی کشور از دو موضوع مهم است:

اول: غفلت از استراتژی و طرح‌های استراتژیک در وقت گفت‌وگو از نحوهٔ ادارهٔ سرزمین‌ها و ملت‌هاست.

دوم: غفلت از موضوع مهم مهدویت و منجی‌گرایی است که تمامی مسلمانان همچون توحید و نبوت بر سر آن اتفاق نظر کلی دارند و می‌توانند باب گفت‌وگویی جدی دربارهٔ آیندهٔ جهان و جهان آینده را بگشایند و بستر مناسب برای طراحی طرحی استراتژیک را فراهم آورد.

غفلت از این دو موضوع، موجب بوده تا طی ۲۰۰ سال اخیر، مسلمانان هیچ‌گاه قادر به حفظ استقلال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود و خروج از موضع انفعالی و تأثیرپذیر در برابر استکبار نشوند و به عنوان ملت‌هایی

حاشیه‌نشین در کنار فرهنگ و تمدن غربی به سر برند. وضعیت کنونی سیاسی و اجتماعی «ایران» نیز حکایت از این دو غفلت دارد. از سوی دیگر همین امر موجب بوده تا تصویر آینده در اذهان جوانان، تاریک جلوه کند و بروز نوعی انفعال و واماندگی در میان مناسبات اجتماعی و اقتصادی آنها را سبب شود.

مگر غیر از این است که بر خلاف واقعه بزرگ انقلاب اسلامی، واسپس بیست سال تلاش، رد پای انفعال در برابر تفکر، فرهنگ و تمدن مغرب زمین را در میان بسیاری از مناسبات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی می‌توان دید؟ و مگر جز این است که امروزه بسیاری از مردان اهل علم و سیاست دانسته و نادانسته سعی در منطبق ساختن تعالیم دینی و مناسبات مردم با آموزه‌های بی‌بنیاد غربی دارند و حجت موجه خود را از میان اقوال و آثار روشنفکران غربی می‌طلبند و هم آنان را امام خویش ساخته‌اند و رأی آنان را ملاک صحت و سلامت و عامل بقاء و دوام خود می‌پندارند؟

آیا آنان که داعیه ریاست و کیاست امور فرهنگی، سیاسی و اجتماعی سرزمین‌های اسلامی را دارند از این نکته غافلند که بدون طراحی استراتژیک آن هم مبتنی بر مبانی نظری و فرهنگ دینی نمی‌توان به اداره امور یک سرزمین و استمرار جریان بزرگ سیاسی، فرهنگی و مادی ملت‌های مسلمان پرداخت؟ یا آنکه با تکیه به گمان خود این فرض را به اثبات نشسته‌اند که در میان تعالیم اسلامی و شیعی، سخنی درباره راه‌های خروج از بن‌بست‌ها به میان نیامده است؟

باید خون گریست که بر خلاف همه تذکرهاى ائمه دین علیهم‌السلام در عصر پر فتنه آخرالزمان چونان خواب‌زدگان ره می‌پویم!

چگونه است که در سرفصل‌های پذیرفته شده همایش‌هایی که برگزار می‌شود، نامی و نشانی از فصل الخطاب همه ملل و نحل که کلیه اقوام بر سر

ظهورش در عصر آخرین اتفاق نظر دارند، دیده نمی‌شود؟
 امروزه در حالی که همه فرق‌های مذهبی مسیحی و یهودی با تکیه
 بر بازگشت مسیح و وقایع جهان ما قبل الظهور، سعی در ایجاد نوعی
 هماهنگی در استراتژی و سیاست‌های اجرایی خود دارند و بر سر نحوه
 رویارو شدن با حوادث احتمالی علیه مسلمانان به گرد یک میز آمده‌اند،
 مسلمانان در وضعی مبهم سعی در پرده‌پوشی و کتمان حقایق و حوادث
 محتوم دارند.

باید دانست، به همان سان که گفت‌وگو از توحید و نبوت حضرت ختمی
 مرتبت صلی الله علیه و آله میدان همراهی و همدلی را می‌گسترده، گفت‌وگو از جهان آینده
 و ظهور مهدی صاحب الزمان علیه السلام که همه مذاهب شیعی و سنی بر سر اصل
 آن اتفاق نظر دارند نیز باب همراهی و هماهنگی در عمل و نظر درباره جهان
 آینده را می‌گشاید و به تدریج آنان را برای همه آنچه که پیش می‌آید، مهیا
 می‌سازد.

چگونه است که از طرح این مباحث جدا می‌افتیم و با تردید و گاه
 واهمه از حاشیه آن می‌گذریم؟ و چگونه است که در کنفرانس بزرگ
 وحدت اسلامی از آینده جهان سخنی جدی بر لوح کاغذ رانده نمی‌شود و
 از گفت‌وگو درباره ذخیره اسلام و ضرورت چنگ انداختن در دامان او برای
 ساختن آینده جهان سخنی به میان نمی‌آید؟!

چرا در همایش بزرگ مبلغان اعزامی به کشورهای مختلف از وظیفه
 بزرگ آنان در عصر غیبت؛ یعنی ذکر نام بلند حضرت صاحب الزمان علیه السلام
 سخنی به میان نمی‌آید؟

هیئات که نظریه پردازان غربی، چونان همیشه با تکیه بر آموزه‌های
 مسلمانان و سایر ادیان و عرضه آن در قالب‌های مطلوب خود، دیگر بار و

دیگر بار ما را منفعل خواهند ساخت، چنان که امروزه مطبوعات و مجامع غربی مملو از سخن درباره ظهور مسیح علیه السلام، آرمگدون، جنگ بزرگ آینده، آینده جهان و ... است.

هیئات که هنوز در چار و هشت ضرورت گفتوگو درباره مهدی علیه السلام مانده‌ایم و با ظن و گمان درباره آن می‌نگریم!

طلب، معرفت و آمادگی

ماه شعبان در سکوت خود، جملگی ما را یادآور می‌شد که اولاً در گستره زمین بی‌کس و رها شده نیستید. امامی دارید که اگر بدو مراجعه کنید، شما را یله و رها نخواهد گذارد. ثانیاً، اعلام داشت که امام شما در پس پرده غیبت است. به بیان مرحوم حضرت آیت الله بهجت، ما مثل کسانی هستیم که امیر و سلطان خود را زندانی کرده و در صلح و جنگ، خود به اخذ تصمیم نشستیم. ثالثاً، این ماه این نکته را در خود داشت که لازم است آماده شوید، معرفت بیابید، حق امام را به امام مبین برگردانید تا او نیز شما را از غرقاب بلا و ابتلائی که بدان گرفتار آمده‌اید، برهاند و این می‌تواند همان مفهوم انتظار باشد. انتظار آنکه امام، به اذن الله، از روی لطف، زمام جمله ما را گرفته و به آبشخور اصلی برساند.

پس از درک و کشف این همه، یعنی تنها و یله و بی‌کس نبودن، غیبت امام، معرفت امام و آمادگی برای برگرداندن حق امام به امام، انتظار معنی پیدا می‌کند.

شاید اینکه خداوند در آیه ۱۵۸، «سوره انعام» فرموده است:

«قُلِ اِنْتَضِرُواْ اِنَّا مُنْتَظِرُونَ»

بگو شما منتظر باشید که ما نیز منتظریم.»

ناظر همین معنا باشد. در آیه دیگری از «قرآن مجید» آمده است:

«و من يتق الله يجعل له مخرجاً و يرزق من حيث لا يحتسب؛

کسی که تقوای الهی پیشه کند، خداوند برای او راه خروج قرار می‌دهد». مخرج، راه خروج از بن بست و بحران است. آنکه در بحران خودساخته و اضطراب و خلجان دست و پای خودش را گم کرده که راه خروج نمی‌شناسد. از ماه مبارک این دعا را بخوانید. دعای مضطر مبتلای مراجعه کننده برای طلب رهایی است؛ یعنی دعای آماده شده‌ای است که طالب مخرج و راه گریز است. دعای طلب امام است.

رمضان فصل طلب امام زمان علیه السلام است. شاید که در شب‌های قدر، رهایی بزرگ برای همه مستضعفان و منتظران مقدر شود.

هیچ کدام از اعمال، ایام، سورها و سوگ‌ها بدون ارتباط با مهدویت، معرفت امام زمان علیه السلام و انتظار معنی خودش را پیدا نمی‌کند. اگر این معنی درک شود به ناگهان پرده‌های کنار می‌رود و نماز، روزه، حج و خمس، مانند شعبان، رمضان و محرم معنی و جایگاه خودش را نزد مسلمانان پیدا می‌کند. این همه، نیازمند یک نخ تسبیح، رشته پیوند دهنده و معنی دهنده است؛ چون این رشته را متوجه و یادآور نیستیم، اعمال و ایام را جدا جدا فرض می‌کنیم و بنابراین به نحو شایسته و بایسته هم از آن بهره نمی‌بریم. در شعبان از امام زمان علیه السلام می‌گوییم و با خوردن شیرینی و برگزاری سور، دفترش را می‌بندیم و می‌رویم تا سال بعد.

عصر، عصر اوست و با او و به وسیله او، همه چیز معنی پیدا می‌کند و تنها با اوست که می‌توانیم خودمان را که گم کرده‌ایم، پیدا کنیم؛ مگر کسی در تاریکی و کورمال رفتن چیزی را پیدا می‌کند؟

نیروی خارج از اراده او و مشرف بر او باید راه خروج را بنماید و دستش را بگیرد و در راه رهایی قرارش دهد.

خداوند و امام حاضر و ناظر، منتظرند تا این گرفتار در گرداب بلا و ابتلاء منجی خود را بطلبد.

و البته بیان شده که پس از واقعه شریف ظهور توبه کسی سودی نمی‌بخشد. در این بازگشت، طلب، معرفت و آمادگی وجود ندارد که ارزشی در خود داشته باشد. این سه گانه که ذکر شد به توبه معنی می‌دهد؛ و گرنه فرعون نیز در میان غرقاب دریا به حقانیت حضرت موسی علیه السلام اقرار آورد؛ اما این اقرار سودی برایش نداشت. چون هلاکت را تجربه می‌کرد، ناگزیر اقرار آورد. در این باره امام علی علیه السلام فرمودند:

«فَعِنْدَ ذَکْلِ تَرْفَعُ التَّوْبَةُ، فَلَا تَوْبَةَ تَقْبَلُ وَ لَا عَمَلَ يَرْفَعُ وَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيْمَانَهَا لَمْ تَكُنْ اَمْنًا مِنْ قَبْلِ!»^۱

در آن هنگام توبه برداشته می‌شود، دیگر توبه‌ای پذیرفته نخواهد شد و عملی بالا نمی‌رود، کسی که پیش از آن ایمان نیاورده باشد، دیگر ایمان آوردنش او را سودی نخواهد داشت.

این از ذکر پوشیده شعبان، اما در آستانه ماه مبارک رمضان هستیم. آمادگی قبل از ظهور و قیام، سخن این ماه است.

درس و بحث تمامی شب‌های ماه مبارک رمضان، «دعای افتتاح» است و «دعای افتتاح» توصیه شده حضرت صاحب الزمان علیه السلام است که به شیعیان فرمودند: در شب شیعیان، امام نور الله است که در تابش اشباح از میان می‌روند، راه از چاه تشخیص، دوست از دشمن و دین‌داری از بی‌دینی باز شناخته می‌شود.

بی‌این نور و بی‌توجه به این نور همه اشباح و پندار و تردید است. حتی عباداتی که انجام می‌دهیم.

۱. الزام الناصب، ص ۱۸۰.

در فراز آخر دعای افتتاح، این مضطرّ روی به خداوند می‌گوید:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَاللَّهِ وَغَيْبَةَ وَلِيِّنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَقِلَّةَ عَدَدِنَا، وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بَيْنَنَا، وَتَظَاهُرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ؛

خدایا! به تو شکایت می‌کنیم از نبود پیامبرمان و غیبت مولایمان و بسیاری دشمنان و کمی افرادمان و از سختی آشوب‌ها و زمانه که علیه ما و به زیان ماست، پس ما را بر این اوضاع به گشایش فوری از طرف خود و بر طرف کردن رنج و ناراحتی یاری کن.»

تولی و تبرّی

تولی و تبرّی جستن، یک اصل و یک ضرورت اعتقادی دین‌داری است. دیوار و حصن حصینی است که اردوگاه اعتقادی، فرهنگی و تمدّنی مسلمانان را از بیگانگان و نفوذ خصم در امان نگه می‌دارد. در طول تاریخ، غفلت از این امر، یعنی تولّی و ولایت‌جویی و در مقابلش تبرّی و دوری جستن باعث بروز بسیاری از خسارات در حوزه‌های مختلف مربوط به جهان اسلام شده است. همه تلاش دشمنان دین‌داری هم، همواره مصروف فراموشی این اصل یا ایجاد شبهه در تشخیص مصادیق شده است. با همین موضوع، یعنی تولّی و تبرّی، شما می‌توانید تمامی وقایع فرهنگی و تمدّنی ۱۴۰۰ سال جهان اسلام و مسلمانان را بررسی و تحلیل کنید. ریشه بسیاری اختلافات امروزی میان ما هم به همین امر بر می‌گردد. ما یا این اصل را فراموش کرده و هیچ گرفته‌ایم یا در سهل‌انگاری و تسامح به حاشیه راندیمش یا آنکه در تشخیص مصادیق موضوعات و اشخاصی که باید نسبت به آنها تولّی یا تبرّی جست، دچار شبهه شده‌ایم، برای همین در همه مناسبات فرهنگی و تمدّنی گیج می‌خوریم.

«زیارت عاشورا»، مرام‌نامه شیعه بودن است. در همه زیارات و ادعیه مأثوره، این اصل ضروری لحاظ شده است. تولّی و تبرّی جستن باید همراه با معرفت و آگاهی، گواهی قلبی، تضمین عملی، بیان لفظی و بالأخره به

روز و همراه با مصداق شناسی باشد. تنها از این طریق، دین و دین‌داری و دین‌داران از لابه‌لای اعصار و قرون به صحنه تاریخ و حیات اجتماعی، سیاسی روز کشیده شده و دوام می‌آورند و کارکرد جدی و مؤثر پیدا می‌کنند؛ در غیر این صورت تنها به درد استخوان سبک کردن دم مرگ پیرمردها و پیرزن‌ها می‌خورد.

چنان که ملاحظه می‌کنید، این اصل ضروری دو سویه است. در یک سو، یعنی تولی متوجه دوستی و ولایت‌ورزی و اردوگاه خودی است و در سوی دیگر، یعنی تبری و برائت جستن متوجه اردوگاه بیگانه و غیر خودی است.

چنان که باور مهدوی و گفتمان موعودگرایانه مسلمانان، دورمانده و عاری از این امر باشد، جز عباراتی بی‌خاصیت، شاعرانه‌هایی بی‌وضع و موضع، بدون کارکرد و تزئینی و ادبیاتی مخصوص تفنن و تفریح نیست.

حال اگر سؤال شود، مهدویون در تبری جستن و تولی از چه میزان آگاهی و معرفت درباره ائمه دین و کفر برخوردارند، تا کجا این مهرورزی و تبری جستن در کنج خانه قلبشان وارد شده، چه شناختی از مصادیق بارز جبهه دشمنی و دوستی دارند و به چه صورت و شیوه‌ای این باور را اعلام کرده و برایشان هزینه عملی و عینی می‌پردازند، چه پاسخی حاضر داریم؟ پاسخ هر کس به خودش برمی‌گردد؛ اما به هر روی، توسعه آگاهی و معرفت درباره هر یک از این وجوه، می‌تواند باعث توسعه و ارتقاء و ژرفای معرفت مهدوی و موعودی ما و مخاطبان ما شود.

امروزه، مؤمنان آل محمد علیهم‌السلام مبتلای جبهه و ائتلاف شوم صلیب و صهیون و سلفی‌گری هستند.

آگاهی، موضع و مقابله ما در برابر این اردوگاه باید وسیع، به روز و همراه با موضع باشد. ما که در قرن ۲ ه.ق. زندگی نمی‌کنیم. مؤمنان، همین

امروز در قرن پانزدهم هجری قمری توسط پیاده و سواره سربازان صلیب و صهیون و سلفیون در حوزه‌های نظامی، سیاسی، فرهنگی، طب، تغذیه و سایر مباحث پایمال و لگدکوب می‌شوند.

پیش‌تر، از مسیحیت صهیونیستی و ظهور ایدئولوژی آرمگدون توسط ائتلاف صلیب و صهیون در طب و تغذیه و کشاورزی گفته شد؛ اما مطمئن هستم گفت‌وگوی جدی از مسلمانان صهیونیست برخی را بر خواهد انگیخت؛ بله، مسلمانان صهیونیست. اگر اشرار یهود در طی قرون و به تدریج موفق به نفوذ در آموزه‌های مسیحیان و مسیحیت شدند و با سکولاریزه کردن مسیحیت و فاسد کردن مسیحیان از آنها سواری گرفته و باعث شکل‌گیری مسیحیت صهیونیستی شدند، همین اشرار، با نفوذ در برخی جماعت مستعد و ایجاد التقاط، از قرن دوازدهم هجری قمری به تدریج زمینه‌های شکل‌گیری دلتای شوم مسلمانان صهیونیست به وجود آوردند. وهابیت، بهائیت و روشنفکری لیبرال، اضلاع مثلی را تشکیل دادند که از میانه آن مسلمانان صهیونیست سر بر آوردند. سه جریان که بن مایه باور مهدوی و فرهنگ انتظار را نشانه رفتند؛ سه جریان که از خانه استعماری غربی سر بر آوردند، سه جریان حامی یهودیت صهیونیستی، سه جریان مقابله‌کننده با امام زمان علیه السلام در حال حاضر و در هنگامه ظهور.

روز قدس سال ۱۳۸۸ ه. ش. یکی از مظاهر این مثلث شوم مسلمانان صهیونیست را دیدیم. به همان سان که همه روزه شاهد کشتار مؤمنان در «یمن»، «پاراچنار» (در مرز «پاکستان» و «افغانستان») و «عراق» هستیم. زمینه‌ساز شکل‌گیری این سه جبهه، یعنی وهابیت، بهائیت و روشنفکری لیبرال که از عصر قاجار به جان جهان اسلام افتاده، تضعیف اصل تولی و تبری و غفلت از آن بود. روزنه‌ای که اشرار یهود و استعمارگران از آن

وارد شدند و بر جماعتی از مسلمانان مسلط شدند. از همین طریق ما شاهد احیای بدعت‌های بنی‌امیه و حمایت از زایشگاه آنان، یعنی یهودیت صهیونیستی شدیم و در آینده نیز همین‌ها در حمایت از نماینده تمام عیار ائتلاف صلیب و صهیون و سلفی‌گری، یعنی سفیانی از میان سرزمین‌های اسلامی برخوانند خاست؛ مگر جز این است که سفیانی ملعون از نواده‌های معاویه با حمایت رومی‌ها و فرنگی‌ها برای حمایت از یهودیان حاکم بر «بیت المقدس» خروج کرده و با در نوردیدن میدانی به وسعت «شامات» وارد «عراق» شده و همه مهدویون و مؤمنان را تهدید می‌کند؛ در آن روز هم مسلمان‌نمایان صهیونیست یعنی وهابیون، بهائیان و روشنفکران لیبرال هوادار سفیانی خواهند بود. کاش روایات آخرالزمانی مندرج در منابع را بخوانیم تا دریابیم در کجاییم و به کجا می‌رویم. صلیب آویخته بر گردن پادشاهان یکی از کشورهای اسلامی در کنار ملکه «انگلیس» همان اندازه معرف دلتای مسلمانان صهیونیست است که استقرار مرکز بهائیان در «حیفا» و «عکا» و بالأخره اظهار چاکری و افتادگی روشنفکران لیبرال در برابر کعبه فرهنگی و لژهای فراماسونری فرانسوی و انگلیسی.

سربازی در اردوگاه حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام، در گرو معرفت درباره امام و دشمنان امام است. این شایستگی، بدون ولایت تام به امام و تبری تمام از جبهه دشمنان امام ممکن نیست.

سربازی، شایسته مردان و زنانی است که با روحیه جهادی و به قصد مبارزه فکری، فرهنگی و عملی با مظاهر کفر، شرک و نفاق جاری در عصر حاضر و سال‌های قبل از ظهور امام، در میدان حاضر می‌شوند؛ و گرنه در هر کجای دنیا و زیر هر درخت سرو و صنوبری می‌شود نغمه سرود، شعر خواند و خط نوشت.

اضطراب و اضطراب

می‌دانیم که شب نیمه‌شعبان به منزله شب قدر و شب برات است. این منزلت و جایگاه برای شب نیمه شعبان، بی‌حکمت و بی‌نسبت با اضطراب و اضطراب نیست. به قول حافظ شیرازی:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

برات، حواله، نوشته و اذن دریافت عطایا است، حکم رهایی و آزادی به کسانی که مستحق دریافت کرامت و عطایای خداوندی شده‌اند. پر خیر و برکت بودن شب نیمه شعبان هم به واسطه گشوده شدن درهای آسمان بر روی عاصیان، بخشش گناه کاران و صدور حواله و رهایی از غم، اندوه و اضطراب است که به واسطه مولود نیمه شعبان به طالبان عطا می‌شود.

به قول جناب سعدی علیه الرحمه:

شبی چنین در هفت آسمان باز

ز خویشتن نفسی، ای پسر به حق پرداز

مگر ز مدت عمر آنچه مانده دریابی

که آنچه رفت به غفلت دگر نیاید باز

چه روزهاست به شب رفت در هوا و هوس

شبی به روز کن آخر به ذکر و شکر و نماز

در برخی از کتب ادعیه آمده است که حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: «در شب نیمه شعبان خوابیده بودم که جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! آیا در این شب می خوابی؟ گفتم: «مگر امشب چه شبی است؟» گفت: نیمه شعبان! برخیز!

پس مرا بیدار کرد و با خود به «بقیع» برد و گفت: سرت را بلند کن که امشب، درهای آسمان گشوده می گردد و در نتیجه درهای رحمت، خشنودی، آمرزش، تفضل، توبه، نعمت، بخشش و نیکی در آن گشاده می گردد و خداوند در آن به شماره مو و پشم چهارپایان، بندگان را از آتش جهنم آزاد می کند و سرآمد عمر انسان ها را در آن استوار می سازد و روزی همگان را تا سال آینده تأمین می کند و همه رخدادهای سال آینده در این شب نازل می گردد.»

با توجه به این امر، خداوند، از روی لطف، راه رهایی از همه اضطراب و اضطراب حاصل از غفلت، گناه، ظلم و غیبت امام مبین را روشن نموده است.

اما، از اضطراب و اضطراب

آمارها و گزارش ها حکایت از آن دارد که جهان و ساکنان زمین اکنون با مهلک ترین بلایا، مثل طوفان، زلزله، خشکسالی، بیماری های مسری صعب العلاج و ... درگیر هستند. چند سال پیش خبرگزاری «آلمان» از قول رئیس گروه تحقیقات زمین شناسی اعلام کرده بود:

زمین در حال نزدیک شدن به فجایعی است که نوع بشر، هرگز در طول تاریخ زندگی خود بر روی این کره آن را تجربه نکرده است.

به استناد نظر کارشناسان، میزان وقوع بلایای طبیعی و تلفات انسانی و خسارات مالی ناشی از آنها، در تمام جهان در حال افزایش است؛ چنان که

شمار فجایع طبیعی در دهه ۱۹۹۰ م. در مقایسه با سه دهه قبل چهار برابر افزایش یافته است. به طور کلی در سه دهه گذشته، میزان وقوع بلایا ۳ برابر و زیان‌های مالی ناشی از آن ۸ برابر شده است. بی‌شک این همه آفت، حاصل عمل خود انسان و ظلم و شرارت‌هایش است.

حسب اخبار آخرالزمانی همه ملل و نحل، بلایا فراگیر می‌شوند تا آنجا که هیچ کس در امان نخواهد ماند. در «کتاب مقدس» آمده است:

بر زمین، تنگی و حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود، به سبب شوریدن دریا و امواجش و دل‌های مردم را ضعیف خواهد کرد، از خوف و انتظار وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود.

در چنین وقتی به قول رسول اکرم ﷺ، شایستگان امت نیز در امان نخواهند ماند.

مگر جز این است که حسب اخبار، آنفولانزای خوکی طی سه سال آینده، قریب به ده میلیون از مردم «ایران» را مبتلا خواهد ساخت. بیماری دهشتناکی که زمینه‌های بسته شدن راه حج را هموار کرده است؛ چنان که عموم ساکنان جهان در تشخیص حق و باطل درمانده و حیران گشته‌اند.

حیرانی و درماندگی، بیماری‌های فراگیر، بلایای طبیعی، تباهی‌های اخلاقی از بیرون و درون، ساکنان زمین را محاصره کرده است.

عقل‌ها برای رهایی و جستن راه نجات درمانده‌اند و این یعنی اضطرار. فصل؛ فصل درک اضطراب است و روی کردن به آسمان و خواندن خداوند با آیه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»^۱

بی‌شک با درک این اضطرار و دعای مضطر، در شب‌هایی چون شب برات و نیمه شعبان که شب قدر ماست، دریای رحمت خداوند رئوف به

۱. سوره نمل (۲۷)، آیه ۶۲.

جوشش می آید و آن موعود منجی مقدّس را از پس پرده غیبت ظاهر خواهد ساخت. باید بپذیریم که جملگی، ظالم هستیم. هر کس به سهم خود و به قدر قدرت و توانایی خود. این همان ظلم فراگیر است که ما را مبتلا به همه آفتها ساخته است. خداوند می فرماید:

«انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بالنفسهم؛

حال هیچ قومی تغییر نمی کند؛ الا آنکه حال خود را تغییر دهد».

این تغییر در نفس باید اتفاق بیافتد. در نفس قومی و جمعی، قوم و جمع باید صورت و سیرت خود را متوجه این اضطرار کند و عهد خود را تغییر دهد و روی به عهد با امام آورد.

اولین شهید ایرانی

اسلام، میان دو امپراتوری پر قدرت متولد شد. ایران ساسانی که وسعتی از «دریای مدیترانه» تا مرزهای «چین» و از «ارمنستان» تا «یمن» داشت و رومیان. شرایط سیاسی، اجتماعی آشفته عصر ساسانی، نظام طبقاتی حاکم بر این عصر، تحریف آموزه‌های دین زرتشت و تباهی دستگاه مذهبی موبدان، از هر سو، ایران عصر ساسانی را مستعد تحولی بزرگ ساخته بود. نامه پیامبر اکرم ﷺ سرآغاز ماجرا بود. نامه توسط پیک مخصوص، عبدالله بن خدافه سهمی قریشی به دربار خسرو پرویز متکبر رسید.

«از محمد ﷺ، فرستاده خدا به بزرگ زمام‌داران

درود به آن کسی که حقیقت را بجوید و هدایت را پیرو باشد و به خداوند و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد که محمد بنده و فرستاده اوست. من تو را به سوی خدا می‌خوانم. فرستاده خداوند بر همگان هستم تا آنان را بیم دهم و حجت را بر کافران تمام کنم، اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر از اسلام روی گردان شوی، گناه مردم مجوس بر گردن توست.»

خطاب پیامبر ﷺ بسیار زیبا بود، ایرانیان را به اکرام یاد کرده بود و آنان را چون مستضعفانی مستحق رهایی خوانده بودند؛ چنان که اشاره فرمودند: «اگر از اسلام روی گردان شوی، گناه مردم مجوس بر گردن توست.» مخاطب، امام مردم نیست؛ بلکه متوجه خسرو پرویز عیاشی بود که در

حرم‌سرای خود سه‌هزار کنیز داشت.

خسرو، نامهٔ پیامبر ﷺ را پاره کرد؛ در حالی که نمی‌دانست در حقیقت با این عمل خود را می‌درد و نه نامهٔ رسول خداوند را. قاصد رسول خدا ﷺ به «مدینه» بازگشت. خسرو پرویز به حاکم دست‌نشاندهٔ خود، باذان بن ساسان که در «یمن» حاکم بود، نامه نوشت که این مدعی پیامبری را دستگیر کرده به دربار ساسانی بفرست.

باذان دو پیک را به همراه نامه به آستان پیامبر ﷺ می‌فرستد. پیامبر ﷺ به پیک باذان بن ساسان می‌فرماید، برای گرفتن جواب فردا بیایید. فردا وقتی دو پیک برمی‌گردند، پیامبر ﷺ خبر پاره شدن شکم خسرو پرویز توسط پسرش، شیرویه را به قاصدان می‌دهند و با تحفه و نامه‌ای آنها را به سوی «یمن» و درگاه باذان بن ساسان می‌فرستند.

پیامبر ﷺ به باذان اعلام کرده بودند؛ چنانچه اسلام بیاورد، می‌تواند کماکان حاکم یمن بماند.

باذان به اتفاق سایر ایرانیان اسلام می‌آورند و ایرانیان در یمن، اولین پایگاه اسلامی را ایجاد می‌کنند. القاب ابناء و احرار، یعنی فرزندان آزادگان مخصوص ایرانیان می‌شود. همین القاب امروز هم در میان جماعت بزرگی از یمنی‌ها هست. پس از باذان بن ساسان، فرزندش، شهر بن باذان با حکم پیامبر ﷺ به جای پدر حاکم یمن می‌شود. در سال یازدهم از هجرت، پس از حجة الوداع، اسود عنسی در یمن شورش کرده و با ادعای پیامبری جماعتی را به گرد خود آورد و مناطقی را متصرف شد. شهر بن باذان ایرانی با هفتصد سوار در پی او روانه شد و با او به جنگ پرداخت و به درجهٔ شهادت رسید. او اولین شهید ایرانی صدر اسلام است. ابناء و احرار ایرانی در «یمن» ماندند و پس از پیامبر ﷺ، جمعیت شیعیان یمن را تشکیل دادند و نسل در نسل پایگاه مهم، پیرامون «جزیرهٔ العرب» را حفاظت کردند تا در آستانهٔ ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام، با رشادت و مبارزهٔ

خود، «حجاز» را تصرف و آن را تسلیم حضرت نمایند. سید یمانی، با پرچم سفید، بر حق‌ترین پرچمی است که در آستانه ظهور خروج می‌کند، دشمنان اموی اهل بیت علیهم‌السلام را می‌راند و بیعت خود را با امام راست می‌کند.

شیعیان یمن، امروزه، به رغم همه فشارها و اسماعیلی و زیدی امامی با عشق خانواده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علی علیه‌السلام با هم متفق شده‌اند تا جملگی در دفاع از نام امام علی علیه‌السلام مقابل وهابیون، ائتلاف «عربستان»، حکومت «یمن»، اسرائیل و عربستان بایستند.

طی این سال‌ها و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آنها با تأسی به قیام «ایران» و رهبری و زعامت امام خمینی ره در پیروزی انقلاب، جان تازه‌ای گرفته، صدها حسینیة زیرزمینی به راه انداخته و قبایل را با هم متحد ساخته‌اند.

طی یکی دو هفته اخیر،^۱ «آمریکا» هم وارد معرکه شده و به اتفاق «عربستان» و رژیم اشغالگر «قدس» و حاکم وهابی، کشتار وسیع شیعیان را شروع کرده است.

قصد اصلی این ائتلاف صهیونی و بنی‌امیه‌ای کشتار شیعیان است. یمنی‌ها اعتراف کرده‌اند که هدف ما طی سال‌های گذشته این بوده که میان شیعیان ایران و یمن فاصله بیاندازیم؛ اما در این جنگ، تمام زحمات گذشته ما بر باد رفت. این جنگ، پیوند فوق‌العاده‌ای میان عراقی‌ها، ایرانیان و شیعیان «یمن» به وجود آورده است. شیخ‌الزهر و علمای وهابی مرتب به قلع و قمع آنان فتوا می‌دهند و شبکه‌های عربی حتی اخبار این درگیری‌ها را اعلام نمی‌کنند؛ در حالی که یمن، زیر بمباران ائتلاف صلیبیون آمریکایی، صهیونیست‌ها و سلفی‌های وهابی زیر و رو می‌شود.

جالب اینجاست که به رغم حمله ارتش یمن از پشت و ارتش عربستان از جلو و محاصره دریا و فشار و تحریم، شیعیان ایستاده‌اند. در یکی از

عملیات‌ها، عربستان چهل چتر باز برای کشتار آنها فرستاد که جز یک نفر بقیه به هلاکت رسیدند. به اعتراف رئیس جمهور یمن، شیعیان سربازانی ده، دوازده ساله دارند که مردانه می‌جنگند. «شبكة ایرانی العالم» را که اخبار یمن را منتشر می‌کرد، فیلتر کردند.

به نقل از جناب سید عصام العمد، اشخاصی چون سعید الفقیه که خودش وهابی است، شبکه‌ای برای اعتراض و مخالفت با «عربستان» در «کانال الاسلام» ایجاد کرده و به عنوان بزرگ‌ترین نقطه ضعف و نماد ضعف عربستان به حوثی‌ها می‌پردازد. او چنین تحلیل می‌کند که: حوثی‌ها، عاشورا و کربلا و غدیر دارند؛ ولی ما در مقابل ارتشی شکم‌باره با شبکه‌های سکس داریم. این شبکه صدای گریه‌های سربازان عربستانی را وقتی به همسرانشان زنگ می‌زنند، پخش می‌کند.

آنچه در «لبنان» و «غزه» با مدد امدادهای غیبی حادث شده، در یمن در حال وقوع است.

شیعیان یمن حتی می‌گویند، گاه زیر بمباران می‌نشینند و می‌گویند به ما آسیبی نمی‌رسد. این امداد چنان شهرت یافته که رئیس جمهور یمن در تلویزیون اعلام کرد که ما سحر حوثی‌ها را توسط یک ساحر کشف کرده‌ایم و به دنبال خنثی کردن آن هستیم.

بی‌شک آنچه اراده خداوندی آن را حمایت کند، شکست‌ناپذیر است. از هزار و اندی سال، تقدیر الهی سرنوشتی را رقم زده که روز به روز به آن نزدیک‌تر می‌شویم. جان و خون شیعیان آل علی علیهم‌السلام از ابتدا از سوی ایرانیان در یمن جاری شد و اینک نماد و سمبل مبارزان ایرانی به آنان یاری می‌دهد تا در نقطه‌ای، باعث برپایی در خروج عظیم شود، خروج سید یمانی از «یمن» و سید خراسانی از «ایران». «ولو کره المشركون».

هوشیاری در شیعه‌خانه امام زمان علیه السلام

چنان که می‌دانید زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از روز اربعین آغاز شد. می‌دانید که بر قرائت «زیارت اربعین» که در این روز به عنوان یکی از نشانه‌های شیعه بودن از سوی امام حسن عسکری علیه السلام اعلام شده است، تأکید شده است.

اولین جوانه نهال کاشته شده در «روز عاشورا»، در اربعین بر شاخسار قیام نمودار شد و از آن پس زیارت حضرت، سنتی و سبیلی شناخته شد برای: حفظ یاد واقعه کربلا، تداوم سنت احیای دینی، طریقی برای جلوگیری از تحریف واقعه عاشورا و تمسک به حبل و ریسمانی که چون شاخصی مطمئن از واقعه عاشورا تا واقعه ظهور امتداد می‌یافت.

شاید به همین جهت است که در زیارت اربعین و در فرازهای مهم و آخرین آن، زائر حضرت اباعبدالله علیه السلام اعلام پیوند و عهد قلبی می‌کند تا همواره خودش را تابع امر و مهیای یاری و نصرت امام حسین علیه السلام بسازد تا آن زمان که خداوند اذن ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام را که خون خواه حضرت اباعبدالله علیه السلام اند، صادر کند. عبارت «قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلْمٌ، وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ»^۱ این معنی را در خود دارد؛ اعلام آمادگی برای نصرت امام حسین علیه السلام.

۱. مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

اعلام آمادگی برای نصرت خون خواه امام حسین علیه السلام است. «حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ»^۱ تا آن وقت که خداوند به آن حضرت اذن دهند تا ظهور کنند و به امام حسین علیه السلام اذن دهند تا رجعت و بازگشت فرمایند.

از اولین اربعین تا آخرین آن که پیش از ظهور می‌رسد، تکلیف زائر اباعبدالله علیه السلام اعلام عملی و علمی عبارت «وَنُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً» است؛ آمادگی برای نصرت و یاری.

باید دید در هر عصر و زمان، این یاری و مساعدت چگونه ضرورت و صورت عملی پیدا می‌کند. در پی رواج عرفان‌های کاذب در کشور که به قصد ایجاد انحراف و التقاط و بدعت در آموزه‌های دینی جوانان مسلمان و شیعه توسعه یافته، از سوی حضرت آیت‌الله العظمی صافی^۲ در این باره هشدار داده شده که: حفظ مواضع اهل بیت علیهم السلام و حفظ موقعیت شیعیان لازم و واجب است و مسیر خدمت به شیعیان و حفظ و نگهداری مواضع آنها و تبلیغ مکتب اهل بیت علیهم السلام را جهاد فی سبیل الله و باعث خوشحالی حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام شناختند.

یکی از وجوه آگاهی و آمادگی در نصرت حضرت اباعبدالله علیه السلام حراست از کیان فرهنگ ولایی و مهدوی از دستبرد فرقه‌ها و جریانات معاند وابسته به استعمار، چون وهابیت و بهائیت است. از این طرف و آن طرف خبر می‌رسد^۳ که وهابیون سلفی پا را از میدان تبلیغی و یادگیری در مناطق مرزی و جنوب کشور فراتر نهاده و در شهر «تهران» با استفاده از چتر امنیتی یکی از سفارتخانه‌های عربی، اقدام به برگزاری نماز جماعت نموده‌اند و

۱. همان.

۲. بهمن ماه ۱۳۸۷ ه. ش.

۳. همان.

حتی با سوءاستفاده از شکیبایی، صبوری و بزرگمنشی شیعیان این دیار و نظام اسلامی زبان به تکفیر و تقبیح می‌گشایند.

همواره سلفی‌ها و بهائیان برای شبهه‌پراکنی و تبلیغ علیه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام از پوشش شرکت‌های صنعتی، تجاری یا بذل و بخشش‌های به ظاهر خیرخواهانه و عام‌المنفعه استفاده کرده‌اند، مانند آنچه در برخی نقاط جنوبی کشور شاهد آن بوده‌ایم.

جالب توجه آن است که به نقل از روزنامه «البینة عراق»، سازمان اطلاعات مرکزی «آمریکا»، سیا و موساد، رژیم صهیونیستی بخشی از مزدوران مورد نیاز خود را از همین طریق و از میان زنان و جوانان که به ظاهر اصالت عربی دارند، جذب می‌کنند.

اقدام گروهک تکفیری سپاه صحابه در حمله به عزاداران ابا عبدالله العظیم در نقاط مختلف «پاکستان»، انفجار حسینیه شیعیان در «کویت»، حمله به عزاداران عراقی، پخش کتب ضد شیعی در «افغانستان» و سایر موارد مشابه در همین راستا قابل مطالعه‌اند.

نباید از این نکته غفلت کرد که امروزه فعالیت فرهنگی، مذهبی و رسانه‌ای، بسان سلاحی گرم و کشنده، جان مظلومان و مستضعفان جهان به ویژه یتیمان آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نشانه گرفته است. در وقت عجز خصم از تصرف سرزمین‌ها، محفل‌ها و فرقه‌ها اعم از وهابی، بهایی و شبه‌مذهبی‌های عارف‌نما، بسان موریانه ساختمان و سازمان فکری و فرهنگی مردم را از درون می‌پوسانند تا در اولین فرصت و اولین ضربه از هم پاشیده و فرو ریزد. این اقدام از شبه‌هافکنی و مشابه‌سازی و بدل زدن شروع می‌شود. شبهه و تردید، هر انسان مصممی را از اقدام و عمل باز می‌دارد. این‌گونه فعالیت‌های شبه‌مذهبی، مثل سلاح عمل می‌کنند و نقش بازدارندگی و

جذب نیرو به اردوگاه خصم را عهده دارند.

توجه عموم علمای مناطق جنوبی و مرزی را به ضرورت توسعه مراکز حوزوی و تربیت مبلغ هوشمند دینی جلب می‌کنم. کاش نمایندگان مجلس در این مناطق به جای تلاش بی‌وقفه برای تأسیس واحدهای دانشگاهی در هر شهر و روستا، بخشی از عنایت خودشان را به نام مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام، صرف این امر مهم می‌کردند.

کاش سهمی از این همه بودجه و اعتبار که در استان‌ها هزینه می‌شود، در کنار همه مساجد شهری و روستایی، محلی برای امکان و بیتوته ائمه جماعت و مبلغان در نظر می‌گرفتیم. افراد خیر باید بنا به شرایط و مقتضیات روز، یک بار دیگر، اما دقیق و دردمندانه «زیارت اربعین» را بخوانند و در مضامین آن دقت کنند. إن شاء الله.

روی نیاز به سوی بی نیاز

عبارت «برای فرج دعا کنید...!» یا مشابه آن، که برگرفته از برخی روایات معصومان علیهم السلام نیز هست، برای عموم موعودیان آشنا است.

دعا، قرین با و عین طلب و تقاضا است؛ اما در وجهی دیگر، دعا ناظر بر احساس نیاز تام و تمام تا سر حد اضطرار نیز هست.

شاید یکی از حکمت‌های نهفته در پس دعای مستجاب، همین رسیدن به اضطرار باشد؛ چه اضطرار درخواست‌کننده را وامی‌دارد تا از ژرفای وجود طلب کند و ملاحظه اضطرار و نهایت درماندگی درخواست‌کننده است که دریای رحمت خداوند را به جوشش می‌آورد تا بنده‌ای از اضطرار و درماندگی برهد.

تاکنون چه کسی انسان سیر و برخوردار را دیده است که با شکم انباشته از اطعمه و اشربه، از روی اضطرار دست به آسمان برداشته و طلب نان و خورش و قوت لایموت کند؟

کسی که احتمال می‌دهد مشکلش توسط بانک، دوستان، خویشان و سفارش‌های مقامات دولتی بر طرف می‌شود نیز از عمق جان دست به دعا بر نمی‌دارد.

درک اضطرار و طلب استجابت دعا، رفیق «استغناء از غیر و ماسوی الله» نیز هست. بسیاری از ما، هم‌زمان، دستی به آسمان برمی‌دارند و دستی دیگر

به زمین، به امید اینکه یکی از دو در گشاده شود، درب آسمان یا درب زمین. این گونه طلب نیز ناظر بر اضطرار تام، طلب تام و لاجرم اجابت تام نیست و شاید این واقعه و وضع و روز ما، خود پرده‌های از پرده‌های راز غیبت یک‌هزار و چند ساله حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام را کنار بزند.

به عبارت دیگر، ما به رغم آنچه بر زبان می‌رانیم و حتی دست به دعا برمی‌داریم، نه احساس فقر می‌کنیم، نه طالبیم، نه خود را در اضطرار می‌یابیم و نه چشم از غیر حضرت دوست برمی‌داریم؛ در حالی که برای خالی نبودن عریضه، عباراتی دعایی را نیز بر زبان می‌رانیم.

جملگی، اطلاعاتی دربارهٔ ظلم رفته بر آل محمد علیهم السلام داریم. شرح و سابقهٔ حوادث را هم شنیده‌ایم و آرزو می‌کنیم: ای کاش خداوند اسباب و مقدمات ظهور حضرت را فراهم کند؛ اما این نکته نیز گفتنی است که به هر دلیل، از دو امر مهم غافلیم:

اولی، وسعت و ژرفای فقر و نیازمان به امام است و دومی، جایگاه، توانایی و مأموریت تعریف شده برای حضرت موعود.

به صراحت باید گفت که ما، انسان، جهان هستی و عوالمش را نمی‌شناسیم. از لایه‌های تو در تو و عجیب وجود آدمی هم بی‌خبریم. از راز خلقت انسان بی‌اطلاعیم و از نقش و مأموریتش در عالم غافل، از همین رو در اثر ابتلای به بیماری بی‌معرفتی و جهل، از وسعت و حد فقر و نیاز موجودات منتشر در هستی و از جمله خودمان به حضور امام معصوم و حجت خدا بی‌خبریم و خواسته‌های محدود و محصورمان را نیز در جهان مادی می‌بینیم و آن را هم به مدد خود و اسباب دست‌ساز خود و مردان و زنانی چونان خود برآورده شدنی می‌پنداریم و روی نیاز به درگاه بی‌نیاز نداریم؛ چنان که در اثر بی‌خبری از جایگاه امام معصوم علیه السلام و مأموریت

ایشان برای دیگرگون ساختن زمین و زمان و بازگرداندن همه امور آشکار و نهان بر جای خود، استقرار عدالت، برطرف ساختن ظلم رفته بر خلق عالم (انسان و غیرانسان)، تأسیس دولت در زمین و مدیریت و تدبیرگری امور موجودات، ضرورت حضور ایشان و ظهور حضرتش را در نمی‌یابیم.

خدا می‌داند که این بدبختی بزرگ، چه بر سر ما آورده است؛ چنان که همو می‌داند که در این وضعیت، گستره غیبت تا کجا ادامه می‌یابد و چه روز و روزگار دهشتناکی را فراروی خواهیم داشت؟ وضعی که جمله ما حاصل غیبت و غفلت ماست.

تعامل (!؟) یک سویه ما با حجج الهی و به ویژه حضرت صاحب الزمان علیه السلام نیز از همین جاست؛ در خدمت گرفتن حضرت دوست و نه در خدمت ایشان آمدن.

قبلاً در این باره بسیار سخن رفته است. در میان ما و برای ما، امام، تنها یک امکان در عرض سایر امکانات است، آن هم برای رفع و رجوع امور جاری و عادت شده که برقراری و انتظام اجزای آن را عین نیکی و صواب و صلاح می‌پنداریم و کم و زیادش هم ما را به فغان می‌آورد تا آنجا که دل خوش می‌داریم که شاید حضرت مساعدت و شفاعت نموده و بقا و دوام آن را اِلی الابد باعث شود و مبادا که آب در دلمان بجنبند.

وا اسفا از این همه ظلم که ناخواسته از سوی ما بر حجم و گستره سایر ظلم‌ها می‌افزاید!

این همه در حالی است که از این گونه پرسش‌ها غفلت می‌کنیم:

● آیا اگر چنان که خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقرر کرده بودند، مدیریت و انتظام امور به دست امام معصوم علیه السلام بود، به این وضع و روزگار می‌رسیدیم؟

● آیا همین فرهنگ و تمدن پر بلا و آفت را تجربه می کردیم؟ یا وضعی دیگرگون نصیب خلق عالم می شد؟

● آیا اصلاح امور و نیل به وضعی مطلوب در گرو جابه جایی برخی روابط و مناسبت های جاری است و با انجام پاره های تغییرات می توان به تجربه حیات معنادار و کامل و مملو از عدالت و پاکی امیدوار بود؟

● طرح کلی و جزیی امامت برای اداره مناسبات مادی و فرهنگی بشر چه بوده است؟ و ...

اگر چشم می گشادیم، این معنا را که ذکرش در «دعای عهد» رفته است، درمی یافتیم:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ...؛ 'ظلم و فساد در

خشکی و دریا آشکار شده، ظلمی که حاصل عمل خود مردم است.»

- باید دست به دعا برداریم، شاید حضرت مدد دهد و ما پی به فقر خود

ببریم و به وسعت و ژرفای تباهی منتشر در گستره زمین برسیم؛

- باید دست به دعا برداریم، شاید حضرت ما را به درک اضطرار و

اضطراب عالم و آدم نائل سازد؛

- باید دست به دعا برداریم، شاید حضرت موعود ما را در کشف چرا

خواندن و چگونه خواندن امام مدد دهد؛

- باید دست به دعا برداریم، شاید عطش و تشنگی به جان ما بیافتد و

«دعای فرج» بخوانیم، خواندنی که در طرفة العینی دعا را مستجاب می سازد؛

- ما، می بایست بیاموزیم که برای دین داری و حفظ دین که عین

سلامت و نیک بختی دنیا و آخرت است باید در خدمت آمد؛ نه آنکه در

خدمت بگیریم.

دین، در خود و با خود، برای هر یک از ساحات وجودی آدمی، بهره‌مندی ویژه‌ای دارد که در قلم و بیان این حقیر نمی‌آید. به همان سان که هر یک از مراتب دین‌داری، از ساده‌ترین تا عالی‌ترین مرتبه که تجربه نفس مطمئنه است، نورانیت، برکت، نعمت، امنیت و ... ویژه خود را ارزانی می‌دارد که امید می‌رود، خداوند به واسطه حضرت موعود علیه السلام توفیق تجربه آن مراتب عالی را عطایمان فرماید. *إن شاء الله.*

از همین جا، در هر مرتبه‌ای که هستیم و هر مرتبه‌ای را که طلب می‌کنیم، نیازمند آمادگی هستیم برای در خدمت آمدن، تسلیم شدن و روی نیاز آوردن به درگاه بی‌نیاز حکیم.

به راستی اگر از ما در همین باره پرسیده شود، چه جوابی داریم؟ حقیقی‌ترین نعمت و حقیقتِ نعمت که به واسطه‌اش سایر نعم چون باران سرازیر می‌شود، وجود گرامی حضرت ولیّ امر خداوند، وصیّ رسول ربّ العالمین، مقام امامت و ولایت است. هیئات که کفران این نعمت آن را از کفمان ربود و از آن بدتر، بلای نسیان شناسایی قدر نعمت را نیز بر آن افزود؛ به دو درد مبتلا گشته‌ایم، از دست دادن نعمت، یک ابتلاء است و فقدان شناخت درباره این نعمت، ابتلایی دیگر، باقی بیماری‌های مهلک و مبتلابه، از اینجا ناشی می‌شود.

خداوند یکتا را به آیت کبرای خداوند، حضرت نبأ العظیم، امیرالمؤمنین، علیه السلام قسم می‌دهیم که پیش و بیش از همه چیز ما را قدرشناس نعمت ولایت و امامت در گستره هستی کند. *إن شاء الله.*

انتظار امام

«من انکر خروج المهدی فقد کفر بما انزل علی محمد؛
هر کسی ظهور مهدی را انکار کند. به آنچه محمد ﷺ آورده کافر شده
است.»

انتظار به معنی تلاشی بزرگ، آرمانی فراگیر، انگیزه‌ای که کهنگی به خود
نمی‌گیرد و استراتژی بزرگی برای بودن در عرصه‌ی خاک و بالآخره طرحی
کلی برای تنظیم نحوه‌ی بودن، زیستن و رفتن در طول حیات است و متعاقب
آن تمنای بزرگ زیستن در مدینه‌ی مطلوب.

هیچ امری برای پیروان ادیان و از جمله مسلمانان مهم‌تر از این نبوده
است که انتظار را به عنوان یک استراتژی کلان، سرلوحه‌ی همه‌ی برنامه‌های
خود قرار دهند و دیگر امور خود را نیز از آن منظر بنگرند تا به تعهد خود
به عنوان پیروان فرمان انبیای عظام عمل کرده باشند، همچنان که بلافاصله
پیامد انتظار، زیستن به شیوه‌ی منتظران است.

انتظار، مرزی استوار در عقیده است، مرز میان هدایت و گمراهی، مرز
میان امیدواری تام و یأس، مرز غلتیدن در تباهی‌ها و ماندن در پناه حصن
حصین انتظار.

انتظار، جامه‌ی زیبایی است که مردان و زنان معتقد را در خود نگه
می‌دارد. انتظار، بذری است در دل که آرام آرام بارور می‌گردد تا نهال دیدار

سر برآورد و میوه وصل شکوفا شود.

انتظار، دیوار مستحکمی است که پیروان ادیان را از هجوم تندباد یأس و ناامیدی در امان می‌دارد.

انتظار، سپری است که تازیانه‌های فتنه‌ها و انحرافات را از مردان مؤمن دور می‌سازد.

انتظار، ریسمانی است که مردم را از پراکندگی می‌رهاند تا در حلقه منتظران خود را مهیای دیدار پیک پی خجسته ایمان کنند و وفاداری خویش را به راز بزرگ خلقت، امانت بزرگ خداوندگار و موعود آخرالزمان اعلام دارند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«اسلام روی پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت و هرگز به چیزی امر نشده؛ آن‌چنان‌که به ولایت امر شده است.»

سپس ایشان فرمودند:

«ولی مردم، چهار پایه‌اش را پذیرفتند و ولایت را ترک کردند. به خدا قسم، اگر کسی، همه شب‌ها را به نماز و عبادت بگذراند و همه روزها را روزه بگیرد و بدون ولایت از دنیا برود، روزهای او پذیرفته نمی‌شود.»^۱

این مضمون را در احادیث بسیاری آورده‌اند:

«انتظار فرج عبادت است و برترین و با ارزش‌ترین عمل امت من انتظار فرج از خدای تبارک و تعالی است.»^۲

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲؛ به نقل از یوم الخلاص، ج ۱، ص ۳۵۳.
 ۲. شیخ بهایی، محمد بن حسن، کشکول، مترجم: مهدی صباغی، ص ۱۵۱؛ به نقل از یوم الخلاص، ج ۱، ص ۳۵۳.

روشن است که فرج، جز ظهور ولایت اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیست و منتظر، انسانی است که با ولایت ائمه هدا علیهم السلام روزگار می گذراند و به عنوان پاسدار همه ارزش های دینی و موازین اسلامی، بر آن است تا نام خود را در خیل منتظران ثبت کند. به بیان هانری کربن: امام غایب و اعتقاد به آن، نقطه اوج موضوع امامت و تاریخ مقدس آن است.^۱

امام محمد باقر علیه السلام در ضمن تفسیر آیه شریف «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا»^۲ فرمودند:

«صبر کنید برای ادای واجبات، شکیبا باشید بر اذیت دشمنان و رابطه ناگسستنی داشته باشید با امامتان، مهدی منتظر علیه السلام که هر کس با شناخت کامل امامت او از دنیا برود، او را ضرری نمی رساند؛ اینکه این امر جلو بیافتد یا در آن تأخیر شود. کسی که از دنیا برود؛ در حالی که معرفت کامل به امام خود دارد، مانند کسی است که با قائم علیه السلام در فسطاط (چادر فرماندهی) او باشد.»^۳

در این روایت و هزاران روایت دیگر بر این نکته تأکید شده است که منتظر، انسانی است که با معرفت و علم کامل درباره دین و فلسفه انتظار، عامل به احکام و شریعت است؛ ورنه بدون عمل به احکام در زمره اهل ولایت به حساب نخواهد آمد.

واضح است که در زمان غلبه ناملایمات و سیطره دشمنان ولایت و امامت، وظیفه معتقدان به ظهور امام منتظر و تحقق وعده الهی در عرصه زمین به مراتب سخت تر از هر زمان است. امام زین العابدین علیه السلام فرمودند:

۱. کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، مترجم اسدالله مبشری، ص ۹۶.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۰.

۳. سلیمان، کامل، یوم الخلاص، ج ۱، ص ۳۷۳.

«کسی که در زمان غیبت قائم علیه السلام بر ولایت ما ثابت و استوار بماند، خداوند به او پاداش هزار شهید از شهیدان بدر و اُحد را اعطا می‌فرماید.»^۱

ملاحظه می‌شود که از یک سو تأکید بر پاداش و اجر ویژه‌ای است که خداوند به ثابت قدمان در امر ولایت و امامت می‌دهد و از دیگر سو ضرورت شناخت امامت؛ چه استوار ماندن بر آن باور آن هم در زمان هجوم هزاران ناملایمات، بدون اتکا به شناختی ژرف ممکن نیست. شاید همین عدم درک و شناخت استوار است که بسیاری را به جای تمسک به حبل المتین ولایت به درّه هولناک نهیلیسم و نیست‌انگاری کشیده است و بسیاری دیگر را که تاب صبوری در دوران فراق را نیاورده‌اند، به دم غنیمت‌دانی و خوش‌باشی کشانده است.

امروزه می‌توان انسان‌های منتشر در کره خاک را به این سه گروه تقسیم کرد:

- آنان که در بن‌بست دهشتناک انفعال به نیست‌انگاری موحشی در غلتیده‌اند و جهان در برابر دیدگانشان تیره و تار است. محصول آن هم جز جنون و انتحار نیست؛ به طوری که نمونه‌های بسیاری را می‌توان برشمرد؛

- گروه دوم نیز بختی بلندتر از گروه اول ندارند؛ چه آنان هم فرزند انفعالند؛ انفعالی توأم با بی‌مایگی و بی‌اصلی، هم آنان که به جای جنون و انتحار، دم غنیمت‌دانی، خوش‌باشی، هرزگی و ابتذال را پیشه کرده‌اند؛ به ویژه در غرب که با ناامید شدن از علم و تکنولوژی که به روزگاری آنان را نوید نیل به مدینه فاضله می‌داده، ره به هیچ کجا ندارند؛

سوم، گروهی که دل به دیاری دیگر سپرده و خود را از مهلکه نهیلیسم و ابتذال دور کرده با تمسک به ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و جانمایه اعتقاد دینی، خود را از فلک زدگی حاکم بر عصر، خلاصی بخشیده‌اند، با خطی دیگر که غرب را یارای خواندنش نیست، خط مردان و زنان مکتب امامت و ولایت. امام زین العابدین علیه السلام دربارهٔ بلاهایی که مردمان را در بر خواهد گرفت، هشدار داده و فرمودند:

«فتنه‌هایی چون امواج تاریک شب بر آنها هجوم می‌آورد که کسی از آنها رهایی نمی‌یابد؛ جز افرادی که خداوند از آنها پیمان گرفته است. آنها مشعل‌های هدایت و سرچشمه‌های دانش و فضیلتند که خداوند آنها را از هر فتنه تاریک نجات می‌دهد»^۱.

امام کاظم علیه السلام فرمودند:

«خوشا به حال شیعیان ما که در دوران غیبت قائم ما، به دوستی ما چنگ می‌زنند و در ولایت ما ثابت و استوار می‌مانند و از دشمنان ما برائت و بیزاری می‌جویند. آنان از ما هستند و ما نیز از آنها هستیم. آنها ما را به امامت پذیرفته‌اند و ما آنها را به عنوان شیعه پسندیده‌ایم. خوشا به حال آنها! به خدا سوگند که آنها در روز قیامت با ما و در ردیف ما هستند»^۲.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

۲. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الاثر، ص ۲۱۹؛ یوم الخلاص، ج ۱، ص ۳۸۹.

دولت مستعجل یار

در سیره برخی از علما آمده است که آنان، بی آنکه نیازمند ساعت شمّاطه‌دار و خروس اذان‌گو یا حتی دیدار آسمان شرقی باشند، قادر به درک وقت اذان و ورود به صبح صادق بودند. این همه اسباب و آلات تشخیص زمان ورود به صبح یا شام که جملگی همه مبتلای درصدی خطا و پس و پیش شدن زمان دقیقند، مخصوص عامّه مردم است که بسته و گرفتار حواسّ ظاهری‌اند؛ ورنه آن دسته خاص، با چشم و قوه دیگری که جز این قوای ظاهری است، قادر به شناسایی اوقات ورود به صبح بودند. پس از آنها، بقیه مردم با مشاهده نشانه‌های ظاهری در افق و دانگ دانگ گوش خراش ساعت و به مدد وسایل سنجش زمان کمی درمی‌یافتند که باید برای نماز صبح خود را مهیا کنند.

گذار آمت‌ها از عهدی و دوره‌ای و ورودشان به عهد و دوره دیگر هم بی‌شبهت به همین ورود به صبح و گذار از شب نیست.

جماعتی اندک با چشم دل و آگاهی درونی و جماعت کثیری با چشم سر و پس از مشاهده علائم ظاهری و کمی، متوجه و متذکر گذار دوره‌ها می‌شوند.

عموم تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی هم از گروه دوم و جزو آن هستند. معادلات و نشانه‌ها را کنار هم می‌چینند و گاه از روی قیاس به نتایجی

می‌رسند و همان را هم ملاک عمل و اخذ تصمیم قرار می‌دهند؛ در حالی که نشانه‌ها تنها مظاهرند و نه عامل و باعث حتمی و غایی. در ماجرای آخرالزمان و ورود به عصر ظهور یا همان عهد و عصری که در آن پایان شب غیبت و آغاز صبح ظهور حادث می‌شود، نشانه‌ها و علائم یاد شده در روایات، مخصوص عموم مردم از خیل شیعیان آل محمد علیهم‌السلام است تا به مدد آن، وقت مقدر را بشناسند. در همین جا هم اشاره می‌کنم، بخت و وقت وقتی بسته یا گشاده شود، به هیچ زور و ضربی امکان تغییرش نیست. دولت‌هایی که بختشان بسته شود، رفتنی‌اند؛ اگرچه در ظاهر با قدرت و عده و عده به نظر بیایند؛ چنان که دولت پهلوی ستاره‌اش افول کرد. درباره لیبرال سرمایه‌داری غربی و پدربزرگ آنها، امارت بنی اسرائیل و یهود همین امر ثابت است. بخت فرو بسته و وقت سرآمده آنها با هیچ کلیدی گشوده نمی‌شود.

بختی و وقتی هم که از عنایت آسمانی گشوده شده باشد، مثل صبح، آمدنی است. بستن پنجره‌های اتاق و فرو غلتیدن در زیرزمین و در تاریکی نشستن، باعث تداوم شب نمی‌شود. همه چیز در گرو این بخت و وقت است. کج‌مداری تنها زحمت و سختی را بر خلق روزگار تحمیل می‌کند؛ و گرنه دولت فرو بسته شده را بر نمی‌گرداند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

«برای هر قومی دولتی است و «دولتنا آخر الدول».

دولت آل محمد علیهم‌السلام، آخرین دولتی است که پس از سپری شدن دوران همه اقوام و آزموده شدن آنها فرا می‌رسد. خلجان و دست و پا زدن‌ها و ساز مخالف نواختن‌ها به عکس، بر مجال، ظهور و قدرت عهد جدید و دولت جدید می‌افزاید. هر چند بسیاری را خوش نیاید. عبارت «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

که درباره گشوده شدن بخت دولت آل محمد علیهم السلام، بیان شده، ناظر همین معناست، ناخشنودی و کراهت مشرکان درباره فرا رسیدن این دولت ره به دهی نمی برد.

ورود به عصر ظهور به مثابه ورود به راهرو و دالانی است که به ساحت فراخ پیدایی و ظهور می انجامد. مجالی و وقتی میان عهد قبلی و عهد جدید. همان که تعبیر ظهور صغرا برایش می آورند.

در این دالان تنگ، هیجان، خلجان، عجله و بحران و تلاطم ناگزیر است. این کلمات مترادف نیستند. هر کدام ناظر بر وجهی از موقعیت ما در این راهرو یا ورود به عصر ظهور کوچک است. گاه هیجان زده می شویم، گاه عجله و شتاب به جانمان می افتد و گاه تلاطم و بحران های اجتماعی و حتی بحران های زیست محیطی.

این تلاطم مخصوص مؤمنان نیست. جبهه کافران و جنود شیطان هم مبتلای خلجان و تلاطم می شوند. آنها خود را در خطر می بینند. دست و پا می زنند؛ بلکه بتوانند کشتی خود را در این دریای مواج نگه دارند. گاهی هم به دنبال عاملان این بحران و تلاطم در سرزمین رقیب می گردند. غافل از اینکه صبح قریب پس از شام دیجور می آید. وقتی است آسمانی و از آن گریزی نیست. وعده حق است و تبدیل و تغییر نمی پذیرد.

این همه مقدمات طولانی را آوردم تا ضمن بیان این موقعیت عرض کنم به گواهی آمارها و نشانه ها که برای همچو منی بیان شده که مبتلای ظاهر و گواهی صاحبان جان بیدار، به عصری و عهدی وارد شده ایم که روز و روزگار ما و همه ساکنان جهان را مبتلای تلاطم ساخته است. اقتضای این شرایط تاریخی تلاطم و بحران است تا اینکه این کشتی به ساحل امن رسد و آرام گیرد.

بزرگی و کوچکی بحران‌ها و تلاطم‌ها و امواج به بزرگی بخت دولتی است که گشوده می‌شود. با فانوسی کوچک که نمی‌توان نیمی از کرهٔ خاک را روشنایی و گرمی بخشید. تنها این قدرت شمس الشموسی است که می‌تواند لایه‌های ضخیم چند هزار سالهٔ تاریکی و ظلمت را بدرد و به اعماقش نفوذ کند.

در زیر این شب و طیّ این همه قرن، میلیون‌ها و میلیارد‌ها عامل پلیدی و شیطنت لانه‌گزیده‌اند. خون‌آشامان شب که پراکنده کردنشان در گرو برق خورشیدی است به مراتب بزرگتر از خورشید آسمان زمین ما.

از همین جا، آنها همهٔ قوای خود را بسیج می‌کنند، علیه خورشید، طالبان نور و راهیان دیار نور؛ در حالی که از نور گریزانند و از آن وحشت دارند.

ظلم و ظلمت هم ریشه و هم خانه‌اند. ظالم، ظلمت می‌پراکند. بر تاریکی می‌افزاید و سهم نور و روشنایی را می‌بلعد تا همهٔ ساحات را از آن خود کند. این وحشت اگرچه بر آزار و اذیت اهل ظلمت علیه قبیلهٔ نور می‌افزاید؛ اما بزرگترین نقطه ضعف اوست. از همین جا ضربه می‌خورد و از همین مجرا باید آن را نشانه گرفت. وحشت، یعنی انفعال، در هر قبیله و جبهه که نشست، لرزش، تردید و عقب‌نشینی را روزی‌اش می‌سازد.

همهٔ آنچه که می‌کنند حاصل همین وحشت است. وحشت و خلجان حاصل از وحشت را مرد نادان، قدرت و نشانهٔ قدرت می‌پندارد.

تهدید و تحدید، با هر دو صورت خود پرده از وحشت برمی‌دارد.

به آنچه که طیّ این سال‌ها در حال تجربه‌اش هستیم، دقت کنید.

ابلیس و جنود ابلیس از خیل بنی‌اسرائیل، هماره بنی‌اسماعیل را تهدید و تحدید می‌کنند. از سویی می‌ترسانند و از دیگر سو خطّ و نشان می‌کشند و حدّ و حدود معلوم می‌سازند.

بی شک این آیه شریفه را تلاوت کرده‌اید که می‌فرماید:

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی‌دارد؛
و(لی) خداوند از جانب خود به شما وعدهٔ آمرزش و بخشش می‌دهد و
خداوند گشایشگر دانا است.»

شیطان و جنودش بیم می‌دهند، می‌ترسانند و به زشتی دعوت می‌کنند.
دعوت به زشتی اعم از زشتکاری، بخل، فروگذاری امر حق، پذیرش
باطل و کرنش در برابر آن، جملگی در مقابل وعدهٔ خداوند است.
نگاهی به همهٔ آنچه که در شرایط کنونی پیرامون جبههٔ حق و به ویژه
بنی‌اسماعیل که همانا مسلمانان پیرو ملت ابراهیم و دین پیامبر آخرالزمان،
حضرت محمد مصطفایند، می‌گذرد، بیان‌دازید.

در حالی که اهل ظاهر به واسطهٔ القای شیطان از تهدید و تحدید جنود
ابلیس ترسان و نگرانند، وحشت و انفعال از سر و روی آن جبههٔ شیطانی
و بنی‌اسرائیلی می‌بارد. آنها هم از دو طریق، یکی ارتباط با علوم غریبه و
اجانین و ... و دیگری مشاهدهٔ قراین و نشانه‌ها، متوجه نزدیک شدن به
وقت طلوع صبح هستند. از همین رو وحشت زده، در خلجان و هیجان، برای
نجات خود به هر حثی چنگ می‌اندازند.

از زبان اشخاصی چون، سوزان جرج، الوین تافلر، نوام چامسکی و
اشخاص دیگری از نظریه‌پردازان غربی آمده است که:

در هیچ زمانی به اندازهٔ عصر ما سرمایه‌داران - بخوانید یهود و
بنی‌اسرائیل - از فقرا و وحشت نداشتند. تنها در شهر سانفرانسیسکو

۱. سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۲۸۶.

۲۰/۰۰۰ پلیس خصوصی توسط سرمایه‌داران استخدام شده تا از سرمایه و خانه‌های آنان حراست کنند.

از قول رسول خدا ﷺ خطاب به جناب سلمان آمده است که:
«ای سلمان! در آخر الزمان سرمایه‌داران از کسی وحشت ندارند، جز فقرا.»^۱

در تشریح همین شرایط، حضرت رسول الله ﷺ می‌فرمایند:
«جهان دچار هرج و مرج خواهد شد، کشورها به یکدیگر حمله می‌کنند، قدرت‌های بزرگ به کشورهای کوچک هجوم برده و رحم نخواهند کرد، در این صورت است که خداوند مقدمات ظهور امام عصر علیه السلام را فراهم خواهد فرمود.»^۲

بی‌شک وضعیت «عراق»، «افغانستان»، «لبنان»، «یمن» و سایرین بر هیچ کس پوشیده نیست. ای کاش تنها حمله نظامی بود. تهدیدها و تحدیدها جنبه‌های مختلف اقتصادی، نظامی، فرهنگی و حتی انتشار فساد و غیره پیدا کرده است. به سر خط این اخبار توجه کنید:

- عراق بالاترین آمار حملات تروریستی را در جهان دارد؛
- کراک فقط برای «ایران» تولید می‌شود؛
- توصیه‌ی نومحافظه‌کاران: ایران را بمباران کنید؛
- سال ۲۰۰۹ م. بدترین سال برای شیعیان مصری بود؛
- فرزند مسلمان به دنیا آوردن، غیرقانونی شد؛
- قتل بانوی سعودی به دلیل حمایت از شیعیان؛
- ممنوعیت پخش اذان؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰۹.

۲. همان، ج ۳۶، ص ۳۳۵.

- بی حرمتی به مساجد «فرانسه»؛
- حمله پلیس «آلمان» به مساجد؛
- هواپیمای اسرائیل در آسمان افغانستان؛
- ۸۰٪ آب «فلسطین» تحت تسلط صهیونیست‌هاست؛
- سی هزار زن عراقی بی سرپرست در آستانه عملیات انتحاری؛
- و ...

با این همه، دیر نیست که همگان سپری شدن عمر شب را بپذیرند و ضعف و افول قدرت وعده داده شده خداوند درباره بنی اسرائیل را باور بیاورند؛ زیرا به رغم این همه خلجان و دست و پا زدن‌ها، هر روزه بر خیل لشکریان دولت مستضعفان افزوده می‌شود.

خداوند بلند مرتبه در کتاب گرانقدر خویش می‌فرماید:

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفِسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلِتَعْلُنَ
عُلُوًّا كَبِيرًا* فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأْسِ
شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا؛

و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار

در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید

خواست؛ پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرارسد، بندگان از

خود را که سخت نیرومندند، بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای

قتل و غارت شما] به جست‌وجو در آیند و این تهدید تحقق‌یافتنی است.»

امروزه، دکتر اسکار لیوی، به نمایندگی از طرف یهودیان این شعار را

مطرح می‌کند:

ما یهودیان، تنها سروران جهان و تنها مفسدان آن و محرکان فتنه‌ها در

آن و جلادان آن هستیم.

به عبارتی آنها خود، فرا رسیدن تحقق وعده الهی را اعلام می کنند.
از امام محمد باقر علیه السلام درباره این قوم رزمنده و پیکار جو که بنی اسرائیل
را سرکوب می کند، پرسیدند:

امام فرمودند: «به خدا قسم! آنها اهل قم هستند.»

امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: «سوگند به خدا! آنها اهل قم هستند.»^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۶؛ ج ۶، ص ۲۱۶.

شیعه‌خانه امام زمان علیه السلام

ما بر آریم شبی دست و دعایی بکنیم

غم هجران تو را چاره ز جایی بکنیم

دل بیمار شد از دست رفیقان مددی

تا طبیبش به سر آریم و دوایی بکنیم

حافظ

جغرافیای سرزمین‌های اسلامی، به دلایل مختلف اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، مهم‌ترین منطقه از نظر گروه محارم و نخبگان نشسته در مجامع مخفی است که نمایندگان خود را در رأس دول آمریکایی و اروپایی به کار گمارده‌اند. از همین روست که این جغرافیا همواره در مرکز توجهات این گروه و در صدر اخبار اجتماعی، سیاسی و نظامی روز قرار دارد. در این منطقه، «فلسطین اشغالی» و در مرکز آن «بیت المقدس»، مهم‌ترین منطقه‌ایست که حضور در آنجا و اشغال تمام عیار آن، توجیه‌کننده تمامی جرایم و جنایات گذشته بوده و معبری است که به زعم آنها کنترل تاریخ آینده را ممکن می‌سازد؛ چنان که میکائیل هالبرن، خاخام متعصب صهیونیستی می‌گوید:

نزاع بر سر «اورشلیم»، تنها برای کنترل تاریخ گذشته به عنوان راهی

برای توجیه زمان حال نیست. مسئله بر سر کنترل تاریخ آینده است.

در این میانه، قطب مرکزی جهان اسلام، شیعه خانه امام زمان علیه السلام؛ یعنی «ایران»، چونان سیبلی هدف تیرهای بلای سران صلیب و صهیون قرار گرفته است. در میان همه دلایل و نشانه‌ها برای موضوع یاد شده، موارد زیر را می‌توان برشمرد:

۱. ویژگی روحی و قومی ساکنان شیعه این منطقه که به دلیل قدرت تبری جستن از سران شرک و کفر و نفاق و چشم داشتن به وضع مطلوب، تن به خواری و ذلت نمی‌دهند؛

۲. خاستگاه شیعی این سرزمین که در خود استعداد یاری رساندن به موعود مقدس در آخرالزمان و شرایط ویژه سال‌های نزدیک به ظهور مقدس را دارد؛

۳. استعداد و توان بالقوه تشکیل دولتی اسلامی مبتنی بر مدیریت کلان دینی در مردم این دیار، مستقل از همه رویکردهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی غالب؛

۴. شواهد و قراین بسیاری پیش روی ماست که حاکی از بروز وقایع بزرگی در آینده نزدیک است. این وقایع در گستره وسیعی، ساکنان زمین را تهدید می‌کند و بسیاری از مناسبات طبیعی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آنها را متأثر می‌سازد و چه بسا که وقوع بحران‌هایی بزرگ، جان بسیاری را به خطر اندازد؛ اگرچه از زمان بروز واقعه شریف ظهور بی‌خبریم و نمی‌توان برای آن تعیین وقت کرد؛ اما اخبار آخرالزمانی رسیده از سوی حضرات معصومان علیهم السلام حکایت از آن می‌کند که در سال‌های پیش از ظهور، جهان، مبتلا به بحران‌هایی بزرگ می‌شود. بی‌شک بخش بزرگ ابتلائات، حاصل و محصول عمل انسان است. همه آنچه که طی اعصار و قرون، بی‌محابا در حق خود، زمین، بندگان خوب خدا و بالأخره خالق هستی روا داشته و خود

را مستعد تجربه آفت و بحران ساخته است. جز این، جماعتی از قدرتمندان حاکم، مستبد و بی‌خدا، سودای برخورداری بیشتر و سلطه جهانی را در سر می‌پرورند و برای نیل به مقصود، بحران‌های بزرگی را در گستره جهان ایجاد می‌کنند. بحران‌هایی اقتصادی، نظامی، زیست محیطی و سیاسی که همه روزه جان هزاران انسان بی‌گناه را می‌گیرد و مقدمات بحران‌های بزرگی مثل سیل، زلزله، ذوب شدن یخ‌های مناطق قطبی زمین و امثالهم را فراهم می‌آورد.

تجربه زلزله‌ها و سونامی مصنوعی از طریق سیستم هارپ، حمله به کشورهای ضعیف، آلوده‌سازی زندگی میلیون‌ها انسان بی‌گناه با استفاده از سلاح‌های غیر متعارف بیولوژیکی و شیمیایی و ایجاد بحران‌های اقتصادی در ابعاد جهانی، تنها نمونه‌های کوچکی از طرح‌های این اشرار است که جهان را در بحران غرق می‌سازد؛

۵. موقعیت ویژه ژئوپولیتیکی و ژئواکونومی و استراتژیک «ایران اسلامی» که جایگاه آن را در کنار آب‌های گرم و ثروت انبوه در میان تمامی نقاط شرقی اسلامی و «آسیا» متمایز ساخته است؛

۶. مخالفت همه جانبه ساکنان این سرزمین با استکبارورزی سران صلیب و صهیون در ابعاد جهانی که به منظور تأسیس جهان تک‌حکومتی، همه اقوام را شکسته و نشسته می‌طلبند، به همراه موضع‌گیری ویژه‌ای که در خود، امکان الگودهی به سایر ملل آسیایی و شرقی را دارد.

در چنین وضعیتی نمی‌توان انتظار داشت که از همه نقطه عطف‌ها و بحران‌های مستقیم و غیرمستقیم بتوان به سادگی گذشت. در آینده‌ای نه چندان دور، تکلیف انسان و ادیان و به صورت خاص، مستضعفان و مؤمنان آل محمد علیهم‌السلام با شیطان و یاران او در میان سران شرک و کفر و نفاق معلوم

و صفوف متمایز خواهد شد و در آخرین تقابل، امام ایمان و همراهانش بر ائمه کفر به پیروزی نهایی خواهند رسید. در همین موقعیت است که هر صف، عوامل و نیروهای هم افق خود را به گرد خویش خواهد آورد تا جبهه حق و باطل منفک از هم، در مسیر تعیین تکلیف نهایی به پیش روند. این حکم خداست که جبهه حق به پیروزی برسد؛ چنان که فرموده خدای کریم است که:

«و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.»

با این همه، آگاهی و آمادگی شرط ضروری عقل و شرع است، برای ما و همه مستضعفان منتظر امام مبین و منصوب از سوی حضرت حق جل جلاله این آگاهی و آمادگی عمومی است و همه وجوه حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی ما را شامل می شود. با این همه، آمادگی وجهی پوشیده؛ اما بازدارنده از خطرات و مخاطرات را هم در خود دارد و آن آمادگی روحی و روانی است.

اقوام در وقت رویارویی با بحران ها، قبل از قبول شکست در جبهه نظامی و اقتصادی در جبهه اخلاقی و روانی شکست می خورند. شکست در این جبهه، نیروها را از درون مضمحل ساخته و در میان صفوف، شکست و گسست به وجود می آورد. تجربه پیروزی و درک امداد غیبی و الهی در چنین موقعیت هایی در گرو آمادگی اخلاقی و روانی است.

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

در بسیاری از اخبار از مؤمنان آل محمد علیهم السلام، علما و فقها به عنوان حصن حصین، میخ‌های محکم و امان زمین یاد شده است؛ از همین روست که از رحلت علما به عنوان بروز رخنه در دیوار حیات دینی و دنیایی مردم یاد می‌شود. خداوند کریم و رئوف برای حفاظت و حراست اقوام بدکار، ضمانتی نداده است؛ بلکه آنها را تهدید به بلا و عذاب نیز می‌نماید. بزرگ‌ترین آمادگی و حصن حصین مردم هر شهر و دیار در برابر حملات و بحران‌های قریب، پناه بردن به حصن حصین توبه، ترک گناه و اشتغال به معنا و معنویت است. در تعقیبات نماز صبح، دعای بسیار زیبایی ذکر شده که مؤمن را از هر بلا و آفت و مصیبت، هر حمله کننده آشکار و نهان، هر جنّ و انسی در امان می‌دارد. در این شرایط، مؤمنان آل محمد علیهم السلام از میان علما، مجتهدان، شب زنده‌داران و به ویژه خانواده بزرگ مهدوی و موعودی بیش از پیش مکلف به توجه و توسّل و استغاثه‌اند و عموم مردم ضرورتاً مکلف به ترک معصیت، تطهیر جان و مال از پلیدی‌ها، توسّل به درگاه خداوند، برگزاری مراسم دعا و ندبه، اطعام مساکین، صلّه ارحام و دوری از محرّمات و حتی مکروهات و بالأخره تشویق دیگران به ترک معاصی‌اند.

از هر طرف هزار تیر دعا کرده‌ام روان

باشد که از میانه یکی کارگر شود!

ان شاء الله

ملاحم و فتن

اختصاص بخش بزرگی از اخبار آخرالزمان به موضوع ملاحم و فتن و تألیف کتب متعددی با همین عنوان، ناظر بر اهمیت و نقش ملاحم و فتن در حیات مردم، آن هم در سال‌های سخت پیش از ظهور است. ملاحم به معنای جنگ و خونریزی بزرگ در رزمگاه و جمع واژه مَلْحَمَه است. لَحْم به معنی گوشت هم هست؛ چون در میدان و جولان رزمندگان، گوشت کشته‌شدگان زیاد به چشم می‌خورد. فتن هم جمع فتنه است، به معنی رنج، محنت، آزمایش و شورش. در همه اخبار آخرالزمانی و از جمله بخش مکاشفات یا همان رؤیاهای کتب مقدس «تورات» و «انجیل» به طور مفصل به فتنه‌ها و آشوب‌های سخت سال‌های قبل از ظهور اشاره شده است.

حضرت رسول اکرم ﷺ مسلمانان را از هفت فتنه و آشوب بزرگ در سال‌های قبل از ظهور بیم داده‌اند که آخرین آنها فتنه سفیانی است که شش ماه قبل از ظهور از «سوریه» برمی‌خیزد و تا «عراق» پیش می‌آید. در قول حضرت آمده است که برخی فتنه‌ها چنان کمر شکنند که شخص مؤمن می‌گوید: «هذه مهلکتی؛ این فتنه مرا هلاک خواهد ساخت.» این هلاکت، دین و دنیای فرد را به مخاطره می‌افکند.

ناآرامی، بی‌قراری و شبهه، یاران نزدیک و همراه فتنه‌اند که تنها صبوری و محک زدن ماجرا به محک آل محمد ﷺ می‌تواند شخص را در امان نگه دارد. شاید به دلیل غلبه شبهات در آن سال‌های سخت است که امام معصوم ﷺ

ما را سفارش به قرائت دائمی «دعای غریق» کرده‌اند. در این ذکر شریف:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»^۱.

خاصیتی نهفته است که مؤمن به سبب آن از دریای شبهات به سلامت می‌گذرد. راه افتادن قریب به چهارهزار فرقه در جهان امروز که به قول متخصصان فرقه‌شناس غربی، مانند میکسر و مخلوط‌کن آموزه‌های مختلفی را به هم آمیخته و آن همه را هم به اسم مذهب و راه‌رهای و عرفان به خورد مردم مستضعف داده‌اند، عمل شیطان است.

بدون دخالت نیروهای ماورایی از شیاطین و جنود شیطان، تأسیس و رواج این همه فرقه و القای تمایلات شیطانی در جان مردم ممکن نیست. این سخن در کشور مسلمان و میان امت مسلمان غریب می‌آید؛ اما به استناد مدارک و مطالعات جدی باید گفت: گروه‌هایی در غرب و در پشت جریان‌های طالب قدرت و سازمان‌های سری و مخفی ماسونی و ایلومیناتی از طریق علوم غریبه و با ارتباط با اجنه و شیاطین در کار رخنه و فتنه‌گری‌اند. امروزه بیشترین جادوگران و شیطان‌پرستان در «آلمان»، «انگلیس» و «چین» زندگی می‌کنند. سران بسیاری از دولت‌های غربی، از جمله خانواده بوش و امثال آنها شیطان‌پرستند.

از حدود چهل سال پیش سازمان‌های سری و امنیتی «آمریکا» با شناسایی و گردآوری هزاران انسان مستعد، ایجاد رابطه با سحر و جادو و اجنه از این نیروها در کار رخنه و فتنه‌گری استفاده می‌کنند. سایکیک وار یا همان جنگ روانی، عنوان شناخته شده‌ای است نزد کسانی که در غرب این مباحث را دنبال می‌کنند. محقق غربی در یک مجموعه سه جلدی، برنامه سری سیا را که از اوایل دهه ۸۰ م. آغاز شده و طی بیش از ۲۳ سال با هزینه ۲۰ میلیون دلاری ادامه یافته، دنبال می‌کند. یکی از مهم‌ترین کارکردهای اجتماعی سایکیک وار تفرقه‌افکنی در میان ملی است که با

۱. مفاتیح الجنان، دعای غریق.

غرب از سر دشمنی وارد می‌شوند. آیا متوجه این نکته شده‌اید که گاهی در عرض مدت بسیار کمی یک ماجرا و فتنه فراگیر می‌شود؛ در حالی که رسانه بزرگی هم در اختیار نیست.

جماعت جوان، آنهایی که خود را متمسک بر قدرت ولایت و امامت نساخته‌اند، بریدگان از منابع و مراجع و بی‌خبران از اخبار آخرالزمانی در این نوع ماجرا بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند. نباید فراموش کرد که هر عمل، دامنه تأثیراتش تا قیامت تداوم خواهد داشت و تبعات عرضی و طولی‌اش میدان وسیعی را در جهان مادی و اخروی در بر خواهد گرفت.

چه کسی می‌تواند میزان پیامدها را محاسبه و در آخر جوابگوی آن باشد. در این شرایط همه جوانان را به تأمل، آرامش و مطالعه جدی همه آنچه که امروزه به عنوان اخبار مهدوی و آخرالزمانی موجود و در اختیار ماست، توصیه می‌کنم. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند:

«شما را به مهدی بشارت! هنگامی که اختلاف شدید در میان مردم پدید آید و زلزله‌های سختی واقع شود، او قیام می‌کند.»

اگر مراقبت نکنیم و به ریسمان محکم ولایت حضرت صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَام چنگ نزنیم به دلیل غلبه این سال‌های پر فتنه، هیچ دو نفری با لطف و مهر به گرد هم نخواهند آمد.

در این باره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

«به سبب مهدی ما، حجت‌ها تمام می‌شود و همو آخرین امامان، رهایی‌بخش امت، نهایت نور و راز پوشیده است. هر کس به ریسمان ما چنگ زند، شادمان باشد و در قیامت با مهر و محبت ما برانگیخته شود.»^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۰۲.

نشانه‌های ظهور را بشناسیم!

پیش از این درباره نشانه‌های پایان و وقوع فصل ظهور اشاراتی داشته‌ام. نشانه‌ها، علائم هشدارند. تذکری برای تشخیص موقعیت خود در میان هستی که اگر مورد توجه واقع شوند، در وقتی که فصل ظهور حضرت، چون شهابی ثاقب و تیز فرا می‌رسد، کسی در نمی‌ماند و در میان دریای شبهات و تردیدها از فیض همراهی و یاری قافله امام عصر علیه السلام بی‌نصیب نمی‌ماند. نکته جالب توجه هم این است که منابع روایی ما درباره هر یک از پیشامدها چه در عالم طبیعت، چه در مناسبات اجتماعی و حتی سیاسی و اقتصادی با ذکر مصادیق چنان وضع را روشن کرده‌اند که هر بیدار دلی می‌تواند بر مبنای آن اخذ موضع و تصمیم کند:

بخشی از این پیشامدها حکایت از آسیب‌هایی می‌کند که عموم مردم را به خود مبتلا می‌کنند. مانند:

- رواج ریا و نفاق؛

- دروغ در گفتار؛

- ارتکاب و اظهار جسورانه منکرات.

بخشی از این آسیب‌ها متوجه مردان می‌شوند؛ مثل آنکه گفته شده:

- شکمشان را خدایشان و همسرانشان را قبله خویش می‌سازند؛

- خود را بسان زنان می‌سازند؛

بخشی از آسیب‌ها متوجه زنان می‌شوند؛ مثل آنکه گفته‌اند زنان این

عصر:

- تمام همّتشان معطوف زینتشان می‌شود؛

- خود را برای اهل کفر زینت می‌کنند و ...

اما به صورت خاص، برای حاکمان و فرمانروایان این عصر، دانشمندان و عالمان، قاضیان، قاریان «قرآن»، مدیران و کارمندان، کسبه و فروشندگان، سرمایه‌داران و ثروتمندان و حتی کودکان نشانه‌هایی بیان شد که توصیف‌کننده حال و وضع این جماعت در سال‌های آخرین و آخرین فصل از حیات قبل از ظهور امام است؛ مانند:

- قضاوت قاضیان بر خلاف و گاه بدون اطلاع از حکم خداوند؛

- رقابت و داد و ستد، رشوه در میان کارمندان برای کسب مناصب؛

- عدم اجتناب از مال حرام در کسب و کار؛

- منزلت یافتن دنیا و ثروت بر اهل علم؛

- وفات فراوان و پی‌درپی عالمان.

هر یک از مفاهیم بالا، جزو اندکی از هزاران هزار روایت و نشانه‌ای است که برای رهایی ما از گرداب شبهات و محرّمات و یأس و درماندگی عرضه شده است. با استفاده از فرصت چند خبر که ذهن و زبان مردم جهان را به خود مشغول نموده، ارائه می‌کنم:

- اخیراً سازمان تجارت جهانی اعلام کرده که نمی‌تواند بحران جهانی

غذا را کنترل کند. این سازمان علت ناتوانی در کنترل بحران غذایی را

کمبود منابع و خشکسالی در کشورهای در حال توسعه ذکر کرده است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۲۱ سوره «سجده» می‌فرمایند:

«کیفر کوچک در آستانه ظهور قحطی، خشکسالی و گرانی قیمت‌ها و

کیفر بزرگ‌تر، شمشیر بران حضرت مهدی علیه السلام است.»^۱

در گزارش «سازمان ملل» در سال ۲۰۰۶ م. موضوع کمبود آب خودنمایی می‌کند. در حال حاضر بیش از ۱/۵ میلیارد نفر در جهان دسترسی به آب سالم ندارند. البته بعد از موضوع کمبود آب، باید از آلودگی رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و چشمه‌ها سخن گفت که هیچ کس قادر به تخمین هزینه پاک‌سازی این آب‌ها نیز نیست.

این خبر ما را به یاد عبارت:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۲

به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است.»

از کنار این‌گونه اخبار نمی‌توان به سادگی گذشت؛ هر چند که ما در اثر کثرت اخبار به آنها عادت کرده و در برابرش مصونیت پیدا کرده‌ایم. تعداد حوادث مرتبط با آب و هوا در طول بیست سال گذشته، چهار برابر شده است. در گزارش بی‌بی‌سی (۴/آذر/۸۶) گزارش «سازمان بین‌المللی اکسفام» نشان می‌دهد که افزایش قابل توجه سیل و طوفان به دلیل افزایش دمای زمین، میلیون‌ها نفر را تحت تأثیر قرار داده است. در دهه ۱۹۸۰ م. سالانه به طور متوسط یکصد و بیست حادثه مرتبط با وضع آب و هوا اتفاق افتاد؛ اما به گفته «سازمان اکسفام» این رقم اینک به ۵۰۰ حادثه رسیده است. به ویژه از سال ۱۹۸۰ م. تاکنون میزان سیل شش برابر شده است. امسال تنها در «آسیا» بیش از ۲۵۰ میلیون نفر گرفتار سیل شده‌اند.

۱. منتخب الاثر، ص ۳۰۳.

۲. سوره روم (۳۰)، آیه ۴۱.

اگرچه حوادثی مثل سسونامی «آسیا»، در سال ۲۰۰۴ م. جان میلیون‌ها نفر را گرفت؛ اما «اکسفام» می‌گوید:

بیشتر نگران حوادث طبیعی در مقیاس کوچک و متوسط هستند، مثل سیل «کلمبیا».

همین سازمان بین‌المللی اعلام می‌کند:

جهان باید آمادگی بیشتری برای مقابله با این‌گونه حوادث پیدا کند، در غیر این صورت کمک‌های بشردوستانه نیز مفید نخواهد بود.

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از آخرالزمان می‌گویند و پرده از حوادث برمی‌دارند، ذهن شتاب می‌گیرد و قلب به تپش می‌افتد. ایشان در یکی از سخنان خود فرموده‌اند:

«آن روز اختلافات و فتنه‌ها فراوان می‌گردد، سختی، قحطی و خشکسالی زمانه را فرا می‌گیرد. شهرها در تنگنا می‌افتد و امیدها قطع می‌شود»^۱.

و همچنین فرموده‌اند:

«گرسنگی مزمن و مرگ سرخ شایع می‌شود»^۲.

پایگاه اطلاع‌رسانی «سوئیس»^۳ در آبان ماه همین امسال، به نقل از «اتحادیه حفاظت از کودکان» این کشور اعلام کرد:

تعداد زیادی از دختران زیر ۱۸ سال در این کشور برای داشتن پول تو جیبی به خودفروشی پاره وقت می‌پردازند. اغلب این دختران برای اینکه بتوانند از عهده خرید لباس‌های مارک‌دارِ مُد روز برآیند، به چنین کاری روی می‌آورند.

۱. واحد پژوهش مؤسسه فرهنگی موعود، آخرالزمان در آینه روایات، ص ۳۶.

۲. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۱۰.

۳. (روز سه‌شنبه ۱۳۸۷/۸/۸).

حال اگر دامنهٔ مفسد اخلاقی از سطح کشورهایی چون «سوئیس» به سخن و سرای پاره‌ای از کلیساها کشیده شود، دیگر بشر باید تکلیف خود را بداند.

تا پیش از این رسوایی‌های اخلاقی کلیسای کاتولیک بیشتر یک پدیدهٔ آمریکایی تلقی می‌شد؛ اما واقعیت این است که در «اروپا» و به ویژه «ایرلند» نیز اخباری در این زمینه منتشر می‌شود. در یک مورد جنجالی آن، در سال ۱۹۹۳ م. افشای این مفسد جنسی کلیسا به سقوط دولت این کشور انجامید؛ اگر چه اولین گزارش بازرس ارشد پلیس ایرلند در مورد گسترش بحران اخلاقی کلیسا با مداخلهٔ دولت و کلیسای کاتولیک به مدت شش ماه بایکوت شده بود.

کلام را با یکی دیگر از فرمایشات حضرت نبی اکرم ﷺ ختم می‌کنم که دربارهٔ شرایط اجتماعی مردم در سال‌های واپسین ظهور مقدس فرمودند: «هنگامی که مردم برای کارهای ناشایست تعاون و همکاری کنند، در احکام مذهبی از یکدیگر دوری جویند، برای دروغ همدیگر را دوست بدارند و برای راستگویی از یکدیگر قهر کنند، اگر اینها واقع شود، اولاد عاق والدین می‌شوند، باران کمتر و در غیر موقع می‌بارد، یتیمان هر لحظه زیاده‌تر و کریمان کاهش می‌یابند.»^۱

معنی فراموش شده زندگی؛ ضرورتی برای تجدید یک عهد

چندی پیش به دعوت گروهی از دانشجویان برای ایراد سخنرانی راهی «مشهد» شدم. عنوان سخنرانی را استراتژی انتظار اعلام کرده بودند. مشاهده نوعی انفعال و ایستایی در عمل و نظر بسیاری از جوانان خوب، مؤمن و صدیق، انگیزه‌ای بود تا به طرح این موضوع بپردازم، هر چند بر خلاف ساعت‌ها گفت‌وگو هنوز در اجمال خود مانده و به تفصیل بیان نشده است.

متأسفانه تمامی معتقدات، آداب و مناسبات مادی مسلمانان، به ویژه شیعیان در تیررس حملات سازمان یافته غرب و پیروان آنها (از میان خیل روشنفکران و روشنفکر نمایان) قرار گرفته و ضربات این تازیانه، شیعیان را بیشتر از دیگران آزرده است. باوری دیرینه درباره ظهور مردی که ظلم را از عالم می‌پراکند و تمنای بسط عدالت، این جماعت را از استحاله تام در فرهنگ بیگانه و تن سپردن به ابتذال جاری در امان نگه داشته و از آنان نیرویی بزرگ در مقابل طرح‌های استعماری ایجاد کرده است؛ اما جای طرح این نکته خالیست که به دلایل مختلف، امکان شناسایی کفر و شرک جاری در عصر حاضر و پرسش جدی از غرب و فرهنگ و تمدن معاصر فراهم نشده و عموم جوانان از درک رابطه میان صورت تمدن غربی و سیرت فرهنگی و ماهیت نظری آن عاجزند. از همین رو - به تبع تبلیغات

جاری - ناخواسته در جست‌وجوی راهی برای منطبق ساختن دریافت‌ها و احکام دینی با فرهنگ و مدنیت غربی‌اند و فرض در افکندن طرحی نو در عالم را از نظر دور داشته‌اند.

شاید در اجمال ماندن تعالیم و معتقدات دینی و مبدل نشدن آن باورها به فرهنگی فراگیر، موجب بوده تا امکان بروز و ظهور آن معتقدات در مناسبات مادی فراهم نیاید و در ظاهر چنین به نظر رسد که آن تعالیم از کارکردی واقعی برای عصر حاضر برخوردار نیستند.

از همین رو، نوعی انفعال در میان جوانان خوب و مخلص ساکن در سرزمین بزرگ اسلامی آشکار شده که در سیر اکمالی خود، میدان تردید و تشکیک درباره تعالیم کتاب آسمانی و دریافت‌های ائمه معصومان علیهم‌السلام را می‌گشاید. شاید از همین روست که گفت‌وگو از استراتژی انتظار شنونده جوان را با انبوهی از سؤال‌ها روبه‌رو می‌سازد.

گفت‌وگو از استراتژی انتظار، گفت‌وگو از یک عهد یا بهتر بگوییم تجدید عهد است. به همان سان که همه چیز با عهدی که می‌بندیم، آغاز می‌شود، همه دوستی‌ها، همه معاملات، همه نظریه‌ها و ...

این تجدید عهد در تمامی هستی خود را می‌نمایاند، حتی در بهار؛ چنان که در آغاز سال، عهدهای فراموش شده، تجدید می‌شوند و علایق گسسته شده، پیوند می‌خورند.

آیا حج چیزی جز رجعت بنده دور شده به مولایش و تجدید عهد او با صاحب اختیارش است، رمیده‌ای که باز می‌آید تا عهد خود را نو کند؟ و آیا غدیر خود عین عهد بستن نیست. عهد با انسانی کامل و ولی‌ای مرشد که حجت بود و واسط میان خالق و مخلوق تا آدمی همواره در میان عهد بماند و با مغناطیس دوستی و ولایت از خوان گسترده‌اش بهره‌مند

شود؟ گفت و گو از استراتژی انتظار، آغاز تجدید عهد با مردی است که منتظران در هر صبحگاه با این عبارت عهد خود را با او تازه می‌کنند:

«تازه می‌گردانم با او در این وقت از صبحگاهان عهدی و بیعتی را که

امید دارم هیچ چیز آن را نگسلد و ...»

آنچه از آن با عنوان استراتژی انتظار یاد شده، ناظر بر ضرورت در افکندن طرحی است کلان و همه جانبه که آینده و سرانجام حیات مادی و فرهنگی مسلمانان را در عصر غیبت کبرا از منظر دریافت کلی دینی و تفصیل یافته در کلام ائمه دین علیهم السلام بنگرد.

غفلت از گفت و گو درباره آینده جهان و جهان آینده و ترسیم خط مشی عمومی مادی و فرهنگی مسلمانان، مبتنی بر طرحی بنیادین که در آن غایت و مقصد نهایی تعریف و تبیین شده باشد، موجب بروز انفعالی سنگین توأم با یأس و واماندگی در میانشان شده؛ چنان که به تبع این وضع، میدان حضور و عمل کسانی که جان و دلشان هم سو با تعالیم حقه دینی و شیعی نیست، فراخ تر گشته و بروز بحران‌های فرهنگی و اجتماعی را سبب گشته است.

فقدان تعریفی روشن از غایت و منزل مطلوب، در طول تاریخ، همه اقوام را به مهلکه می‌افکند، به همان سان که رویکردی سطحی به عالم و نگاه عوامانه به فلسفه آمدن و زیستن بر پهنه خاک موجب افول ستاره‌های بزرگی و اقتدار می‌شود. شاید یکی از رموز استمرار و دوام سلطه مستکبران بر حیات مستضعفان در توجهی است که آنها همواره درباره مطالعات استراتژیک و طرح‌های بلند مدت مبتنی بر مبانی و مبادی فکری خاص خودشان داشته‌اند، به عکس مستضعفان منفعل.

یهودیت صهیونیستی همواره از آینده جهان و نحوه سلطه جویی بر

جهان آینده گفت‌وگو داشته؛ چنان که نظریه‌پردازان غربی نیز همواره از این باب سخن گفته‌اند و سیاستمداران را وادار به طراحی و برنامه‌ریزی برای آینده کرده‌اند. همین امر خود، موجب بوده تا آنان در میان حوادث و پیشامدهای غیرمترقبه تنها تاکتیک و روش‌های خود را تغییر دهند و با تغییر صورت‌ها، همچنان بر مواضع و اهداف طراحی شده قبلی، مستقر بمانند و دیگر اقوام را به وادی انفعال بکشند.

متأسفانه مسلمانان در عصر حاضر، سیر در عالم غربی و استمرار حیات به سبک غربیان و تکرار فرهنگ و تمدن غربی را امری محتوم و مطلوب فرض کرده‌اند، به همین جهت از سویی سعی در منطبق ساختن تعالیم دینی و فرهنگ اسلامی با مبانی فرهنگ غربی و یافتن راه‌های عصری کردن دین داشته‌اند و از دیگر سو دست‌ورالعمل‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی غربیان را ملاک عمل قرار داده‌اند. از همین روست که این فرض در اذهان جای‌گیر شده که دین و تعالیم مذهبی می‌باید به رنگ مردم زمانه و تمنیات مردم درآید و خدمت‌گزار هواجس نفسانی شود تا برای لحظه‌ای سیر و سفر رو به قهقرای انسان گرفتار در دام دنیا، متوقف نشود. این انتظار، بیهوده باب تجدیدنظر در تمامی اصول و فروع دیانت را گشوده است. بی‌گمان در چنین شرایطی، قصه دین و دین‌داری، قصه شیر بی‌یال و دم است.

برای عبارت استراتژی انتظار، به عمد مترادف فارسی نیاورده‌ایم تا شاید همان معنای اصلی و جاری در ادبیات سیاسی، اجتماعی از استراتژی متبادر به ذهن شود.

طرح این مباحث، مقدمه‌ای است برای بازپرسی و نقد بنیادین/همه طرح‌هایی که مستکبران و هواداران‌شان فراروی مسلمانان قرار داده‌اند.

مجربایی برای یافتن راهی که شاید امکان ماندن در طریق منتظران فراهم آید. راهی که گردهای انفعال را بتکاند و به حیات فرهنگی و مدنی جوانان شیعه جانی تازه دهد.

باب این گفت‌وگو برای همه صاحبان اندیشه و قلم و مشتاقان اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گشوده است.

استراتژی انتظار، مقدمه‌ایست برای گفت‌وگو از معنی فراموش شده زندگی در عصر غیبت.

طرح استراتژی انتظار آغاز گفت‌وگو از مقصد و نقطه مطلوب امیر و ولی‌ای است که خیل سپاهیان را به آن سو می‌خواند. آرزو و آرمانی که همه قوای نهفته را گرد می‌آورد و تمناهای خرد و کوچک و تفرقه‌افکن را زائل می‌سازد تا همه نفوس در زیر چتر آن آرزوی متعالی و بزرگ، گرد آیند.

جای تأسف است که خصم، آرزوی سلطه بر سرزمینی واقع در میان «نیل» تا «فرات» و بلکه حکومت جهانی را مبدل به مقصد و مطلوب قوم خود ساخته و برای تحقق استراتژی خود، همه مناسبات فرهنگی و مادی خود را سامان داده و صنایع، اقتصاد، سیاست و تعلیم و تربیت فرزندان خود را مطابق آن طراحی کرده است؛ اما ما طی سال‌های گذشته به دلیل غفلت از استراتژی ویژه شیعیان در عصر غیبت، هر چند صباح، حول یک استراتژی کوچک و حقیر و گاه دیکته شده؛ چون استراتژی توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی و مباحثی از این قبیل مانده‌ایم. از همین روست که همه مناسبات ما در هم ریخته و مبتلای بحران شده است. وضع عموم ملل مسلمان این چنین است.

گفت‌وگو از استراتژی انتظار، باب گفت‌وگو از نحوه رفتن را هم

می‌گشاید؛ رفتن به سبک و روش منتظران، در هوای مردی که عهد را با او تازه کرده‌ایم، شاید که فیض دیدارش را بیابیم و فیض دستگیری‌اش را، فیض رهبری‌اش را و فیض ظهورش را که جملگی در گرو بیداری، آمادگی و تجدید عهد ماست.

رفتن در هیئت سلوک فردی نمی‌ماند، رفتن به سبک و سیاق منتظران در این گفت‌وگو مبدل به شیوه‌ای می‌شود برای شهرسازی، برای معماری، برای دگرگون کردن نظام اقتصادی و بالأخره رفتن برای تربیت نسل جوان، به گونه‌ای که در عرصه زمین، چون منتظر زندگی کند و عهد خود را نگسلد.

گفت‌وگو از استراتژی انتظار، گفت‌وگو از معنی فراموش شده زندگی است.

«اللَّهُمَّ اِنِّیْ اُجِدُّدُ فِیْ صَبِيْحَةِ یَوْمِیْ هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ اِیَّامِ عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَیْعَةً لَهٗ فِیْ عُنُقِیْ ...»

عهد جمعی!

برداشت عمومی مردم از اصطلاح آخرالزمان مترادف با ملاحم و فتن است؛ مجموعه‌ای از جنگ‌ها، آشوب‌ها و فتنه‌های فراگیر. آنها، مجموعه وقایع و حوادثی را که در ظرف زمانی آخرالزمان، به عنوان دوره و عصری خاص، حادث می‌شود، عین آن دوره و مترادف با آن می‌شناسند. گویا، پیش‌آگاهی آنان از حجم، گستره و کیفیت ابتلائات، یعنی مجموعه ملاحم و فتن در آن دوره و عصر چنان است که ظرف و مظروف را در هم عجین و یکی فرض می‌کنند. در ادوار و اعصار گذشته هم فتنه و جنگ و آشوب فراوان رخ داده است. اساساً، ملاحم و فتن در کیفیت و کمیتی متفاوت با آدمی به زمین آمده و قرین همه ادوار حیاتش بوده است؛ زیرا عرصه زمین محل بروز منازعات و تضادهاست و حسب همین تعامل و تضاد است که حرکت اتفاق می‌افتد؛ ولی منسوب شدن عصر و دوره آخرین پیامبر، حضرت خاتم الانبیاء ﷺ به آخرالزمان، پیش از آنکه مرتبط به ملاحم و فتن این عصر باشد، به جایگاه این عصر و عهد و آخرین بودنش نسبت به ادوار پیشین برمی‌گردد؛ زمانی که در انتهای آن، بشر بزرگ‌ترین تجربه تاریخی و عصر ظهور منجی موعود را در می‌یابد.

آخرالزمان، با بعثت نبی رحمت ﷺ آغاز شد؛ چنان که ایشان فرمودند: «من پیامبر آخرالزمان هستم»؛ دوره‌ای که هرچه به انتهایش نزدیک‌تر

می‌شود، بشر تلاطم و بحران را بیشتر تجربه خواهد کرد تا وقتی که در اثر تراکم بحران‌ها، ملاحم و فتن، انباشتگی ظلم و جور به نهایت خودش می‌رسد. در آن هنگامه، حیات آدمی در کمیت و کیفیت عین فتنه و ملحمه و از جنس آن می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این تراکم و انباشتگی ظلم و جور، با عبارت مملو شدن یاد می‌کنند و می‌فرمایند:

«... يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛^۱

و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، آن‌چنان‌که پر از ظلم و جور و ستم شده بود».

این تعبیر، انباشتگی ویژه ظرفی را به نمایش می‌گذارد که دیگر آن فضای خالی وجود ندارد، گویا همه حجم حیات آدمی را در کیفیت و کمیت از خود انباشته ساخته است.

از همین روست که می‌توان گفت: وجه ممیز ملاحم و فتن آن عصر با سایر اعصار قبل، ابتدا در فراگیری و گستردگی بحران‌ها، ملاحم و فتنه‌ها است؛ ورنه پیش از عهد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هم ملحمه و فتنه بوده، طغیانگر و جافی هم بوده، لیکن در هیچ عصری ملحمه و فتنه در آن حد و قواره فراگیر نبوده است.

این فراگیری، نه به کثرت و تعدد حاکمان و طاغیان ظالم و فتنه‌جو، بلکه به فراگیری و عمومیت ظلم و جور میان جوامع و مردم برمی‌گردد. همه مردم، اعم از حاکم و محکوم، مالک و رعیت، سلطان و شبان، جملگی در این ظلم و در این ظلمت شریکند و همراه و همگام با آن. بی‌شک، شما به دست همه مردم، چوب و چماق و اسلحه نمی‌بینید؛ چنان‌که همه مردم

۱. طبرسی، احمد بن علی بن ابی‌طالب، الإحتجاج، ج ۱، ص ۶۹.

لباس حاکم و سلطان و امیر بر تن ندارند و حتی بسیاری از مردم از دیدن ظلم و ستم رفته بر رعیتی از سوی حاکم و سلطانی، بیزارند و ممکن است از او تبری هم بجویند؛ ولی مفهوم ستم و ظلم، تنها در جور و ستم حاکمان بر رعایا مصداق پیدا نمی‌کند؛ در حالی که در نزد مردم، این بارزترین مصداق ظلم، (ستم حاکم بر رعایا) همه مفهوم و معنی ظلم را به خود اختصاص داده است. این معنی، بی‌شبهت با درک عمومی مردم از رزق و روزی نیست؛ در حالی که همه آنچه بر بشر فرود می‌آید و از آن بهره می‌برد یا بدان محتاج است، صورتی از رزق و روزی است؛ مثل سلامتی، علم، حکمت، توفیق عبادت و نان. بشر، نان و خورش صبح و شام را روزی می‌شناسد، از جزء، اراده کل می‌کند. به همین صورت، مصداقی بارز از ظلم را که عمدتاً در محاکم قضایی و نزد حاکم ظاهر می‌شود، همه ظلم می‌شناسد و از دیگر صورت‌ها و مصادیق آن غفلت می‌ورزد؛ البته اهل خرد این چنین نیستند.

ظلم در برابر عدل و به معنی خارج شدن هر چیز از جای اصلی و حقیقی خودش است؛ اعم از آنکه مالی از کیف و خانه مظلومی به ناحق جابه‌جا شده باشد یا آنکه ناشایست و نابخردی بر مسند حاکمیت و امارت تکیه زده باشد و مانند آن.

این فراگیری و عمومیت ظلم در سال‌های ماقبل الظهور امام عدل، چنان که همگان خواسته و ناخواسته و دانسته و نادانسته بدان مبتلا می‌شوند، به عهد جمعی برمی‌گردد؛ عهد مشترک و عمومی مردمان با مبدأ و منشأ ظلم.

همچنان که پرستش و پرستیدن ذاتی وجود بشر است و انسان از بدو خلقت تا الی الابد، صرف‌نظر از همه مصداق‌ها، موجودی پرستنده است و

هیچ کس را نمی‌توان در میان نوع انسان، بی‌پرستش و وضعی از پرستیدن تصور کرد (اعمّ از اینکه خدای واحد را بپرستد یا بتی چوبین یا حتی خودش را) تا آنجا که الزاماً انسان را موجودی پرستنده می‌توان نامید. عهد داشتن و عهد بستن هم، ذاتی وجود اوست و به عبارتی، از تبعات ذاتی این صفت پرستندگی است.

سر فرود آوردن خالصانه و صادقانه در برابر هر الهه، ایزد و بت، در خود و با خود عهد و تعهد در برابر الهه و بت را داراست؛ چنان که مؤمن در دین اسلام، با خدای احد و واحد، عهد راست می‌کند و گسست عهد را گناه و ظلم می‌شناسد و شرک را به عنوان ظلم عظیم معرفی می‌کند.

در وقتی معین و شرایط تاریخی ویژه، نگاه و قلب عموم مردمان رو به سویی می‌آورد و انعقاد عهد و پیمانی را موجب می‌شود و در پی آن دوره جدیدی متولد می‌شود که در همهٔ وجوه با دورهٔ قبلی متفاوت است و موجد و سبب آن، همان عهد جمعی است.

مطابق سنتی ثابت، رویکرد عمومی و اتفاق جمعی بر موضع و موضوعی معین است که تولد یا مرگ عهد و دوره‌ای را سبب می‌شود.

باعث ظلم فراگیر و عام که همگان را در خود فرو برده و بروز مجموعهٔ ملاحم و فتن آخرالزمانی را در گسترهٔ زمین سبب می‌شود، عهد جمعی و اتفاق عمومی در ظلم است. واقعهٔ شگفتی که در هیچ دوره و عصری نمود عینی نداشته و در عصر و عهد هیچ پیامبری دیده نشده است. آنچه که همهٔ افراد و احاد قومی را دیگرگون ساخته و سبب تغییر در سوگیری عمومی آنها می‌شود، جز تغییر در عهد جمعی آن قوم نیست. این تغییر، نه در صورت اعمال و اقوال، بلکه در نفس افراد حادث می‌شود. واسپس تغییر در نفس است که دیگرگونی و تغییر در صورت حیات و اعمال هم حادث می‌شود.

اعضا و اعمال، تابع قلب و نفسند و دیگرگونی آنان هم تابع تحوّل و تغییر قلب و نفس است.

تسا در نفس تغییر و تبدلی اتفاق نیافتد، همه همت و قوای انسان معطوف به آن و مصروف آن نمی‌شود، شاید از همین روست که در آیه مبارکه می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.^۱ تغییر کلی و عمومی در صورت و سیرت حیات جمعی و قومی در گرو تغییر در نفس و عهد جمعی آنهاست.

فرهنگ، ادب و هنجار پذیرفته شده هم که سیرت حیات مادی و تمدنی را در هر دوره‌ای به خود اختصاص می‌دهد، تجسم و نمود عهدی می‌باشد که منعقد گردیده است.

هر عهد، به تبع خود تعهد و تکلیفی دارد که متعهد، دل و جان در آن کار وارد می‌سازد؛ خواه این عهد با حضرت رحمان باشد و خواه با شیطان. عهد، تنها در صورت لفظی نمی‌ماند، نوعی تعهد و تضمین قلبی را در خود پنهان دارد و بشر، آن همه را بر گردن می‌گیرد و ولایتش را می‌پذیرد.

در هر صورت فرهنگ و ادب مردم، در سایه‌سار این عهد و ولایت می‌بالد و به ثمر می‌نشیند. به عبارت دیگر، انعقاد عهد در هر دوره و زمان، به منزله قبول ولایتی است که قومی بر آن گردن نهاده است؛ خواه این ولایت، ولایت الله باشد، خواه ولایت طاغوت.

عهد با خداوند یکتا یا طاغوت، هر یک به تبع خود، تغییر در فرهنگ و هنجار و ادب بودن و زیستن در عرصه زمین را داراست. چنان که این عهد و

۱. سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

پذیرش ولایت، نتیجه محتوم خود را هم دارد، ورود به قبیله ایمان و خروج از ظلمات یا پیوستن به قبیله طاغوت و تجربه تمام عیار و جاویدان آتش. از سوی دیگر، باید دانست که امامت، عهدی است از سوی خدا و رسول خدا ﷺ با مردانی برگزیده؛ چنان که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«شما گمان می کنید، هر کس از ما امامان که وصیت می کند، به هر کسی که می خواهد، وصیت می کند؟ نه! «لا والله ولكن عهد من الله و رسوله؛ نه، به خدا قسم! که عهدی از سوی خداوند و رسولش برای مردی پس از مردی (از ما خانواده) است تا به صاحبش برسد.» حتی ینهی الامر الی صاحبه.»^۱

امروز، عهد و امانت خدا، به حکم خدا به صاحب آن، یعنی حجت دوازهمین سپرده شده است. از همین رو، امام عهدالله است، عهد و ودیعه خداست که مراقبت و پاسداشت آن در عهده بندگان خداست.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَدِيعَةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ نَحْنُ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَ نَحْنُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ فَمَنْ وَفَى بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ؛

ما درخت نبوت و خانه رحمت و کلید حکمت و کانون دانش و محل رسالت و آمد و شد فرشتگان و محل راز خداییم، ما هستیم امانت خدا در میان بندگانش و ما هستیم حرم بزرگ خدا (پس رعایت و احترام ما از کعبه بیشتر است) ما هستیم امان خدا، ما هستیم پیمان خدا، هر که به پیمان ما وفا کند به پیمان خدا وفا کرده و هر که با ما

۱. اصول کافی، ج ۲، کتاب حجت، ص ۲۵.

پیمان شکنی کند پیمان و عهد خدا را شکسته است.»^۱

نتیجه قطعی شکست و گسست عهد خدا که همان عهد امامت است، بی پناه شدن انسان در برابر بلایا و مسلط شدن دشمنان خدا و از دست رفتن بسیاری از نعمت‌ها در دنیا و ابتلای سخت ما در آخرت و قیامت است. در حقیقت، مردم با شکست پی در پی عهد خدا، خود را بی پناه ساختند و سپر محافظ خودشان را از میان برداشتند.

غیبت و تبعات بی شمار آن برای سال‌ها و قرن‌ها، حاصل شکست و گسست عهد خدا و عهد با امام بود که خداوند مردم را به حراست از آن امر فرموده بود. عهد با امام، امانت خداوند بود؛ چنان که ذکر کردم از قول معصوم، عهد من الله بود.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«ولایتنا ولایة الله؛ ولایت ما ولایت خداست.»^۲

امام هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمایند:

«امانت همان ولایت است که هر کس آن را به ناحق ادعا کند، کافر است.»

یکی از مهم‌ترین اموری که عموماً درباره آن کوتاهی می شود، بستن و گسستن عهد و پیمان است. هر عهدی که منعقد می شود، مسئولیت‌هایی را بر ما بار می کند؛ چنان که هرگاه شکسته و گسسته شود، تبعات خاص خود را به دنبال می آورد. ادعیه و زیارات که عموماً سرسری قرائت می کنیم و رد می شویم، آکنده از تعهداتی است که بر زبان می آوریم؛ لیکن درباره اش مراقبت نداریم. راز بسیاری از گره‌ها در زندگی فردی و جمعی مسلمانان

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲. اصول کافی، ج ۳، ح ۳.

در همین عهد نانوشته است که به راحتی آب خوردن گسسته می‌شود. حضرت صاحب الزمان علیه السلام در نامه‌ای به جناب شیخ مفید پرده از راز غیبت برمی‌دارند و می‌فرمایند:

«اگر شیعیان که خداوند توفیق طاعتشان دهد، به عهدی که با ما داشتند، وفادار می‌ماندند، فیض دیدار ما از آنان سلب نمی‌شد. آنان را از ما دور نساخته است؛ مگر آنچه که می‌کنند و ما از آن با خبریم و از آن ناخشنود».

تا این عهد به نحو شایسته تجدید نشود و با حفاظت و حراست تمام امانت به صاحبش برگردانده نشود، این وضع و حال روز عصر غیبت و دوری تمامی نخواهد داشت. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیه السلام فرمودند: «ای علی! مثل الامام مثل الكعبة؛ مثل امام مثل كعبه است، ای علی! تو به سان کعبه‌ای که سوی او می‌روند؛ نه آنکه او برود. پس اگر مردم به سوی تو آمدند و حکومت را به تو سپردند، بپذیر؛ وگرنه صبر کن تا آنان به سوی تو بیایند».

یکبار عرض کردم رابطه را عکس کرده‌ایم، معنی انتظار را بد فهمیده‌ایم. منتظر حقیقی حضرت صاحب الزمان علیه السلام است.

منتظر حکم خداست و اذن او، اما از دیگر سو، اجازه می‌خواهم عرض کنم آن صاحب حق، منتظر ماست تا امانت و عهد را به ایشان برگردانیم. آنچه را که به حق گسستیم و غیبت حجت و ولی خدا را باعث شدیم.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره این حق امام می‌فرمایند:

«ما به خاطر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حقی برگردن شما داریم و شما نیز حقی برگردن ما دارید، هرگاه شما حق ما را دادید، ما نیز به وظیفه

خویش عمل خواهیم کرد»^۱.

امام محمد باقر علیه السلام می فرمایند:

«پنج چیز است که اگر درک کردید، از آنها به خدا پناه ببرید.»

از جمله آن پنج چیز، می فرمایند:

«وَلَمْ يَنْقُضُوا عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ رَسُولِهِ إِلَّا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَ أَخَذُوا

بَعْضَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ ؛

عهد و پیمان خدا و رسولش را نشکنند، جز آنکه خدا دشمن آنها را بر

آنها مسلط کند و هر چه را دارند، از آنها بگیرد»^۲.

پذیرش هر عهد و هر ولایتی، صورتی از زندگی را در خود و با خود دارد و از آن گریزی نیست. کجا دیده شده که مردمی متعهد و مؤمن در ادیان توحیدی، صورتی از زندگی را در معاملات و معاشرت قبیلۀ بت پرستان پذیرا شده و آن را رعایت کنند تا چه رسد به آنکه خود را در حفاظت و حراست از آن موظف و مکلف بشناسند.

چنان که در وقت بعثت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله، عهد با بتها و اصنام مبدّل به عهد جمعی با خداوند یکتا و پذیرش ولایت او و پیامبرش شد و همه صورت و سیرت حیات مردمان دیگرگون شد.

وقتی از عهد و تعهد سخن می گوئیم، منظور حاضر شدن مردم در صحنه‌ای و دادگاهی و امضای تعهدنامه نیست. اقبال یا ادبار عمومی قلبی مردم به امر یا هنجاری، به نحوی که دو طرف، ناظر بر طلب و پشتیبانی باشد، خود عهدی است که به بار می نشیند و این امر ظهور حقوق و تکالیفی را سبب می شود. همین عهد، مناسبات، معاملات و روابط مردم را

۱. مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، ص ۳۱۱.

۲. اصول، ج ۵، ص ۳۷۵.

مطابق خود سامان می‌دهد تا جایی که گسست آن عهد، موجب اختلال در مناسبات و معاملات می‌گردد.

حضور عمومی مردم و یاری جمعی هر امامی، نشان از عهدی دارد. این عهد و تکلیف دو طرفه امام و مأموم، صورت و هنجاری در مناسبات و معاملات را باعث می‌شود که دوام و ماندگاری‌اش در گرو تداوم آن عهد و انجام آن تکلیف است؛ چنان که آن عهد گسسته شود، هنجار و ساز و کار قوام گرفته بر آن در مناسبات و زندگی روزمره هم، بی‌بنیاد و مستعداً از هم‌پاشیدگی می‌شود. تا زمانی که آن عهد بر قرار باشد، میان صورت مادی حیات و فرهنگ و تفکر آن قوم نسبت و هماهنگی برقرار است و لاجرم یکپارچگی و نظم (حتی نظم ظالمانه) در همه سطوح عملی و اندیشه‌ای قابل مشاهده است و پس از گسست عهد، اجزا و صورت‌ها از هم پاشیده و فرو می‌ریزند.

فراگیری ظلم و مملو شدن صورت و سیرت زندگی مردم از جور و تباهی، الزاماً به معنی بی‌نظمی و آشفتگی نیست؛ بلکه مراد، ابتناء و قوام یافتن صورت و سیرت زندگی ظالمانه بر عهد غیرالهی و پیمان ظالمانه است؛ ورنه، فرهنگ و تمدن غربی هم که مبتنی بر تفکر اومانیستی و انسان‌مدارانه و فرهنگ اباحی‌گری و سکولار، شکل گرفته، دارای نظم و قاعده مخصوص به خود است و بر گونه‌ای عقلانیت استوار گشته است. پس هر نظم الزاماً رحمانی نیست.

این وضع (فرهنگ و تمدن غیرالهی)، به دلیل آنکه با ناموس هستی که اساساً بر عدل و وحدت استوار است، در تضاد قرار می‌گیرد، در سیر تدریجی و تکمیلی در نقطه‌ای از اوج و فراگیری، مستعداً از هم‌پاشیدگی می‌شود. تغییر در نفس اقوام و روی‌گردانی جمعی آنها از عهد ظالمانه و

رویگرد به عهد با امام حق نیز، موجب فروپاشی و از هم گسیختگی نظام ظالمانه و تأسیس نظام جدید مبتنی بر عدالت می‌شود.

رویگرد جمعی بشر غربی به عهد نفسانی و شیطانی، مقدمه روی گردانی عمومی بشر در حوزه‌های فکری، فرهنگی و تمدنی از عهد دینی پیشین بود. این واقعه در تاریخ جدید غربی رخ داد. امروزه این تاریخ، پس از چهارصد سال، در بحران فرو رفته و پایان خود را به تجربه نشسته است.

عهد عمومی انسان غربی با طاغوت، سبب پذیرش ولایت طاغوت شد تا غرب، در حوزه فرهنگی و تمدنی، موجد عصری شود که همه مرزها و همه حوزه‌های تمدنی را درنوردد. به دلیل غلبه حوزه فرهنگی و تمدنی غرب بر تمامی ساحات حیات بشر و در ورای همه مرزهای جغرافیایی، می‌توان گفت که بشر امروز گرفتار نوعی ظلم فراگیر و عالم‌گستر شده است.

این سخن بدان معنی نیست که در ادوار قبلی، بشر گناه نداشته یا به لذات حیوی و شهوی مبادرت نمی‌ورزیده است؛ بلکه ارتکاب گناه در شرایطی که عهد جمعی بر ولایت الهی استوار است، موجب اغتشاش و فروپاشی مناسبات فرهنگی و تمدنی نمی‌شود؛ چنان که امروزه، در شرایطی که عهد جمعی بر ولایت طاغوت و غیر الهی استوار است و بشر در همه سطوح برای دوام و قوام آن می‌کوشد و حتی بر این تلاش نام مجاهده دینی می‌گذارد، اصلاحگری فردی و جزئی، ناظر بر دیگرگونی کلان نمی‌شود؛ اگرچه شخص مؤمن، در هر شرایطی مکلف و موظف به حفظ دین و انجام تکلیف خود است.

این ظلم فراگیر از اتفاقی ناشی می‌شود که در نفس مردمان رخ داده است. رویگرد کلی درباره هستی و همه تعاریف درباره عالم و آدم مبتنی بر تفکر غیرالهی عوض شده و به دنبالش حوزه فرهنگی وسیعی به وجود آمده است. ادبی شکل گرفته و همه صورت‌های مادی را هم از خود متأثر ساخته

است. در این شرایط، همه در میان مجموعه‌ای از مناسبات و معاملات ظالمانه سیر می‌کنند. در چنین زمانه‌ای عمل مؤمنانه متدین به مسیحیت یا اسلام، نسبتی با جریان کلان و کلی فرهنگی و مادی غیردینی جاری در عصر ندارد؛ اگرچه مؤمن در این شرایط معذور است و مکلف به حفظ خود. تغییر در عهد جمعی، مقدمه حضور و یاری عمومی مردم در قبال امام عدل است. همان که زمینه و بستر تغییر و اصلاح زیرساخت همه ساحت‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی را بر مبنای دین و عهد با حق فراهم می‌آورد و گردن نهادن به ولایت حق و عهد با حضرت حق را سبب می‌شود. در این صورت عهد با امام و ولایت امام مبین و منصوب از سوی حضرت حق، تجلی پیدا می‌کند؛ چنان که گردن نهادن بدان، عین گردن نهادن به عهد با حضرت حق و ولایت الله است. اگر این عهد و پذیرش ولایت تبدیل به عهد جمعی و ولایت‌پذیری عمومی شود؛ یعنی حضور جمعی مردم را بر آستانه خانه امام و حجت بر حق سبب شود و حمایت و پشتیبانی آنها از امام را در پی داشته باشد، الزاماً ظهور ولایت ظاهری امام را هم در پی خواهد داشت.

در هر زمان، ولایت باطنی امام جاری و ساری است؛ لیکن ظهور ولایت ظاهری که موجب تأسیس دولت امام معصوم و حجت حق می‌شود، در گرو اذن خدا و عهد جمعی و ولایت‌پذیری عمومی مردم است. اتفاق مردم و گردن نهادنشان بر عهد با امام، در گرو تجربه اضطرار و دانایی و معرفت آنها است. تا وقتی که طلب عمومی و اتفاق همگانی با میل و رغبت حادث نشود، عهد قبلی گسسته نمی‌شود و عهد جدید منعقد نمی‌گردد.

امروزه، در تمامی عالم، عهد و ولایت کفر و شرک و نفاق پاس داشته می‌شود. در میان مسلمانان هم، عهد الهی و ولایت الهی نسبتی با حیات فردی و جمعی و مناسبات و معاملات آنها ندارد. آنها هم به نوعی، سر

هم‌نوایی و هم‌آوایی با عهد انسان غربی دارند و خود را در آن شریک می‌شناسند و سهم خویش را از دستاوردهایش می‌طلبند.

تغییر بزرگ در نفس مردم، به اذن خدا، در گرو دانایی و تجربه اضطرار است. پیامدهای بحران‌زای پذیرش عهد و ولایت و کفر و زندقه، بشر را به مرتبه‌ای از اضطرار و اضطراب می‌رساند تا در میانه غرقاب بلا، دست نیاز به سوی آستان بی‌نیاز دراز کند و منجی موعود را مطالبه کند؛ لیکن دانایی و معرفت، خود، مقدمه روی‌گردانی از عهد ماضی و اقبال به عهد مستقبل است. این به معنی تجدید عهد با امام علیه السلام است. البته، برای آنکه عهد با امام را نو می‌کند و چون مجاهدی خود را مهیای دفاع از حریم امامت برای تأسیس دولتش می‌شناسد، فرقی نمی‌کند که وقت آن دولت کی فرا می‌رسد؛ او تنها به انجام تکلیف می‌اندیشد.

امام علیه السلام منصوب از سوی حضرت حق و معرفی شده پیامبر آخرالزمان، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، مکلف است تا به شرط حضور مردم و بیعت آنان برای یاری امام، برای اقامه عدل قیام کند و بی‌گمان، خداوند علیم و رؤوف هم، دعای مضطر دانا را بی‌پاسخ نخواهد گذاشت. این واقعه، بی‌شبهت به حضور و ازدحام مردم برای مطالبه خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و بیعت با ایشان نیست و ناگزیری امام علی علیه السلام برای قبول خلافت و اعمال ولایت بر آنها؛ چنان‌که وجهی پررنگ از ماجرای غم‌بار «کربلا» را طلب مردم «کوفه» و ارسال نامه‌ها به محضر امام حسین علیه السلام به خود اختصاص داده است.

در کلامی زیبا و تشبیهی شیرین، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «امام چون کعبه است که مردم باید به سویش روند، نه آنکه منتظر باشند تا او به سوی آنها بیاید.»^۱

۱. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳.

این اقبال عمومی مجال اعمال ولایت ظاهری امام علیه السلام را که صاحب ولایت باطنی و ظاهری بر جمله آفریده‌های خداوند است، فراهم می‌آورد و در غیر آن، عزلت یا غیبت، روزی و تکلیف ناگزیر امام علیه السلام است. این همه، مقدمه‌ای بود تا متذکر این معنا شوم که در وجهی، غیبت و اضطرار امام علیه السلام به ما، عهد ما، و رویکرد ما بر می‌گردد؛ چنان که برطرف شدن این اضطرار هم بسته اقبال و تجدید عهد ما با آن حضرت است. خداوند جملگی ما را در تجدید عهد حقیقی توفیق عطا فرماید. ان شاء الله.

منتظر بر کرانه غدیر

با پایان یافتن مراسم حج، بانگ جرس و ندای ساربان، زائران خانه خدا را برای بازگشت به شهر و دیار خود فرا می خواند. گویا، واسپس طواف و سعی و قربانی و تجدید عهد دوستی و بندگی در آستان حضرت حق، هنگامه اعلام پیوند و پیمان با حجت حق و خلیفه حضرت رب الارباب بر کرانه غدیر فرا می رسد. از همین جاست که بنده حق برای مشی در عرصه زمین و گذار از فراز و نشیب های تاریخ، دست در دستان ولی خدا می گذارد تا تمامیت عبودیت و بندگی در صورت فرهنگ و تمدن ظاهر شود؛ ورنه، همه درک و دریافت حاصله از بیتوته شباهنگام مشعر و تجربه آفتاب عرفات و اقامت در سرزمین منا و قربانی، در پرده اجمال می ماند و امکان ظهور و بروز در هیئت مناسبات فرهنگی و مدنی مبتنی بر عبودیت و معرفت حق، پیدا نمی کند.

شاید این همه وجهی از اکمال دین و اتمام نعمت باشد که حضرت نبی اکرم ﷺ در آخرین سال از حیات با پرده برداشتن از گنج خانه ولایت و امامت منصوب حق، امیر مؤمنان، علی علیه السلام آن را مکشوف همگان ساخت. در حقیقت، شکست تمامی بت ها و ویران ساختن بت خانه ها و اعلام شهادت به وحدانیت و ربوبیت حضرت حق، یک وجه ایمان آوردن است و جاری شدن در زمین و ظاهر ساختن این شهادت در هیئت عملی و مناسبات

فردی و جمعی وجه دیگر؛ وجه مهمی که باعث اصلاح امر معاش و معاد بندگان خدا، مسدود ساختن مجاری فساد و افساد، ناکام گذاردن ابلیس لعین، تأسیس مدینه طیبه، اقامه عدل، تربیت نفوس بندگان و بالأخره نائل شدن کلیه موجودات انسانی و غیرانسانی به مراتب عالی کمال و رشد می‌شود. به عبارت دیگر، راز آنچه بیان شد در موضوع و مفهوم عهد با ولی خدا بر کرانه غدیر نهفته است.

بر هیچ کس پوشیده نیست که نیل به همه مراتب و موارد یاد شده در گرو و منوط به حضور خلیفه منصوب از جانب حق در میان مردم و عهد و پیمان عمومی مردم با اوست.

در حقیقت، این رابطه، مصدر و منشأ ظهور قدرت دین برای نیل به همه مقاصد متعالی مرضی حق است و بی‌ظهور این قدرت که لازمه تأسیس دولت حقه است، هیچ یک از مراتب طی نشده و دین و دین‌داری در گستره خلوت دل مردان اهل ایمان و در کنج پستوی خانه‌هاشان می‌ماند و زمین سرشار از تباهی و فساد و ظلم، تمامی عناصر حیات‌بخش خود را از دست می‌دهد و تبدیل به ظلمت‌کده‌ای عفن می‌شود.

غفلت از غدیر و پیمان با ولی، مانع از ظهور تمامی شئونات ولی و حجت حق و ناگزیر، زمینه‌ساز ظهور پراکندگی، تشتت، تزلزل و ضعف در تمامی ارکان حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها و بالأخره تعطیلی بخش عمده احکام و تکالیفی می‌شود که از سوی حضرت حق اعلام و توسط نبی مکرم ﷺ به همگان ابلاغ شده است.

تشخیص تکلیف در میان فراز و فرودها و نقاط عطف مهم - مبتنی بر معیارهای حقیقی - و انجام و اجرای آن در گستره حیات فردی و جمعی، در گرو احراز صلاحیت، علم، اذن و قدرت است.

وصول به این وجوه مهم برای هیچ کس ممکن نیست؛ مگر اینکه علم خود را از گنج‌خانه حضرت حق دریافت کرده باشد و آن را پیراسته و مصون از شک و شبهه و التقاط و امتزاج عرضه کند، اذن حضرت خداوندی را برای اعلام حکم، مبتنی بر دریافت و علم حقیقی حاصل آورده باشد و بالأخره از طریق عهد و پیمان مردم به قدرت برای اعمال حکم و بسط آن دسترسی پیدا کرده باشد.

آنچه واسپس ماجرای غدیر باعث شد تا امر معاش و معاد مردم از مسیر حق خارج و در گرداب ابتلائات آلوده به تفرق، اختلاط، امتزاج و انحراف گرفتار آید، چیزی جز گسست عهد مردم و ایجاد مانع بر سر راه ظهور قدرت نبود؛ ورنه ولی منصوب از جانب حق، یعنی آیت کبرای خداوندی، **علی‌الکلیه** از صلاحیت، علم و اذن برخوردار و تمامی شئون را نیز دارا بود؛ ولی اعمال ولایت در گرو قدرت بود، همانی که بی‌همراهی جماعت مسلمانان و ماندن آنان در گستره عهد و پیمان مجال ظهور نمی‌یافت.

این قدرت، مجال می‌داد تا مستضعفان و مؤمنان امکان رسیدن به اقتدار را بیابند و امر حق معطل بر زمین نماند.

از آن روز، با وجود آنکه تمامی امکان، یعنی صلاحیت، علم و اذن در میان اهل بیت نبی اکرم **صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم** و حجج منصوب حضرت حق جمع بود، ولی زمینه رسیدن مستضعفان بر مدار اقتدار فراهم نیامد و چنان شد که سال از پی سال و قرن از پی قرن بر حجم و گستره ظلم و تباهی و فساد افزوده شد تا آنجا که بنا بر پیش‌بینی نبی رحمت **صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم**، زمین آکنده از ظلم و جور شد و همه حجج الهی یکی واسپس دیگری کشته ظلم ظالمان شدند. واسپس این همه سال و قرن و همه تجربه‌های بشری، آخرین حجت خدا با تمامی صلاحیت و علم و اذن در انتظار بازگشت و تجدید عهد مردم

بر کرانه غدیر غیبت نشسته است تا با ذوالفقار کشیده، امکان اعمال قدرت و تأسیس دولت حقّه و کریمه را حاصل آورد و داد همه مظلومان را از ظالمان باز پس گیرد.

این سخن به معنی ضرورت تجدید نظر در رابطه یک طرفه ما با حجت حق، امام زمان علیه السلام است. عادت معتاد ما، استفاده بی حدّ و شرط از شفقت، رحمت و کرامت ولیّ خدا برای برآورده شدن حاجات ریز و درشت است و غفلت از انتظار حضرت، از ما.

بزرگ‌ترین انتظار حضرت، تجدید عهد، ماندن بر عهد و ایجاد آمادگی تمام برای یاری ایشان است، بدان گونه که این عهد و آمادگی عمومی، مجال بازگشت حقّ امام به خانه امام و ظهور قدرت اسلام را فراهم آورد تا از این طریق زمین از ظلم و جور پیراسته شود و دولت کریمه مجال استقرار پیدا کند.

در این مسیر شناسایی امام و حقّ امام در رأس همه امور است و تجدید عهد در گرو این شناسایی است.

اولین ظلم رفته بر امام، نشناختن امام است. برتری یافتن جماعت کثیری از خلفا و سلاطین در طول تاریخ حاصل ظلم اول و سلطه آنان بر تمامی امور و مناسبات مادی و فرهنگی خلق روزگار و اولویت اوامر آنان در نسبت با اوامر و نواهی امام معصوم علیه السلام حاصل شوم ظلم آخر؛ یعنی نشناختن حقّ امام است.

از همین مجرا فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر حقیقی و غیر وحیانی مجال بسط یافتند و چتر سیاه خود را بر سر خلق عالم گسترده‌اند؛ چون عموم فرهنگ‌ها و تمدن‌ها انعکاس و حاصل و محصول نظر و عمل اقوامی هستند که امام منسوب به خود را بر امام مبین و ولیّ حقیقی مسلمانان ترجیح دادند. از همین جاست که بلافاصله، شناسایی امامان اهل ظلم و ظهور خاستگاه

آنها در هیئت فرهنگ و تمدن اهل ظلم و عهدی که بشر با آنها و فرهنگ و تمدن ویژه‌شان منعقد کرده، ضروری و لازم به نظر می‌رسد. ما در این باره همان قدر کاهلی و سستی کرده‌ایم که دربارهٔ موضوع اول.

اصلاح رویکرد به فرهنگ مهدوی و گذار از نگرشی سطحی، عوامانه، یک‌سویه و عادت شده به همین معناست. تا این رویکرد اصلاح نشود، نوع عملکرد ما و گسترهٔ آن روی به صلاح نمی‌آورد. این در تکلیف همهٔ ما و به ویژه کسانی است که از مهدویت و فرهنگ مهدوی سخن می‌گویند. این حق امام است که شناخته شود و جایگاه حقیقی‌اش بر مردم مکشوف گردد؛ چنان که این حق مردم است که برای عهد و آمادگی به نحوهٔ شایسته، امام خود را بشناسند تا در میان طوفان بلا و ابتلاء، به دام شبهه و باطل نیافتند و ره به منزل مقصود ببرند. ان شاء الله.



ظهور تمامیت دین

در میان مکاتب، مکاتبی هستند که به رغم آنکه متوجه و یادآور دو ساحت ملکی و ملکوتی عالم و آدم می‌باشند، به دلیل غفلت از عامل، واسط و رابط اتصال این دو عالم، امکان جاری ساختن دریافت‌های منبعث از دین را در عرصه تاریخ پیدا نمی‌کنند.

از این گروه، جماعتی نیز تن به حیاتی دوزیستی می‌دهند. در خلوت و راز و نیاز و دعا و پاره‌ای مراسم و آداب مذهبی متوجه و متوسل به آیین‌های مذهبی می‌شوند و در جلوت (عرصه تاریخ) چشم به نظام‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ... منبعث از مکاتب الحادی و غیر دینی می‌دوزند. این جماعت خود و پیروانشان را در میانه آسمان و زمین معلق نگه می‌دارند، با آخرت و دنیایی ویران و ناقص و درگیر با بحران‌های گوناگونی که همواره مناسبات فردی و جمعی اینان را دچار مشکل می‌کند. این بحران، نتیجه طیفی حیات دوزیستی است.

ظهور و حضور تمامیت دین و پیوند خوردن آن با زندگی در گرو خلیفة الله است. به عبارتی ضروری این پیوند و جزو لاینفک و سنت ثابت آن است؛ چنان که در لسان ائمه دین درباره نقش و اثر این عنصر مهم در میانه هستی آمده است، «لولا الحجّة لساخت الارض باهلها؛ اگر حجّت نبود زمین و اهلش در هم پیچیده و به زمین فرو می‌رفتند».

این معنا صرفاً متوجه و منحصر در مراجعه مردم به حجت خدا نیست. حضور او در میانه زمین، ضروری تداوم حیات زمین و هستی است؛ چنان که درک حیات طیبه و تجربه تام آن نیز ضروری مراجعه و توسل و تمسک به ایشان و اعمال خواست آنها در همه مناسبات فردی و جمعی است.

در این نکته، راز غیبت امام معصوم علیه السلام نیز نهفته است. به تعبیر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله امام و حجت حق، چون خورشید غایب پشت ابر است. ایشان به دلیل غفلت مردم و ناسپاسی و بی معرفتی آنان و حسب تکلیف غایب از چشم مردمان، نقش سنتی و ناگزیر خود را به عنوان خلیفه و باعث دوام و بقای زمین (باذن الله) ایفا می کنند؛ لیکن بشر، به رغم آنکه بودنش را مرهون اوست، غافلانه در عرصه زمین سیر می کند و حیات پر بحران و کشمکش را تداوم می بخشد. نتیجه طبیعی این سیر و سفر، ظهور تدریجی و البته رو به فزونی بحران و ناهنجاری است تا آنکه در اثر یکی از دو واقعه زیر این سیر متوقف شود.

۱. بروز نوعی احساس تشنگی و نیاز تام، برای حضور حجت خدا در میان مردم و طلب و تقاضای جدی آنان و اجابت آن از سوی حضرت رحمان (امری که از آن با عنوان انتظار مثبت یاد می کنیم)؛

۲. رسیدن جهان و مردم جهان به بالاترین نقطه از بحران که ضرورتاً از هم پاشیدگی بزرگ و ظهور عظمای حضرت ولی الله الاعظم علیه السلام را در پی خواهد داشت.

وقوع دومی دردآورترین و سخت ترین واقعه ای است که چنانچه واقع شود، بشر ناگزیر تاوان همه ناسپاسی را خواهد داد؛ اما اولی حاصل لطف حضرت باری و انعکاس انابه و بازگشت به مشرب حقیقی و ناب است. در ادب و ادبیات دینی از واقعه اولی و نحوه حضور انسان در آن با عنوان انتظار

و عصر انتظار یاد می‌شود. عصری که به عصر ظهور می‌پیوندد. انابه و بازگشت در دو ساحت اتفاق می‌افتد. ساحت اول قرین با تجدیدنظر در نظام نظری و تجدید نظام معرفتی جدید مبتنی بر ولایت انسان کامل، یعنی خلیفة الله است که منجر به انعقاد عهد راستین و التزام قلبی بدان می‌شود و ساحت دوم تجدید نظر در نظام مدنی و نحوه بودن در عرصه تاریخ و حیات اجتماعی، آن هم مبتنی بر نظام معرفتی یاد شده است. چنان که بازسازی ساحت اول در گرو گفت‌وگوی جدی از مدخل بحث یعنی مقام خلیفة الله و شأن ایشان بود و بی‌آن تمامیت نظام نظری باطل و معلق می‌ماند (امری که از آن به عنوان جان مایه فرهنگ مهدوی یاد می‌کنیم)، بازسازی ساحت دوم، یعنی حضور تاریخی در گستره زمین نیز در گرو یک مدخل است. (امری که از آن به عنوان رکن آن فرهنگ در نسبت با حیات تاریخی انسان یاد می‌کنیم).^۱

شهید سید محمدباقر صدر در کتاب «سنت‌های تاریخی در قرآن»، ذیل آیه مبارکه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱ خدا سرنوشت قومی را به شرطی تغییر می‌دهد که آنها خودشان را تغییر دهند» می‌نویسد:

در اینجا تغییر به خود آن قوم نسبت داده شده؛ یعنی به کار آنها مربوط می‌شود. آنان باید بخواهند و به وجود آورند.^۲ تغییر اوضاع و شئون اجتماعی هر قومی رو بنای آن قوم است، تغییر بنیادی، تغییری است که در خود قوم پدید آمده باشد و هر تغییر دیگر، از این تغییر بنیادی سرچشمه گرفته است، مانند تغییر حالت نوعی، یا تغییر حالت تاریخی یا تغییر حالت اجتماعی قوم. بدیهی است مقصود از تغییر «ما

۱. سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۲. صدر، محمدباقر، سنت‌های تاریخ در قرآن، ص ۱۱۸.

بِأَنْفُسِهِمْ» تغییر در درون توده‌های ملت است؛ به طوری که محتوای باطنی جامعه، به عنوان یک ملت و یک قوم عوض شود و همچون نهالی باشد که پیوسته میوه‌های تازه و گوناگون از میوه‌های گذشته‌اش به بار آرد؛ وگرنه تغییر یک فرد یا دو فرد، یا سه فرد از افراد جامعه و ملت، نمی‌تواند موجب تغییر در یک جامعه و قومی باشد. قرآن متعرض حالت جدایی بنای خارجی از زیربنای باطنی شده و فرمودند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»^۱

و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباہکاری را دوست ندارد.»

این آیه می‌خواهد بگوید وقتی انسان کار تغییر و دگرگونی بر دلش نشست و در اعماق روحش اثر نگذاشت و خود را از درون نساخت، هیچ‌گاه نخواهد توانست سخن حق را به کار بندد و در نتیجه تا وقتی کلمات حق از قلبی شاداب از ارزش‌های انسان که محتوای سخن حق است، بر نیاید؛ هیچ‌گاه تحوّل در بنای جامعه صالح صورت نخواهد گرفت. در غیر این صورت سخن حق، الفاظی تو خالی و بی‌معنا و بی‌محتوا خواهد بود.^۲

کسانی که قادر به درک ضرورت هماهنگی و هم‌خوانی نظام نظری و

۱. سوره بقره (۲)، آیات ۲۰۴ - ۲۰۵.

۲. سنت‌های تاریخ در قرآن، صص ۱۴۷ - ۱۴۹.

حیات تاریخی و نحوه زیستن نباشند یا اساساً همراه این دو ساحت از حیات را به مصلحت خود شناسند، پیش از آنکه اهتمام جدی خود را مصروف اصلاح و بازسازی نظام نظری حاکم حاصل از سلطه طاغیان یا غفلت عالمان بر جان ملت کنند، بنای مدنی جاری و موجود در میان مناسبات مردم را که حاصل انحراف و التقاط و حتی انکار حق است، مستحکم می‌سازند. در این باره شهید صدر می‌نویسد:

در طول تاریخ، مصلحت فرعونی‌ها در این بوده است که چشم‌های مردم را از واقع‌نگری‌ها ببندند و وضع زندگی پست را که مردم با آن می‌گذرانند، در حد ایده‌آل بنگرند و ارزش آن را به مطلق برسانند و وضع موجود را به خداگونگی، به یک ایده‌آل بزرگ که نمی‌شود از آن درگذشت، برسانند. اینان می‌کوشند ملت را در چهارچوب افکار خود زندانی کنند، می‌گویند ملت باید در قالب وضع موجود به وضع آینده منتقل شوند و ایده‌آل دیگری را برگزینند و نباید آرزوی برتری در فکرش پدید آورد. این علت اجتماعی ایده‌آل‌گزینی‌های پست است.^۱

از همین روست که همواره جماعتی سیر در میان فرهنگ و تمدن بیگانه (از حق) را امری ناگزیر و موجبتی انکارناپذیر می‌دانند و جماعتی حسب بی‌معرفتی، تنبلی یا فریفتگی، آن را در زمره مصادیق و مظاهر سنت‌های مطلوب انبیا و اولیای دین علیهم‌السلام می‌شناسند و در کسب و تجربه مراتب آن می‌کوشند و مردم را به پاسداشت آن ترغیب می‌کنند. به زبان شهید صدر: می‌گویند ملت باید در قالب وضع موجود [فرهنگ و تمدن بیگانه] به وضع آینده [جامعه منتظران] انتقال پیدا کند. پیش از این اشاره شده بود که در تمامی

سال‌های قرن بیستم میلادی و پس از آن، مسلمانان آینده خود را ذیل مدینه مدرن و به اصطلاح توسعه یافته غربی دیده‌اند و همان را امام خویش ساخته‌اند.

در چنین وضعی، اقوامی که دستیابی به مدینه مدرن (مطابق الگوی غربی) را مطلوب خویش فرض می‌کنند، در خود و با خود دانه گیاهی را بارور می‌سازند که میوه‌ای تلخ را ثمر می‌دهد. حاصل این عمر و سرانجام آن جز موارد زیر نخواهد بود:

۱. استحاله در فرهنگ و تمدن بیگانه؛

۲. انفعال و پراکندگی حاصل از فقدان آرمان حقیقی (هم‌خوان با فطرت)؛

۳. سلطه بیگانگان بر مقدرات و مقدرات.

این همان چیز است که غرب استعماری آن را بهترین گزینه، جهت تداوم سلطه خویش بر سرزمین‌های اسلامی و مقابله با معارف و فرهنگ ولایی می‌شناسد.

کلام وحی و تعالیم نبی اکرم و ائمه معصومان علیهم‌السلام ما را به اتخاذ شیوه‌ای شرافتمندانه و مزین به خلعت جهاد و پیراسته از هرگونه ذلت‌پذیری دعوت کرده است.

شرافت شیعیان علی و آل علی علیهم‌السلام به پیروی تام از حجت خدا، خلیفه او و ولی بر حقش است. همان که تمامی بزرگی، عزت و شرف را در خود و با خود دارد و جهاد خلعت زیبایی است که آنان بر تن می‌کنند تا بیرق سبز و زیبای عهد با ولی الله الاعظم علیهم‌السلام همواره در اهتزاز بماند و گرد خواری و ذلت در برابر طاغیان عاصی و منکران خودکامه بر چهره حیات مسلمانان ننشیند و تنها در این صورت است که می‌توان با روی سرخ فراروی حضرت حق و در آستان برگزیدگان از خانه وی نشست و در صحن و سرای زیبایشان به آرامش و حیات ابدی رسید.

ولی، مخدوم یا خادم؟

مطالب ویژه و اطلاعات خاصّ موجود در میان آثار و گفت‌وگوهای علمای خاص، حکم استثنا در برابر قاعده را دارد. راز بیان شرط ورود به دژ لا اله الا الله از جانب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در جمع مردم «نیشابور» در همین نکته است.

چنان که مسلمانان سبیل و باب هدایت را درنیابند و معنی و مفهوم عبودیت و حقیقت ایمان را حاصل نکنند؛ نه تنها نصیبی از هدایت و فلاح نخواهند داشت؛ بلکه در میان طوفان ضلالت به حوادث زیر مبتلا خواهند شد:

۱. عصیان و نافرمانی از حکم حق؛
 ۲. تغییر و تبدیل اوامر و نواهی؛
 ۳. غوطه‌ور شدن در دریای شبهات؛
 ۴. اختلاط حق و باطل و حرام و حلال در مناسبات فردی و جمعی؛
 ۵. تعطیلی کامل احکام و فرامین خداوند؛
 ۶. ایجاد شبهه در حقّ محمد و آل محمد علیهم السلام و غصب مقام ایشان.
- هر یک از این پیشامدها در نسبت با اعمال، اخلاق و اعتقادات فردی و جمعی مسلمانان، آنان را حسب سنت‌های لایتغیر، مستعدّ گونه‌های مختلف آفت و بلا، مثل بیماری، نقصان مال، بلایای طبیعی در دنیا و

عقوبت و عذاب در آخرت می‌سازد.

در «دعای کمیل» که مستند به قول قطعی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، مؤمن با زاری و ندبه از خداوند می‌خواهد که گناहانی را از او ببخشد و بیامرزد که او را مستعدّ بلا و آفت می‌کند.

«اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذَّنُوبَ الَّتِي تَغَيَّرُ النِّعَمَ،
اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذَّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ،
اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذَّنُوبَ الَّتِي تَنْزِلُ الْبَلَاءَ،
اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذَّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ»^۱

حسب سنت‌های ثابت (که مجال بحث و بررسی دقیق آن در اینجا نیست) برخی از ذنوب باعث بسته شدن درب‌های آسمان و حبس شدن دعا می‌شوند، برخی باعث نزول بلا یا هستند و برخی نعمات را تغییر می‌دهند. باید پرسید در چنین وضعی آیا می‌توان به اتکای پندار و مبانی و مبادی غیر حقیقی علوم رایج و آرای برخاسته از اهواء، طیّ طریق کرده و ره به سلامت برد؟!

پیرو مخاطرات این امر است که حضرت ثامن الحجج علیّه السلام نیل به حقیقت و رهایی از آتش قهر و غضب را مشروط به مراجعه تام به ولایت تامّ حجت خدا اعلام می‌کنند.

این مراجعه، بی‌گمان به معنای اظهار علاقه و دوستی تنها نیست. اصلاح امور و تنظیم مناسبات فردی و اجتماعی، به گونه‌ای که متضمّن بروز حقایق و سریان زلال هدایت باشد، ربط مستقیم به مهر و اظهار مهر ندارد؛ اگر چه این محبت و اظهار آن، یعنی ولایت مستلزم و مقدم پذیرش ولایت و سرپرستی آن حضرات عالی مقام است. در باب ولایت و اظهار محبت،

۱. فراهایی از دعای کمیل.

اگرچه اهل ولایت خود را وارد در میدان ولیّ و گستره لطف او می‌کند و مسبب رفع پاره‌ای حوائج و نقصان او نیز می‌شود، مثل شفای امراض و رفع هموم، اما این به تنهایی موجب امکان ظهور ولایت آن اولیاء و اعمال آن در تمامی ساحت‌ها نمی‌گردد.

در واقع، این نحوه از معامله و حتی عدم مراجعه، اگرچه ولیّ را از منصب ولایت دور نمی‌کند (مراجعه یا عدم مراجعه مردم نسبتی با شأن ولیّ که در خود و با خود مجموعه صفات متعالی را دارند، ندارد)؛ لیکن میدان عمل و حضور او را محدود می‌سازد و برخورداری از چتر و سایه‌سار نخل بلند ایشان را منحصر در رفع حوائج خرد و حقیر می‌نماید. این مراجعه حقیرانه در حقیقت، ناظر بر به خدمت در آوردن ولیّ است و نه در خدمت ولی در آمدن. مسلمانان، اولیاء را در خدمت خود می‌آورند و دایره نظر و اعمال ولایت ایشان را محدود و منحصر می‌سازند. اینان بی‌آنکه بدانند، در تمامی مناسبات ولایت خود را جاری می‌سازند و در موارد نادر و در اضطرار چشم به اعمال ولایت اولیای خدا می‌دوزند. شرطی که حضرت ثامن الحجج علیه السلام بدان اشاره می‌کنند.

ضروری ایمان و عبودیت و قبولی اعمال و شرط مخاطب «ارْجِعِ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»^۱ واقع شدن است. به عبارت دیگر، ضرورتاً همه اوامر و نواهی حق از محراب باب الله و صراط الله به بندگان می‌رسد. «السَّلَامُ عَلَيَّ مَظْهَرِي أَمْرًا لِلَّهِ وَ نَهْيًا»^۲.

از همین روست که اهل ولایت، ولیّ را میزان قبولی اعمال می‌شناسند؛ چنان که در فرازهایی از ادعیه، خطاب به حجج الهی علیهم السلام آمده است:

۱. سوره فجر (۸۹)، آیه ۲۸.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

«اشهد ان بولايتك تقبل الاعمال و تركي الافعال و تضاعف الحسنات
و تمحي السيئات؛^۱

شهادت می‌دهم به ولایت تو که پذیرفته می‌شود به شما اعمال و پاکیزه
می‌شود افعال و مضاعف می‌گردد حسنات و نابود می‌شود سیئات.»

کتاب ادعیه استناد روایات منقول از رسول اکرم ﷺ و ائمه دین علیهم السلام
مشحون از این خطاب‌هاست.

وقتی مردانی در ظاهر و باطن و در صورت و سیرت مظهر تام صفات و
اسمای کمالی می‌شوند و به عنوان ما به ازاء تام و عینی عبودیت، حقیقت
هستی را در خود و با خود متجلی می‌سازند، تکویناً به مثابه میزان اعمال
ظاهری و باطنی سایر بندگانی می‌شوند که از منزلت و مقامی ذیل آن
حضرات برخوردارند و به عنوان خلیفة الله، حکمشان درباره عباد عین
حکم حق است، نواختشان عین نواخت و نوازش حق و قهرشان عین قهر
حضرت حق است.

در مقام تشریح نیز خداوند از طریق کلام وحی، بندگان را متذکر شأن
اینان نموده و با اعلام اراده تام خود، عصمت و دوری آنان را از هر گونه پلیدی
و رجس (در ظاهر و باطن) یادآور شده است؛ از این رو احیای نظام معرفتی
مبتنی بر ولایت معصوم، ناظر بر رجحان دادن بر ولی حق به عنوان قطب عالم و
دایر مدار هستی (به اذن الله) است. به گونه‌ای که سایر مدارج و مراتب ملکی
و ملکوتی در نسبت با آن معنی پیدا می‌کند؛ در حالی که امروزه مسلمانان،
در پی بروز التقاط و امتزاج علوم جدید (که جملگی مبتنی بر تفکر انسان‌مدار
و مذهب اومانیسم است) و معارف دینی، همه موجودات را در عرض هم

۱. زیارت حضرت صاحب الامر (ع).

می‌نگرند و از صورت‌بندی طولی نظام خلقت غفلت می‌ورزند.

پرسش از خدا، انسان و جهان در نظام فکری و نظری غربی و بازپرسی از مبادی و مبانی آن با اتکای به مبادی و مبانی دینی منبعت از کلام وحی و قول و فعل حجج الهی از اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و البته پیراسته از هر گونه التقاط و امتزاج با شائبه‌های متافیزیکی و علمی غرب، پیش و بعد از رنسانس، مقدمه‌آیی نظام معرفتی مبتنی بر ولایت انسان کامل است.

نظام معرفتی مبتنی بر ولایت انسان کامل، ناظر بر ابتدای عالم مغفول و مهجور در وقت غلبه عالم غربی و فرهنگ و تمدن طاغوت زده آن است. جان مایه و باطن این نظام بر ولایت استوار است، همان که به عنوان باطن هستی و قطب عالم امکان باعث دوام و قرار عالم ملک و ملکوت به اذن الله است. خلیفه الله، چنان که از مفاد آیه مبارکه «انّی جاعل فی الارض خلیفة» برمی‌آید، راز خلقت، واسط عالم غیب و شهود، معنابخش و تنظیم کننده رابطه میان انسان، طبیعت و مبدأ هستی است. در واقع، در میان مثلث خدا، طبیعت، جهان هستی و انسان. خلیفه الله، پیوند میان این سه را ممکن می‌سازد.

شاید هیچ نقطه‌ای در طول حیات و گستره خلقت عوالم، مهم‌تر از نقطه جاری شدن انسان در تاریخ نباشد. نقطه عطف خروج انسان از اجمال به تفصیل و نقطه حضور در عرصه طبیعت.

نقطه ضعف بسیاری از مکاتب نیز در همین موضوع است. برخی از این مکاتب از وجه معنوی و حیثیت الهی عالم و آدم غفلت می‌ورزند و انسان را موجودی تک‌ساحتی معرفی می‌نمایند که بسته دنیا است و برخی دیگر چنان مشغول مباحث متافیزیکی می‌شوند که از تاریخ و مسیر در عالم خاکی و ضرورت حضور و حیات انسان در گستره خاک غافل می‌مانند.

قصه ما و اهل بیت علیهم السلام

لن تتالوا البرّ حتّى تنفقوا ممّا تحبّون
شب تاریک و سبکباران ساحل
می نشینی بر کرانه، می کشی از دل زبانه
او به میدان در نبردی با ستمکار زمانه
می شود ناگه به سویش تیری از دشمن روانه
قامت سرو بلندش بشکند چون از میانه
شکر خالق می گزاری، بر لبست هست این ترانه
لن تتالوا البرّ حتّى تنفقوا ممّا تحبّون

* * *

روزی ظریفی از طریق پست الکترونیکی عکسی برای من فرستاده بود که دیدنی و قابل تأمل بود. شاید شما هم آن را دیده باشید. عکس یک اسکناس پانصد تومانی. آنچه که آن اسکناس را از میلیون‌ها برگ دیگر متفاوت می ساخت، انبوه جملاتی بود که با خودکار آبی پشت اسکناس نوشته شده بود. گویا این اسکناس را از داخل ضریح یکی از امامزاده‌ها بیرون آورده بودند. صاحب اسکناس که زائر محتاج و دست به دامن امامزاده جلیل‌القدر بوده، تمام حاجات ریز و درشت خودش را پشت اسکناس نوشته بود؛ به گونه‌ای که سرتاسر اسکناس، پوشیده از جملات و

فهرست حاجت‌های آن حاجتمند شده بود؛ از جمله در این فهرست درمان درد مزمن و صعب‌العلاج مادر پیرش، قبولی در کنکور دانشگاه، درخواست خرید خانه مسکونی، تهیه نان شب بچه‌ها و ... همگی صدر تا ذیل آن برگ اسکناس را پر کرده بودند. اگر کسی حوصله می‌کرد و معادل ریالی هزینه بخشی از نیازمندی‌های آن زائر را محاسبه می‌کرد، چیزی حدود سیصد میلیون تومان لازم می‌آمد تا مشکلاتش مرتفع شود. بخش‌های دیگر که اساساً با میلیاردها ریال و دلار هم دست یافتنی نبودند.

شاید آن زائر از یاد برده بود که با بلایی که بر سر اسکناس پانصد تومانی آورده، دیگر هیچ راننده تاکسی هم حاضر به قبول آن از هیچ مسافری نبود، بگذاریم و بگذریم.

قصه ما و اهل بیت علیهم‌السلام به اینجا رسیده که گاه از روی جهالت ما، به ازای یک کاسه آش نذری و یک هزار تومانی که به صندوق‌های جمع‌آوری صدقات کنار خیابان می‌اندازیم، سیصد میلیون تومان طلب می‌کنیم. می‌خواستیم عرض کنم که این گونه معامله کردن، یعنی ذوات مقدسه را در یک ضریح نقره‌ای به ودیعه گذاردن و در وقت عرض نیاز به سویشان دویدن، به مزاح نزدیک‌تر است تا ولایت‌مداری.

اگر نگوئیم به نوعی، ظالمانه‌ترین معامله‌ای است که در حق یک انسان معمولی می‌توان داشت تا چه رسد با برگزیده‌ترین مردان صالح، مصلح و معصوم خداوند. پُر واضح است که زائر، اسکناس اهدایی پانصد تومانی را ما به ازای حاجاتی که برآورده می‌شود، نمی‌شناسد و بنده هم نمی‌خواهم عرض کنم برای رفع حاجات ریز و درشت نباید به سوی ابواب حوائج رفت. آنان سادات و موالیانند و به دلیل رفعت مقام و شأن و عزتی که نزد خداوند دارند، در مقام شافع، واسطه شایسته‌ای برای برطرف شدن حاجاتند و از

روی شفقت و به اذن الله، هماره یاری رسان حاجتمندان و سائلانند و چه بهتر که ما همه حاجاتمان را نزد ایشان ببریم و از تکدی نزد صاحبان جاه و مال دنیوی که در بی عنایتی شهره‌اند، پرهیز کنیم؛ اما می‌خواهم عرض کنم، معامله یک سویه ما از این رو ظالمانه است که تنها برای رفع حاجات دنیوی ریز و درشتمان به سوی این حضرات می‌رویم و در باقی ماجراها و سیر و سلوکمان در گستره زمین، رویکردی به آنان نداریم و گوش جانمان در برابر خواسته‌ها و فرامین آنها که عین فرامین و اوامر و نواهی حضرت حق است، بسته می‌باشد.

این سخت‌گوشی عین آکنده‌گوشی است. گوشمان چنان آکنده است که شنوایی را از دست داده است.

پوشیده و بی‌آنکه بر زبان بیاوریم، آن حضرات را در خدمت هواجس خویش وارد کرده‌ایم؛ بی‌آنکه حقی در امر و نهی برای آنان قائل باشیم. اگر نیک بنگرید، در معاملات و مناسبات سال و ماه ما مردم، آن وقت که به تجربه پیری و کهنسالی نشستیم و به عبارتی عموم جوارح و اعضای فعال بدنمان روی به کهولت نهاد، برای استخوان سبک کردن در صف اول جماعت مساجد بیتوته می‌کنیم و نوبت می‌گیریم. متأسفانه در آن موقع هم سر در پی تضمین ملکیت غرفه‌ها و رواق‌های بهشت و افزایش تعداد حوریه‌ها گذاشته‌ایم. این هم از همان جنس معامله‌ای است که بدان خو کرده‌ایم. عمل ما، تابعی از عمل تجار است که همه چیز و همه کس را برای تجارت و سود می‌خواهند.

روزی برای زیارت قبور شهدای مدفون در «بهشت زهرا»، گذارم به قبر شهید مجید حداد عادل افتاد. قطعه شعر بسیار زیبایی بر سنگ قبر حک شده بود بر وزن این آیه قرآنی «لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبون» همین

آیه هم به عنوان مصرعی از ابیات بیان شده بود. آن قطعه را در مطلع مقاله ذکر کردم. معنی آیه این است: خداوند کریم می‌فرماید: «هیچ‌گاه به مقام برّ و نیکی نمی‌رسید؛ مگر آنکه آنچه را که دوست دارید، انفاق کنید.» شاید این پاسخ زیبا و رندانه‌ای باشد برای این جمله دعایی که گاه می‌خوانیم «رَبَّنَا فَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْاِبْرَارِ؛ ای ربّ ما و خداوند ما، گناهان ما را ببخش، سیئات و آلودگی‌های ما را بپوشان و ما را در زمره آنان بمیران!»

این درخواست قرار گرفتن در صف ابرار بسیار بلندتر از تقاضای آب و نان و شغل است و معمولاً برای نیل بدان هم کسی اسکناسی در ضریح امام‌زادگان نمی‌اندازد؛ اما تقاضای بلندی است. درخواست ورود در جمع ابرار و محشور شدن با ابرار.

آن آیه شاید پاسخی برای این تقاضا باشد. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ» شرط برآورده شدن این دعا، انفاق دوست داشتنی‌ترین داشته‌هاست. اگر همان لحظه که دست به دعا برداشته‌ایم، صدایی ما را مخاطب قرار دهد که ای سائل در ازای آن، چه خواهی داد؟ آیا پاسخی داریم؟

شاید گمان کنیم دست در جیب کردن و یک برگ اسکناس مچاله شده یا اتو کشیده پانصد تومانی را در کف دست فقیری افکندن، پاسخ سؤال خواهد بود و ما به ازای حاجت! آیا دوست داشتنی‌ترین چیز از جمع جمله دارایی‌های ما، همین اسکناس و حتی یکصد برابر آنست؟ بی‌شک چنین نیست! آیه هم پاسخ می‌دهد: «لَنْ تَنَالُوا» نمی‌رسید؛ ایجاد و درک آمادگی انفاق تمام و انفاق دوست‌داشتنی‌ترین داشته‌ها، شرط تجربه آن مقام است. شاید استقرار در مقام آمادگی تمام برای انفاق تمام، در خود و با خود، تجربه مقام ابرار را نهفته داشته باشد.

حکایتی شنیدنی در آثار یکی از اهل زهد و معرفت در خاطر دارم که خلاصه آن را بیان می‌کنم. شاید حکایت در یکی از آثار مرحوم شیخ عطار نیشابوری آمده باشد. مردی صاحب مکنّت و جاه و جلال، هر از چندی به نزد یکی از بزرگان اهل معرفت می‌آمد و از وی تقاضای معرفت و مقام اهل راز و امثال اینها می‌کرد. وقتی تقاضا مکرر شد، شیخ او را صدا کرد و از وی خواست به بازار قصابان رفته و شکمبه گوسفندی خریده و بیاورد. این موضوع بر مرد بسیار سنگین آمد. سال‌های درازی خدمت کاران آشپزخانه او را خدمت کرده بودند و حالا باید برود به بازار قصابان و شکمبه خریداری کند و پیش چشم رهگذران کوچه و بازار بیاورد. با این همه پذیرفت و بر خود چیره شد و رفت.

آن صاحب مکنّت، شکمبه به دست بازگشت و به محضر شیخ رسید. به او گفته شد به سر جوی آب میان شهر رفته و شکمبه‌ها را تمیز کند و باز گردد.

این تقاضا سخت‌تر از خرید شکمبه بود. با این همه به جا آورد و بر خود فائق آمد و در خود شکست. دیگر از آنچه برای خود قائل بود، از اعتبار و خدم و حشم و لباس فاخر که به سبب آن بر دیگران می‌نازید، چیزی نمانده بود.

در برگشت، شیخ فرمود: به آشپزخانه برو، شکمبه را طبخ کند و در کسوت خادمان، مؤمنان را پذیرایی کند... بگذریم!

تا این حیثیت و اعتبار ظاهری، پیش چشم قربی دارد و آمادگی کندن آن همه را از خود نداریم، آن تقاضای بلند، نوعی گستاخی است.

تا برای مردم و برای مؤمنان خود را به زحمت نیافکنده باشیم تا در جانمان این اتفاق نیفتاده باشد و اتفاق در جانمان و عملمان متجلی نشده

باشد، راه به جایی نخواهیم برد. به صرف دست به دعا برداشتن، نماز مستحبی فراوان خواندن و بی‌خبر از آنچه بر خلق روزگار می‌گذرد، روزگار گذراندن، چیزی عایدمان نخواهد شد.

ما در خدمت در نیامده، سودای درک مدارج عالی ملکوت اعلا در سر می‌پروریم. دیگران را به سختی می‌افکنیم؛ اما خود تحمل بار مؤمنان نمی‌کنیم. تردیدی نیست که در میان شهرهای شلوغ می‌توان مردانی را یافت که هنوز حاجت بر زبان نیاورده، حاجت روایند. آنان قبلاً در خود، مقدمات را حاضر ساخته‌اند، استعداد برکشیده شدن را در خود فراهم آورده‌اند.

چرا گمان می‌کنیم با به جا آوردن صورت اعمال و احکام و حتی اصرار ورزیدن در آن و گاه ابتلا به وسواس در ادای حروف ادعیه و اذکار از مخارج صحیحش از زمین جسته و بر آریکه عیش و تنعم بهشتی می‌توان نشست؟ این سخن از بنده نیست.

خداوند کریم در آیه مبارکه می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ...»^۱ نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید.» اینکه جمله همت خود را مصروف قبله و کشف سمت و سوی دقیق آن برای بر پا داشتن نماز کنید، بر نیست. این انفاق‌کنندگان به خویشان و یتیمان و مسکینان و واماندگان و بردگان، این زکات دهندگان و راست قامتان در وقت هجوم محرومیت‌ها و بیماری‌ها و جنگ‌ها هستند که از ابرارند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۲

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۷.

۲. همان.

آنان صادقان راستگو و پرهیزگارانند.»

در جمله این شرایط بیان شده، برای احراز مقام برّ، خود را به سختی افکندن در خدمت به محرومان و مسکینان، بر دوش کشیدن رنج از پای افتادگان و گذار از بهترین داشته‌ها در مسیر رفع حاجت حاجتمندان پُر رنگ‌تر از هر امر و تکلیف نمودار می‌شود.

شاید راز بسیاری از پاسخ نگرفتن‌ها در وقت التجاء و التماس در همین امر نهفته باشد.

در خدمت درنیامده، با چند صبا رکوع و سجود خشک و خالی، طالب طیّ الارض و دیدار امام زمان علیه السلام نیز می‌شویم.

هیچ در احوال بسیاری از مؤمنان ملاقات کننده با امام زمان علیه السلام و صاحبان کرامت مطالعه کرده‌اید؟ کم نیستند حمّالان و قفل‌سازان و خادمانی که امام علیه السلام به ملاقات آنان آمده‌اند یا آنان را واسطه فیض رساندن به سایر حاجتمندان ساخته‌اند؛ در حالی که جمع کثیری از زاهدان و عابدان، واسپس سال‌ها عبادت و زهد و علم، پا از آستانه مسجد هم بیرون نگذاشتند تا چه رسد به طیّ الارض و دیدار ملکوت آسمان و زمین. بد نیست از لسان «قرآن» درباره اوصاف ابرار بشنویم:

«انّ الابرار یشرّبون من کاس کان مزاجها کافورا...!»

به یقین، ابرار و نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است. از چشمه‌ای که بندگان خاص (عبادالله) خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند، آن را جاری می‌سازند.

آنها وفاکنندگان نذر خودند و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است

(قیامت) می ترسند و غذای خود را با آنکه بدان نیازمندند، به «فقیر» و «یتیم» و «اسیر» اطعام می کنند.

آنها می گویند: ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. ما از پروردگارمان ترسانیم، در آن روزی که عبوس و سخت است.

به خاطر این عقیده و عمل خداوند آنان را از شرّ آن روز ننگه می دارد و از آنها استقبال می کند؛ در حالی که شادمان و مسرورند و در برابر صبرشان، بهشت و لباس های حریر بهشتی را به آنها پاداش می دهد...» ترجمه آیات ذکر شده، از سوره «انسان» یا «هل اتی» بود. بد نیست بدانیم این سوره در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. شأن نزول آن نیز به واقعه ای شنیدنی بر می گردد. علمای بسیاری از عامه و خاصه، این واقعه را ذکر کرده اند.

روزی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بیمار شدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به همراه جمعی به عیادت آنان آمدند و به امام علی علیه السلام پیشنهاد کردند تا برای شفای فرزندان خود نذری کند. امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و کنیزشان، فضا نذر کردند که اگر آن دو شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. حسن و حسین علیهما السلام از بیماری شفا یافتند و آنان برای ادای نذر خود، روزه گرفتند؛ در حالی که چیزی در خانه نداشتند.

امام علی علیه السلام از شمعون خیبری سه صاع جو به قرض گرفت. فاطمه علیها السلام یک صاع آن را آرد کرد و پنج قرص نان پخت. هنگام افطار سائلی (فقیری) بر در خانه آمد و گفت: سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله فقیری مسلمانم، غذایی به من دهید. خداوند به شما از غذاهای بهشتی عطا کند. آنان مسکین را بر خود مقدم داشتند و در آن شب جز آب ننوشیدند. روز دوم را همچنان

روزه گرفتند. به هنگام افطار، یتیمی بر در خانه آمد و آنان غذای خود را به وی دادند. در سومین روز نیز به هنگام افطار، اسیری به در خانه آمد و آنان سهم غذای خود را به او بخشیدند. صبح هنگام امام علی علیه السلام دست حسنین علیهم السلام را گرفته و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را مشاهده کرد که از شدت گرسنگی می لرزیدند، فرمود:

«مشاهده چنین حالی در شما برای من بسیار دشوار است.» سپس برخاست و به همراهی آنان وارد خانه فاطمه علیها السلام شد و ایشان را دید که در محراب ایستاده؛ در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشتش چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناراحت شد. در همین هنگام جبرئیل فرود آمد و گفت:

«ای محمد این سوره را بگیر. خداوند با چنین خاندانی، به تو تهنیت می‌گوید.»^۱

آنگاه سوره «هل اتی» را بر او خواند.

حقیقت برّ، در وجود محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم متجلی گشته و صفت برّ، مخصوص ایشان است. آنان ابرارند و مابقی طالبان مقام برّ، به شرط حصول شرایط، تابع ابرارند.

برّ به شکل تام و تمام در وجود مبارک امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام متجلی است و مقام شامخ ابرار برای ایشان است که واجد تام صفات ابرار در اطعام مساکین، انفاق و وفای به نذرند «لِوَجْهِ اللَّهِ». در جان اینان جمله این اعمال در خلوص تمام برای خشنودی خداوند اتفاق می‌افتد، بی‌آنکه ما به ازاء از خلق عالم مطالبه نمایند.

چنان‌که آیه‌های مبارکه هشت و نه در سوره «هل اتی»، بر آن صراحت دارد.

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، صص ۶۱۱-۶۱۴.

«إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»^۱

ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.»

سایرین از مردم، تحت توجهات و عنایات خاندان ابرار (محمد و آل محمد علیهم‌السلام)، با تاسی به فضائل و سیره و سنت کامل و پسندیده ایشان، اهل نیکی و برند و نوشنده از شراب برآمده از سرچشمه خاندان ابرار.

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»^۲

چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و [به دلخواه خویش] جاری‌اش می‌کنند.»

حسن بن مهران در حدیث خود نقل می‌کند:

منظور چشمه‌ای است در منزل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که به خانه‌های پیامبران و مؤمنان روانه می‌شود.^۳

نه تنها مؤمنان، بلکه جمله پیامبران نیز نوشنده این شرابند از جامی آمیخته با کافور.

هر سخاوتمندی در سخا و هر شجاعی در شجاعت و هر نیکمردی در نیکویی، و امدار سرچشمه جمله سخاوتمندی و شجاعت و نیکویی و بر است.

اینان، با معرفت و آگاهی از مقام و منزلت والای آن ابرار، خود را پاسدار و امدار با وفای پیمان ولایت خاندان وحی می‌شناسند.

صَفَّار در «بصائر الدرجات»، از قول حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت

۱. سوره انسان، آیه ۹.

۲. همان، آیه ۶.

۳. البرهان، ج ۹، ص ۳۲۰.

می کند که:

از ایشان پرسیدم که منظور از یوقون بالذر؛ وفاکنندگان به ذر چیست؟
فرمودند: «نسبت به آن عهد و پیمانی که در خصوص ولایت، از آنها
گرفته شده است، برای خدا وفا می کنند.»^۱

طالبان آبشخور نیکی و نیکنامی ابرار، وفاداران به عهد و پیمان خداوند
درباره ولایت و مقام اهل بیت علیهم السلام اند و این وفاداری، شرط قبولی جمله
داد و دهش و اطعام مساکین نزد آنان است و پیش نیاز ضروری آن؛ ورنه
جمله خلق روزگار به مناسبت های مختلف درباره اطعام فقیران و دستگیری
درماندگان قیام می کنند. قیام آنان، ضرورتاً آنان را واجد صفت ابرار و مقیم
کوی بر نمی سازد.

خداوند کریم در آخرین آیات از سوره «هل اتی» می فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا»^۲

این [آیات] پندنامه ای است تا هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار
خود پیش گیرد.»

آنکه گوش جانش باز و نیوشای حق باشد، از این آیات (هل اتی) یادآور
می شود که صراط مستقیم رسیدن به حق که عین فلاح و رستگاری است،
جز ولایت حقیقی صاحبان درجه تام و تمام بر و مصادیق صراط مستقیم
نیست.

پاداش آنان که گام در مسیر ابرار می گذارند، مسیری که در انتها و در
عالی ترین مرتبه آن اهل بیت علیهم السلام مقام گرفته اند، نوشیدن شراب ولایت
علی السلام و اولاد ایشان است؛ شرابی که چشمه آن در خاندان وحی است.

۱. بصائر الدرجات، ص ۹۸، ح ۲.

۲. سوره انسان (۷۶)، آیه ۲۰.

محمد بن یعقوب با سلسله اسناد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که از حضرت درباره این سخن خداوند عزوجل «إِنَّ هَذِهِ تَذَكْرَةٌ» سؤال شد، فرمود: «منظور ولایت است.» عرض کردم: منظور از رحمت در آیه «يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَةٍ» هر که را بخواهد به رحمت خویش در می آورد.» چیست؟

حضرت فرمودند: «ولایت» ماست.

رحمت اعطایی به ابرار هم «ولایت» اهل بیت علیهم السلام است.

به عبارت دیگر، شراب و ساقی و ساغر، همه اوست. از دست هم آنان، شراب ولایت به تشنه کمان مستحق و مستعد بر نوشانده می شود؛ شرابی که عین رحمت است.

ابن شهر آشوب در «مناقب» در همین باره از قول امام باقر علیه السلام می نویسد:

«يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَةٍ»

رحمت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

شاید با کسب اجازه از محضر مبارک امیرمؤمنان علیه السلام که خود آیه «بر» و «طریق» نیل به سرچشمه ابرار و ساقی شراب گوارای ولایت و رحمت است، بتوان گفت:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تَتَفَقَّوْا مِمَّا تُحِبُّونَ»

هرگز به این سرچشمه بر و نیکی متجلی شده در ولایت اهل بیت علیهم السلام نمی توان نائل شد و از دست نازنین آنان نمی توان جامی آکنده از شراب ولایت که عین رحمت و رستگاری است، نوشید؛ مگر آنکه مؤمنان اهل ولایت، جمله دوست داشتنی ترین داشته ها را نثار قدوم مبارک آنان کنند،

صمیمانه و بی‌ما به ازاء در طریق قرب و حبّ الی الله؛ چنان که آنان خود، چنین بودند و چنان کردند تا آنکه محلّ نزول آیات «هل اتی» شدند.

چنان که در زیارات، خطاب به این عزیزان می‌گوییم:

چه شیرین است نام‌هایتان،

چه گرمی است جان‌هایتان،

چه بزرگ است مقامتان،

چه برجسته است منزلتان،

چه با وفاست عهدتان،

چه راست است وعده‌هاتان،

کلامتان نور است و فرمان‌هاتان رشد و رستگاری،

اعمالتان خیر است و عاداتتان احسان و نیکی،

شیوه‌هایتان کرم است و شأنتان حقّ و راستی و مدارایی.

گفتارتان حکم است و حتمی و رأیتان دانش و بردباری و دوراندیشی!...

همانا شما یید روشنایی طریق خوبان و راهنمای ابرار و نیکان!

شما یید حجت‌های خدای جبار!

از این روست که خداوند به وجود شما باران می‌باراند، آسمان را

برقرار می‌دارد و اندوه و سختی را مرتفع می‌سازد! شما یید شاهراه

راست و شاهدان دنیا!

شفیعان جهان آخرت شما یید و بازگشت جمله خلق روزگار به سوی

شماست ...

«زیارت جامعه» را در وقت عرض ادب و زیارت جمله حضرات

معصومان علیهم‌السلام قرائت می‌کنیم، چون آنان نور واحدند و در جمیع صفات و

کمالات صاحب و واجد کامل‌ترین مرتبه‌اند، نسبت به جمله خلائق ملکی و

ملکوتی. آنان، صاحبان نعمت و امان زمین و زمانند، واسطه فیض حضرت خداوندی و دستگیر بندگان در همه امور این جهانی و آن جهانی.

با این توصیفات، چگونه است که در معامله‌ای از سر بی‌انصافی، به جای آنکه در خدمت آنان درآییم و در این باره چاره‌اندیشی کنیم، آنان را با همه عظمت وجودی، از سر نادانی و جهالت در خدمت خویش می‌طلبیم؟

چگونه است که از بذل مال و اعتبار و آبرو درباره ایشان دریغ می‌ورزیم و در همان حال در خدمت تام و تمام فرومایگان چون خود وارد می‌شویم و از بذل هر چه داشته‌های خدادادی است، دریغ نمی‌ورزیم؟

راز بخش بزرگی از بن‌بست‌ها و بحران‌های عارض شده بر حیات فردی و اجتماعی ما، به معامله بی‌انصافانه ما با اهل بیت علیهم‌السلام برمی‌گردد، به استغنا جستن ما از ایشان.

وجهی از راز تأخیر طولانی در واقعه شریف ظهور کبرای حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام و ابتلای عمومی ما به اضطرار و اضطراب عصر غیبت، به گسست عهد ما با امام زمان علیه‌السلام و در خدمت نیامدنیان بر می‌گردد.

راز غالب آمدن فرزندخواندگان ابلیس بر ساحات حیات فرهنگی و تمدنی مستضعفان و مسلمانان، به مبنا و محور قرار ندادن رأی و حکم اهل بیت علیهم‌السلام و ملاک عمل نشناختن قول ایشان در جمله امور مادی و فرهنگیمان بر می‌گردد.

ما را - برای خروج از اضطرار و اضطراب آخرالزمانی - راهی جز مراجعه به ایشان و درک این معنا نیست.

برای ما مفتری نیست، جز آنکه از ژرفای جان اعلام کنیم:

ای برگزیدگان و ای عزیزان!

آنکه از شما روی برگرداند، از دین خارج گشته است.

آنکه ملازمت و همراهی شما را برگزیند، به حق رسیده است.
و آنکه در حق شما کوتاهی کند، نابود گردیده است.
زیرا که: «والحقُّ معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهلُّه و معدنُهُ»
والسلام.

بد نیست در پایان این قطعه شاعرانه شهید مجید حدّاد عادل را هم
بخوانیم. مردی که سنگ گورش سند مدّعی اوست.
می‌نشینی بر کرانه، می‌کشی از دل زبانه
او به میدان در نبردی با ستمکار زمانه
می‌شود ناگه به سویش تیری از دشمن روانه
قامت سرو بلندش بشکند چون از میانه
شکر خالق می‌گزاری - بر لب‌ت هست این ترانه
لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون

راز بقای ایران، مأموریت ایران است

دربارهٔ رابطه و پیوند «ایران» و ایرانیان با اسلام، آثار مختلفی به رشتهٔ تحریر در آمده است. در عصر پهلوی هم مورخان و به ویژه فراماسونرها از منظر ویژهٔ خود دربارهٔ وجوه مختلفی از این رابطه بسیار نوشته‌اند.

اتکای نویسندگان و پژوهشگران معاصر ما، با دریافت انسان‌مدارانهٔ اومانیستی و غفلت آنان از مفاهیم بلندی چون مشیت الهی، طراحی تقدیر آسمانی، وقت، راز و حکمت تاریخ، باعث بوده تا جملگی در وهم و پندار بمانند و قادر به کنار زدن هیچ پرده‌ای و مکشوف ساختن هیچ راز پوشیده‌ای که حقیقت آن نزد خداوند و حضرات معصومان علیهم‌السلام است، نشوند و به عکس بر گستره و حجم ابهامات و تردیدها بیافزایند. من نیز به هیچ روی ادّعای کنار زدن پرده‌های راز و مکشوف ساختن پوشیده‌ها را ندارم، به قول حکیم طوسی:

همه تا در آن، رفته فراز به کس وانشد این در راز، باز

اما در این باره می‌توان پرسید:

آیا هیچ‌گاه مجال تأمل دربارهٔ ورود اسلام به ایران و شکست سپاه یکصد و بیست هزار نفری مجهز و مجرب آنها در برابر ارتش سی هزار نفری مبتدی و آزمون ندیدهٔ مسلمانان داشته‌اید؟ این شکست با هیچ‌یک از قواعد استراتژیک و فنّ میدان‌داری که ایرانیان در آن سرآمد بودند، قابل تحلیل نیست تا چه

رسد به اینکه به دنبال بافندگان وهم و پندار مدعی پیروزی اسلام با شمشیر شویم. لشکر چهارهزار نفری رستم فرخزاد که در برابر سپاهیان مسلمان اسلحه‌ها را بر زمین نهاده و به عنوان اولین گروه از موالیان در «کوفه» وارد شدند، هیچ گاه فکر نمی‌کردند که در دستان طراح تقدیر، رقم زننده به سرنوشتی خواهند شد که نام آنها را تا جویندگان علم در پروین بالا می‌کشد. آیا هیچ گاه درباره پیوند و ازدواج دختر پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، یعنی شهربانوی گرامی با حسین بن علی علیه السلام و تولد معصوم چهارم، یعنی حضرت زین العابدین علیه السلام اندیشه کرده‌اید؟ تنها فرزندی که از خانه‌اش سلسله امامت تا آخرین وصی رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ادامه پیدا می‌کند؟ به عمر دراز سلمان فارسی چطور؟ و اسلام آوردنش و ارتقای جایگاهش تا منزلت اهل بیت علیهم السلام و نیز حضور ایرانیان در اردوگاه مختار ثقفی و جمع انتقام‌گیرندگان خون امام حسین علیه السلام؟ مورخان نوشته‌اند که در اردوگاه مختار ثقفی، عموماً به زبان فارسی سخن می‌گفتند. چه کسی می‌تواند پرده از راز مهاجرت و شهادت امام هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بردارد و صدها نفر از فرزندان و نوادگان امام هفتم علیه السلام که در گوشه گوشه این سرزمین فراخ، هر یک نردبانی نورانی به سوی آسمان بر کشیده‌اند؟ و بالأخره راز ماندگاری و بقای «ایران» و گذار آن از میان هزاران طوفان که می‌توانستند هزاران بار این سرزمین و نامش را از صفحه و جغرافیای زمین محو کنند و نتوانستند؟

در گنج‌خانه طراح آسمانی، مقدر شده بود تا دامان این سرزمین محل امن و پرورشگاه فرزندان فرهنگ و تمدن اسلامی باشد، سینه ستر مردانش حافظ و محافظ سیره و سنت و سخنان و دانش فرزندان رسول مکرم خاتم صلی الله علیه و آله باشد و بالأخره، زمینش، آوردگاهی برای مهیا

شدن مردان مرد برای حضور در آخرین فصل از حیات در زمین، یعنی استقبال از مهدی آخرالزمان علیه السلام.

به عبارت دیگر، راز ماندگاری «ایران» در مأموریت ویژه‌اش نهفته است. نقشی ویژه در آخرالزمان که نام او را در زمره زمین‌سازان ظهور و همراهان و یاری‌دهندگان ثبت خواهد کرد.

مردانی چون آیت کبری خداوندی، امیرمؤمنان علیه السلام از این راز آگاهی داشتند که در اعتراض و اشاره امثال اشعث که حلقه ایرانیان سرخ‌روی گرداگرد علی علیه السلام را تاب نیاوردند و پراکندگی آنان را طالب شدند، فرمودند: «کدام یک از این شکم‌پرستان بی‌شخصیت مرا معذور می‌دارد و حکم به انصاف می‌کند که برخی از آنها، مانند الاغ در رختخواب خود می‌غلطند و دیگران را از پند آموختن محروم می‌سازد. آیا مرا امر می‌کنی که آنان (ایرانیان) را طرد کنم؟ هرگز طرد نخواهم کرد. چون در این صورت از زمره جاهلان خواهم بود؛ اما سوگند به خدایی که دانه را شکافت و بندگان را آفرید، حتماً شما را برای برگشت مجدد به آیینتان سرکوب می‌کنند، همان‌گونه که شما آنان را در آغاز برای پذیرش این آیین، سرکوب نمودید.»

ای کاش پیروان احمد حنبل این روایت منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که در «مسند حنبل» آمده است، با گوش جان می‌شنیدند که فرمودند: «نزدیک است که خداوند متعال، اطراف شما را از عجم پر کند. آنان چون شیرانی هستند که اهل فرار نیستند. طرف‌های درگیر و دشمنان شما را می‌کشند و از غنیمت‌های شما استفاده نمی‌کنند.»^۱

هیچ کس تردیدی ندارد که پیش‌بینی امیرمؤمنان علیه السلام تنها در هنگامه ظهور رخ خواهد داد. آنگاه که ایرانیان همه اعراب را به دامن اسلام حقیقی برخواهند گرداند.

همه حکایت هزار سال گذشته بر تاریخ «ایران»، از صدر اسلام تا واقعه سال ۱۳۵۷ ه. ش. به استناد مدارک تاریخی و تفاسیر قرآنی و روایات معصومان علیهم السلام شاهد بر این مدعاست که، ورود ایران به اسلام، به مثابه ورود به گردونه تقدیر الهی بوده به عنوان قومی نشان شده برای اجرای نقش‌آفرینی در سه مقطع مهم.

اول، پرورش طفل اسلام و برکشیدن آن در هیئت فرهنگ و تمدنی فاخر. همه تاریخ و فرهنگ هزار ساله این دیار و آثار فرهنگی و تمدنی‌اش و همچنین مردان مردش که در مهم‌ترین شرایط تاریخی حافظ و ناصر این فرهنگ و تمدن بودند، این نقش‌آفرینی را تأیید می‌کند؛

دوم، تأسیس پایگاه بزرگی در مرکز سرزمین‌های اسلامی، با همه ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی‌اش به عنوان شیعه‌خانه اهل بیت علیهم السلام مهد پرورش تفکر و بینش ناب اهل بیت علیهم السلام تربیت‌کننده مردانی فرهیخته و تنومند در حوزه‌های فرهنگی، علمی و میدان‌داری و سیاست‌ورزی تا در وقت معلوم، زمینه‌ساز شرایطی شوند که مسیر را برای تحقق بزرگ‌ترین واقعه تاریخی از بدو خلقت آدم علیه السلام تا آخرالزمان هموار می‌سازد. در یک کلام عنوان دوم را در یک عبارت می‌توان چنین خلاصه کرد: زمینه‌سازان امر ظهور مقدس؛

و بالأخره سوم، همراهی و مساعدت با امام منتظر و حضور در رکاب ایشان تا تحقق دولت کریمه مهدی موعود علیه السلام.

برای بیان این نقش‌آفرینی و اجرای مأموریت در این سه مرحله، دلایل

و سخنان بسیاری دارم که در این مجال نمی‌گنجد. در هنگامه جنگ جهانی دوم، در اوج ابتلائات مردم، وقتی مرحوم میرزای نائینی به درگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام استغاثه می‌کند، در جواب ایشان حضرت می‌فرماید:

«اینجا شیعه خانه ماست، می‌شکند، خم می‌شود، خطر هست؛ ولی ما نمی‌گذاریم سقوط کند. ما نگهش می‌داریم».

روایات آخرالزمانی حضرات معصومان علیهم السلام از نقطه آغاز انقلاب اسلامی که به قول امام کاظم علیه السلام با قیام مردی از «قم» آغاز می‌شود تا سپرده شدن پرچم نهضت به دست حضرت، چهار مرحله را فراروی ما قرار می‌دهند:

۱. آغاز نهضت تا ورود به جنگ؛

۲. درگیری طولانی تا تحقق خواسته‌ها؛

۳. مقاومت تا قیام همه جانبه زمین‌سازان ظهور؛

۴. سپردن پرچم نهضت به دست حضرت.

درباره مرحله اول:

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

«مردی از قم مردم را به حق دعوت می‌کند. افرادی پیرامون او گرد آیند که قلب‌هایشان همچون پاره‌های آهن استوار است. بادهای تند حوادث، آنان را نلغزاند، از جنگ خسته نشده و نترسند، اعتمادشان برخواست و سرانجام کار از آن پرهیزکاران است.»^۱

در روایات گاهی در وقت گفت‌وگو از «ایران»، به جای ایران به «فارس»، «قم»، «طالقان»، «خراسان» و «ری» اشاره کرده‌اند که جملگی کنایه از منطقه بزرگ مردم پارس و ایران اسلامی دارد.

۱. عصر ظهور، ص ۲۱۴.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«به زودی شهر کوفه از مؤمنان خالی می گردد، همان گونه که مار در لانه خود فرو می رود، علم از کوفه رخت برمی بندد و سپس در شهری به نام قم آشکار می شود و آن سامان مأمّن فضل و دانش می گردد، به شکلی که در زمین، کسی در استضعاف فکری به سر نبرد؛ حتی نوعروسان در حجله گاه خویش و این امور نزدیک ظهور قائم ما به وقوع می پیوندد. خداوند قم و اهلش را برای رساندن پیام اسلام، جانشین حضرت حجت گرداند. اگر چنین نشود، زمین اهل خودش را فرو می برد و در زمین حجتی باقی نماند. دانش از این شهر به شرق و غرب جهان منتشر می گردد... آنگاه قائم ظهور می کند.»^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«درفش های سیاه از خراسان بیرون آیند که چیزی جلودارشان نیست تا در ایلیا (قدس) به اهتزاز در آیند.»^۲

و در روایت دیگری آمده است:

«درفش های سیاهی که از خراسان خروج کنند، در کوفه فرود آیند و چون حضرت ظهور کند، نماینده ای جهت بیعت با حضرت نزد او بفرستند.»^۳

امیر مؤمنان، علی علیه السلام آغاز نهضت را از مشرق اعلام می فرمایند.

جلال الدین سیوطی در «الحاوی للفتاوی»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

می کند که حضرت فرمودند:

۱. همان، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۲۷.

۳. همان، ص ۲۳۴.

«پرچم‌های سیاهی از خراسان برای نبرد بیرون می‌آید که هیچ چیز نمی‌تواند جلوی آنها را بگیرد تا اینکه در بیت المقدس نصب می‌شوند»^۱.

تاکنون دو مرحله از چهار مرحله یاد شده در نقشه راه ترسیم شده توسط حضرات معصومان علیهم‌السلام درباره امت اسلامی و این شیعه‌خانه با همه سختی‌ها، اما با پیروزی تمام سپری شده است. اینک در مرحله سوم هستیم، مرحله مقاومت تا قیام همه جانبه زمینه‌سازان.

چه جای نگرانی و دلهره؟

چه جایی برای هراس از اظهارنظرهای رسانه‌های ائتلاف صلیب و صهیون؟

صف‌ها در این مرحله باید جدا شود. مردم صاف و صمیمی با صرافت طبع می‌فهمند. در مراحل بعدی جداسازی صفوف از این مرحله هم دقیق‌تر است و افراد در جایگاه خودشان قرار می‌گیرند. باکی نیست. به قول امام معصوم علیه‌السلام:
«به خدا قسم! که باید غربال بشوید.»

مرحله غربال شدن، تکان و جنبش هم دارد. فتنه‌گر بی‌آنکه بداند، باعث تحقق مشیت الهی می‌شود. صفوف را دقیق و اشخاص را سرند می‌کند. مهم نتیجه‌گایی است.

به استناد روایت، غالب ۳۱۳ نفر یاران خاص یا ایرانی‌اند یا ایرانی تبار. سهم بزرگی از مشاوران و وزیران امام ایرانی‌اند.

فرمانده کل قوای امام مهدی علیه‌السلام، جناب شعیب بن صالح ایرانی خواهد

بود و ...

سایر اقوام، با خروج از قبیله اهل ایمان، اهلیت خود را از دست دادند. ما باید تلاش کنیم از اهلیت خارج نشویم.

حزب الله، به استناد روایات، شیعیان امت محمدند که غالبند. إن شاء الله. سخن آخر اینکه، در عجبم که چرا مثل کسانی عمل می‌کنیم که در بی‌کسی به سر می‌برند، اگر صمیمانه دست توّسل به درگاه و آستان صاحبمان، حضرت صاحب الزّمان علیه السلام دراز کرده بودیم و اگر دراز کنیم مثل یک‌هزار سال گذشته، بحران‌ها را پشت سر می‌گذاریم. وقایع حقیر و کوچک امروزی در مقایسه با هشت سال دفاع مقدّس خنده‌آور به نظر می‌رسد.

سهم امام چقدر است؟

یک ماه مانده به شعبان و شروع عید ولایت و امامت، جوان خوش سیمایی از جانب سردبیر یکی از رسانه‌های مذهبی مأموریت یافته بود تا با من مصاحبه کند. در ساعت مقرر با قلم و کاغذ و ضبط صوت خبرنگاری وارد شد؛ در حالی که بر یک برگ کاغذ سفید، چند سؤال تایپ شده داشت. سؤال‌ها را روبه‌روی من گذاشت و دکمه ضبط صوت را فشرد ...

سال‌های دراز است که با گفت‌وگوهای مناسبی روزنامه‌نگارها خو کرده‌ام؛ از همان سال‌های اولیه و ورودم به جمع روزنامه‌نگاران. این امر مختص ماه شعبان و رمضان نبود. دفاتر و کشوی میز تحریریه همه مطبوعات مملو از بایگانی پرونده‌های اشخاص و ایام و حوادث ملی و مذهبی است که به دلیل تعلق خاطر مردم یا مردان صاحب‌منصب به آنها، موضوع مقاله‌ها و مصاحبه‌ها می‌شوند. متناسب با روز و روزنامه، به سراغ بایگانی می‌روند، گرد و خاک یک ساله را می‌تکانند و بهانه‌ای می‌سازند و صفحاتی را از یادداشت‌ها و عکس‌ها می‌انبارند و نفس راحتی کشیده و دیگر بار دل به روز، شخص و حادثه‌ای دیگر می‌سپارند و این چرخه همواره در دفاتر مطبوعات و صفحات رسانه‌ها در حال چرخش است.

سهم امام زمان علیه السلام از رسانه‌های ما چقدر است؟

یادم نمی‌آید این عبارت، اولین سؤال تایپ شده بر کاغذ سفید آن خبرنگار بود یا آنکه پر رنگ‌تر از بقیه سؤالات به چشم آمد و ذهن مرا به یک باره به خودش درگیر ساخت. او می‌خواست بداند از دیدگاه من، سهم امام از هزاران هزار رسانه چاق و لاغر چقدر است؟ و شاید هم می‌خواست بپرسد، رسانه‌های رنگارنگ عصر ما، در میان هزارها و میلیون‌ها فرصت گفت‌وگو چه سهمی را به امام زمان علیه السلام اختصاص می‌دهند. بی‌حاشیه و مقدمه از آن جوان پرسیدم: سهم امام از چی؟ از امکانات یا از فرصت‌ها؟ و بی‌آنکه منتظر پاسخ او شوم، ادامه دادم، ما چه تعریفی از خود و جایگاه و مقام خود اراده کرده‌ایم که گمان می‌بریم می‌توانیم برای امام و سهم او از چند بلندگو و رادیو و تلویزیون و ... سخن بگوییم یا مالک روزنامه و مجله‌ای بخواهد از تقسیم سهام و سهم امام از رنگین‌نامه‌اش بنویسد؟

از منظری دیگر، ما دانسته یا نادانسته واجد چه سهمی از معرفت و شناخت درباره امام و حجت مبین حضرت حق هستیم؟ و این شناخت را از کجا حاصل کرده‌ایم و منبع و مصدر علم ما درباره امام معصوم علیه السلام کجاست که گمان می‌بریم می‌توانیم به ارائه تعریف و تعیین جایگاه و سهم امام از چیزی یا جایی مشغول شویم؟

می‌دانستم سخنم کمی پیچیده شده و از ظرفیت آن جوان و کشش ذهنی او خارج شده، بنابراین گفتم:

امام زمان علیه السلام خلیفه خدا، حجت حضرت حق، قائم مقام او، مالک و صاحب اختیار کل هستی به اذن الله است. شخص شخیصی که بود و نبود جمله خلایق آشکار و نهان در گرو بودن ایشان است.

مگر نه این است که ما ایشان را، بقیه الله، خلیفه الله، حجة الله

و ... خطاب می‌کنیم؟

خلیفه الزاماً واجد صفات آنکه از جانبش و به حکمش خلیفه شده باشد؛
و گرنه خلیفه نخواهد بود.

به قول خواجه شیراز که خطاب به ایشان می‌گوید:

سلامت همه آفاق در سلامت توست

به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

جمال صورت و معنی ز یمن صحت توست

که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد

جمال و کمال و صحت عالم آشکار و نهان و ساکنان جمله عوالم ملکی
و ملکوتی در همه مراتب و شعب و همه آنچه در معنی و مفهوم «ما سوی
الله؛ آنچه که غیر خداست در هستی» مصداق پیدا می‌کند، در گرو و بسته
سلامت و صحت خلیفه الله است که واجد جمله شئونات خداوند (به
اذن الله) است. از همین جااست که در جایی دیگر حضرت خواجه شیراز
می‌فرماید:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادت بیبری

کلاه سروریات کج مباد بر سر حسن

که زیب بخت و سزاوار تخت و تاج سری

به بوی زلف و رخت می‌روند و می‌آیند

صبا به غالیه‌سایی و گل به جلوه‌گری

کلاه سروری و تاج سیادت و آقایی بر سر صاحب اختیار همه آفریده‌ها
(به اذن الله)، حضرت حجت خداست که به طفیلی و هوای او سایر مخلوقات
رخصت و مجال آمد و شد و جلوه‌گری در صحن چمن هستی و صحرای

عالم وجود می‌یابند.

از اینجا است که حضرت اباعبدالله، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها؛

اگر حجت حضرت حق نبود، زمین اهلش را می‌بلعید.»

در حدیث قدسی «لولاک» هم حضرت حق به حضرت ختمی

مرتبت صلوات الله علیه فرمود:

«لولاک ما خلقت الافلاک؛ ای محمد! اگر تو نبودی هر آینه ما افلاک

را خلق نمی‌کردیم.»

اشاره من در ابتدای گفت‌وگو به منبع و مصدر علم و شناخت امام معصوم علیه السلام، ناظر به این سخن بود که انسان‌ها در هر رتبه و مقام از علم و دانایی و قدرت که قرار بگیرند و افق دیدشان تا هر کجا که وسعت بیابد، از آنجا که وجود و بودنشان ذیل وجود ذوات مقدسه حضرت معصومان علیهم السلام تعریف شده و به تبع و طفیلی آنان، پای به چرخه هستی و صحن زمین گذارده‌اند، شناخت و معرفتشان ناقص است؛ مگر آنکه آن حضرات خود به معرفی خودشان بپردازند و این امر از دیارالبشری بر نمی‌آید و آنها را جز برداشتی ساده و سطحی حاصل نخواهند داشت.

آیت کبرای خداوندی، امیرمؤمنان علیه السلام در «نهج البلاغه» می‌فرماید:

«وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقَطْبِ مِنَ الرَّحَى ...؛^۱

خدا می‌داند که محل من در میان تمام موجودات، مانند میل آسیا

[است] که گردش آسیا به اوست.»

کسی که خلیفه الله باشد، قطب زمان نیز هست؛ یعنی همه به گرد او

۱. حدیث قدسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ص ۲۱۷.

چون قطب آسیا می چرخند و بر آن استوار و بدان پایدارند. اشاره دارد به اینکه آن امام مبین، قطب دایره وجود است؛ چنان که تمام خلق عالم دایر به او هستند و هر سیرکننده‌ای سایر به اوست. سیر ولی الله الاعظم، در عالم مانند سیر حضرت حق در عالم است. از آن جهت که ولی الله، مولا و ولی هر موجودی است. از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«ماییم درخت نبوت و معدن رسالت و ماییم عهد پروردگار... آنچه می‌رسد به اهل آسمان و زمین هر آینه از ما و از قبل ماست و...»^۱
در جایی دیگر، محمد بن سنان از قول آن امام عزیز روایت می‌کند که فرمودند:

«ماییم «جنب الله» و ماییم برگزیده خداوند و ماییم «خیرة الله» و ماییم نگه دارنده و محل امانت موارث انبیا و ماییم «امنای الهی» و ماییم «وجه الله» و ماییم ائمة هدا و ماییم «عروة الوثقی» و به ما خداوند ابتدا نموده و به ما خداوند ختم فرموده و ماییم اولین و ماییم آخرین.

ماییم خوبان روزگار و ناموس‌های عصر و زمان و ماییم آقایان مردمان و ماییم امیران بلاد و ماییم طریق محکم و ماییم راه راست و صراط مستقیم و ماییم اصل وجود و حجت خداوند معبود و خداوند قبول نمی‌کند، عمل کسی را که حق ما را نداند و ضایع کند و ماییم قنديل‌ها [ی] نبوت و انوار طالعة رسالت و ماییم نور انوار و کلمة خداوند جبار و ماییم علم حق آنچنانی که اگر کسی تابع آن شود، نجات خواهد یافت و کسی که متأخر و منحرف از آن شود، هلاک خواهد شد و ماییم ائمة

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۰۴.

دین و پیشوای مؤمنان و معدن نبوت و رسالت و به سوی ما ملائک آمد و شد می‌کنند و ماییم روشنایی برای آنکه طلب روشنایی کند و راه راست از برای کسی که هدایت جوید به ما و ماییم کشاننده مؤمنان به سوی بهشت و ماییم خبرها و قنطره‌ها، یعنی به ولایت ما باید رستگار شوند مردم و از مهالک نجات یابند و ماییم از جهت مرتبه از همه بالاتر و عظیم‌تر و به واسطه ما قطرات باران از آسمان نازل می‌شود و به واسطه ما رحمت الهی بر مردم نازل می‌گردد و به واسطه ما عذاب و انتقام از خلائق دفع می‌شود...»^۱

گمان نمی‌کنم کلامی به بلندی، فصاحت، جامعیت و استحکام «زیارت جامعه کبیره» در توصیف شأن و مقام والای اهل بیت علیهم‌السلام که جملگی نوری واحدند، وارد شده باشد. این زیارت بلند را امام هادی علیه‌السلام بیان فرمودند تا محبان ائمه در هر یک از مشاهد حضرات معصومان علیهم‌السلام قرائت کنند و لب به اعتراف درباره منزلت و مقام آن معصوم علیه‌السلام بگشایند و خود را از بند هر گونه جهل و شرک و بد دلی برهانند و بر آبشخور معرفت ناب به سیرابی برسند. از جانب ابن عباس روایتی نقل شده که تا حدی پرده از چهره «امام مبین» برمی‌افکند. او می‌گوید:

چون آیه مبارک «وکلّ شیء احصیناه فی امام مبین»^۲ [به یقین ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و آنچه را از خود باقی گذاشته‌اند و همه چیز را در کتاب مبین و روشنگری احصا کرده‌ایم] نازل شد، دو نفر برخاستند و عرض کردند: یا رسول الله! آیا آن امام مبین توارت است؟ حضرت فرمود: «لا». عرض کردند: انجیل

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۹؛ طوسی، امالی، ص ۶۵۴.

۲. امالی صدوق، ص ۱۷۰؛ معانی الاخبار، ص ۹۵؛ مشارق انوار الیقین، ص ۱۳۹.

است؟ فرمود: «لا». عرض کردند: قرآن است؟ فرمود: «لا». بعد به امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«این است آنچه آن کسی که خداوند احصاء نموده و قرار داده در او علم هر چیز را...»^۱

آن امام مبین که خداوند علم هر چیز را در او به ودیعه نهاده از اهل بیت علیهم السلام است و اگر چنین نبود، مولا علی علیه السلام به صراحت و قدرت تمام در برابر خلق روزگار اعلام نمی فرمود:

«فاسألونی قبل ان تفقدونی فوالذی نفسی بیده...»^۲

از من سؤال کنید قبل از اینکه از میان شما بروم و مرا از دست دهید. سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، نخواهید پرسید چیزی از مال تا روز قیامت، درباره گروهی که صد نفر را هدایت یا گمراه کند؛ مگر اینکه آگاهتان خواهم ساخت. از دعوت و تبلیغ کنندهایم و راننده و محرکش و جایگاه فرود مراکب و بار و اثاثش و اطلاع خواهم داد از آن مردم که چه کسی کشته و چه کسی (با اجل طبیعی) خواهد مُرد.

یا آنکه نمی فرمود: «من به راههای آسمان آگاهترم از راههای زمین.»

جناب صدوق، در کتاب شریف «عیون اخبار الرضا علیه السلام» روایتی را از جناب ابی الصلت هروی نقل می کند که:

حضرت امام رضا علیه السلام تکلم می فرمود به مردمان به زبان ایشان و با هر کسی سخن می گفت، قسم به خدا از اهل آن لسان فصیح تر و داناتر بود. من عرض کردم: یا بن رسول الله عجب دارم از معرفت شما بر این لغت های مختلف که تکلم می فرمایید با مردم. حضرت فرمود: «منم

۱. نهج البلاغه، خ ۹۳.

۲. همان.

حجت خدای بر تمام خلائق و خداوند تعالی بر هیچ قومی حجتی نمی‌فرستد؛ مگر اینکه او عارف و داناست بر تمام لغات و زبان‌های آن قوم. آیا نشنیده‌ای قول امیر مؤمنان علیه السلام را که فرمود: «عطا کرد حق تعالی به ما فصل خطاب را؟» آیا فصل خطاب غیر از لغات خلائق است؟^۱ و [آیا نشنیده‌ای که] فرمود: «منم سیر کننده در دو زمین^۲ و منم آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرم^۳ و هرگاه مردم خداوند وارث قرار می‌دهد در زمین هر کسی را که بخواهد و در حقیقت موت ظاهری است، از برای امام و مرگ برای ایشان، نقل از خانه‌ای به خانه دیگر است - و کلام آن حضرت را تاویل به این نوع باید کرد - و نیز فرمود که سؤال بکنید از من، به درستی که هیچ وقت سؤال کرده نشدم از دون عرش، مگر اینکه جواب گفتم.^۴»^۵

به نظرم آمد که برای اولین بار است که آن جوان خبرنگار سخنانی از این نوع را درباره خاندان رسالت می‌شنود. از همی‌نرو احساس می‌کردم عبارات در ذهن او تکرار می‌شوند و چون پی در پی از صفحه ذهن بر زبان من نازل می‌شوند و به گوش او می‌رسد، مجال مزمزه کردن همه کلام را

۱. عیون الأخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲۸؛ اعلام الوری، ص ۳۳۲.

۲. تاویل الآیات، ص ۳۹۹؛ المناقب، ج ۳، ص ۱۰۲.

۳. المناقب، ج ۲، ص ۳۸۵.

۴. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۷۶؛ صوارم المهرقه، ص ۱۳۶.

۵. و در کلام آن حضرت که فرمود از دون عرش رمزی است که چند قسم توجیه می‌توان کرد: اول از آنها این است که مراد از عرش، میشود علم الهی باشد که از علوم باری تعالی سخن نمیتوان گفتن و وجه دیگر اینکه عرش در علم حروف، محمّد است که علمای آن فنّ محمّد را عرش نامیده‌اند که بنابراین این قسم، امیر مؤمنان (ع) فرمود که: سؤال کنید از دون عرش، لازم نکرده است که عالم بر بالاتر از عرش نباشد؛ بلکه این است که اگر آن جناب بفرمایند از بالاتر عرش مردمان از فهمیدن آن عاجز می‌آیند و حواس انسانی در آنجا کور میگردد؛ ولیکن در گفت‌وگوی پایینتر از عرش احتمال دارد که عقل بنیادم درک آن بنماید. م

پیدا نمی‌کند، با این همه، برق چشمان و لبخند رضایت نمکینی که بر چهره‌اش ظاهر می‌شد، حکایت از رضایت خاطر او داشت و میلش را به شنیدن و شنیدن درباره‌ی این خاندان والامقام بارز می‌ساخت.

گفتم بی‌شک در صحن و سرای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یا در یکی از روزهای رجب برای یک بار هم که شده زیارت جامعه کبیره را که از امام هادی علیه السلام روایت شده و در تمامی کتب «مفاتیح» نیز موجود است، قرائت کرده‌ای؟

گفت: آری. گفتم:

پس یکی دو فرازش را من می‌خوانم. در این زیارت جامعه به بیش از ۴۰۰ رتبه از مراتب و شئونات حضرات معصومان علیهم السلام اشاره شده است. در آنجا اشاره شده که:

«شهادت می‌دهم که شما یید امامان راهبر راه یافته!

شما یید معصومان گرامی

شما یید مقربان پرهیزگار

شما یید راستگویان برگزیده

شما یید فرمانبرداران خداوند و قیام‌کنندگان به فرمانش ...

آنان که خداوند، برگزیدتان به علم خود،

آنان که خداوند، پسندیدتان برای غیب خود،

آنان که خداوند، انتخابتان کرد برای راز خود،

آنان که خداوند، اختیارتان کرد به هدایت خود،

آنان که خداوند، عزیزتان کرد به هدایت خود،

آنان که خداوند، برگزیدتان برای نور خود،

آنان که خداوند، تأییدتان کرد به روح خود،

آنان که خداوند پسندید شما را برای جانشینی در زمین خود تا آنکه
 حجت‌هایی باشید بر مخلوقاتش
 و یاورانی باشید برای دینش،
 و نگهبانانی برای رازش،
 و گنجینه‌دارایی برای دانشش،
 و مفسران و حیاش،
 و گواهانی برای خلقش،
 و نشانه‌هایی برای بندگانش،
 و مشعلهای فروزانی در شهرهایش،
 و راهنمایی برای راهش،
 و شما را نگه داشت از لغزش‌ها و ایمن داشت از فتنه‌ها و پاکتان کرد
 از چرک و پلیدی.»

به او گفتم، بد نیست یک بار دیگر در گوشه خلوتی این زیارتنامه را با
 تأمل بخوانی تا اگر خدا بخواهد از هر فرازش، پنجره‌ای بر قلب تو گشوده
 شود و پرده‌های از معرفت امام معصوم علیه السلام برای تو برداشته شود.
 تردیدی نباید کرد وقتی خداوند در «قرآن کریم» می‌فرماید:
 «قد تبین رشد و من الغی ... ؛^۱ راه از بیراهه به خوبی آشکار شده
 است، پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین
 به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست، چنگ زده است و
 خداوند شنوای داناست.»

پس به «عروة الوثقی» و ریسمان مطمئن خداوند دست زنید ... که باعث

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

نجات از تاریکی و ورود به نور و روشنائی معرفت و ایمان و بالأخره تجربهٔ جنت و بهشت ابدی خداوند می‌شود، کسی جز این برگزیدگان خداوندی، عزیز کرده‌ها و تأیید شده‌های او و نگهبانان و راهنمایان دین مبین نیستند که ملائک چون نامه‌برانی صادق و راستین بر آنان رفت و آمد می‌کنند و معصوم از هر خطا و لغزش چون مشعل‌هایی فروزان در صحرائی تاریک مردمان را به سر منزل مقصود و امن می‌رسانند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبهٔ بلندی فرمودند:

«... ای مردم! بزرگ شمارید اهل بیت مرا و دوست بدارید ایشان را و

بر شما باد به ایشان بعد از من که ایشانند صراط مستقیم.»

این هم از لطف و کرم و شفقت خداوند رحمان و رحیم است که برای بندگان و آفریده‌هایش مردانی چنین را خلق کرده و به عنوان رسول و امام، به سویشان فرستاده تا مبادا در دریای متلاطم شک و تردید و فتنه‌ها فرو غلطیده و نیست و نابود شوند.

اگر جز این بود، برای خداوند، قبیح و زشت بود که بخواهد روز قیامت مردم را مؤاخذه، سرزنش یا کیفر کند؛ مگر آنکه پیش‌تر برای بندگان خود سفیر هدایت فرستاده باشد و آن سفیر دانای همهٔ علوم نیز باشد.

راز فرمان تبعیت و فرمانبرداری از معصومان علیهم السلام هم به همین نکته برمی‌گردد. بر آنان چیزی پوشیده نیست و دانای همهٔ علوم اولین و آخرین هستند.

روایتی است در «بصائر مسند» از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام که روایت کرده که:

به حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم آیا واجب می‌کند

خدا اطاعت بنده‌ای را بر بندگان خود، پس بپوشد از او خبر آسمان را؟
فرمود:

«نه، خدا کریم‌تر و مهربان‌تر است به بندگانش از اینکه واجب کند بر او اطاعت بنده‌ای را و بپوشاند از او خبر آسمان‌ها را هر صبح و شبی.»^۱
یعنی، خداوند مهربان، تمامی اخبار آسمانی و پوشیده را هر صبح و شام بر امام مبین عرضه می‌کند و او بدان‌ها آگاه است.

در همان کتاب و سند آمده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:
«هر آینه، برای خداوند عزوجل دو گونه علم است: یکی نوع علمی است که نزد خود اوست و اطلاع نداده است، احدی از خلق خود را بر آن و یک نوع علمی است که القا کرده است، آن را به ملائکه خود و پیغمبران خود، پس آنچه را که به ملائکه خود و پیغمبران خود القا کرده به ما منتهی شده، یعنی ما ائمه آنها را می‌دانیم.»^۲

از رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که صاحب کتاب و علم و جمله کمالات بود، بعید بود فرمانبرداری از جانشینانی را واجب کند که فاقد علم و اذن غیر از آنچه خودش داشت، باشند. از همین جاست که آن اوصیای الهی یکی پس از دیگری همه آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن واقف و آگاه بود و درباره اش مأموریت داشت، به مردم ابلاغ کردند و در همه آنچه که جمله آنان به مردم عرضه داشتند، هرگز اختلافی نبود. این امر ممکن نبود؛ مگر آنکه تأیید و نصرت الهی را در خود و با خود داشته باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره امام علی علیه السلام فرمودند:

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۶۸۱؛ مشارق انوار الیقین، ص ۴۴۲

۲. ولایت کلیه، ص ۱۸۱.

«علی مع الحق و الحق مع علی يدور حيث مادار؛^۱

علی با حق است و حق با علی است، دور می زند هر کجا که حق دور می زند.»

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در ابتدای ورود به «مرو» در مسجد جامع و در جمع مردم سخن بلندی را درباره امر امامت، جایگاه امام و صفات ایشان بیان کردند که بس شیرین و شنیدنی است. در فرازی از این سخنرانی پر مغز می فرمایند:

... امامت مخصوص آن پیغمبر [حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله] بود که به گردن علی علیه السلام قرار داد به فرمان خدای تعالی، به همان رسمی که واجب گردانیده و پس از علی در برگزیدگان او که علم و ایمان به آنها داده، قرار داد و در حق ایشان فرمودند: «که آنها کسانی هستند که به آنها علم و ایمان داده شده و فرموده، شما درنگ می کنید با کتاب خدا تا روز برانگیخته شدن؛ یعنی شما تا قیامت از قرآن جدا نخواهید شد. پس امامت مخصوص اولاد علی علیه السلام است تا روز قیامت؛ زیرا که پس از محمد صلی الله علیه و آله دیگر پیغمبری هرگز نخواهد آمد. پس مردمان نادان از کجا اختیار می کنند، امامی را؟!^۲

مایل نبودم بیش از این، در مجال کوتاهی که آن جوان برای مصاحبه پیش من آمده بود، در این باره سخن بگویم؛ بنابراین کلام را به سؤال اول او برگرداندم و گفتم:

با این مقدمات، بهتر نیست پرسیم سهم دیگران چقدر است؟ مگر نه آنکه، جمله آنچه هست در دست قدرت امام است و در اختیار

۱. همان، ص ۲۰۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۳۲، ح ۱۲؛ ولایت کلیه، ص ۲۸۱.

او به اذن الله تا بندگان خدا را به سر منزل مراد و مقصود رهنمون شوند؛ مگر نه آن است که آگاه‌ترین مردم به مسیرها و مقصدها و محق‌ترین آنان در امر و نهی‌اند. حال چگونه کسی به خودش اجازه می‌دهد خارج از مدار امام و اراده امام در امری یا چیزی تصرف کند. در این دیدگاه، جمله خلائق در جمله مراتب و مناصب، مستأجری بیش نیستند. به شرط مراعات حدود الهی و اوامر برگزیدگان الهی، در غیر این صورت مستأجر هم نیستند؛ بلکه غاصبند. همه سهم، متعلق به امام است؛ چنان که تمام عزت، تمام اختیار، تمام امر و نهی و ... متعلق به امام است؛ و گرنه خطاب نمی‌شد: صاحب الأمر و العصر و الزمان. خطاب صاحب برای تعارف و بازی با الفاظ به کار نرفته است. در میان ما تعارف و ملاحظه و دغل و بازی با الفاظ و عبارات رایج است و از همین طریق هم حق خلق عالم را ضایع می‌سازیم.

«وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا، فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَآكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ؛

و اما در مورد کسانی که اموال ما را می‌خورند، اگر بر سبیل انکار باشند و حلال بدانند با خوردن اموال ما، شکم‌های خود را از آتش جهنم پر می‌کنند».

یک «درهم» از سهم امام، به منزله یک درهم از کل عالم است؛ زیرا جمله هستی به اذن الله در اختیار ایشان است و محصور در دایره و گستره ولایت تامه ایشان، چنان که درباره جمله امور خلق الله در شب قدر، تعیین تکلیف شده و مقدرات سالانه آنها به امضای امام می‌رسد.

به قول حضرت معصوم علیه السلام؛ این تقدیرات سال را خدا به سوی روح الامین (جبرئیل) وحی می‌فرماید و او آنها را به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل می‌نماید. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام و آن حضرت به سایر اوصیای

خود تا منتهی می‌شود به صاحب الأمر و امام زمان علیه السلام.^۱
 حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم امام علیه السلام، حکم خداوند است. خداوند اطاعت
 از آنان را به منزله اطاعت از خود قرار داده است. از این رو فرموده است:
 «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم».^۲

و مقام آنان، مقام صفات خداوند است. از این رو، آنان به اذن الله، مالک
 و آقا و سرور همه خلایقند و البته از آنجا که بنده حضرت حقند، مملوک
 نیز هستند.

از محمد بن سنان، از مفضل، از ابو عبدالله صادق علیه السلام مروی است که
 فرمودند:

«ای مفضل! اگر کسی گمان کند که امامی از آل محمد، از او پوشیده
 باشد، از امر محتوم چیزی؛ یعنی آنچه نوشته است قلم بر لوح، به
 تحقیق او کافر است به آنچه نازل شده بر محمد صلی الله علیه و آله. به درستی که
 البته ما می‌بینیم و می‌دانیم عمل‌های شما را و بر ما از امر شما هیچ چیز
 مخفی نیست و اعمال شما البته همه بر ما عرضه می‌شود».^۳

چنان که اشاره شد، این واسطه فیض بودن امامان معصوم علیهم السلام و جاری
 شدن روزی بندگان خداوند به دستان ایشان. مخصوص انسان‌ها نیست.
 جمله آفریده‌ها روزی خوار این سفره‌اند:

مگر نه اینکه در «دعای ندبه» می‌خوانیم:

«أینَ بابُ الله الذی منه یوتی ...»

در روایتی از معصوم علیه السلام نقل شده است که «نحن باب الله» ما باب

۱. ولایت کلیه، ص ۱۵۴.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳. مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین، ص ۳۲۳.

الله هستیم. ما هستیم آن باب الّلهی که از طریق آن «اتی» های خداوندی جاری می‌گردد؛ یعنی هر چیزی را که خداوند در عالم جاری می‌کند از این مسیر و چارچوب جاری می‌سازد.

ابو حمزه می‌گوید:

نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم و گنجشک‌هایی در مقابل آن حضرت فریاد می‌کردند، پس امام فرمودند:

«ای اباحمزه! آیا می‌دانی آنچه می‌گویند و با هم حدیث می‌کنند؟ اینها وقتی است که درخواست می‌کنند، قوت خود را. ای اباحمزه! البته پیش از طلوع آفتاب خواب که من برای تو از آن کراهت دارم. درستی که خدا در این وقت روزی‌های بندگان را قسمت می‌کند و این قسمت به دست‌های ما جاری می‌شود.»^۱

از اینجا عبارت فصیح «بیمنه رزق الوری؛ به برکت اوست که روزی آفریده‌ها می‌رسد.» فهمیده می‌شود، همه مخلوقات روزی‌خوار این خاندان عصمت و طهارتند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«هر وقت خدا بخواهد امری را عرضه دارد، آن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی می‌فرماید. پس آن حضرت بر امیر مؤمنان علیه السلام و یکی بعد از دیگری (از ائمه) عرضه می‌دارند تا اینکه منتهی شود به حضرت صاحب الزمان، پس او بیرون می‌آورد در دنیا و وقتی که ملائکه می‌خواهند بالا برند به سوی خدا عملی را، عرضه داشته می‌شود بر صاحب الزمان علیه السلام پس بیرون می‌آید، بر یکی بعد از دیگری تا عرضه داشته شود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس از آن عرضه داشته می‌شود بر

خداوند عزوجل، پس از جانب خدا و آنچه فرود آید بر دست ایشان است و هر چه هم بالا برود، به سوی خدا به دست ایشان است و ایشان به قدر چشم بر هم زدنی بی‌نیاز از خدای عزوجل نیستند.»^۱

جمله این شئونات که از یکصد و هشتاد شان خارج است، از شئون خلیفة الله است. در واقع آنچه از این عنوان، یعنی مقام خلیفة اللهی امام زمان علیه السلام حمایت می‌کند، شئون یاد شده است.

در «دعای عدیله» می‌خوانیم: امام ما آن کسی است که: «ببقائه بقیت الدنیا، بیمینه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء؛ به بقاء و حضور او دنیا باقی است و به وجود و برکت اوست که رزق و روزی آفریده می‌رسد و به وجود اوست که زمین و آسمان ثابت مانده است.»

تا آن همه نباشد، امامی در مقام خلافت خداوندی، حکمش نافذ و جاری و لازم الاجرا بر بندگان نمی‌شود.

● در این حال ممکن است سؤال شود؛ اما امام، یعنی خلیفة خداوند که در پس پرده غیبتند؟

در پاسخ باید گفت، اگرچه پرده غیبت و عدم حضور عینی امام در میان مردم، مجال اعمال ولایت و خلافت و امارت بر مردم را توسط امام از بین برده و به عبارتی امام، مبسوط الید نیستند؛ لیکن به دلیل داشتن و جاری بودن سایر شئونات، در کار عالم و آدم به اذن الله مشغولند و منشأ اثر اصلی می‌باشند؛ مانند تقدیر مقدرات خلق عالم و جاری ساختن روزی آفریده‌های خداوند در هر صبح و شام و هر ماه و سال. این مردمنده که بفهمی، نفهمی مانع از عمل امام و اعمال خلافت و امارت بر زمین شده‌اند؟

۱. بصائر الدرجات، ج ۷، باب ۱۴، ص ۳۶۳؛ ولایت کلیه، ص ۶۴.

ما اهل بیت، آن نعمتی هستیم که خداوند به سبب ما بندگان را نعمت داده است و این نعمتی است که منقطع نمی‌شود و خداوند از حق این نعمتی که به ایشان ارزانی داشته سؤال خواهد کرد.

موضوع ظهور، جز مبسوط الید شدن امام برای اعمال ولایت تمام عیار و اظهار سایر شئوناتی که خداوند به ایشان داده است، نیست. از این طریق کار خلق عالم رو به صلاح رفته و زمین از جور و فساد پاک می‌شود.

امام خود در زمره منتظرانند

امام علیه السلام از یک سو منتظر اذن پروردگار برای خروج از پرده غیبتند و از دیگر سو منتظر مردمند. قرار نیست که از طریق اعجاز یا مجبور کردن مردم حکومت حقه جاری و ساری شود. آماده شدن مردم در موارد و مناسبات زیر قابل شناسایی است:

۱. پذیرش دولت عدل امام مبین؛

۲. آماده شدن مردم برای برگرداندن حق ضایع شده اوصیای پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان؛

۳. آماده شدن مردم برای یاری دادن امام در اجرای احکام الهی و مجاهدت

با ظالمان؛

۴. آماده شدن مردم برای تسلیم محض در برابر اوامر و نواهی امام علیه السلام و

بالآخره؛

۵. انعقاد عهد درست جمعی با امام و رویگردانی از عهد امامت باطل (اهل

کفر و شرک و نفاق) همگی در زمره پیش‌نیازهای امر ظهور مقدس امام هستند.

ما موضوع و مفهوم انتظار را بد فهمیده‌ایم. قرار نیست، نشسته و دست

بسته بر سر جاده انتظار منتظر بمانیم. انتظار، رفتن به سوی امام است.

در واقع منتظر اصلی و حقیقی، خداوند یکتا و امام زمانند. این رفتن است که مجال مبسوط الید شدن امام را به اذن الله فراهم می‌آورد؛ در حالی که در ما احساس استغناء و بی‌نیازی از امام موج می‌زند. گمان می‌کنیم همهٔ امور درست و روبه‌راهست یا به مدد عقل و نفس علیل خودمان قابلیت رو به راه شدن را پیدا می‌کند ضمن آنکه به دلیل فقدان معرفت کامل دربارهٔ امام علیه السلام، از همهٔ شئونات ایشان از جمله استحقاق تمام و تام خلافت و امارت ایشان بر زمین بی‌خبریم. از همین روست که به جای آنکه در خدمت ایشان درآییم، برای امور خرد و جزئی امام را در خدمت می‌آوریم. ایشان را برای سامان دادن و رتق و فتق امور جزئی و خرد زندگی که جملگی آلودهٔ حوادث و هواجس است، وارد می‌کنیم و پس از مراد گرفتن دیگر بار بر سر کار خود می‌رویم. در واقع، ما به خودمان مراجعه می‌کنیم و نه به امام. رجوع حیث تفکر و عمل ما به خودمان است؛ در حالی که خودمان هم در بند حوادث و هواجس اسیر هستیم.

انتظار به معنی رفتن، رها شدن است. گسست قفل‌های هوا و هوس که بر دست و پای مرغ اندیشه و عمل خود بسته‌ایم. به معنی بی‌اعتبار دانستن خود و جانشین کردن امام مبین، بر مسند و منصب تمام امور جزئی و کلی حیات است. متأسفانه ما، در غفلت تمام، راه رسیدن به حقوق خودمان را هم گم کرده‌ایم.

چه کسی می‌تواند بگوید حق ما چیست؟ حق ما چقدر است؟ سهم ما چیست؟ سهم ما چقدر است؟ وقتی از خود، از انسان تعریفی ناقص، مطابق آنچه این علوم و فنون بریده از وحی و عالمان سکولار دوران جدید به ما شناسانده‌اند ارائه می‌دهیم، معلوم است که پی به حق و استحقاق و استعداد خود هم نبرده‌ایم.

ما خودمان را در دایرهٔ زمان و مکان فانی، این جهانی و تجربی یافته‌ایم و در همین فضا و مکان از خود تعریف داده‌ایم. آیا این تمامیت انسان و حقیقت انسان چنان که کتاب آسمانی معرفی می‌کند، است؟

نتیجهٔ این تعریف غلط، مقصد غلط، رفتن غلط و طی طریق کردن غلط انسان در عرصهٔ زمین شده است.

اگر تعریف از انسان را عوض کنید، همه چیز عوض می‌شود. ما خودمان را از پنجرهٔ دید و تعریف دیگران شناخته‌ایم و از همین جا به دنبال آنان و برای رسیدن به مقصد آنان، مطابق آنان گام می‌زنیم و بر فریادها و ناله‌های جان و قلب و فطرت خود نیز بی‌اعتناییم.

بنی آدمی که تکلیفش دربارهٔ خودش چنین است، چگونه اراده می‌کند دربارهٔ خلیفهٔ الله و صاحب الامر و العصر و مالک هستی تعیین سهم کند؟ می‌گفتیم در زمان مبسوط الید نبودن خلیفهٔ الله، یعنی امام عادل و رئوف منصوب از سوی حضرت حق و صاحب اختیار، همهٔ خلائق مظلوم واقع می‌شوند و از جمله، انسان‌ها. همه از حق و استحقاقشان دور می‌افتند و به عکس، با مبسوط الید شدن امام، همه به حقشان می‌رسند و چنان که آفریده شده‌اند، به مراتب عالی کمال دست می‌یابند.

تجربهٔ کمال، حق تمامی آفریده‌های خداوند است، همهٔ آنها برای طی مراتب کمالی آفریده شده‌اند.

امامت ظلم، طریق طی مراتب کمالی را برای جملهٔ آفریده‌های خداوند مسدود می‌کند؛ چون او از این طریق می‌تواند بماند و ظالمانه حکم براند؛ چنان که از این طریق است که غیبت امام هم به درازا می‌کشد و مجال اعمال ولایت امام از بین می‌رود. فراموش نکنید که، رعایای امام، تنها انسان‌ها نیستند. همهٔ مخلوقات ارضی و سماوی رعایای خلیفهٔ الله هستند.

صبح امید، امام مبین است که گوشه‌نشین پرده غیبت گشته و بدین ترتیب مجال سیر کمالی به نحو تمام از جمله آفریده‌ها سلب شده است. آن روز که پرده‌ها بر افتد همه می‌توانند فریاد کنند:

صبح امید که شد معتکف پرده غیبت

گو برون آی که کار شب تار آخر شد

بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش

که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

آن پریشانی شب‌های دراز و غم دل

همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

پریشانی، جمله بحران و بن‌بست‌های حاصله از غلبه ظلمت شب دراز ظالمان است که غم بر دل‌ها افکنده است.

جای خوشحالی است، شب تاریک ظلم جاری بر مقدرات و مقدرات بشر، چون شب و روز حاصله از طلوع و غروب خورشید آسمان وقتی دارد که سر خواهد رسید و لاجرم نور خورشید حقیقی جمله کثافات و تیرگی‌ها را خواهد شست تا راه از بیراهه باز شناخته شود و سالک راه مجال طی مراتب و خانه تکانی جان از غبار اغیار بیابد و به خورشید حقیقت قدسی برساند.

کاش مجال می‌یافتیم و با همین وسایل مدرن، مثل کامپیوتر آمار تمامی جنایات و تباهی‌ها و جرم و جنایت جاری در میان مردم جهان را شناسایی و فهرست می‌کردیم. درمی‌یافتیم در چه باتلاقی گرفتار آمده‌ایم این همه نتیجه غیبت امام عادل در میان مردم است.

نتیجه ناگزیر دست بسته شدن امام عادل، بروز بحران و بن‌بست از جمله مناسبات جزئی و کلی آفریده‌های خداوند است.

● چه کسی می‌تواند ادعا کند که بحران زیست محیطی و نابودی زمین و دریا و جنگل‌ها حق طبیعت است؟ چنان که کسی نمی‌تواند بپذیرد نابودی نسل میلیون‌ها موجود زنده در اثر بحران‌های زیست محیطی و رفتار ظالمانه بشر در عرصه زمینی حق آن موجودات بوده است.

● آیا به بندهای استعمار، استثمار و حتی استثمار گرفتار ساختن مظلومان و مستضعفان حق آنان است؟

آلوده شدن پهنه دریاها و اقیانوس‌ها و وسعت زمین به میلیاردها میلیارد تن مواد شیمیایی مضر، حق طبیعت است؟

سقط هزاران هزار جنین از دامن مادران که سالانه به وقوع می‌پیوندد، حق این مخلوقات بی‌گناه است؟

قحطی و گرسنگی تحمیل شده بر بیش از دو سوم ساکنان کره زمین، حق مستضعفان است؟

● قتل عام هزاران و میلیون‌ها نفر از مردمان بی‌گناه در بحبوحه جنگ‌های خانمان برانداز، به چه جرمی اتفاق افتاده است؟

● آیا سرایت هزاران نوع بیماری اخلاقی، روحی و روانی در میان جمله ساکنان زمین و آلودگی میلیون‌ها انسان به مفسد اخلاقی حاصله از غلبه

فرهنگ‌ها و تمدن‌های ظالمانه سرانجامی نیک برای مردم در پی دارد؟
و ... هیچ کدام از آنچه را بر شمردیم، محصول حیات طیبه در گستره زمین نیست؛ در حالی که حاصل دور ماندن بشر از حیات طیبه هست و تحقق این حیات طیبه به تمامی در گرو حضور و عمل امام عادل و مصون از خطا و لغزش است.

وقتی پدر خانواده‌ای غایب باشد، طبیعی است که فرزندان در معرض صدها دام و ابتلا و ضرب و شتم قرار می‌گیرند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «انا و علی ابواه هذه الامه؛ من و علی پدران این امتیم.»
ما/اول پدر را از دست دادیم و سپس بی حفاظ و سپر و مراقب در معرض
ضرب و شتم و لگد اغیار قرار گرفتیم.

پیامبر اکرم ﷺ و علی علیه السلام در سیما و صورت امام مهدی علیه السلام متجلی
شده و ظهور یافته‌اند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «ما دوازده مهدی هستیم.» امام حسین علیه السلام نیز
فرموده است:

«از ما خاندان دوازده مهدی خواهد بود که اولین آنها امیر مؤمنان، علی
بن ابی طالب علیه السلام است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است و او
امام قائم به حق است...»^۱

آنان نوری واحدند و جملگی امام و مهدی این امتند و پدران آنها که یکی پس
از دیگری آمدند تا آنکه نوبت به آخرین آنها، یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام
رسید.

فکر نمی‌کنید که ما مبتلای یک سوء تفاهم شده‌ایم؟

این جملات را خطاب به آن جوان خبرنگار گفتم که از سهم امام از
رسانه‌ها پرسیده بود. با معلوم شدن جایگاه امام در هستی، سؤال از سهم
امام از هر چیز در عالم ناشی از سوء تفاهم است.

مثل آن است که ما از صاحب و مالک شش دانگ ملکی بپرسیم،
سهمش از کل ملک چقدر است؟

سهم او از شش دانگ از ملک، کل ملک است و اختیار تمام عیار درباره
آن را دارد.

۱. غیبت طوسی، ص ۳۸۷؛ ولایت کلیه، ص ۶۴.

امام، به دلیل دارا بودن اولویت، افضلیت، اعلیّت، اشرفیت و مقام عالی و متعالی نسبت به عموم ما سوی الله، در هر جا و هر زمان، درباره هر امر جزئی و کلی، در میان همه معاملات مادی و معنوی و درباره عموم خلائق (انسی، جتی، حیوانات، نباتات، جامدات) دارای ولایت و حق تصرف تامّ و تمام است به اذن الله و صاحب اختیار تمام، برای دخل و تصرف در جزء و کلّ آن و این معنا و مفهوم درباره شأن امام و منصب امامت و جمله امامان و به تبع آنها، درباره آخرین مصداق و آخرین وصی حضرت رسول اکرم ﷺ، یعنی امام زمان علیه السلام درک نشده است و از همین رو، سالی یکی دو بار، در حاشیه حیات فردی و اجتماعی بحران زده و در حاشیه، همه آنچه درباره اش تعلق خاطر ویژه داریم، به ایشان می پردازیم.

مناسبتی را چونان سایر روزنامه نگاران و سایرین از مردم پاس می داریم و دیگر بار بر سر کار و بار و عادات معتاد شده خود می رویم.

واقعیت تلخ را بخواهید، این عالیجناب، در این رسانه ها که شما هم از طرف یکی از همان ها روبه روی من نشستهای، جایگاهی ندارد؛ در حالی که اساساً، ما چنان که اشاره داشتیم، رقمی و عددی نیستیم که بخواهیم گستاخانه از سهم و جایگاه امام سخن بگوییم.

این من آفت زده، از کجا خود را نشسته بر عرش می شناسد که بخواهد سهمی به امام دهد؟ به دلیل همین جهالت، مبتلای عامیانه ترین و سطحی ترین آگاهی در این باره هستیم. بی سبب نیست که از میان هزاران رسانه و میلیون ها ساعت برنامه در کلّ سال و سالیان دراز، تنها بخش کوچک و ناچیزی را اختصاص به گفت و گوی برخاسته از هواجس و احساس درباره حجت حیّ خداوند در نیمه شعبان می دهیم. بدین ترتیب، چنان که ما را در ردیف سایر ظالمان به حقّ آن عزیز کرده خداوند متعال به شمار

آورند، این نسبت از ما دور نیست.

از آنجا که شما جوان هستید و علاقه‌مند به ورزش و سینما و ... می‌پرسم، از میان میلیون‌ها نفر از ساکنان این سرزمین، سهم فوتبال‌ها و هنرپیشه‌های دست سوم و چهارم از رسانه‌های فراگیر چقدر است؟ اگر بخواهید تقسیم به نسبت کنید یا شأن علمی و حتی نقش‌آفرینی در تولید ثروت ملی را نیز در معادله وارد کنید، به نسبت و در مقایسه با سایر گروه‌های اجتماعی، مثل استادان و معلمان، خالقان آثار هنری و علمی فاخر، صنعت‌گران، مخترعان و مکتشفان، روزنامه‌نگاران و حقوق‌دانان و ... چه سهمی از فرصت‌های گفت‌وگو از طریق رسانه‌های فراگیر را به فوتبال‌ها و هنرپیشه‌ها می‌دهید؟

بی‌انصافی نیست اگر بگوییم، سهم همه خلائق را به این دو گروه آخری داده‌ایم. آیا نباید در قوه تشخیص، عدالت‌ورزیمان کمی تردید کنیم. حالا بهتر می‌توانم از خود شما بپرسم، سهم امام زمان علیه السلام چقدر است؟ در حالی که جایگاه امام، نه در عرض؛ بلکه در طول رابطه جمله‌آفریده‌ها قابل شناسایی است.

تردید ندارم که مثل من در این قول شریک هستی که ظلم رفته بر آن امام عزیز، پیامدهایی داشته است.

حال به این روایت منقول از سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله توجه کن:

«مَن مات و لم يعرف...؛ هر کس امام زمانش را نشناسد و بمیرد با

مرگ جاهلی از دنیا رفته است؟»

حضرت امام علیه السلام، به دلیل همان صفات و شئون، خود مستغنی از ماست

و بی‌نیاز از ما به نحو تام و تمام.

این سخن از وجهی ناظر بر بیان قدر ما نسبت با امام و نیاز ما به

امام علیه السلام است. همین یک روایت که قبلاً عرض کردم؛ یعنی «لولا الحجة لساخت الأرض و باهلها» اگر حجت نباشد، زمین اهلش را می بلعد، برای درک میزان نیاز «ما سوی الله» و از جمله ما انسان ها به حضور و وجود امام کافی است.

بود ما بسته به بود ایشان است. چه درباره آن اقرار بیاوریم و چه نیاوریم. از وجهی دیگر، گفت و گو از معرفت درباره امام، ناظر بر نیاز ذاتی ماست، برای برکشیده شدن از عالم حیوانی، به عالم عالی انسانی؛ چه، امام علیه السلام در شئون «باب الّلهی» و «سبیل الّلهی» باعث و سبب بر کشیده شدن طی مراتب کمالی همه مراتب کمالی همه موجوداتند؛ و گرنه شایسته خطاب:

«اولئك كالانعام بلهم اضلّ» می شویم همان که در آیه شریفه فرمود:
 «آنان چونان چهارپایان و بلکه پایین تر از آنانند.» حیوان بسته خور و خواب و شهوت است، به قول شاعر، وقت خورد و وقت شهوت مرد کو؟ نهال مردی از اولین لحظه برخاستن از شأن حیوانی و خلاصی از خور و خواب و شهوت جوانه می زند.

مرد و مرث و مرگ هم ریشه اند. مرد، میرنده در خود است. میرنده از ساحات جمادی و نباتی و حیوانی است که در عالم انسانی زنده و پا برجا می شود.

به قول جناب مولوی:

از جمادی مُردم و نامی شدم

وز نما مردم به حیوان بر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شوم؟

وقتی امام، در عالی ترین قلّه مردی و جوانمردی، در صدر آفرینش و

در مقام «خليفة الله» نشسته باشد، خروج از مراتب پست و ورود به اولین پله از نردبان کمالات انسانی آغاز راه سیر و سلوک ماست، برای برکشیده شدن نزدیکی و قرب یافتن به ساحت آن انسان کامل و این همه در گرو معرفت اوست.

آدمی برای برکشیده شدن آمده و ناگزیر به طی مراتب است؛ و گرنه چنان که گفتم مخاطب عبارت «کالانعام» می‌شود. شاید به همین سبب باشد که فرمودند، آنکه بی‌معرفت امام بمیرد، در مرگ جاهلی مرده است. جاهل، بسته خور و خواب و شهوت است.

حال می‌پرسم: وقتی ما از این نقطه پایانی، این مقصد متعالی، این وجود عالی که خود هم «نشانه» برای طی طریق و هم راهنما برای سیر و سفر در این جاده زندگی است و هم شرط ناگزیر خروج از مرگ جاهلی و نگون‌بختی دنیوی و اخروی است نمی‌گوییم، در کدامین جاده و رو به کدامین مقصد در سیر و سلوک آمده‌ایم؟ و امید رهایی و فلاح اخروی و خلاصی از بحران‌ها و بن‌بست‌های دنیوی به که بسته‌ایم؟

تردید نیست که منظور از معرفت امام آگاهی و کسب اطلاعات درباره شرایط تاریخی رفته و مشخصات شناسنامه‌ای مرسوم و سلسله نسب امام و اسما و القاب ایشان نیست. این همه در نازل‌ترین مرتبه از اطلاعات عمومی و اولیه قرار دارد و کم و زیادش باعث اتفاقی بزرگ نمی‌شود. چه بسا دشمنان ایشان ده‌ها مرتبه اطلاعاتشان از این بابت از ما مسلمانان و شیعیان بیشتر باشد؛ چنان که در عصر هر یک از ایشان، خلفایی چون: «معاویه و یزید و مروان» اطلاعات عمومی و اولیه‌شان کم نبوده است. به همان نسبت، پوشیده نیست که مستشرقان فرنگی نیز بنا بر عادت، چونان مورخانه اطلاعات ریز و درشت بسیاری درباره اسلام، شخصیت‌های اسلامی

و آداب و رسوم مسلمانان جمع‌آوری و ثبت کرده‌اند.

این اطلاعات و آگاهی‌ها ناظر بر وجود معرفت درباره‌ی امام مبین نیست؛ چنان‌که باعث و بانی نجات نیز نمی‌شود. در هیچ لغت‌نامه‌ای هم برای معرفت معادلی همچون آگاهی و اطلاعات ذکر نشده است. آگاهی و اطلاعات که ما انبان ذهنی و انبان دستی خود را از آن می‌انباریم از جنس علوم تحصّلی‌اند.

انبان دستی ما، همان دفترچه‌ها و نوت‌بوک‌ها هستند که دریایی اطلاعات را در خود جای می‌دهند، بی‌آنکه ذره‌ای بر حجم و طول و عرض آنها اضافه شود.

نباید از یاد برد که فرودگاه و محلّ نزول معرفت، ساحت قلب انسان است. این همه، در زمره‌ی معرفت قلبی‌اند که باعث اتّفاقی در جان آدمی می‌شوند و نه آگاهی و اطلاعات حاصله از علوم اکتسابی. این معرفت و شناخت آن هنگام که حاصل شوند، جان را متحوّل می‌سازند.

چگونه است که در هنگام سال تحویل که احتمال استجاب دعا می‌رود، دست به آسمان بلند کرده و خداوند را می‌خوانیم:

«یا مقلب القلوب ... حول حالنا الی احسن الحال».

تحوّل از حال سوء به حال حسنه، در دیگرگونی قلب اتّفاق می‌افتد و این دیگرگونی از طریق تلاش و مجاهدت مدرّس‌های و علم مدرّسی حاصل نمی‌آید.

جناب حافظ می‌فرماید:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند

هر قدر ای دل که توانی بکوش

این خرد خام به میخانه بر

تا می لعل آوردش خون به جوش

همین که کسی واجد معرفت شود، متحول می‌گردد و از خامی به پختگی می‌رسد. پختگی عین خروج از خود و ترک خود و افتادگی بر آستان محبوب همیشه است. این پختگی از طریق دل و جان محقق می‌شود؛ ورنه هر انبانی انباشته از دفتر و مشق و مدرسه می‌شود.

سخن که به اینجا رسید، آن جوان مطابق معمول راه رسیدن و نسخه درمان خواست گفتم: عزیز! منظور من آن است که منابع و مصادیق مجاری را بیان کنیم، به بیراهه نبریم و وقت خود و دیگران را بیهوده ضایع نسازیم و بر عمر و فرصت رفته غبطه و حسرت نبریم.

دستیابی به مرتبه‌ای از احساس شکستگی و افتقار و ترک انانیت، زمینه‌ساز جلب توجهات مقلب القلوب و الابصار است.

به گدایی مغرور و پر نخوت می‌مانیم که به جای شکستگی و افتادگی، غرور و منیت را بر در ارباب نعمت‌ها می‌برد. امر را بر خود و دیگران مشتبه می‌سازیم. گاه شهسواران شیرین کار مقرب درگاه حضرت بی‌نیاز حکیم را در عرض خود و مردانی چون خود به شمار می‌آوریم و در اوج انانیت و خودپرستی با الفاظ و عبارات بازی می‌کنیم و از دین و آیین دین‌داری زینتی برای آرایش بنای کهنه دنیای خود می‌سازیم.

از اینجاست که عرض کردم ره توشه‌ای حاصل نمی‌کنیم. شکستگی و افتقار چنان که باورمان آید، مقدمه جلب توجه حضرت محبوب است. ما سپر نیافکنده و تیغ از کف نهاده‌ایم.

بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود

خود فروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست

ما بسته اعتبار و شیفته جهان جهنده‌ایم و قانع به مقام پست دنیوی، در

همان حال، در سر سودای دیدن روی جانان می‌پزیم، غافل از آنکه:

دیدن روی تو را دیده جان بین باید

وین کجا مرتبه چشم جهانبین من است

اگر جز این بود، مردانی مرد، چون خواجه شیراز از خداوند طلب دولت
فقر نمی‌کردند و آن را سبب بزرگی و حشمت نمی‌شناختند:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار!

کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است.

بگذریم!

چون از طریق رفتن پرسیدی اشارتی به مقدمه و پیش درآمد طریق
معرفت و انتظار داشتیم. جز این، درد دیگری که به جان ما افتاده، این است
که خود را مضطر، یعنی گرفتار آمده در اضطرار نمی‌شناسیم. هیچ دست به
دعا برداشته و این آیه مبارکه را خوانده‌ای که می‌فرماید:

«أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ».

چه کسی است که اجابت کند خواسته مضطر را هنگامی که دست به
دعا بر می‌دارد و رفع بدی‌ها را می‌خواهد.

دعای مستجاب از آن «مضطر» است و نه آنکه خود را مستغنی
می‌شناسد. گفته‌اند تحصیل حاصل درست نیست. وضع ما، وضع کسی
است که تحصیل حاصل می‌کند.

یعنی آنچه را دارد دیگر بار می‌خواهد. البته گمان می‌کند که دارد؛ در
حالی که ندارد.

با شکمی نیم سیر و احساس استغناء، هیچ چشمی گریان و هیچ دلی
لرزان نمی‌شود.

این دعای قرآنی، از راز اجابت دعا پرده بر می‌دارد. «دعای مضطر» به

اجابت می‌رسد. هنگامی که آدمی به حقیقت همه درها را بر خود بسته بیند، به سان کشتی شکسته طوفان زده، از ژرفای دل دست به دعا برداشته و در اضطرار تمام نجات خود را می‌طلبد. در آن زمان امید از همه کس و همه جا بریده است؛ در حالی که در ساحل امن نشسته؛ آنکه چند راه خلاصی انسانی برای خود ذخیره کرده، از روی شکم سیری دستی به دعا بر می‌دارد.

در برخی از روایات از این آیه تفسیر به قیام حضرت مهدی علیه السلام شده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام، چنین آمده است:

«این آیه درباره مهدی نازل شده، به خدا سوگند مضطرّ اوست. هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز به جامی آورد و دست به درگاه خداوند بر می‌دارد، دعای او را اجابت می‌کند و ناراحتی‌های او را برطرف می‌سازد.»

در ادامه همین آیه نیز قرینه و شاهد آشکاری وجود دارد که بیان کننده ارتباط آیه با موضوع ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام است. می‌فرماید:

«... وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ»

و قرار می‌دهد شما را جانشینان زمین. آیا با وجود خدای یکتا معبودی هست. چه کمند آنانی که متذکر می‌شوند.»

وقتی که رجوع تفکر و عمل مضطرّ به تمامی به خالق یکتاست؛ آن حکیم متعال نیز اجابت کننده دعای مضطرّ می‌شود.

خرامان بر پهنه چمن هستی راه می‌رویم، سرود «انا ربکم الاعلی» سر می‌دهیم و خود را مستغنی از زاری نیازمندان به درگاه بی‌نیاز می‌شناسیم و آنگاه امید فرج از دریای شدت‌ها را هم داریم. هیهات!

از اینجا بود که، اعلام افتقار، ترک انانیت، دعای مضطرّانه، کسب آمادگی

تمام برای تسلیم خود به پیشگاه آل محمد علیهم السلام بالأخره آماده شدن برای و ادای حقوق اهل بیت علیهم السلام در زمره مهم‌ترین نشانه‌های انسان منتظر قابل شناسایی است.

شرایط لازم ظهور

اما باید حرف آخر را هم از زبان امام معصوم علیه السلام بشنویم: ده‌ها سال پیش از میلاد حضرت مهدی علیه السلام، برخی از صحابی و الامم ائمه معصومان علیهم السلام، با بی‌قراری از فصل ظهور و قیام قائم آل محمد علیهم السلام می‌پرسیدند و گاه آرزوی حضور در خیل یاران حضرتش را در دل پاس می‌داشتند.

این پرسش و تمنای زود هنگام، محصول اهتمام و تذکر مداوم حضرات معصومان علیهم السلام، درباره موضوع غیبت و ظهور امام دوازدهم علیه السلام از سلاله پاک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ چنان که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه غدیر و پس از ایشان تمامی ائمه دین علیهم السلام، به مناسبت‌های مختلف مسلمانان را متوجه و یادآور دو امر مهم غیبت و ظهور می‌ساختند.

جمله اقوال و روایات رسیده در این باره، مملو از حکمت، زیبایی و همگی شنیدنی‌اند؛ اما وقتی زراره، پرسش حمران از زمان ظهور و پاسخ امام پنجم، حضرت امام محمد باقر علیه السلام، به او را روایت می‌کند، سؤال کننده و خواننده فهیم درمی‌یابد که امام ضمن بیان حکایتی تمثیلی، نه تنها پرده از شرایط لازم ظهور برمی‌دارند؛ بلکه تمامیت فلسفه و حکمت تاریخ نزد شیعیان اهل بیت علیهم السلام را بیان می‌کنند.

امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«در زمان‌های قدیم مرد دانشمندی پسری داشت که علاقه‌ای به علم پدر نشان نمی‌داد، به عکس همسایه‌ای که نزد دانشمند بهره‌ها می‌برد. آن

هنگام که مرگ دانشمند رسید، پسر را نصیحت کرد که هر گاه پس از من در امری درماندی به سراغ همسایه برو و از او کمک بخواه.

روزگاری چند گذشت. پادشاه را رؤیایی پیش آمد و به امید کشف تعبیر به سراغ پسر مرد دانشمند فرستاد. آن پسر که از پدر علمی نیاموخته بود، به امید یاری، به سراغ همسایه رفت. همسایه به شرط تقسیم تحفه و صله سلطان، تعبیر خواب را گفت و به پسر سفارش کرد تا در پاسخ سؤال پادشاه بگوید: اینک زمان گرگ است.

پادشاه تعبیر خوابش را دریافت کرد و پسر صله و انعام را، اما از روی طمع جمله صله سلطانی را نزد خود نگه داشت و عهد با همسایه را رها کرد.

با گذر روزگار، دیگر بار پادشاه را رؤیایی پیش آمد. به سراغ پسر مرد دانشمند فرستاد و مطالبه تعبیر کرد. پسر ناگزیر، اما سرافکننده و خجلت زده دیگر بار به سراغ همسایه رفت و کمک خواست. همسایه به شرط حفظ عهد و تقسیم تحفه و صله پادشاه تعبیر خواب را گفت و به پسر سفارش کرد تا در جواب سؤال پادشاه بگوید: اینک زمان قوچ است.

در وقت بازگشت، پسر در میانه تردید و دودلی با خود جدال داشت. گاه بر آن می شد تا وفای به عهد کند و حق همسایه را بدهد و گاه پای پس می کشید تا آنکه بر خود فائق نیامد و جمله هدایای سلطانی را به خانه برد و به تنهایی بهره برد.

چندی بگذشت. برای سومین بار پادشاه را سؤالی پیش آمد. پسر را برای پاسخ طالب شدند. پسر نادم و پشیمان از نقص عهد پیشین و از روی اضطرار، درب همسایه را کوبید و کمک خواست؛ اما وعده کرد

ضمن حفظ عهد و وفاداری، حق همسایه را بدهد. همسایه نیز پاسخ سؤال پادشاه را به پسر گفت و از او خواست تا به پادشاه بگوید: اینک زمان میزان است.

پسر، جمله هدایای سلطانی را به در خانه همسایه برد و اختیار تقسیم را به او سپرد؛ اما همسایه که اهل دانش بود گفت: مرا به این هدایا نیازی نیست. زمان اول تو از گرگ‌ها بودی و زمان دوم چون قوچ در انجام تقسیم و ادای عهد در تردید؛ اما زمان سوم زمان میزان بود و تو وفادارانه بر عهد خود ماندی. جمله هدایا از آن تو.»^۱

حضرت در پاسخ به سؤال حمران، به سه مقطع تاریخی، سه دوره اشاره دارند. سه مرحله که در هر یک حالی و عهدی بر جان مردم مستولی می‌شود.

● اول، عهد گرگی؛ دوران خودکامگی، درنده‌خویی، ظلم، ستیزه‌جویی و احساس استغنائی از اهل حکمت و عصمت، دوران دوری. این دوره، هزاران هزار مرد را در سیاهچال ظالم گرفتار و آوردگاه‌ها را از خون مردان مرد رنگین کرد. مجال تأسیس و تداوم دولت حق را برای قرن‌ها از بین برد و در نقطه عطف‌های بسیاری، زخم‌هایی جانکاه بر جسم و جان فرزندان آدمی فرود آورد؛ چنان که در شبانگاهی تیره و سخت، مظلومانه کوثر درخشان آل محمد علیهم‌السلام را مدفون در خاک تیره و مکان مجهول ساخت.

در سحرگاهی نوای جانسوز «فزت و ربّ الکعبه» را تا به عرش بالا کشید و در ظهری داغ و سوزان، ندای «هل من ناصر ینصرنی» را بی‌پاسخ

۱. کلینسی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۳۶۲؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۴، ص

گذاشت تا آنجا که گویی این عهد و عصر را پایانی نبود.

این همه نتیجه عهد آدمی با خوی گرگی بود. همه تباهی، سیاهی، ناکامی مردان و غلبه نامردمانی که فرزندخواندگان شیطان بودند و شبیه قبیله سیاهی.

گریزی نیست تا داد عهدی داده نشود، به سر نمی آید. سنتی است ثابت، حکمی ناگزیر و کیفری برای بدعهدی با مردان قبیله ایمان.

● دوم، عهد قوچ؛ دوره تردید و دودلی، دورخیز و عقب گردهای لرزان و ترسان، چون فراز و فرود یک بیماری، گامی به جلو و گامی به عقب، وقتی میان شب و روز، نه شب و نه روز، عهدی مملو از جهش های ناقص و حرکتهایی بی تداوم، تولایی بی تبرا و تبرایی بی تولا، دستی که دور می سازد و پایی که به پیش می کشد، میلی برای تجربه روز و دلی بسته شب.

چه بسیار مردان که در مسلخ تردید، به کام اهل ظلم غلتیدند و در قربانگاه بی همتی خود، شبیخون خصم بر اردوگاه را به تجربه نشستند. دستی که شمشیر انتقام را از نیام برمی کشد؛ اما دیگر بار در غلافش پنهان می سازد، ناگزیر به این تجربه است. هر چه هست عهدی و دوره ای دیگرگون است، در میان تردید در وفای به عهد یا گسست آن.

● سوم، عهد میزان؛ دوره ترازو، رفتنی تمام، چرخشی تمام در میانه میدان، تجربه صبحی طلوع کننده، پرشی بلند تا آستانه مهر و اعلان، نه بر فرزندخواندگان سیاهی و لبیک تمام به امام مبین. تولایی و تبرایی توأم و تمام. نیکبخت مردمانی برای دهش بزرگ و پذیرش تام ولایت.

نه عهد گرگ و نه صاحب خوی گرگی، هیچ کدام مستعد پذیرایی و پذیرش امام مبین نیستند، به همان سان که در عهد قوچ و خویی چون

خوی قوچ، زمینه این امر مقدس فراهم نمی‌شود. گویا این ضربات تازیانه و آتش تجربه بلا و دوری و به جان خریدن جمله بحراناها و بن‌بست‌ها است که فرزند آدمی را متوجه و یادآور این معنی می‌کند که: بی او رفتن محال است. این تجربه، بی او زیستن و بی او رفتن فرمان ناگزیر و اراده آسمانی نبود. این خوی گرگی و ناسپاسی بود که آدمی را در ورطه هولناک افکند؛ ورنه به قول آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله اگر مردم بر محبت علی بن ابی طالب علیه السلام گرد می‌آمدند، خداوند جهنم را نمی‌آفرید.^۱ به همان سان که حضرت مولانا صاحب الزمان علیه السلام فرمودند:

«اگر شیعیان ما که خداوند آنها را به طاعت و بندگی خویش موفق بدارد، در وفای به عهد و پیمان الهی اتفاق و اتحاد می‌داشتند و آن را محترم می‌شمردند، سعادت دیدار ما برای ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و زودتر از این به سعادت دیدار ما نائل می‌شدند. آنچه که موجب جدایی ما و دوستانمان گردیده و آنان را از دیدار ما محروم کرده است، گناهان و خطاهای آنان نسبت به احکام الهی است و خداوند تنها یاری کننده و کفایت کننده تمام کارها و امور ما و بهترین وکیل برای ماست.»

عهد میزان، عهد طلب و تمنای میزان و تسلیم بی چون و چرا و تردید آدمی در برابر میزان حق و صراط مستقیم است؛ چنان که فرمودند: «علی میزان الاعمال».

ورنه بهره جستن و برخوردن از خانه اهل بیت علیهم السلام، در هر عصر و عهدی جاری بوده؛ چنان که امروز نیز هست.

مراجعه و برخوردن به سان آن فرزند ناخلف دانشمند، متضمن هیچ رهایی و ظهور و دیداری نیست. بررسی فراز و نشیب‌های گذشته در/صحنه

۱. مجلسی، همان، ج ۳۹، ص ۲۴۸.

حیات انسان، بر خوردهای گوناگون مردم با میزان حق را نشان می‌دهد.
 ۱. جماعتی از مردم چنان بر آبشخور زندگی آلوده غنودند و بی‌خیال از پرسش و پاسخ و شاهد به دم غنیمت دانی مشغول شدند که گویا هیچ میزان و محکی برای سنجش و هیچ چشمی برای مشاهده در میانه هستی نیست؛

۲. جماعتی با تجربه خود میزانی، انانیت و خودکامگی را امام خویش ساختند. خود را امام حق و مبین خواندند و بر سر خود و همگان آن آوردند که دیده‌ایم و خوانده‌ایم؛

۳. جماعتی میزان و صراط حق را به سخره گرفتند و بر طبل لامذهبی و شرک و ارتداد کوبیدند؛

۴. و جماعتی اندک، در آرزوی خلاصی از عهد گرگی و خوی قوچی و تردید، دست به آسمان برداشتند و در جان آرزوی تجربه میزان حق و عدالت را پاس داشتند.

جماعت آخر، خیل منتظرانند که خود را تسلیم میزان حق ساخته‌اند تا شاید عهد دوری به سر رسد و دوران طلایی زندگی و حیات طیبه زیر بیرق امام مبین برسد.

این عهد جمعی و تسلیم عمومی مؤمنان است که مجال حضور میزان حق در عرصه تاریخ را ممکن می‌سازد. این آمادگی برای پذیرش حق است که خوی گرگی را از انسان غاصب دور می‌سازد و او را مستعد شهود و تجربه حقیقت ناب می‌کند.

و اسفا از خوی تردید و دو دلی قوچ، گاه برای گذار از نهر خودکامگی، انانیت و فرعونیت، چنان دورخیز می‌کند، گویی که به یک باره بر سر همه ما سوی الله چهار تکبیر زده و خود را می‌رهاند؛ اما در آخرین لحظه

می ایستد، به خود باز می گردد، خود کامگی پیشه می کند و رأی خود و کام خود را کافی و کامل فرض می کند.

انتظار و آمادگی، عین تجربه عهد و عصر میزان است. عهد تسلیم همه چیز به آستان امام حق و میزان اعظم الهی؛ بی آنکه هجمه بلا و سیل خصم لحظه ای تردید و تسلیم ایجاد کند. شاید حسب همین پیش نیاز است که ما را یادآور استمرار در انعقاد عهد در هر صبحگاه ساخته اند.

ظهور تمام قد عهد قلبی در قول و فعل، میوه تسلیم محض را به بار می آورد. این تسلیم محض آدمی است که میدان فراخ و مجال ظهور ولایت امام مبین را سبب می شود. اعمال ولایت به نحو تام و اتم، سبب انهدام ابنیه شرک و نفاق و باعث اضمحلال و سقوط همه مظاهر طاغوت از عرصه و ساحت حیات مادی و فرهنگی انسان می شود.

واسپس غدیر، جفای اشباح الرجال و نامردی آنان که در صحنه فراخ غدیر حاضر و ناظر عهد با ولی بودند، همه مجال را برای اعمال ولایت امام معصوم علیه السلام، از بین برد و بر خلق عالم طیّ دهها قرن آن آمد که خوانده ایم و اینک نیز در پی آن در اقصا نقاط عالم شاهد و ناظریم. اینک باید از خود پرسید بر کدامین عهد مؤمن و در کدامین خوی مستقریم؟ ما را تا عهد میزان چند منزل فاصله است؟

خدا بر آشکار و نهان جمله خلائق آگاه است. والسلام

آقا اجازه!

ایام عید و جشن و شادی نیمه شعبان که رسید، هزاران نامه الکترونیکی و پیام از طریق رسانه‌های مدرن دست به دست و با سرعت برق از این سو به آن سوی زمین منتقل شدند. هر کس بسته به دریافتش، بسته به شادی یا دلتنگی‌اش پیامی را با سرانگشت و در لحظه‌ای به این سو و آن سو برای آنکه دوستش داشت، حواله کرد. بسیاری از این همه، حامل پیام‌ها و دل‌نوشته‌هایی بودند که در کنج دل صاحبش خانه کرده و در این روز مجالی برای ظهور و بروز می‌یافت. مثل این پیام که در کنار صد پیام دیگر در ایام برگزاری جشن‌های شعبان به من رسید:

آقا اجازه!

دست خودم نیست خسته‌ام!

در درس عشق

من صف آخر نشسته‌ام!

یعنی نمی‌شود که ببینم سحر رسید؟

درس غریب غیبت کبرا به سر رسید.

آقا اجازه!

بغض، گرفته گلویمان؛

آنقدر رد شدیم که رفت آبرویمان

استاد عشق!

صاحب علم!

گل بهشت!

باید که مشق نام تو را تا ابد نوشت!

حداقلی حاصل آمد و شد این ایام و اعیاد که به آمدن و رفتنشان خورده‌ایم و تقویم‌های دیواری چه بخواهیم و چه نخواهیم فرا رسیدنشان را به ما تلنگر می‌زنند، این است که به یادمان می‌آورند، آنچه را که مکر لیل و نهار و فتنه روزگار از یادمان برده است.

همه آنهایی که با ما و از ما نیستند، دست به دست هم داده‌اند تا ما به فراموشی مرگباری مبتلا شویم و ندانیم کیستیم و به کجاییم؟ تا خودمان را در میان گرداب و گردباد حوادث و هواجس گم کنیم. گنج شویم، به دور خود بچرخیم و همه جهات را فراموش کنیم.

اگر خودمان را کشف کنیم و موقعیتمان را پیدا کنیم، نسبتمان را درمی‌یابیم. خودی‌ها و بی‌خودی‌ها را می‌شناسیم. موضع روشنی می‌یابیم و آنگاه، در هوشیاری و بیداری، سمت و سو و جهت رفتمان را پیدا می‌کنیم. برای آنکه دوست ما نیست، مهم این است که ما خودمان را گم کنیم؛ چنان‌که خویش را از بیگانه باز شناسیم و به عکس، برای آنکه دوست ماست، مهم این است که خودمان را بیابیم.

گاه به کسی شباهت پیدا می‌کنیم که در تصادفی هولناک همه خاطراتش را از دست داده باشد. به همین خاطر همه چیز را از صفر آغاز می‌کنیم. از اول برای خود خاطره می‌سازیم. نام انتخاب می‌کنیم، تاریخ جعل می‌کنیم، هویت می‌آفرینیم و در یک کلام برای خود «تعریف» می‌سازیم.

آنکه ما را دوست ندارد، دوست دارد که ما، خود را بی‌تاریخ، بی‌خاطره،

بی حافظه و هویت و بالأخره بی «تعریفی روشن از خود» بشناسیم تا بتواند به میل خودش از ما تعریف بدهد و ما را به همان سمت و سویی که می‌خواهد براند و این، «مصیبت بزرگ آوار شده بر ماست». و این فرصت بزرگ و مغتنمی است برای آنکه ما را نمی‌خواهد. ما را دوست نمی‌دارد. او خودش را می‌خواهد و در این فرصت طلایی، ما را قالب می‌زند، به ما شکل می‌دهد، همان شکلی که خودش دوست دارد. از ما تعریف می‌دهد تا به هر صورت که دوست دارد، تسمه بر گرده ما بکشد. ما را ببلعد، بمکد و تفاله‌های باقیمانده بی‌مقمان را به زباله‌دانی بیاندازد.

- برای همین است که دست به تحریف تاریخ می‌زنند و تحریف شده‌ها را با زور و ضرب صدها بلندگو در گوشمان فرو می‌خوانند. بدان رسمیت می‌بخشند و وقتی همه چیز جا افتاد، اگر لحظه‌ای بخش ناچیزی از آن همه تحریف را انکار کنیم، مه‌ری بر پیشانی ما می‌کوبند و از جمله هستی و حیثیت می‌اندازندمان.

- برای همین است که جمله نمونه‌ها، اسطوره‌ها، مردان نام‌آور همه روزگاران را از چشم ما می‌اندازند، با سؤالی و شبهه‌های تمامی انرژی و توان را از نمونه‌ها باز می‌ستانند تا وقتی ما، بی‌پشتوانه، بی‌تاریخ، بی‌نمونه و بی‌اسوه شدیم، خودشان برای ما قهرمان بسازند. تا خودشان را قهرمان اولین و آخرین نشان دهند در آن وقت، اگر لحظه‌ای قدری از آن همه جفا را منکر شویم، به چار میخمان کشند و بر دروازه‌ها آونگمان سازند تا عبرت روز و روزگاران شویم.

- برای همین است که جمله ایام و اعیاد را کم‌رنگ می‌کنند. بی‌معنی و تکراری جلوه‌اش می‌دهند. مهر تاریخ مصرف بر آنها می‌زنند، کهنه و پوسیده نشانش می‌دهند و زنده نگه داشتن آن همه را نشانی از عقب

ماندگی و تحجر می‌شناسند. تا وقتی بی‌ایام، بی‌ذکر، بی‌عشق مقدس و بی‌کینه مقدس شدیم، در بی‌وضع تمام، ایام و آنات خودشان را در چشمان بیارایند. ایامی که هیچ نسبتی با ما، با تاریخ ما، هویت ما، عشق مقدس ما ندارند.

آنان که ما را، تاریخ و هویت ما را نمی‌خواهند؛ از میانه این ایام و آنات جعل شده، ما را قالب می‌زنند تا آنگاه که اگر لحظه‌ای انگشت اشارتی به سوی آن همه تحریف و قالب زدن‌ها، آن همه هویت‌های جعل شده دراز کنیم، ما را با ننگ طاعون زدگی و داغ بیگانگی از شهر و دیارمان برانند و در عزلت به دست فراموش ابدی بسپارندمان.

- برای همین است که خداوند ایامی را پاس داشته و شعائری را معروف دانسته تا همه آنچه را که گفتیم پیش نیاید.

روزهایی که گاه برای پاسداشت عظمت و بزرگی‌اش، شبی را تا به صبح به احیاء و شب زنده‌داری مشغول می‌شویم؛
روزهایی که در آستانه ورودش و طلوع طلعتش، خود را مطهر و معطر می‌سازیم؛

روزهایی که به شکرانه‌اش روی به قبله ایستاده به نماز مشغول می‌شویم؛
روزهایی که جمله سعادت‌مندی یا شقاوت‌مندی ما را رقم می‌زنند؛
روزهایی که سور را به حقیقت یا، سوگ را به حقیقت به یادمان می‌آورند
تا از سور و سوگ جعلی برهیم؛

روزهایی که نام مردانی مرد از قبیله ایمان و رستگاری الی‌الابد را با خود حمل می‌کنند؛

روزهایی که جمله رهایی، جمله آزادگی، جمله آسمانی بودن را یادآورمان می‌شوند؛

روزهایی که به برکتش درهای آسمان باز می‌شود و همهٔ برکت‌ها چون باران می‌بارند؛

روزهایی که به مبارکی‌اش هر دستی که به آسمان بلند شود، دستگیری نورانی آن را لمس می‌کند؛

روزهایی که خداوند، همهٔ خشم خویش را دربارهٔ همهٔ آنچه ما کرده‌ایم فرو می‌خورد تا از روی رحمت و شفقت، بنده‌اش دیگر بار و دیگر بار بر هودجی از نور به سوی عرش رحمانی فرا خوانده شود؛

روزهایی که جمله جنود ابلیسی در کوهستان قهر خدا به بند کشیده می‌شوند تا زمین با آسمان و انسان با خدا آشتی کند؛

روزهایی که ابلیس، از واهمهٔ از دست دادن جملهٔ شهروندان و شهربندانش، همهٔ توان خود را در کار وارد می‌سازد تا آدمی آنها را فراموش کند و در غفلت تمام همهٔ آناتش را در خود کامگی از دست بدهد؛
روزهایی که اگر شیطان بر سر عقل می‌آمد، حتماً لبخند خدا را می‌دید و آغوشی که به سویش گشود، می‌شد.

نیمهٔ شعبان هم یکی از همان روزهای خدا بود. کاش بتوانیم کوتاهی‌های دیروزمان را در پاسداشت و بزرگداشت آن، کاهلی‌هامان را در آذین بستن شایستهٔ کوی و برزن و صحن خانه‌ها و فراموش کاری‌مان را دربارهٔ آنکه خداوند حق‌گذاری‌اش را بر ما واجب ساخته است، به یاد بیاوریم و به صاحب این روز بگوییم:

آقا اجازه!

بغض گرفته گلویمان

آنقدر رد شدیم که رفت آبرویمان!»

بخش سوم

آسیب‌شناسی مهدویت

هوای گرگ و میش، رنگ‌های خاکستری

عبارت «الطرق الی الله بعدد انفاس خلائق؛ به تعداد نفوس و بندگان آفریده شده، راه رسیدن به خدا وجود دارد.»، منقول مشایخ صوفیه است. اثبات این قول یا نقد و رد آن موضوع این مقاله نیست. نکته ظریف این عبارت، آن است که جمله خلائق در سیر و سلوک خود، به سوی حضرت خداوندی جلّ و علا به وحدت و یگانگی می‌رسند. نیل به من واحد و وحدت کلمه روح و مقصود عموم خلائق فرض شده که در عصر خود و در میان نسل خود، این نائل شدن را ممکن و گم شده و مطلوب ره‌جویان و ره‌پویان وصال می‌شناختند. در عصر ما این عبارت را به گونه‌ای دیگر می‌توان بازخوانی کرد؛ به عدد نفوس و بندگان «من منتشر» و خدایگان ساخته و پرداخته شده وجود دارد که در نتیجه، نائل شدن به «من واحد» و «وحدت کلمه» متعذر، سخت و گاه ناممکن شده است. شاید این عبارت منقول از معصوم: «در آخر الزمان نگهداری دین سخت‌تر از آتش در کف دست است»، شرح حال و توصیف وضع و روزگار بشر در عصر ما و پس از ما باشد.

برخی آمار حاکی از آنست که در حال حاضر، حدود ۴۰۰۰ فرقه در جهان تأسیس شده است، این همه صرف‌نظر از میلیون‌ها من منتشر است که در قالب ایده‌های سیاسی، اجتماعی، خلق‌روزگار را به سوی خود فرا می‌خوانند و هر یک دریافتی از روی پندار و خیال را مبنا و اساس دعوت خود قرار داده است.

راز این همه تفرّق و پراکندگی در میان بشر، بروز تضادّ و بسط کشمکش پایان‌ناپذیری است که جان بشر را مبتلای خود ساخته است؛ چنان که این روند ادامه یابد، هیچ دو نفری به زیر یک سقف گرد نخواهند آمد. دغدغه و خلجان و نتیجه محتوم آن، کشمکش پایان‌ناپذیر انسان با خودش از یک سو و با دیگران از سوی دیگر که به بروز تضادّ و جدایی و تفرقه می‌انجامد، ظهور عمل شیطان، تلاش و هم‌نوایی نفس اماره با اوست در عصری و میان نسلی که در خود و با خود استعداد این همه دوری را پرورده است.

جنود شیطان، با رخنه در جان فرزندان آدمی و دمیدن در سینه‌ها و سرها، خلق و جعل شرایطی را سبب شده‌اند که هیچ دیارالبشری قادر به ارائه تحلیلی جامع و مانع از این شرایط نیست و از همین روست که به مصداق بیت: **از قضا سرکنگبین صفرا نمود / روغن بادام خشکی می‌فزود،** جمله طبیبان جالینوس صفت و افلاطون دم، نه تنها قادر به ارائه نسخه و دارو و درمان نشده‌اند؛ بلکه بر حجم و گستره بحران و تضاد افزوده‌اند. اینان بریده از طبیب مسیحا دم غیبی، ترک استثناء گفته و از روی ادعا و به مدد خیال و وهم بر بالین بیمار حاضر شده و عمل کرده‌اند.

از علمای علم الاجتماع و علم الابدان، متخصصان پسیکولوژیست طیلسان پوشان و زنار بندان بی‌فکر و ذکر که در بند مکر لیل و نهار و مذهب صورت و صورت مذهب گرفتار آمده‌اند، هیچ علاجی ساخته نیست.

اینان، جملگی به دلیل اتکا به دریافت‌های صرفاً بشری و به دلیل آلودگی به انواع بیماری‌های منتشر و موجود، همه صلاحیت طبابت را از دست داده‌اند. در آخرین ساعات مانده از عمر زاده سیاهی و ظلمت، شیطان همه قوای خود را برای رویارویی به میدان آورده است تا با عضوگیری از میان جماعات انسانی،

امکان صف‌آرایی بزرگ در وقت طلوع فجر را حاصل آورد.

اگرچه برخی ملاحظات، در شرایط حاضر مجال پرده‌داری، هل من مبارز طلبیدن، شاخ و شانه کشیدن و افشای راز نهفته در سینه‌ها را عمومی نساخته؛ لیکن دیر نیست که به ناگهان صف‌ها کشیده شده و جملگی با شمشیر آخته، خود را مهبیای حمله نمایند.

شاید یکی از معانی و مفاهیم ظهور و عصر ظهور همین باشد. این عبارتی دو پهلو است، از وجهی اشاره به ظهور خورشید عالم‌تاب می‌کند و از دیگر سو اشاره به ظهور و آشکار شدن آنچه مردم در سینه‌ها نهفته و از اظهارش سر باز می‌زنند، دارد.

به تعبیری، در هوای گرگ و میش، رنگ‌ها خاکستری می‌نمایند، حرکت و تشخیص در این وضع ساده نیست، این ظهور و طلوع خورشید و شعاع نورانی و درخشان آن است که باعث آشکاری تام و تمام می‌شود. شاید، روز ظهور، به نوعی خود، روز تبلی السرائر باشد. روز برملا شدن آنچه در سینه‌هاست.

وقتی به روایات ائمه دین علیهم‌السلام می‌نگریم و اخبار مربوط به کشته شدن جماعت کثیری از مردم در عصر ظهور را می‌خوانیم، در عجب می‌آییم؛ چون در هوای گرگ و میش و غلبه نفاق، چشمان ما قادر به درک و تشخیص رنگ‌ها و کشف باطن نهفته در پس صورت‌ها نیست.

به موازات بسط و گسترش تضاد و کشمکش و تفرقه در میان خلق عالم، بحران‌های ویژه عصر ظهور که اخبار آخرالزمانی بدان‌ها اشاره دارند نیز، خود را می‌نماید.

درست در زمانی که غرب، با غرور تمام کشتی تمدن و تکنولوژی خود را بر پهنه اقیانوس قرن بیستم و دهه اول قرن بیست و یکم میلادی به

پیش می‌راند و در دل، غم هیچ تندبادی را نداشت، طوفان بحران اقتصادی به راه افتاد.

موج‌های بلند پی‌درپی بر این کشتی فرود می‌آید، همان که بنیاد و اساس این تمدن شهوی و خودبنیاد و بریده از آسمان را فرو خواهد ریخت؛ اگرچه تا پیش از شکسته شدن، امواج قحطی، گرسنگی، جنگ و آتش را بر پهنه سرزمین‌های غیر غربی و به ویژه مسلمان‌نشین فرو خواهد بارید. در این شرایط و چنان که بحران در گستره جهانی نمودار شود، در آینده‌ای نزدیک می‌بایست:

۱. کمربندها را محکم بست؛

۲. بندهای ارتباط و اتصال به کشتی طوفان‌زده غربی را گسست؛

۳. چون یوسف نبی علیه السلام انبارها را از گندم‌ها انباشت، (در وجوه اقتصادی، نظامی و ...)

۴. با اتخاذ رویه‌ای مقتصدانه از به هدر رفتن گنجینه‌ها و ریخت و پاش اموال جلوگیری کرد؛

۵. قلب و جان مردم را با ساحت قدس مهدوی گره زد تا در حفاظ امن حضرتش، خود را مستعد و مهیای همراهی کنند؛

۶. جان جوانان را از مشرب معارف مهدوی سیراب ساخته و آنها را برای همراهی و هم‌دلی با صاحب زمان و دوران، مهیا ساخت؛

۷. جسم و جان را در دریای زلال توبه و تزکیه، طاهر و مطهر ساخت. چشم به انتهای جاده دوخت و در دل این نغمه را تازه کرد:

ای دل از سیل فنا بنیاد هستی برکند

چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

اما بعد ...

گوشه‌گیران انتظار جلوۀ خوش می‌کشند

بر شکن طرف کلاه و برقع از رخ بر فکن^۱

با سپاس به درگاه حضرت ربّ الارباب که برگزیدهٔ دو عالم، محمد مصطفی ﷺ را نبی رحمت خویش بر بندگان قرار داد و حبّ خاندان مطهر او را تاج افتخار و کرامت شیعیان نمود تا با نوشیدن جام محبت از کوثر ولایت، از بند ضلالت برهند و در میانهٔ موج‌های کوبندهٔ گمراهی ره به منزل مقصود برند. سپاس بیکران حضرت خداوندی را که اسلام را به عنوان کامل‌ترین دین به جهانیان معرفی کرد؛ اما هیئات که می‌دانیم مسلمانان آن‌گونه که شایسته بود، از آن پاسداری نکردند و تنها به وسیلهٔ ائمهٔ معصومان علیهم‌السلام و علمای تربیت شده در مکتب ایشان و به مدد سیره و سنت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ساحت این آیین از دست‌خوش تحریف و استحاله در میان آرای منتشر در امان ماند و این نبود جز ظهور عینی وعدهٔ خداوند که فرموده بود: «أنا نحن نزلنا الذکر و نحن له لحافظون»

اما این بدان معنی نبود که همهٔ مسلمانان و از جمله شیعیان سیره و روش زندگی مادی و حیات فرهنگی خود را با آن دستورات منطبق ساختند؛ بلکه آنها با غفلت تام، خود را از آن همه نعمت محروم ساختند و

در چنگال تبعات حاصل از نافرمانی گرفتار آمدند؛ چنان که در میان حوادث پی در پی به سختی‌های بسیار مبتلا شدند.

شاید اگر عنایات حضرت ربّانی و دست‌گیری بزرگان اهل دین نبود، هر آینه در میان حوادث به تاوان همه غفلت‌ها نامشان از صفحه هستی محو شده بود.

امروزه مسلمانان و همه سرزمین‌های اسلامی در میان سختی‌های حاصله از سلطه فرهنگ و تمدن شرک‌آلود مغرب‌زمین گرفتار آمده‌اند. فرهنگ و تمدنی که ظلم به تمام معنی کلمه را در جهان گسترده است. خودکامگی بشر، طی قرون اخیر، از او موجودی مستکبر ساخته است که به هیچ یک از قوانین و سنن پای‌بند نیست. دیگر فرمان هیچ نبی و مرسل و کتابی آسمانی را گردن نمی‌نهد و تنها فرمان‌برداری از میل و تمنای حیوی خویش را در دستور کار حیات مادی و فرهنگی خود وارد ساخته است. تمنایی که کامل‌ترین صورت آن را در آئینه فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین می‌توان دید.

فرهنگ و مدنیتی که در آن مجموعه دریافت‌ها و موازین همه ادیان، مذاهب و اندیشه‌های کلی پیشینیان، حقیر، کم‌ارزش و غیر علمی فرض شده و پذیرش هر رأی و کلامی، منوط به اثبات در دستگاه عقل تجربی و کمی گشته و در نتیجه، همه معتقدات و دریافت‌های متکی به عالم غیب مورد تردید واقع شده است.

استیلاجویی و استکبار ورزیدن، ذاتی این فرهنگ و تمدن و هر چه از عمر آن گذشته، این وجه را بیش از پیش آشکار ساخته و اینک به قوی‌ترین شکل، وجوه آن نمودار شده است تا آنجا که بشر قدرت‌طلب، در پی سلطه‌جویی، داعیه الوهیت در سر می‌پرورد و ستم‌دیدگان در گوشه و کنار جهان، تاوان

سخت سلطه‌جویی اربابان قدرت و ثروت را پس می‌دهند. جنگ‌ها، آشوب‌ها و ناامنی، روزگار را بر پیروان ادیان سیاه کرده است. همهٔ مرزها و محدوده‌ها درنوردیده شده‌اند و دیگر هیچ حرمتی پاس داشته نمی‌شود.

تجاوز بشر به محدودهٔ آب‌ها، آسمان‌ها، جنگل‌ها و زمین، موجب در هم ریختن تعادل و تساوی قوای طبیعی شده و بیماری، خشکسالی، آلودگی منابع حیاتی و بلاهای فراوان را نصیب انسان ساخته است.

از بین رفتن شأن انسانی زنان، مردان و کودکان، موجب از هم پاشیده شدن نظام خانواده و شیوع بیماری‌های مهلک و لاعلاج شده، بی‌عدالتی، ظلم و سوءاستفاده از قدرت، موجب رواج فقر، دزدی، قتل و هزاران عمل منافی عفت شده است.

دستگاه‌های ارتباطی، همهٔ مرزها را درنوردیده‌اند و با گذر از هر مانع و رادعی، ابتدال اخلاقی را در میان مردمان می‌پراکنند و دیگر هیچ انسانی بر کرهٔ خاک، در امان نیست و هیچ حریمی برای او مأمّن امن به حساب نمی‌آید.

هر فریاد و صدایی که از سر دین‌خواهی و عدالت‌جویی از گوشه و کنار عالم بلند شود، به سخت‌ترین صورت منکوب می‌شود. برای متجاوزان جویای قدرت دیگر هیچ مذهب و ملّتی معنی ندارد. سیاه، زرد و سفید. آفریقایی، اروپایی و آسیایی، همه و همه در زیر ضربات تازیانهٔ این مستکبران روزگار می‌گذرانند.

سخن دربارهٔ شهر بی‌دروازه‌ای است که نظریه‌پردازان غربی از آن به عنوان مدینهٔ مطلوب یاد می‌کردند؛ اما اینک تبدیل به شهر فاسد و بی‌خدایی شده است که تباهی را در خود جای داده و شاید بتوان گفت: ظهور مدینهٔ غربی، مصداق بارز فتنهٔ بزرگی است که رسول اکرم ﷺ و ائمهٔ معصومان علیهم‌السلام همهٔ

مختصات و مشخصات آن را در قالب کلام و بیان خویش عرضه داشته بودند. فتنه‌ای که انسان را به حسیض تاریکی و دوری از حقیقت کشیده و همه چیز را از جایگاه و شأن اصلی خود خارج کرده است. دیگر:

- همه تعاریف درباره انسان، جهان، مبدأ هستی، علم، حقیقت، غیبت، تفکر، عدالت، صلح، ادب و ... مبتنی بر نوعی ویژه از دریافتهای شرک آلود و غیر دینی عرضه شده‌اند؛

- همه سنت‌ها، آداب، شیوه‌ها، بایدها و نبایدها، مبتنی بر تمنای انسان غیر دینی و شناختی الحادی طراحي و تبلیغ شده‌اند.

- همه اعمال و رفتار آدمیان و آنچه که باید به عنوان دستورالعمل زندگی بدان عامل باشد از منبعی غیردینی اخذ شده‌اند و در نتیجه بحران و دگرگونی‌های بزرگی در همه صورت‌های حیات نمودار شده است.

با این همه، جهان گیر شدن ظلم حاصل از تسلط فرهنگ و تمدن غربی، دوری از سرچشمه حقیقی ادیان آسمانی، در کنار بسیاری از رخدادهای زنگ‌های افول و از هم پاشیدگی شرک و الحاد را به صدا درآورده است و طلایه‌داران لشکر ایمان و رستگاری نوید فرا رسیدن آن پیک پی‌خجسته را سر داده‌اند.

بی‌تردید، همچنان که جریان ظلم مرحله به مرحله ساحت خویش را گسترده ساخته و بر همه گوشه‌ها غالب آمد، جریان عدل نیز در بستر مناسب خود، چونان اشعه خورشید، پیش می‌آید تا در تقابل بزرگ، در همه جا گسترده شود.

همه منابع فرهنگی یهود، نصارا و بالآخره مسلمانان، ظهور «موعود» را نوید داده و ویژگی‌هایش را برشمرده‌اند.

اعتقاد به این امر، به عنوان بزرگ‌ترین آرزو و انگیزه، همواره شیعیان را

از درغلتیدن در انفعال و تباهی در برابر بیگانگان در امان نگه داشته است. از آن/مهم‌تر؛ شیعیان، همواره موظف به شناسایی آن موعود بوده‌اند تا با تأسی به او، شداید و سختی‌های عصر غیبت خورشید را تاب آورند. همین باور، در طول تاریخ، شیعیان را در برابر امواج خروشان بی‌دینی و شداید زمان پایدار نگه داشته است؛ زیرا آنان، با داشتن تصویری روشن از جهان مطلوب و مدینه فاضله موعود، همواره طالب دسترسی به شهری منطبق با باورهای دینی و اخلاق مذهبی خود بوده‌اند.

با این مقدمه باید گفت:

شناسایی همه وجوه کفر و الحاد در هیئت: تفکر، فرهنگ و تمدن در وظیفه ما است تا شاید با عنایات خداوند یکتا و توجهات حضرت ولی عصر علیه السلام زمینه‌های نقد و بررسی و پرسش جدی از فرهنگ و مدنیت مغرب زمین فراهم آید.

در همین راستا، مقابله با شیخون فرهنگی استکبار جهانی و پیراستن حوزه‌های فرهنگی و صورت‌های عملی و مناسبات و معاملات مسلمانان از شائبه‌های غرب زدگی ضروری می‌نماید.

طرح مباحث مختلف مربوط حوزه فرهنگ مهدوی و معرفت درباره حضرت صاحب الامر علیه السلام از جمله ولایت، امامت، حجت، غیبت، ظهور، رجعت و دیگر موضوعات مرتبط با این امر در وجوه تاریخی، اعتقادی، فرهنگی و ادبی در زمره وظیفه اصلی مردان اهل فرهنگ و متولیان امور است.

بیش و پیش از هر امر، تحقیق و تفحص درباره موضوعات یاد شده و مطالعه درباره آینده جهان و جهان آینده ضروری و الزامی است و در این طریق کمک گرفتن از علماء، محققان، صاحب نظران و انجام تحقیقات مبنایی، شرط دسترسی به نتیجه مطلوب است.

نگاه ابزاری به دین

در کتاب «بشارة الاسلام»، از قول حضرت رسول اکرم ﷺ روایتی نقل شده است که حضرت درباره حوادث و وقایع آخرالزمان می فرماید: «چگونه می شود حال شما هنگامی که دین بازیچه می شود، هوس ها آشکار می گردد، کعبه طعمه حریق شود، ساختمان ها مرتفع و برادران دچار اختلاف شوند؟»^۱

خواننده عزیز این کتاب، اطلاع دارد که حجم کثیری از روایات آخرالزمانی، نشانه ها و علائم ظهور از زبان حضرت پیامبر ﷺ صادر شده است.

اشاره به بازیچه گرفته شدن دین و به عبارت دیگر نگاه ابزاری به دین برای هوس ها، دنیا و قدرت، اشاره به یکی از مصادیق ظلم است. در حقیقت دین برای رستگاری از زخارف دنیا و عروج به عوالم بالا نازل شده؛ در حالی که بشر، ظالمانه، این عالی و متعالی را در خدمت دانی و اسفل در آورده و از آن، سوء استفاده می کند.

از آنجایی که بشر ذاتاً طالب دین است و به طور فطری خداجوست، به سادگی و در اثر غفلت و جهل، از طریق تبلیغات مذهبی و دینی فریب می خورد و عمر، دنیا و آخرت خودش را هم از دست می دهد. راز موفقیت

۱. بشارة الاسلام، ص ۱۸۰.

مدعیان و دروغ‌زنان به ظاهر دیندار، در همین خلاصه می‌شود:

۱. انسان به طور فطری و ذاتی خداجو و دین‌خواه است؛

۲. جهل و بی‌معرفتی.

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«می‌بینی که حرام حلال شده و حلال حرام.»^۱

از همین جاست که زاویه باز شده و این دیوار تا ثریا کج و منحرف بالا می‌رود تا آنکه میلیون‌ها نفر در طول تاریخ و صحنه حیات به هلاکت و نابودی کشیده می‌شوند. به تبع همین، سایر جابه‌جایی‌ها اتفاق می‌افتد. ظالم به جای عادل، حرام به جای حلال، منکر به جای معروف و جاهل به جای عالم می‌نشینند و به قول حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله کار به جایی می‌رسد که:

«اهل آن زمان، همچون گرگ هستند، پادشاهان همچون درندگان

وحشی، فقیران همچون مردگان و طبقه متوسط مرده‌خوارند.»^۲

در همین شرایط و اوضاع است که به بیان امام صادق علیه السلام:

«همه جا دگرگون شده، بندگان خدا خوار و زبون گشته، کابوس یأس و

نومیدی بر دل‌های بسیاری از مردم سنگینی می‌کند.»^۳

قدر دین و کلمات روشنگر حضرات معصومان علیهم السلام در این وقت معلوم

می‌شود که راه خلاصی را می‌نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«بهترین ثروت یک مسلمان در آن روز، آن است که از هر فتنه‌ای

گریزان باشد؛ حتی اگر ناگزیر شود تا پایان زندگی از ریشه گیاهان

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۷.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۳۷.

۳. بشارة الاسلام، ص ۲۷۰.

تغذیه کند و به آن حال بمیرد»^۱.

شاید مراد آن باشد که می‌بایست به هر قیمت مراقب بود تا مبادا سهمی در فتنه‌گری و جنایاتی که از طریق فتنه پدید می‌آید، داشته باشیم. این روزها در اقصا نقاط جهان شاهد شکل‌گیری ائتلاف و تشکل‌ها به نام دین علیه بندگان و مؤمنان خدا هستیم. فتنه‌هایی که امواجش هر لحظه گسترده‌تر می‌شود. چندی پیش دو رئیس جمهور «یمن» و «عربستان» در «ریاض» به دیدار هم شتافتند و با امضای قرارداد همکاری علیه شیعیان بنا را بر اعمال فشار و تهدید بیشتر گذاشتند.

بد نیست بدانید؛ در حالی که استان‌های نفت‌خیز یمن و عربستان در اختیار شیعیان است، فقر و بیکاری شیعیان را در تنگنا قرار داده است. آمار حکایت می‌کند که ۷۰٪ جوانان شیعه این دو کشور بیکارند.^۲

در چنین وضعیتی، شیخ عادل بن سالم الکلبانی، امام جماعت «مسجد الحرام» در حالی که در این مسجد امن می‌بایست مبلغ امنیت و سلامت و وحدت باشد، شیعیان را تکفیر می‌کند و در همین شرایط رسانه‌های آمریکایی مسیحیان تازه مسلمان را قاتل و تروریست معرفی می‌کنند.

ای کاش کسانی که به نام خدا به جان بندگان خدا می‌افتند و با ترور و تکفیر، نمازگزاران را به مرگ محکوم می‌کنند، نیم‌نگاهی هم به ساخت بزرگ‌ترین خانه در «لندن» و در منطقه «بیلگرافیا» می‌انداختند، خانه‌ای اشرافی که مدعیان اسلام ناب و صادرکنندگان دستور قتل عام شیعیان عربستان، یمن و «ایران» آن را با هزینه ۸۱ میلیون دلار، یعنی

۱. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۳.

۲. شیعه نیوز.

بیش از ۸۱ میلیارد تومان ساخته‌اند؛ با این همه باید به این وعده و عنایت حضرت صاحب الزمان علیه السلام دل خوش و امیدوار بود که فرمودند:

«ما در حفظ و حراست شما سستی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم، اگر این توجّهات ما نبود، مصیبت‌ها از هر طرف بر شما فرو می‌ریخت و دشمنان شما را پایمال می‌کردند. از خداوند بزرگ پروا کنید و در نجات دادن خود از فتنه‌هایی که بر شما فرو ریخته، ما را یاری کنید.»^۱

البته امام، در انتها یادآور تنبلی شیعیان در اطاعت از اوامر و نواهی خودشان می‌شوند. گویی، هر چه بر گستره ترک طاعت از حضرت افزوده شود، بر گستره فتنه‌ها نیز افزوده می‌شود. امام در پایان می‌فرمایند:

«خداوند نورش را به کمال می‌رساند؛ اگرچه مشرکان را خوش نیاید.»

هر روز بر حجم و گستره مباحث آخرالزمانی در جهان و رسانه‌های جهان افزوده می‌شود؛ در حالی که تا ده سال قبل، از این همه برنامه و خبر، خبری نبود. اطلاعات حاکی از آن است که در حال حاضر، تنها در گوگل، بر روی شبکه جهانی اینترنت ۳/۴۳۰/۰۰۰ مدخل راجع به آخرالزمان و پایان جهان قابل شناسایی و ملاحظه است. به این رقم باید ۵۰۷/۰۰۰ مدخل دیگر راجع به بازگشت عیسی مسیح علیه السلام نیز افزود. شاید جالب باشد بدانید مضامین و موضوعاتی مثل بازگشت عیسی نزدیک است، خود را برای پایان جهان آماده سازید، علائم ظهور عیسی مسیح علیه السلام، بازگشت مجدد آقا و نجات‌دهنده ما جزو موضوعات رایج و کلی مندرج در این همه مدخل است. امید که بتوانیم با تمسک و توسل روز افزون به حبل متین ائمه دین علیهم السلام از این همه فتنه و بلا در امان بمانیم. ان شاء الله.

۱. الصحیفة مهدیة، ص ۲۵۵.

پیش‌گویی درباره آینده

سطوح اخبار آخرالزمانی و سوگیری‌های مثبت و منفی درباره اشخاص، قبایل، دولت‌ها، موضوعات و حتی وقایع طبیعی تا حد زیادی موجب روشن شدن ابهامات پیرامون ما در شرایط پر شنبه و گسترده شدن نگاه ما در رویکرد مهدوی می‌شود و به ناچار بحث‌های مهدوی، ما را از گستره مطالب کلیشه‌ای و خنثی خارج می‌سازد. نگاه بسته ما در این حوزه سبب می‌شود تا موضوعات مهدوی، محدود به چند سرفصل کلامی، ادبی و تاریخی شود و اشخاص شایسته گفت‌وگو از مهدویت و حضرت موعود علیه السلام به چند پیرمرد معتکف و چند عالم برجسته، آن هم در دوران ماضی و قرون دوم و سوم هجری قمری محدود شوند. با این حساب تکلیف مردم در عصر حاضر با گستره وسیعی از مباحث و حوادث چه می‌شود؟

اگر بدانیم که یکی از نقش‌های جدی اخبار آخرالزمانی، آماده‌سازی خود و دیگران برای استقبال از ظهور مقدس و زمینه‌سازی شرایط است، این آمادگی و زمینه‌سازی تنها محدود به چند عمل شخصی و جزئی نمی‌گردد؛ مگر مردم از صبح تا شام تنها در کنج خلوت خانه نشسته‌اند یا مناسبات و معاملاتشان محدود به خواب و خورش مختصر است؟

از همین جاست که دستگاه اقتصادی، سیاسی، تربیتی و امثال اینها هیچ تکلیفی برای خود نمی‌شناسند و هیچ تلاشی برای درک موقعیت

و وظیفه دستگاه خود در قبال مباحث مهدوی و آخرالزمانی ندارند. بی خیال سر خود را گرفته و می روند؛ مگر غیر از این است که سازمان های مسئول در حوزه های سینما، شهرسازی، ورزش، آموزش و پرورش و غیره بدون کمترین توجهی به این موضوع مهم، بی کمترین گفت و گو از کنار این موضوع می گذرند و تنها برای خالی نبودن عریضه در ایام جشن های نیمه شعبان ایستگاه صلواتی راه می اندازند و به کارکنان خودشان که نام مهدی یا نرگس را در شناسنامه هایشان دارند، قابلمه تفلون یا پتویی هدیه می دهند و دیگر هیچ؟

به عنوان یک معلم فرهنگی اجازه می خواهم سؤال کنم، با توجه به اخبار و روایات متقن، کشورهای درگیر در سال های پر آشوب آخرالزمان کدامند؟ میزان نقش آنها چیست؟ در شرایط حاضر از چه میزان نزدیکی یا دوری با آن شرایط مندرج در اخبار برخوردارند؟ و بالأخره آنکه، چه نوع موضع گیری، از همین حالا و قبل از وقوع شرایط پیچیده تر آخرالزمانی در قبال آنها می توان داشت؟

قطعاً پاسخ این پرسش ها را دستگاه سیاست گزار امور خارجه باید بدهد. به سادگی معلوم می شود که می توان حوزه فرهنگ و گفت و گوی مهدوی را به عرصه سیاست خارجی کشاند و الزاماً آن دستگاه درباره آن باید اندیشه کند.

پس از واقعه شریف ظهور و در طی سلسله قیام ها و حرکات، نمایندگان و لشکریان امام با موانعی روبه رو می شوند تا آنکه به تدریج شعاع دولت امام مبین و عدل به تمامی «اروپا» و جهان کشیده شود. پایگاه های امروزین مسلمانان در اروپا کجاست و ما در قبال آنها چه وظیفه ای به عهده داریم؟ آیا، چنان که امروز تجربه شده، اگر مذهب سلفی و ضد ولایی در نقاط

مهم و استراتژیک جایگیر شود، همین کانون‌های به ظاهر اسلامی بر ضد خودش تبدیل نمی‌شود؟

چندی پیش فیلم مستندی از طریق پایگاه الکترونیکی Youtube پخش شده که نشان می‌دهد، طی چند سال آینده دین مبین اسلام در کشورهای مختلف جهان به ویژه در اروپا گسترش می‌یابد؛ به طوری که حدود سال ۲۰۱۶ م. یک دولت اسلامی در قاره اروپا تشکیل خواهد شد. این فیلم نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ اروپایی در قاره اروپا از بین رفته و فرهنگ اسلامی جایگزین آن خواهد شد.

این فیلم مستند آمریکایی، یکی از عوامل گسترش اسلام در اروپا را کاهش شدید زاد و ولد میان اروپاییان غیر مسلمان و افزایش زاد و ولد مسلمانان اروپا و افزایش مهاجرت‌ها معرفی کرده است.

در این فیلم مستند، بیان شده که این دولت اسلامی که قرار است در اروپا تشکیل شود، در منطقه‌ای در جنوب «فرانسه» خواهد بود. گفته می‌شود که در سال ۲۰۲۷ م. یک پنجم جمعیت فرانسه را مسلمانان تشکیل خواهند داد و چنانچه رشد اسلام در اروپا و به ویژه در فرانسه به همین منوال ادامه یابد، ۳۹ سال دیگر فرانسه به یک جمهوری اسلامی تبدیل خواهد شد.

آمار نشان می‌دهد که در حال حاضر ۵۰٪ زاد و ولدها در «بلژیک» در خانواده‌های مسلمان انجام می‌گیرد و با این حساب در سال ۲۰۲۵ م. یک سوم جمعیت این کشور را مسلمانان تشکیل خواهند داد. در «هلند» نیز اتفاقی مشابه را شاهد خواهیم بود و طی همین مدت ۴۰٪ جمعیت «روسیه» را مسلمانان تشکیل خواهند داد.

در پایان، سازندگان فیلم ضمن اعلام خطر به اروپاییان هشدار می‌دهند،

فوراً از خواب بیدار شوند. حزب ملی تندرو «نروژ» هم، چندی پیش در این باره اعلام خطر کرده بود. پیش‌بینی این حزب افراطی این بود که تا سال ۲۰۸۰ م. نروژ، کشوری اسلامی خواهد شد.

روزنامه آلمانی «برلینر مورگن پست»، اعلام کرده است، حسب آمار وزارت کشور «آلمان»، در این کشور ۴/۳۰۰/۰۰۰ نفر مسلمان زندگی می‌کنند.

بر اساس این گزارش ۴۵٪ از مسلمانان ساکن آلمان، آلمانی‌الصل هستند و ۵۵٪ از دیگر کشورها مهاجرت کرده‌اند. وزیر کشور آلمان در کنفرانس اسلامی آلمان اعلام کرده که هزار مسلمان طی ۱۶ سال گذشته به آلمان مهاجرت کرده است.

آقای **ولفاکنگ شوبیه**، وزیر کشور آلمان از حزب دمکرات مسیحی گفته است که هدف من از پرداختن به این موضوع، این است که به مسلمانان حق برابری داده شود.

شکی نیست که در آینده این پایگاه‌ها زمینه‌ساز بنای تمدن اسلامی مهدوی پس از ظهور خواهند شد؛ اما سؤال اینجاست که حسب این اخبار جاری و آخرالزمانی، سازمان‌هایی مثل «سازمان ارتباطات» که از پایگاه‌هایی مهم، در خارج کشور برخوردارند با سوگیری مهدوی چه تدبیری اندیشیده‌اند؟ چه نوع خوراکی را تدارک دیده‌اند و چه استراتژی ویژه‌ای را در قبال این واقعه مهم و عوامل مزاحم طراحی کرده‌اند؟

می‌بینید که به راحتی می‌توان گستره فرهنگ مهدوی را به میادین مختلف زنده و روز کشاند.

رقیب عنود با آگاهی از حوادث احتمالی آینده، سوگیری کلان خود را تنظیم می‌سازد؛ در حالی که ما اخبار جدی و منابع دینی درباره آینده را

در اختیار داریم.

در اخبار آمده است که در سال‌های مقارن ظهور، «فرات» خشک می‌شود و راه حج مسدود می‌گردد.

آیا تنها راه خشک شدن فرات، کمبود باران و نزولات آسمانی است؟ چند سالی است که دولت اشغالگر اسرائیل در «منقطه گاپ» از مناطق مهم «ترکیه» مستقر شده، میلیون‌ها هکتار زمین را تصرف و به زیر کشت برده و حدود شش سد، بر روی سر منشأ اصلی فرات زده است. به گونه‌ای که با تکمیل این سدها، فرات در «عراق» خشک و بی‌آب خواهد شد. این همه را عرض کردم تا در این باره یادآور شوم که با توجه به اخبار آخرالزمانی، یک‌بار دیگر اوضاع پیرامونی را باید مطالعه کرد. مبدا که فرصت‌ها از دستمان برود. والسلام

گرایش به اسلام

در خبرها^۱ آمده بود که شش غیرمسلمان در پی شنیدن صدای «قرآن» و اذان مؤذن مسجدی در «دبی» به دین اسلام گرویدند.

روزنامه اماراتی «البیان» با اعلام این خبر می‌نویسد:

بیشترین دلیلی که در مسلمان شدن این افراد غیرمسلمان تأثیر داشته، صدای شیوا و دل‌نشین قرآن خواندن و اذان مؤذن بوده است.

این روزنامه به نقل از مؤذن و قاری مسجد می‌نویسد:

هنگام قرائت قرآن بودم که ناگهان دو نفر وارد مسجد شدند و از من خواستند تا طریقه مسلمان شدن را به آنان یاد بدهم. دو روز بعد، این دو نفر تازه مسلمان شده، نزد من آمدند؛ اما این بار چهار تن از دوستان خود را به همراه داشتند. آن چهار نفر نیز به همان صورت مسلمان شدند.

طی همین سال‌ها هم، یک بودایی ژاپنی در محلّ مجلس شورای اسلامی به دین مبین اسلام تشرّف یافت. این بودایی ابتدا به پیشنهاد یکی از دوستانش به قرائت قرآن و مقایسه آن با «انجیل» می‌پردازد و می‌گوید: سی ماه انجیل را مطالعه کردم تا آنکه در مقایسه یافتم، اسلام دین تفکر و برترین آیین برای متفکران است.

این تازه مسلمان به دو نکته ظریف اشاره می‌کند، اول می‌گوید:
 در ژاپن، دستگاه امنیتی با حساسیت موضوع گرایش به اسلام را رصد
 می‌کند و با همکاری سرویس‌های اطلاعاتی آمریکایی و انگلیسی برای
 تازه مسلمانان در دسر می‌آفرینند.

اما نکته دوم او این بود که:

اسلام دین بزرگی است که اگر از عظمت آن با خبر شویم، دیگر از آن
 دست نخواهیم کشید.

اخیراً دو مکزیکی، یعنی یک مادر و فرزند، پس از دیدار از «ایران» و سفر
 به «اصفهان» و «قم»، در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام به دین اسلام و مذهب
 شیعه تشرف یافتند. قصد ارائه آمار تازه مسلمانان نیست.

در حال حاضر ۲۰۵،۰۰۰،۰۰۰ (دویست و پنج میلیون) پایگاه اینترنتی
 وجود دارد که از این طریق ۱،۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ (یک میلیارد و هشت میلیون
 نفر) یعنی قریب به یک سوم جمعیت جهان از طریق آن با هم در تماسند
 یا مطلب دلخواه خود را جست‌وجو می‌کنند و می‌یابند؛ در حالی که از این
 همه، تعداد سایت‌های ایرانی اعم از دولتی، خصوصی، عمومی و شخصی
 فراتر از ده هزار نیست. از این تعداد تنها دو هزار سایت، امکان ارائه مطالب
 خود را به زبان فارسی و انگلیسی یافته‌اند. این رقم در کنار ۲۰۵،۰۰۰،۰۰۰
 سایت، نزدیک عدد صفر است. این همه در حالی است که تنها وهابیون
 شیعه‌ستیز برای مقابله با خیزش بزرگ مستضعفان و ایجاد شبهه و سؤال
 در میان جوانان از ۴۰،۰۰۰ سایت در شبکه جهان بهره می‌برند. تنها در
 یکی از سایت‌های این مجموعه که یکی از شاهزادگان سعودی آن را حمایت
 می‌کند، بیش از ۲۰،۰۰۰ کتاب ضد شیعی گنجانده شده است.

بد نیست بدانید که پرمخاطب‌ترین سایت‌های فرهنگی و مذهبی

«ایران» نه تنها دولتی نیستند؛ بلکه از کمک‌ها و حمایت‌ها هم بی‌بهره‌اند. دیگر زمان، زمان گفت‌وگو با جوانان و مردم جهان که تشنه‌ی اسلام و معنویتند، با شیوه‌ی قرن هشتم هجری قمری نیست.

جهان مستعد تحول بزرگ است و مستضعفان جهان چشم به راه طلایه‌ی سپاه‌رهای‌بخشند. به همین دلیل، جانشان با شنیدن صدای مؤذنی خوش‌لهجه نیز بی‌تاب می‌شود و خود را چون ماهی به دریاچه‌ی زلال مسجد می‌افکنند.

اخیراً یک مؤسسه‌ی تحقیقاتی مستقر در «واشینگتن آمریکا» به نام The Pew Reserch با انتشار گزارش از روند رو به رشد گرایش به اسلام در مناطق جنوب صحرای بزرگ «آفریقا» ملقب به «آفریقای سیاه» خبر داد. نتایج بررسی‌ها و نظرسنجی‌های این مؤسسه‌ی تحقیقاتی از دسامبر ۲۰۰۸ م. تا آوریل ۲۰۱۰ م. در نوزده کشور آفریقایی نشان می‌دهد که تعداد مسلمانان در طی این سال‌ها، روند چشمگیری داشته است. طبق گزارش این مؤسسه از سال ۱۹۰۰ م. تا آوریل سال جاری (یعنی ۱۱۰ سال) تعداد مسلمانان آفریقا از یازده میلیون نفر به سیصد و سی و چهار میلیون نفر رسیده است. گفتنی است که، مسلمانان در مناطق شمال آفریقا و مسیحیان در مناطق جنوب آفریقا اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. بی‌دلیل نیست که دستگاه امنیتی «انگلیس»، «آمریکا» و اسرائیلی در کنار دستگاه‌های امنیتی سایر کشورها، موضوع گرایش به اسلام و نومسلمانان را رصد می‌کنند. همواره احساس امنیت را بزرگترین بلای مسلمانان و پیروان آل محمد علیهم‌السلام می‌شناسم و می‌شناسند.

چطور می‌توان نقصان در امر تبلیغ و به موازات آن حجم بزرگ حملات علیه مسلمانان و به ویژه شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام را دید و برای رفع نواقص و

سرعت بخشیدن به فعالیت‌ها و افزایش کیفیت تبلیغات اقدام نکرد. در سال‌های پر فتنه و پر شبهه که آفت، چون باران از آسمان و زمین می‌بارد، پناه مردم کجاست؟

این آگاهی مردم از اخبار و معارف حقیقی است که در فراز و فرودها آنها را در امان نگه می‌دارد. این همه پیشکش، در شهری مثل «تهران» به ویژه در مناطق غربی، شمال غرب و شمال تا ساعت و رادیو در اختیار نداشته باشی از وقت نماز صبح مطلع نخواهی شد. «مؤمنان و مساجد و ادعیه» میخ‌های نگهبان مردم در وقت فرود بلا هستند؛ در حالی که متولیان مساجد از پخش اذان هم دریغ می‌ورزند.

همه روزه اخبار بسیاری دربارهٔ هجوم فرقه‌های نوظهور و تجدید حیات یافته که جان جوانان را نشانه رفته‌اند از رسانه‌ها پخش می‌شود. بنده، عموم مردانی را که در «قم» و «مشهد» و تهران طی سال‌های اخیر در کار تحقیق و پژوهش راجع به فرقه‌ها و عملکردشان و شبهاتی که می‌پراکنند وارد شده‌اند، می‌شناسم. از سوی مقام معظم رهبری و عموم مراجع دربارهٔ ضرورت توجه به این فتنه سخن به میان آمده و دستور لازم هم صادر شده است. به عنوان یک معلم سادهٔ فرهنگی، سؤال می‌کنم، کدام سازمان یا نهاد، متکفل و متعهد امر سامان دادن به محققان و پژوهشگران کشف شبهات، تدارک پاسخ‌های مناسب و ارائهٔ الگوهای سالم فرهنگی اسلامی و شیعه شده است؟

تنها که نمی‌توان از نقصان و سستی در اعمال و اقوال جوانان که در معرض حوادث و آفت‌ها هستند، گفت.

دانشجوی جوانی به من می‌گفت، در حالی که می‌توانم از کتاب‌فروشی‌های اطراف «دانشگاه تهران» با استعداد یک وانت‌بار کتاب مربوط به فرقه‌های

شبه عرفانی و شبه مذهبی تدارک ببینم، نمی‌توانم به تعداد انگشتان یک دست، کتبی را خریداری و سپس مطالعه کنم که با زبان ساده، منظم، هدفدار و کاربردی از عرفان ناب شیعی سخن به میان آورده باشد. از همین جاست که در اولین برخورد، این جوانان، مجذوب زبان شیرین و مباحث سیستماتیک گردانندگان فرقی می‌شوند که به قول غربی‌ها با یک میکسر یا مخلوط‌کن آموزه‌های بی‌بنیاد هندویی، بودایی، مسیحی و یهودی را به هم آمیخته و با چاشنی مواد مخدر و مجالس و محافل به خورد جوانانی می‌دهند که در اثر طلب و تشنگی، جویای معرفتند و با خامی به دام می‌افتند. احساس امنیت بالای جان ماست در این شرایط سخت. والسلام.

نشانه‌های آخرالزمان

نشانه‌ها، درجه و میزان آلودگی بدن جامعه مسلمانان و سایر مردم را به ابتلائات آخرالزمان و عصر دوری و غیبت حجت حضرت حق، نشان می‌دهند. درست مانند برگه آزمایشگاه پزشکی با این تفاوت که به واسطه لطف خداوند و علم ویژه حضرات معصومان علیهم‌السلام این برگه آزمایش و نشانگر میزان آلودگی قرن‌ها پیش و قبل از تولد صادر شده است؛ چنان‌که پیش از ما، از روی این نقشه می‌توانستند وضع آینده را ببینند و در اقدامی باز دارنده خودشان را و ما را واکسینه کرده و مصونیت ببخشند. گویا عبرت نگرفتن همواره عادت بشر بوده و امروز هم هست.

حضرت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره نشانه‌ها فرموده‌اند که:

«نشانه‌های ظهور، مانند دانه‌های تسبیح یا یک گردنبند است که رشته اتصالش بریده شده و دانه‌های آن یکی پس از دیگری فرو می‌ریزند»^۱.
در پاره‌ای از اخبار و روایات آخرالزمانی به حاکمیت و حضور شیطان و جنودش در صحن حیات فرهنگی و مادی مردم اشاره شده است؛ چنان‌که حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمودند:

«شیطان در نسوج بدنشان شرکت جسته، با خودشان در آمیخته، همراه خون در شریان‌هایشان حرکت می‌کند. همواره آنها را به تهمت و افترا

۱. الملاحم و الفتن، ص ۱۰۲.

تشویق می‌کند تا فتنه‌ها افق شهرها را فرا گیرد»^۱.

بخشی از حاکمیت شیطان در صورت اعمال فردی و اخلاقی آدمی ظاهر می‌شود و سبب بروز رذایل مذموم اخلاقی در انسان می‌شود؛ اما بخشی در قالب و هیئت خواست و عمل کسانی ظاهر می‌شود که قصد و ارادهٔ جدیشان حاکمیت بخشیدن به او و جنود شیطان در گسترهٔ زمین است.

همان گونه که می‌دانید جماعتی در جهان امروز با عنوان شیطان پرستان شناخته می‌شوند. این جماعت در سلسله مراتب قدرتی، چنان ارتباط و اتصالی با جنود شیطانی و حتی اجنهٔ شیطانی برقرار کرده‌اند که به صورت جدی و مستقیم اوامر و نواهی شیطان و جنودش را دریافت می‌کنند و گام به گام پیش می‌روند تا بستر حاکمیت شیطان را فراهم آورند.

امروزه در کشورهای مثل «آمریکا»، «انگلستان»، «آلمان» و «چین» کلیسای شیطان برقرار است. حتی بسیاری از زمام‌داران غربی و از جمله آقای جرج دبلیو بوش عضو این کلیسا هستند. این جماعت بر این باورند که از طریق گناه با شیطان نسبت برقرار می‌کنند تا با جلب قدرت و نیروی شیطانی، صاحب قدرت شوند. از همین رو، بی‌محابا و حتی در مراسم به ظاهر مذهبی شیطان پرستی، کودکان را قربانی می‌کنند. استهزای ادیان آسمانی و الهی و تلاش برای نابودی ادیان و مظاهر دین‌داری هم جزئی از اعمال و تکالیف آنهاست، برای هر چه بیشتر نزدیک شدن به شیطان.

اطلاعات قوی و مستندی وجود دارد که نشان می‌دهد، جماعتی از این گروه شیطان پرست در میان سینماگران، نوازندگان و آهنگ‌سازان، چنان مجذوب و غرق در شهوات و امر و نهی شیطان می‌شوند که حاصل

۱. حائری یزدی، علی، الزام الناصب، ص ۱۹۷.

دستشان در عرصه موسیقی و سینما، شنوندگان و بینندگان خود را بی‌آنکه اراده‌ای از خود داشته باشد، وادار به انجام گناه، اعمال منافی عفت و حتی قتل و خودکشی می‌کند. انواعی از موسیقی امروز غربی و از جمله راک و متال به شدت آلوده جریان شیطان‌پرستی است. آنها در هنگام اجرای برنامه، منتهای خشونت و فساد را به نمایش می‌گذارند. متأسفانه برخی از نحله‌های شیطان‌پرستی در «ایران» هم دیده می‌شود.

منشأ اصلی این جریان‌ها را باید در خانه شیطان، یعنی جریان‌های فراماسونری و صهیونی دید. اینها مناسک ویژه خود را دارند.

چند سالی است که برخی جوانان ما بی‌آنکه متوجه باشند، نمادها و سمبل‌های این جماعت را به صورت گردنبنند، دستبند و امثال آن استفاده می‌کنند و جواهرسازان نیز این علائم را به صورت گردنبنند و انگشتر به زنان ارائه می‌کنند.

در همین جا باید اشاره شود که این نشانه‌ها تأثیر وضعی خود را بر روی فرد و جامعه می‌گذارند؛ یعنی برخی از این ادوات و نشانه‌ها مثل یک طلسم، خارج از اراده فرد بر او تأثیر می‌گذارند و حتی فرد دست به اعمالی می‌زند که هیچ علاقه و تمایلی به آنها ندارد؛ مثل گناه و جنایت. امروزه علائمی مثل صلیب وارونه، صلیب شکسته، ستاره پنج پر، سر بز، دست شیطان و امثال آنها را بر گردنبنند و دستبند برخی جوانان بی‌اطلاع می‌بینید. اینها از منشأ و اهداف این جریان‌ها بی‌خبرند.

البته بی‌خبری و بی‌اطلاعی را نباید تنها به جوانان نسبت داد. متأسفانه ظهور و بروز این علائم را امروزه در سطح وسیع‌تر و در سطح شهرها، در میان میادین و حتی معماری‌های نوین و مدرن ملاحظه می‌کنیم.

برخی از ساختمان‌ها و برج‌های شیک در «شیراز»، «مشهد»، «تهران» و

سایر شهرها، نمادها، سمبل‌ها و تندیس‌های فرقه‌های ماسونی و شیطانی را فراروی ساکنان این شهرها قرار می‌دهند و در کالبد شهر؛ انگیزه، تمایل و نفس شیطانی را می‌دمند.

مهندس معمار و شهرساز بی‌اطلاع از نقشه‌ها و الگوها و دست پرورده‌های فرقه‌های ماسونی و شیطانی، دست در دست هم، شهرهای کشورهای اسلامی را از این نمادها آکنده‌اند.

معماری هرمی بسان آنچه که بر پشت اسکناس‌های یک دلاری «ایالات متحده آمریکا» نقش بسته، از روی اتفاق وارد «ایران» نشده؛ چنان که برخی هتل‌های بزرگ در شهرهای بزرگ و مرکزی، آنها را به رخ ساکنان شهرها می‌کشند و حتی مصلاهای بزرگ را به تماشا می‌نشینند.

این علائم و نشانه‌ها، علاوه بر آثار وضعی خود در نفوس مردم و استفاده‌کنندگان از آنها، به فرقه‌های شیطانی می‌انجامد و گاه، بسان یک نشانگر، سیگنال و علامتی را به گردانندگان اصلی این فرقه‌ها و مجامع می‌رسانند و آنها را از میزان حضور خود با خبر می‌سازند.

با عرض تسلیت به مناسبت ایام عزاداری **فاطمه زهرا (ع)** و رحلت تأسف بر انگیز حضرت **آیت الله العظمی بهجت**، پر واضح است که تندباد فتنه و بلا هر روز بیش از پیش آحاد بشر را به خود مبتلا می‌کند؛ در حالی که یکی پس از دیگری حفاظ‌ها و سپرهای حفاظتی زمین و انسان هم از میان می‌رود. امثال جناب آیت الله بجهت حلقه‌های محافظند در برابر بلایا و فتنه‌های ارضی و سماوی که برداشته شدنشان بیش از پیش، زمین و انسان را مستعد آفت می‌سازد.

هر زمان این فتنه‌ها ازدیاد پیدا می‌کند، همه پهنه زمین و همه ساکنان زمین در معرضش هستند. پر واضح است وقتی انسان خود را از دایره

حفاظتی امین و امان زمین و آسمان خارج کرده باشد، پناه و حفاظی ندارد. به قول آیت الله بهجت:

ما مثل طایفه و گروهی هستیم که رئیس خود را حبس نموده است و در بلایا، خود تصمیم جنگ یا صلح را اتخاذ می‌کند. خودمان کرده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم بیاید قضایا را حل کند، با اینکه می‌دانیم اگر بیاید می‌تواند مشکلات را حل کند؛ ولی باز او را محبوس کرده‌ایم.

یکی دو سال پیش «سازمان بهداشت جهانی» اعلام کرده بود، درست در زمانی که با پیشرفت پزشکی مدرن و کشف انواع آنتی بیوتیک‌ها، گمان می‌رفت که بشر برای همیشه از شر بیماری‌های عفونی خلاصی یافته است، بیماری‌های عفونی با سرعت در حال بازگشتند؛ در حالی که در برابر انواع آنتی بیوتیک‌ها مصونیت یافته‌اند.

در آخرین سال‌های قبل از ظهور امان زمین، حضرت صاحب الزمان علیه السلام، جنود ابلیس اعم از شیاطین جنّ و انس همه قوای خود را برای تصرف و تملک زمین و حاکم ساختن ابلیس و جنودش در کار وارد می‌کنند. وجوه و ابعاد تلاش جنود ابلیس برای نابودی مؤمنان و مستضعفان زمین متنوع است. کم کردن جمعیت زمین و قتل عام تدریجی مردمی که از نظر آنها انسان‌های مصرف کننده بی‌مصرفند، سال‌هاست که در دستور کار سازمان‌های مخفی قرار دارد. شما بررسی کنید، درمی‌یابید که با انواع حيله‌ها از جمله جنگ‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، انتشار بیماری‌ها و تزریق سموم، سعی در کشتار بی‌سر و صدای میلیون‌ها انسان مستضعف کرده‌اند.

آمار، حاکی از آن است که به رغم آنکه «اروپا» مرکز فساد و تباهی اخلاقی است، تنها سهمی حدود ۵۷۰،۰۰۰ نفر از مبتلایان به ایدز را دارد؛

ولی «آفریقا»، بیش از ۲۹,۰۰۰,۰۰۰ نفر مبتلا به این بیماری کشنده را دارد.

انتشار ویروس‌های دست‌ساز، طی قرن بیستم میلادی و امروز، یکی از راه‌های کشتار جمعی انسان‌ها بوده. شاید کمتر کسی است که بداند آنها حتی قرص آسپرین را با کیفیتی متفاوت برای خود تهیه می‌کنند. در درجهٔ اول ارتش «آمریکا» و رژیم اشغالگر قرار دارند، بعد ساکنان آمریکا و اروپا، به تدریج تا پنج مرحله پایین می‌آید.

آنها حتی از طریق اطلاعات نه چندان درست پزشکی، انواع مواد شیمیایی را در آب و مواد غذایی مردم جهان تزریق می‌کنند و با ابداع شیوه‌های نوین تغذیه، سعی در کوتاه کردن عمر مردم دارند. در تمامی قرن بیستم میلادی، مؤسسه‌ای پر قدرت و به ظاهر فرهنگی به نام «تاویستاک» وظیفهٔ مطالعه و کشف راه‌های کشتار خاموش و بی‌سر و صدای مردم مستضعف جهان را عهده‌دار بوده است. اگر مردم می‌دانستند که تغذیه به صورت مدرن و به ویژه آنچه که به نام فست فود^۱ معروف گشته، چیزی جز تزریق تدریجی سموم کشنده به کالبد انسان نیست، هرگز به آن نزدیک نمی‌شدند.

آنها حاکمیت بر تمامی جهان را با حداقل جمعیت می‌خواهند.

نکتهٔ جالب اینجا است که آنها خوب می‌دانند که ادیان آسمانی تنها حافظ انسان‌ها در برابر این همه تباهی‌اند؛ بنابراین همهٔ هم خود را مصروف از بین بردن عناصر باقی ماندهٔ دینی کرده‌اند و با اصالت بخشیدن به تجربه‌های آزمایشگاهی، سعی در بی‌حیثیت کردن فرامین و احکام آسمانی دارند. در

1. Fast Food.

رأس این دشمنی، دشمنی با اسلام و به ویژه آموزه‌های شیعی، خود را می‌نماید.

علت هم معلوم است، طرف کاستن شأن دین و دین‌داری همه مقاومت‌ها در برابر هواجس و عوامل و جنود شیطانی را می‌شکند. ضمن آنکه انگیزه‌ها را نیز برای مقابله از بین می‌برد.

مشغول داشتن انسان با انواع حیل به خود و هواجسش و غرقه شدنش در شهوات، مرگ روح و انگیزه‌های روحانی را به دنبال دارد و باعث جلو افتادن مرگش هم می‌شود. امروزه شما به هر سو که سر بگردانید اسباب و زمینه‌های اشتغال به شهوات را می‌بینید.

با فرو کاستن انگیزه‌های متعالی و عمومی به انگیزه‌های فرقه‌ای و منطقه‌ای در میان مردم دیندار و مسلمان نتایج خوبی گرفته‌اند؛ از جمله آنها برانگیختن آتش فتنه شیعه‌کشی و تکفیر کردن جمع کثیری از مسلمانان مؤمن توسط جمعیتی دیگر از میان خودشان است. هر کس کمترین اطلاعی از برنامه‌های طالبان جهان تک حکومتی داشته باشد، پی می‌برد که اجرا کننده فرامین این شیاطین در منطقه ما و جهان اسلام کدام جماعتند. سران مسلمان نمای برخی از کشورهای اسلامی از میان فراماسونری‌های درجه بالا و حتی رتبه ۳۳ گزینش شده‌اند.

صدام فراماسونر بود. تمام دستگاه «پهلوی» تا بن دندان، آلوده به جریان ماسونی بودند. برخی از کشورهای عربی و از جمله مثلث شومی که امروز به جان مسلمانان و شیعیان افتاده‌اند نیز مبتلای همین جریان ماسونی هستند. فراماسونری جهانی در پی تأسیس جهان تک حکومتی به جان خلق عالم افتاده است.

اخيراً^۱ یکی از رهبران القاعده به نام ابو عمر البغدادی در «عراق» دستگیر شده است. او اعتراف کرده که سازمان‌های اطلاعاتی برخی کشورها و شاهزاده‌های صاحب نام، به نمایندگی از طرف سازمان‌های فراماسونری جهانی همه سرمایه‌های خود را برای کشتار شیعیان و ایجاد هرج و مرج در «عراق» در کار وارد ساخته‌اند. تیرهای آنها متوجه سربازان آمریکایی و اسرائیلی نیست؛ و گرنه با یک دوم این سرمایه و نیروهای انتحاری می‌توانستند تمامی سربازان آمریکایی و انگلیسی را از منطقه بیرون بریزند. هم‌زمان با این بلوا، جناب پاپ بندیکت شانزدهم هم به مقدسات اسلام توهین می‌کند. به رژیم اشغالگر اسرائیل می‌رود، عرقچین بنی اسرائیلی بر سر می‌گذارد و در برابر بت‌های هولوکاست سر فرود می‌آورد.

به هر روی، به قول کلیم کاشانی:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد

من ابلهانه گریزم به آبگینه حصار

باید به حصار امن و امان زمین پناه برد. باید به قول حضرت آیت الله بهجت پرسید: چه کار کردیم که ماندیم بی سرپرست. خود را اصلاح نکردیم، نمی‌کنیم و نخواهیم کرد؟

اگر خود را اصلاح می‌کردیم، به این بلایا مبتلا نمی‌شدیم. هزار سال است که سرپرست خود را مغلوق الیدین فرو گذارده‌ایم.

شرق اسلامی و بلای مبلغان مذهب ظاهر

چگونه دین از حیثیت و شأن فرهنگی و تمدنی خود جدا افتاد؟ به چه سان اهل ایمان در هیئت اهل تکلف، خشن و سختگیر ظاهر شدند؟

برخی متدینان را چه پیش آمد که تمامی باریک‌اندیشی، ظرافت طبع و روحیه شاعرانه را به تازیانه امر و نهی صرف تبدیل ساختند؟ چه شد که تحجر، کج خلقی و خشونت سلفی‌گری رخ نمود و خنجر تیز تکفیر، نماد اسلام و اسلام‌خواهی شد؟

چرا عاقبت کار به آنجا کشید که در جمع مسلمانان، جمعیتی جمله اوامر و نواهی مندرج در احکام شریعت و اخلاقیات را، آن زمان که در ساحت رفتار فردی، همچون دروغ‌گویی، غیبت، ریاورزی و مناسبات ساده و بسیط اجتماعی، مانند پوشش و آرایش مردان و زنان در کوی و برزن، جلوه‌گر می‌شود، تشخیص می‌دهند و در نشان دادن عکس‌العمل و وضع‌گیری، خود را مأمور به امر و نهی می‌شناسد؛ لیکن از تشخیص مصادیق بزرگ همان سیئات و تکالیف تعطیل مانده در میان مناسبات فرهنگی و تمدنی، در می‌مانند؟ و در موقعیت‌های خطیر، از وضع‌گیری درباره آن مصادیق آشکار و منکرات مؤثر در حیات مسلمانان عاجز می‌شوند و بلکه خود نیز به جمع مبلغان و مبشران مکروه و منکر می‌پیوندند.

اینان از دیدار لباس و آرایش نابه‌هنجار و خارج از متعارف مردان و زنان

برمی‌آشوبند، از به تأخیر افتادن وقت فضیلت برپایی نماز، لب به شکوه می‌کشایند و بسیج همگانی را برای جبران مافات می‌طلبند.

از روزه‌خواری در ماه مبارک رمضان، تلقی بر باد رفتن ایمان و امان را می‌فهمند و آماده باش مأموران امر به معروف و ناهی از منکر را باعث کنترل و توقف روزه‌خواری باز می‌شناسند.

تبری جستن مدام از شراب‌خواری آشکار و نهان، استماع موسیقی و مغنیان و مواردی دیگر را در زمره عمل منکر بزرگ و آشکار وارد می‌سازند و آن همه را در زمره مهم‌ترین مباحث قابل گفت‌وگو در محافل مذهبی و نقل همیشگی با نسل جوان وارد می‌سازند تا آنجا که گاه سرزمین زنده با نشاط را تبدیل به گورستانی متروک می‌سازند.

امیدوارم این گمان به وجود نیاید که نگارنده، طالب تساهل و تسامح درباره موارد ذکر شده و منکر حرمت سیئات و عواقب انتشار آنها در جامعه است.

در وجهی دیگر و درست در میان مردم و بین مسلمانان، منکرات اجتماعی بزرگ و مؤثری قابل شناسایی است که به دلیل اهمیت و جایگاهشان، زمینه‌ساز ابتلای مردم به گونه‌های مختلف کفر و شرک و نفاق می‌شود؛ در حالی که کمتر مدرسه و مرکز علمی و حتی طالبان علوم دینی، درباره آنها حساس است یا آنکه خواهش اصلاح‌گری در آن وجوه را دارد و اگر با چشمی دقیق و بصیر به برخی از جماعات مذهبی بنگریم، درمی‌یابیم که دانسته و ندانسته، خود در جمع مروّجان و مبلغان آن منکرات قابل شناسایی‌اند. اجازه می‌خواهم وجوه مختلف این مهم را با چند پرسش نشان دهم.

مگر جز این است که همگی ما در میان یکی از شهرهای کوچک یا

بزرگ به دنیا می‌آییم، در آن زندگی می‌کنیم، همهٔ مناسبات و معاملات را در آن سامان می‌دهیم و بالأخره در گورستان یکی از همان‌ها به خواب ابدی می‌رویم؟ تا به امروز، چند سخنرانی، مقاله، خروش یا فریاد دربارهٔ مصادیق منکرات و سیئات در بافت و نظام شهرسازی و نسبت آنها با هدایت یا ضلالت ساکن این شهرها سراغ دارید؟

بنده تردیدی ندارم که مؤمنان، در جملهٔ سرزمین‌های اسلامی شهر را به شهرسازان سپرده‌اند و احکام جملهٔ دقایق شهرسازی را. چگونه است که کسی آن احکام حاکم بر نظام و ساختار شهرسازی را با میزان و محک احکام مندرج در منابع و مصادر دینی نمی‌سنجد و درباره‌اش نمی‌پرسد. دربارهٔ مسکن، خانه و کاشانه‌ای که مؤمن و ملحد در آن، روز و شب را سپری می‌سازند، چطور؟ این خانه‌ها و محل‌های سکونت ما بر کدامین پایه استوارند؟ گچ و سنگ و آهن که اجسامی بی‌روحند و رام دست ما، معماری حاکم بر این ابنیه چه تعریفی از انسان، اسلام، معاد و فضایل و رذایل دارند؟ و آنان چگونه احکام و قواعد معماری را با قواعد و رسوم مسلمان زیستن، تنظیم کرده‌اند؟

کدامین مدرسه و مرکز علمی اسلامی را سراغ دارید که دربارهٔ نقش معماری مساجد، مدارس و مساکن و عوامل مؤثر در جدا افتادن این ابنیه از احکام دینی و ضرورت ابتدای این بناها، بر مبانی نظری دینی، کنفرانس برگزار کرده باشد؟

این امر را هم خارج از حوزهٔ تکالیف علما و محققان حوزهٔ علوم دینی فرض کرده و جملگی را به دستان با کفایت مهندسان و معماران و شهرسازی سپرده‌اند که همهٔ اصول و فروع آموزه‌های خود را از منابع و مصادر غربی اخذ کرده‌اند. مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها و معیارها که عمدتاً

متکی و مبتنی بر علم خودبنیاد و سکولارند. ما حتی واژگان و اصطلاحاتی چون سکولاریسم، لیبرالیسم و ... را هم به غلط ترجمه کرده‌ایم.

قریب به ۲۰۰ سال از عمر ورود پوشش فرنگی به جهان اسلام می‌گذرد. ردّ و نشان البسه و پوشش ساکنان شرق را هم باید در موزه‌ها، فیلم‌های سینمایی و مراسم مضحک و سالانه نمایشگاه‌های ایران‌گردی و ... جست‌وجو کرد.

امروزه، بخش عمده‌ای از پوشاک ساکنان غرب را هم مشرقیان («چین»، «هند»، «ترکیه» و ...) تولید می‌کنند. آنها خود عملة ظلمه‌اند.

راستی چه تعداد رساله و پژوهش درباره پوشش، نسبت البسه و مبانی نظری ادیان آسمانی، پوشش و تمدن الحادی، احکام دینی مربوط به البسه و ... از سوی پژوهشگران حوزه‌های علمی اسلامی، تألیف شده است؟ همه توجه و تمرکز، نه بر مبانی و قواعد حاکم بر امر پوشش و ضرورت اندیشه، درباره تحول در این امر، بلکه متوجه بلندی و کوتاهی یا چسبندگی و گشادی آن است.

چگونه است که مصادیق منکرات جزئی، جماعت بزرگی از مؤمنان را برمی‌آشوبد؛ اما مصادیق مهم و زاینده منکرات بزرگ در میان مناسبات فرهنگی و تمدنی، نادیده انگاشته می‌شود؟

موارد بسیاری را در امور مهمی، چون تغذیه، بهداشت و درمان، ارتباطات، مدیریت و ملک‌داری و امر قضا می‌توان برشمرد که جملگی در حیات اجتماعی، مناسبات ملی و روابط بین‌المللی نقش آفرین و در حفظ ایمان یا بی‌ایمانی مردم مؤثرند؛ در حالی که به رغم وجود فرصت و امکان این همه تنها بخش کوچک و جزئی از وضعیتی است که ساکنان شرق اسلامی بدان مبتلایند؛ اما در این میان، شیعه‌خانه حضرت، مراکز

و شخصیت‌های صاحب نام علمی و مذهبی، درباره آنها اندیشه نمی‌کنند و برای اصلاح و بهبود آنچه که به صلاح مسلمانان و شیعیان آل الله می‌انجامد، قدمی شایسته بر نمی‌دارند.

چه کسی می‌تواند انکار کند که همین اشخاص و مراکز، سالانه میلیاردها تومان صرف حفظ ظواهر، چراغانی ایام سور، سیاه‌پوش کردن ایام سوگ و اطعام مردم از طریق نذری می‌کنند.

همه اقدامات و تصمیمات را متوجه متولیان دستگاه‌های رسمی و دولتی می‌شناسند و متولیان نیز در گیر و دار عملیات میدانی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، برای کشف راهنمای عمل، چشم به دست عالمان و مراکز علمی دارند. بی‌شک مراکز و مؤسسات مهم رسمی و مرتبط با نظام دولتی، مکلف به اندیشه در این باره و حرکت در مسیر اصلاح‌گری بنیادین بوده و هستند و به طور قطع، به دلیل در اختیار داشتن مسئولیت‌های رسمی و قانونی در پیشگاه خداوند و امام زمان علیه السلام مسئول و ناگزیر، باید جوابگو باشند؛ اما سهم دیگران چه می‌شود؟ روی سخن نگارنده، از وجهی دیگر متوجه مردانی است که به عنوان عالم یا عامل، مجال بودن و زیستن در این شرایط تاریخی ویژه را یافته‌اند. مجالی که چنانچه از دست برود و طواغیت مرتبط با اتحاد صلیب و صهیون، حاکمیت شیعه‌خانه امام زمان علیه السلام را به دست آورند، هیچ کس معذور نخواهد بود.

در این مجال و به اختصار، به برخی دلایل اشاره دارم که باعث بروز این همه غفلت و تداوم آن شده است. این همه، ناظر بر این گفت‌وگو است که چرا بخش مهمی از مناسبات و معاملات مهم فرهنگی و تمدنی از دیدگاه بخش بزرگی از مراکز و شخصیت‌های علمی و مذهبی اسلامی این سرزمین دور مانده است؟

۱. اسلام و عالمان حوزه علمی اسلامی، طی قرون متمادی، امکان

حضور و عمل در مناسبات سیاسی، اجتماعی و مدیریت کلان بر یک نظام حکومتی اسلامی را نداشتند.

سلاطین و خلفا، با ممانعت از حضور و اشراف عالمان علوم دینی، امکان نقش‌آفرینی آنها را در حوزه‌های فرهنگی و تمدنی از بین بردند و با ایجاد فاصله میان اهل نظر دینی و عمل حکومتی، این حوزه‌ها را از میدان مباحثات مهم تمدنی دور ساخته و ناگزیر در محدوده گفت‌وگوهای فردی و اجتماعی محدود، منحصر ساختند و از اینجا و به تدریج، عموم علوم و فنون و احکام مندرج در منابع فرهنگی و ذخایر علمای اسلامی، در انزوا قرار گرفت تا آنجا که به رغم سابقه و تجربه حکما، اطباء، منجمان و معماران مسلمان که جملگی از میان حوزه‌های علمیة اسلامی برخاسته بودند، آثار آنان به فراموشی سپرده شد یا آنکه توسط فرنگیان به یغما رفت و به قول امروزی‌ها، کرسی‌های درسی مربوط به این علوم و فنون هم روی به تعطیلی گذارد تا آنجا که بحث و فحص در این مراکز، منحصر در فقه، کلام، اخلاق و چند عنوان دیگر شد؛ گویی که هیچ‌گاه در این مراکز، سخنی از طبابت، نظامی‌گری، حکمت، نجوم، ریاضیات و معماری جاری نبوده است. آن عالمان و حکیمان، به دلیل ارتباط با منابع دینی منبعث از کلام وحی و آموزه‌های ائمه دین علیهم‌السلام ربط جمله علوم و فنون جاری و ساری در مناسبات فرهنگی و تمدنی را با حیات فردی و اجتماعی دنیوی و اخروی انسان‌ها می‌دانستند و در وقت انجام فنون و صدور احکام، متوجه و متذکر حیات مادی مردم و تأثیر آن بر حیات برزخی و قیامتی آنان بودند. این دید جامع‌نگر باعث بروز و ظهور آثار بزرگی در حوزه‌های مختلف جهان اسلام بود که باقی‌مانده‌های آن تا به امروز رشک و حسد عالمان شرق و غرب عالم را برانگیخته است. جدا افتادگی، نقش بزرگی را در نهادینه شدن غفلت از

حیات فرهنگی و تمدنی مسلمانان در عرصه زمین ایفا کرده است؛
 ۲. تا چهارصد سال پیش از این، حوزه تمدنی شرق «دریای مدیترانه»
 که تنها متأثر از بخشی از آموزه‌های علمای مسلمان ساکن «ایران»،
 «مصر»، «عراق» و ... بود، چراغ فروزنده‌ای بود که روشنایی‌اش بخش
 بزرگی از شرق و غرب زمین را درخشان می‌کرد. مجموعه‌ای از وقایع
 که طی چندین قرن پی‌پی حادث شد؛ از جمله جنگ‌های دو‌یست
 ساله صلیبی، سقوط «اندلس» و ... حوزه تمدنی را از شرق به غرب
 «دریای مدیترانه» منتقل ساخت. این واقعه، بنیة فرهنگی این منطقه را
 تضعیف کرد و زمینه‌های پذیرش ایستایی و انفعال در برابر فرهنگ و تمدن
 نوپای فرنگی را فراهم آورد.

دو عامل اول و دوم، جغرافیای فرهنگی شرق اسلامی را بی‌دیدبان و پاسبان
 در معرض شبیخون غرب، بی‌پناه ساختند؛ اما درک و شناخت جامعی از همه
 آنچه که در آن شرایط تاریخی بر جهان می‌گذشت، حاصل نیامد. از روی تفکر
 و بصیرت، رخدادهای پیرامونی و غولی که از چراغ جادوی غربی بیرون زده
 بود، مورد مطالعه قرار نگرفت و شد، آنچه شد.

منورالفکران ایرانی و مصری و عثمانی، کسوت معلّمان و متفکران پوشیده
 و در ساحت حیات کلان سیاسی، اجتماعی وارد شدند، مسلمانان را طفیلی
 فرهنگ و تمدن فرنگ ساخته و در خدمت او در آوردند. از همین جا، تتمه
 حوزه تمدنی شرقی در فرهنگ و تمدن جوان و جویای نام، مستحیل شد تا
 آنجا که حتی نشانه‌های رقابت این دو حوزه فرهنگی هم از بین رفت؛ در حالی
 که این دو حوزه فرهنگی و تمدنی، در نگاه و جهان‌بینی کلی درباره هستی و
 مأموریت انسان در پهنه جهان، تعارض بنیادین نظری داشتند.

امروز دیگر از این جدایی و تفاوت بنیادهای نظری و مبادی و منابع حاکم

بر حوزه‌های تمدنی سؤال نمی‌شود؛ بلکه عموم ساکنان شرق اسلامی، سپر انداخته، تسلیم دنیای مدرن و طالب و متقاضی مدرنیته شده‌اند. نشانه‌ها و مواریت تمدنی شرق اسلامی به موزه‌داران سپرده شدند و میراث فرهنگی به تندباد نسیان. چنانچه به نیکی بنگرید، دیگر این مشرق‌زمینیان و مسلمانانند که با کلنگ به جان تئمه مواریت تمدنی و فرهنگی افتاده‌اند تا با تخریب آن همه، جای بیشتری برای برکشیده شدن صورت‌های فرهنگی و تمدنی غربی فراهم آورند.

۳. این واقعه، مقدمه فاجعه دیگری شد. استعفاء از تفکر.

این قدرت تفکر بود که امکان سیر از ظاهر به باطن، کشف نسبت‌ها، شناخت مصادیق مبتنی بر علوم و مفاهیم کلی را فراهم می‌آورد. تفکر موجد و موجب بصیرت و بینایی و گذر از ظواهر و تشخیص حق از باطل در ازدحام شبهات می‌شد و امکان گذار صورت‌های متحجر و کشف راه گذار از شرایط تاریخی عارض شده را فراهم می‌آورد.

چنان‌که استعفاء از تفکر، موجد ظاهر بینی، تحجر و ابتلا به فراموشی، نسبت میان اجزا و جمله اجزای منتشر را با امر کلی می‌شد.

این واقعه، تقلید کورکورانه از غرب و غفلت از نسبت میان عناصر فرهنگی و تمدنی غربی و بنیادهای فکری الحادی دین‌سستیز را سبب شد. مسلمانان از تشخیص رابطه معماری، شهرسازی، پوشش، بهداشت و درمان، تغذیه و ... جهان مدرن با بنیادهای اعتقادی درماندند. معروف و منکر را محدود به امور فردی و اخلاقی شخصی فرض کردند و حتی فراموش کردند که اسلام، به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین تا ابدالآباد، امکان کشف حکم درباره امور جزئی و کلی حیات مسلمانان را در حوزه‌های مختلف فرهنگی و تمدنی داراست.

ماجرا منحصر به این همه نماند. جماعتی از مسلمانان مأمور ابلاغ، تفسیر و تفهیم این برداشت مجعول از دین شدند که دین از سیاست جداست، دین را نسبتی با مُلک‌داری نیست، دین‌داران تکلیفی جز انتظار تا وقت ظهور موعود مقدّس ندارند و ...

از قضا، در حالی برخی از این دین‌داران از ترس عقاب و حرص به ثواب، بر تربیت دینی فرزندان‌شان پای می‌فشردند و برایشان دل می‌سوزاندند که خود در کسوت دانش‌آموختگان فنون جدید و مهندسی مدرن، ناشر و مبشر و قوام بخشنده به عناصر تمدنی غربی بودند.

آنها بی‌پرسش جدی، در حالی که همه همّت خود را مصروف حفظ صورت‌هایی از احکام فردی می‌ساختند و برای در امان ماندن از عذاب و عقاب، دامن فرا چیده و از دخالت در امور سیاسی پرهیز می‌کردند و گاه نادانسته با سلام و صلوات و به نیابت از طرف تمدن‌سازان فرنگی، سرزمین فراخ اسلامی را مبدّل به نمایشگاه عناصر تمدنی غربی در هیئت شهرسازی، معماری و ... می‌ساختند.

آنها، متولیان و حافظان ظاهر مذهب یا متحجّران بی‌درد و داغی‌اند که به رغم پندارشان، با مبلغان مذهب ظاهر؛ یعنی روشنفکران لیبرال و سکولار بر یک قطار سوار بودند. اولی با صلوات و ذکر و تسبیح و دومی با شراب و رباب.

با وجود این شرایط و به ویژه پس از قرن سیزدهم هجری قمری، ابتلا به ظاهر مذهب و غفلت از تفکر، امکان درک، دیدن و نظاره تحولات مهم تاریخی در جهان، ملاحظه شرق اسلامی مبتلا به ایستایی، رکود و تکلیف بر زمین مانده را از بین برد و از دیگر سو، ابتلا به مذهب ظاهر، چشمان منور الکفران را بر عالم غیبی، بنیادهای نفسانی و شیطانی فرهنگ و تمدن غربی و ضرورت حراست از

کیان فرهنگی شرق اسلامی و ساکنانش را از تعرض استعمارگران غربی بست. پیام‌آوران و رسولان ظاهر مذهب، در جایی و نقطه‌ای از تاریخ متوقف شده‌اند؛ در حالی که مجموعه کتب آسمانی، جمله آثار اساطیری و حماسی اقوام و حوادث و تجربه‌های رفته بر بشر، مملو از نمادها و نشانه‌هایی است که به مدد آنها، بشر می‌تواند در هر دوره و شرایطی، امکان شناسایی وضع موجودش را بیابد و با دیدار حوادث پیرامونی و اشخاص، پی به موقعیت خود و سوگیری‌های جریانات ببرد و میزان قرابت و دوری‌اش را از موازین حقایق بیابد و از تبعات غفلت و بی‌خبری در امان بماند و با گذار از صورت‌ها و نقاب‌ها، مصادیق شخصیت‌های شرور و شیطنانی یا خیرخواه و رحمانی را بیابد، این جماعت در صورت‌های تاریخی عهد ماضی گرفتار آمده و از حرکت و تحول باز مانده‌اند.

گرسبوز پلید، اکوان دیو و رستم «شاهنامه» در کنار ابوجهل، معاویه و نمرود و صدها شخصیت دیگر که در خاطرات قومی، حامل فضائلی ممدوح یا رذایلی مذموم بودند، تنها مصادیقی از مجموعه فضایل و رذایل مهم و آشکار و البته ماندگار در قرون و اعصارند که هر زمان به اقتضای شرایط تاریخی و تحولات اجتماعی با نام دیگر و چهره دیگری متولد شده و استوار و برقرار، عامل نشر خیرات یا مانع و مزاحم می‌گردند.

قدرت عقل و خرد، مطالعه کتب و منابع و مشاهده درست آنچه که می‌گذرد، امکان تشخیص و اخذ موضع درست را قبل از تجربه میدانی و قبول خسارات بزرگ دنیوی و اخروی می‌دهد.

پیروان ظاهر مذهب، رد و نشان شخصیت‌های پلید تاریخ را گم کرده و دیگر بار و دیگر بار در چاه ویل مصادیق جدید آنها افتادند و در مقابل، پیروان ظاهر مذهب، آن همه تاریخ و کتاب و تذکار روشن‌بینان آسمانی

را کهنه، پوسیده، غیرقابل اعتنا و حوادث رفته خواندند و انسان شرقی را بی‌خط‌کش و معیار و بی‌بصیرت و بینایی در برابر حوادث و جریانات قابل شناسایی، بی‌پناه کردند.

این دو گروه، ماجرای رفته بر اولیای الهی، همچون ائمه دین، حضرات معصومان علیهم‌السلام را به تعبیر خودشان، تاریخی و گذشته خواندند؛ در حالی که آن اولیا و سیره و سنتشان حجت‌های آشکاری برای انتخاب راه و روش زیستن در میانه هستی بودند؛ بلکه حوادث رفته بر آنها و رویارویی و موضع‌گیری‌های خود و دشمنانشان نیز، معیارها و حجت‌هایی بودند برای تشخیص موقعیت‌ها در طول تاریخ.

در این میانه، استعمارگران برای پیشبرد اهداف خود در شرق اسلامی، به بهره‌گیری از قوای دو گروه مبتلا، پیروان ظاهر مذهب و تابعان مذهب ظاهر نیازمند بودند و به مساعدت آنها چشم طمع داشتند.

تابعان مذهب ظاهر از میان منورالفکران و روشنفکران غربگرا، تیشه بر ریشه دین و جملگی سنت‌های فرهنگی و مذهبی می‌زدند و مبلغان ظاهر مذهب با منحصر تلقی کردن آموزه‌های دینی در صورت‌های تاریخی گذشته، مانع از فراهم شدن زمینه‌های تحول فرهنگی متکی بر بنیادهای دینی می‌شدند.

● گروه اول با جلوه دادن دستاوردهای مادی جهان غرب، هوس تجربه و تماشای شهر فرنگ را در دل‌ها می‌افروختند و گروه دوم با ارائه تصویری نخنما و فاقد روح و حرکت، زمینه‌های فرو غلطیدن نسل جوان در دنیای تصویر شده توسط منورالفکران را فراهم ساختند.

گروه تابع، مذهب ظاهر دین را منکر و دین‌داران را اهل خرافه معرفی می‌کردند و تابعان ظاهر مذهب، دین را ساکت، ناتوان در پاسخ‌گویی و ناقص جلوه می‌دادند.

گروه اول، تخم انفعال را در زمین دل‌ها می‌کاشت و دومی، واپسگرایی کور و بی‌منطق را علاج درد معرفی می‌کرد.

هر دو گروه، در تثبیت پایه‌های فرهنگی و تمدنی غربی در شرق اسلامی هم‌نوا و متفق شدند، فرصت‌ها را سوختند، شرق اسلامی را درگیر و مبتلای امور جزئی ساختند و مانع از تحول بزرگ در حوزه فرهنگ و تمدن شدند. سلفی‌گری تقویت شده «انگلستان» که در هیئت وهابیت در «جزیره العرب» جان تازه گرفت، با ارائه متحجرت‌ترین چهره از اسلام، اما مملو از عصبیت و واپسگرایی جاهلیت اول، اسلام را از تمامی ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی تهی ساخت و با حذف عقل و خرد متکی به وحی، اسلام را از متن حیات معقول و متعادل و پاسخ‌گویی شرایط قرن بیستمی خارج ساخت تا غرب، همچنان با پشتوانه ضعیف عقل تکنیکی بریده از دین، بر اریکه قدرت بماند و فاعلیت تاریخ نخ‌نمای خود را استمرار ببخشند. مصادیق کم‌رنگ‌تر پیروان ظاهر مذهب را در سایر بلاد اسلامی در هیئت مقدس‌مآبی اخباری‌گری، می‌توان شناسایی کرد.

جریان روشنفکری انگلیسی و سپس آمریکایی که در هیئت فراماسونری در «ایران»، «ترکیه» و «مصر» پا گرفت، ابتدا با تمسخر سنت‌های اسلامی و احکام دینی، سعی در به حاشیه راندن اسلام کردند و سپس با برنامه‌ریزی منظم و نفوذ در دستگاه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، سعی در سکولاریزه کردن اسلام نمودند، چشم مسلمانان را بر همه ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی اسلام بستند و با آرایش چهره تمدنی غرب، تنها راه رهایی را از سر تا پا فرنگی شدن، معرفی نمودند. از این طریق، با ناتوان معرفی کردن دین و دین‌داران در پاسخ‌گویی به نیازهای فردی و اجتماعی مسلمانان، مجال تداوم حضور همه جانبه غرب را در همه ساحت‌های حیات

فردی و اجتماعی مردم تضمین نمودند.

ماجرای ظاهر مذهب و مذهب ظاهر و آنچه پیروان این دو جریان بر سر شرق اسلامی آوردند و نقش استعمار «انگلیس» در رشد و تداوم حضور آنها، ماجرای نیست که در این مقاله بگنجد.

متأسفانه در وقت نقد و سنجش این دو جریان نیز، بیش از آنکه معیارهای نقادی متکی بر مطالعات فرهنگی را در کار وارد آوریم، با ذکر برخی اعمال سیاسی، اجتماعی پیروان این دو مسلک، مجال شناسایی کامل آنان را از بین بردیم و جوانان را بی‌پناه و محافظ در دام آنها رها ساختیم.

این نوشتار نیز فتح بابی است در این باره و بهانه‌ای برای نشان دادن یکی دیگر از عوامل مؤثر در افول و سقوط فرهنگ‌ها و تمدن‌ها. والسلام

بختی به نام خدا

همه خوانندگان محترم این کتاب با واژه بخت آشنایی دارند. بخت و وقت هم‌ریشه و هم‌معنی‌اند؛ مثل خوشبخت و خوش‌وقت. اگر وقت واقع‌های رسیده باشد و به قول ما بخت کسی یا واقع‌های باز شده باشد؛ هیچ عاملی نمی‌تواند مانع بالندگی‌اش شود. برعکس، همه وقایع و همه تدبیرها در خدمتش درمی‌آیند «وَلَوْ كَرِهَ النَّاسُ» یا «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ». وقتی نسیم بخت و اقبال دوستی بوزد، اتفاقاتی غیرقابل تصور می‌افتد. ممکن است چیزی که در تصور و دایره مجلات و قیول دیار البشری رخ دهد. واقعه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ه. ش. یکی از همین نمونه‌هاست. سقوط سوسیالیسم «شوروی» که طی مدت کوتاهی اتفاق افتاد و به رغم انتظار همگان در اوج قدرت سرنگون شد، نمونه همین رخ نمودن بخت و وقت دولت‌های در حال آمد و شد است. قراین و شواهد، حاکی از آن است که به موازات گشوده شدن بخت و وقت دین‌داری در عالم و به ویژه گشوده شدن بخت و دولت اسلام و رسم مسلمانی، نگون‌بختی هم به سراغ دول غربی و ابرقدرت‌های غربی آمده است. رکود و رخوت در ارکان تمدنی که به واسطه گرایش صرفاً دنیوی و مادی به هستی تماماً به اقتصاد وابسته است، رگه‌های فروپاشی را که پنهان بود و تنها اهل فرهنگ و اهل نظر آن را درک می‌کردند و بدان اشاره می‌کردند، آشکار کرده است؛ در حالی که تزریق بیش از یک تریلیون دلار

هم نتوانسته از سرعت آشفتگی و از هم‌پاشیدگی آن کم کند. اخیراً یک نمایندهٔ مجلس «ایالات متحده» اعلام کرده است، ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۰۸ م. سه ساعت تا سقوط کامل سیاسی، اقتصادی فاصله داشت. این نمایندهٔ دمکرات «ایالت پنسیلوانیا» اظهار داشته که کل سیستم اقتصادی ایالات متحده، در عرض سه ساعت سقوط کرد، در یکی از روزهای اواسط سپتامبر، در ساعت ۱۱ صبح، در عرض یکی، دو ساعت، مبلغی حدود ۵۵۰ میلیارد دلار از بازار پول بیرون کشیده شد ...

مراد این است که وقتی بختی بسته شود و دولتی وقتش به سر آید، طی مدت کوتاهی، حتی چند ساعت فروپاشی بزرگ اتفاق می‌افتد. در مقابل، ممکن است طی مدت بسیار کوتاهی مقدمات برکشیده شدن دولتی بزرگ فراهم آید. «ولو کره المشرکون» در آستانهٔ فروپاشی، آنها که سعی در حفظ ارکان تمدن جاری غربی را دارند، خوب می‌دانند که در مقابل و در یک نقطهٔ دیگر از دنیا پایه‌های دولتی جدید استوار می‌شود. دولتی به نام دین و به نام خدا در شرق اسلامی. آنها به همان سان که با تزریق میلیاردها دلار و جمع کردن همهٔ حمایت‌های مالی جهانی سعی در حفظ ستون‌های دولت خود دارند، از دیگر سو، سعی می‌کنند از جان گرفتن دولت دیگر جلوگیری کنند. آنها خوب می‌دانند دولت مقابل، چینی، روسی و اروپایی نیست، دولت امام حق است که زنگ تولدش را می‌توان شنید.

از اینجا همهٔ ساکنان شرق اسلامی باید متوجه سم مهلک غربی باشند که به پایه‌های فرهنگ، تمدن و تجمع مسلمانان تزریق می‌شود. بی‌شک نمایندگان دولت باطل با شلوار جین و صورت تراشیده وارد معرکه نمی‌شوند. جماعتی عامل و جماعتی ساده‌لوح و بازی خورده، این نقش را ایفا می‌کنند و حتی برای ایفای نقش نمایندگی از جان خود

می‌گذرند، به گمان آنکه بهشت را از آن خود خواهند ساخت. مسلح کردن و بسیج وهابیون در گوشه گوشه شرق اسلامی و مسلح کردن آنها به اسلحه تکفیر و دشنام شیعیان، تنها به همین منظور انجام می‌شود؛ حتی اگر با تابلوی دین و دین سلف صالح انجام پذیرد.

در خبرها^۱ آمده بود که دولت «عربستان» تعداد کثیری روحانی وهابی را تحت عنوان طرح هجرت، وارد «ایران» کرده است تا در روستاها و شهرها به ایفای نقش مشغول شوند. هم‌زمان با این طرح برای آسیب زدن به کیان فرهنگ اسلامی در این منطقه، برای وبلاگ‌ها و سایت‌های وهابی تأمین بودجه کرده‌اند.

کشتار شیعیان «پاراچنار» در «پاکستان» و حمله به عزاداران مسلمان در اطراف «بقیع»، تنها نمونه‌هایی از این ماجرا هستند.

حضرت آیت‌الله العظمی وحید خراسانی در پی واقعه پاراچنار، ضمن سخنانی اعلام کردند:

قلب عالم امکان، امام زمان علیه السلام است، منظومه آفرینش به دور او می‌گردد و او در جریان همه این وقایع و حوادث قرار می‌گیرد و تمام عالم، مرئی و منظر امام زمان علیه السلام است. سلام مرا به مردم پاراچنار برسانید و بگویید زجر و شکنجه شهدای شما گذشت؛ اما آنها در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفتند. نام آنها در زیر نام علی اکبر علیه السلام نوشته شد!

صاعقه‌ای که به جان دولت غربی افتاده و به خواست خداوند، در آینده‌ای نزدیک آن را می‌سوزاند، باعث شده تا جماعتی دانسته یا نادانسته وظیفه متزلزل کردن سرزمین‌های اسلامی و متفرق کردن امت اسلامی را عهده‌دار شوند تا مبادا که آن دولت بزرگ اسلامی شکل بگیرد.

اسلام؛ دین آخرین

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۰ م. رسانه‌ها خبری اعلام کردند که یک کشیش افراطی آمریکایی، تری جونز و هوادارانش به «قرآن مجید» و آن را آتش زدند، این خبر موج بزرگی از اعتراض را در میان مسلمانان سراسر جهان برپا کرد. قبل از آنکه دیدگاه خود را درباره این حادثه و عوامل محرک آن بیان کنم، به حادثه‌ای مشابه اشاره می‌کنم که صدها سال قبل از این و در اولین فصل از حمله مغول به جهان اسلام رخ نمود. در آن سال هم بیگانگان از روی غرور و تبختر، قرآن‌ها را بر سنگفرش‌ها ریختند، هتک حرمت کردند و جنایت‌ها نمودند تا آنکه گذر ایام نه تنها حقانیت این مصحف آسمانی را ثابت کرد؛ بلکه هتاکان را هم در خدمت «قرآن» و اسلام در آورد. ناقل این ماجرا، مرحوم عطا ملک جوینی، مورخ و نویسنده «تاریخ جهانگشا» است.

تاریخ جهانگشا، در روایت سال‌های هول و هراس حمله مغول به سرزمین‌های اسلامی که به گواهی برخی مورخان حاصل حيله و همراهی اربابان کلیسا برای حمله دو سویه شرقی و غربی مغول و صلیبیون بود، روایتی شنیدنی از ورود چنگیز به «بخارا» و تصرف مسجد آن شهر دارد. جوینی در تاریخش می‌نویسد:

چنگیز به مسجد راند و پیش منصوره [محل ایستادن امام در مسجد]

بایستاد و پسر او تولی پیاده شده و بر بالای منبر برآمد. چنگیز پرسید که سرای سلطان است؟ گفتند: خانه یزدان است. او نیز از اسب فرود آمد و بر دو سه پایه منبر برآمد و فرمودند که: صحرا از علف خالی است. اسبان را شکم پر کنند. انبارها که در شهر بود، گشاده کردند و غله می کشیدند و صندوق مصاحف [صندوق های قرآن ها] را به میان صحن مسجد می آوردند و مصاحف را در دست و پای می انداخت و صندوق ها را آخور اسبان می ساخت و کاسان نبید [جام های شراب] پیایی کرده و مغنیان [آواز خوانان] شهری را حاضر آورده تا سماع و رقص می کردند و مغولان، بر اصول غنای خویش، آوازه بر کشیده.

در این حالت، امیر جلال الدین علی بن الحسین الرندی که مقدم و مقتدای سادات ماوراء النهر بود و در زهد و ورع مشارالله [مورد اشاره و زبانزد] روی به رکن الدین امام زاده، که از افاضل علمای عالم بود، آورد و گفت: مولانا! چه حالت است اینکه می بینم؟ به بیداری است یا رب یا بخواب؟

مولانا امام زاده گفت: خاموش باش! باد بی نیازی خداوند است که می وزد، سامان سخن گفتن نیست.

به راستی هم، چنین بود و هست. گذر زمان راز همه آمد و شده را برملا ساخت و سرکش ترین قوم بی فرهنگ و تمدن، یعنی مغول را واداشت تا بر آستان فرهنگ و تمدن منبعث از «قرآن»، زانوی ادب به زمین زند؛ اما در عصر ما؛ واقعه قرآن سوزی، در «ایالات متحده آمریکا»؛ یعنی قطب غرب و تمدن تکنولوژیک غربی در شرایطی و توسط قومی رقم می خورد که به رغم تصور در وضعیتی کاملاً انفعالی به سر می برند.

درک این معنا، یعنی شرایط انفعالی عارض شده بر حیات فرهنگی

و تمدنی غربی کمی سخت می‌نماید. سر و صدای ماشین‌های جنگی و رسانه‌ای مردان عصبانی، ساده دلان را می‌فریبد و گاه به هراس می‌اندازد. این ماجرا را از چند منظر می‌توان دید:

۱. اول اینکه، به اعتراف بسیاری از اهل نظر در جهان، تاریخ غربی از روزهای آغازین قرن بیستم و شاید هم پیش‌تر، بحران در دو حوزه فرهنگی و تمدنی را به تجربه نشسته است. این دو حوزه بحران را از منشأ دیگری، یعنی بحران در حوزه تفکر و مبانی نظری دریافت کرده‌اند. غرب ابتدا در مبانی و مبادی نظری و دیدگاه کلی به هستی، مبتلا به بحران شده و سپس در فرهنگ و صورت تمدنی.

آمران و عاملان ماجرای قرآن سوزی، به درستی پی برده‌اند، عامل اصلی و مسبب بروز شرایط انفعالی در غرب و همه آنچه که این انفعال در پی خواهد داشت، «کتاب» است و نه شخص.

اشخاص را می‌توان کشت و از آنان خلاص شد؛ اما افکار را چه می‌توان کرد؟ عامل اصلی به چالش کشیده شدن غرب در حوزه فرهنگی و تمدنی قبل از آنکه اشخاص باشند، افکارند. «قرآن» و اسلام، به تمامی، تاریخ و تفکر، فرهنگ و تمدن غربی را در بنیاد و مبانی، دچار بحران و چالش ساخته است. درست از همین جا، بنای به ظاهر سترگ و آهنین فرهنگی و تمدنی غربی ضربه خورده و فرو می‌ریزد؛ چنان‌که چهارصد سال پیش از این، تفکر اومانیستی و سکولاریستی در غرب، فرهنگ و تمدن مسیحی را در بنیاد دچار بحران ساخت و در مسیری تدریجی باعث فروپاشی تمام عیار آن شد و فرهنگ و تمدن مدرن خود را بر ویرانه‌های تاریخ قبلی بر کشید. اینک، غرب، خود را مواجه با لرزش‌هایی در پایه‌ها می‌بیند. پایه‌های نظری، مبانی و مبادی ویژه‌ای که غرب را برپا داشته بود؛ اما اینک تفکری

نو، دینی و مدعی بر کشیدن بنای تمدنی دیگر و مدعی پیشنهاد شیوه نو در مدیریت کلان سیاسی، اجتماعی بشر، از صحن و سرای کتاب آسمانی قرآن سر برآورده و به تمامی غرب و تاریخ و تفکر و تمدن چهارصد ساله‌اش را مورد بازخواست قرار داده و تهدید می‌نماید.

بی‌تردید هیچ کدام از ملل و نحل سابق و لاحق شرقی و غربی، همچون مسیحیت و یهودیت به دلیل ابتلا به تحریف و سکولاریسم و حشمتناک قادر به بازخواست از مبانی نظری تمدن غربی و به چالش کشیدن تمام عیار آن نیستند؛ مگر «قرآن مجید» و تفکر ولایی هم‌سنگ آن.

از همیمن رو باید دانست؛ آنان به درستی پی به عامل و مسبب اصلی این فروپاشی برده‌اند. کشیشی وابسته به یک کلیسای محلی امکان درک این مطلب را ندارد.

به خواست خداوند، پرده‌ای از قرآن برداشته شده و خصم قرآن (ابلیس و جنود زمینی‌اش) متذکر واقعه‌ای شده‌اند که به فروپاشی و اضمحلال غرب می‌انجامد.

بیراه نیست، اگر قول مولانا امام زاده را که در قرن ششم هجری قمری در «مسجد بخارا» زمزمه کرد، تکرار کنم:

باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد!

تفکر، نورانی و لطیف، اما نافذ است. بی‌سر و صدا جان‌ها را متأثر و متحول می‌کند و در پی‌اش، همه صورت‌ها را دیگرگون می‌سازد. از همیمن رو، هیچ سلاحی و سخت‌افزاری قادر به مقابله با آن نیست.

غرب امروزه، تفکر دینی، آن هم از نوع قرآنی و منتسب به پیامبر آخرالزمان را در خانه و بر فرش خود دارد. آن هنگام که چون نسیمی لطیف مرزهای غربی را با همه حارس و پاسبان در نوردید و وارد صحن و سرای

انسان غربی شد و بنیاد فرهنگی چهارصد ساله را به چالش کشید و فضا را بر آن/تنگ نمود، هیچ مهندسی و تکنوکراتی و هیچ ارتش و سلاحی، قادر به تهدید آن و بیرون راندنش نبود.

بد نیست از زبان غرب درباره‌ی جای‌گیر شدن تفکر دینی اسلامی در غرب بشنویم تا امکان درک یکی از دلایل اصلی اسلام‌ستیزی و قرآن‌سوزی فراهم آید.

به شهادت اطلاعات و آمار ارائه شده از سوی مجامع و رسانه‌های غربی، طی دهه‌های اخیر، اسلام به نحو شگفتی در غرب منتشر شده است و در میان عموم مذاهب، رقم اول رشد را از آن خود ساخته است.

روزنامه‌ی «تیراژ» مورنینگ هرالد» می‌نویسد:

اسلام از مرزهای جغرافیایی عبور می‌کند، مکتب‌های سیاسی و رژیم‌های ملی را پشت سر می‌گذارد و کشورهای گوناگون شاهد تحرک سیاسی و رشد پاینده‌ی اسلام خواهند بود.

در همین جهت، رئیس اداره‌ی فدرال حفاظت از قانون اساسی «آلمان»، پتر فریش، با ابراز نگرانی از شرایط موجود گفته است که در قرن آینده، اسلام‌گرایی به بزرگ‌ترین خطر تبدیل می‌شود و علت آن هم در این است که اصول حکمت الهی، حکومتی که مسلمانان در تلاش برای دستیابی به آن هستند، به هیچ وجه با اصول نظام‌های دمکراتیک و لیبرال هم‌خوانی ندارد.

حکمت الهی و تفکر قدسی دینی مسلمانان، در مقابل تفکر خود بنیاد، اومانیستی و سکولاریستی غربی خود را می‌نماید.

خطر اصلی از جانب مردان جنگی و اسلحه، غرب را تهدید نمی‌کند. همگان بر این قول متفقند که در سراسر جهان، کمتر کسی را یاری مقابله

با انواع سلاح‌های مدرن غربی است. نقطه آسیب‌پذیر و پاشنه آشیل غرب، ساحت نظری و فکری است. همان نقطه‌ای که «قرآن» آن را به چالش کشیده است؛ در حالی که تاریخ غرب، طی همه سال‌های قرن بیستم میلادی از این حوزه روی به ضعف نهاد و همه توش و توان خود را از دست داد.

آنگاه که پایه‌ها و اصول در خانه جان و ذهن و زبان انسان غربی و غرب زدگان فرو می‌ریزد، همه صورت‌های بر کشیده شده بر این پایه‌ها هم فرو می‌ریزند و همه مناسبات و معاملات اجتماعی، سیاسی و ... را از خود متأثر می‌سازد.

قرآن با متأثر ساختن جهان بینی و دیگرگون ساختن جهان‌شناسی غربی، همه اخلاق و اعمال انسان‌های غربی و غرب زده را هم عوض می‌کند. درست به همین دلیل است که نویسنده «مجله فیگارو» می‌نویسد:

اینکه شعارهای مشهور مسلمانان با عنوان «قانون اساسی ما قرآن است» حکم یک بمب اجتماعی را در غرب خواهد داشت. حقیقتی که می‌توان آن را از قوانین مربوط به روسری دریافت.

قانون اساسی و حیانی قرآنی در مقابل قراردادهای اجتماعی جعل شده توسط انسان‌های بریده از آسمان و کتب آسمانی به مثابه یک بمب، مناسبات اجتماعی غرب را از هم می‌پاشد.

هیچ کس نمی‌تواند به زور، زنان غربی را وادار به پذیرش روسری کند؛ در حالی که ورود قرآن به صحن و سرای دریافت‌ها و بینش‌ها، تمامی صورت و سیرت حیات زنان را دگرگون می‌سازد.

قدرت حقیقی پیش از آنکه حاصل قدرت بازو و سلاح باشد، حاصل تفکر است. با سلاح سرد و گرم نمی‌توان بر فکر و اندیشه فائق آمد؛ در حالی

که اندیشه، افراد مسلح را بی‌سلاح و مردان بی‌سلاح را مسلح می‌سازد تا در پی تفکر و آرمانی خاص به راه افتاده و عمل کنند. قدرت آرمان، بر کشیده بر پایه تفکر، از هر سلاحی کارا تر است.

غرب به خوبی می‌داند که دیر یا زود، مردان و زنان مسلح به سلاح تفکر و اندیشه دینی بر همه ساحت‌ها و سطوح فرهنگی و تمدنی غربی فائق می‌آیند. از همین جا و قبل از آنکه همه فرصت‌ها از دست برود، غرب سعی در متوقف کردن جریان سیال اسلام‌خواهی دارد.

هنری کسینجر، استراتژیست پیر و از اعضای اصلی مجامع مخفی ماسونی و یهودی در سال ۱۹۹۰ م. با درک خطر بزرگی که از سوی اسلام و مسلمانان غرب را تهدید می‌کند، نوشت:

در ده سال آینده، افزایش چشمگیر جمعیت مسلمانان، بزرگترین خطر برای آمریکا خواهد بود و آمریکا باید برای جلوگیری از این خطر، با همکاری صادقانه و مخلصانه حکومت‌های کشورهای اسلامی، اقدامات گسترده‌ای را به عمل آورد تا در همه کشورهای اسلامی استفاده از ابزارها و داروهای کنترل‌کننده جمعیت رواج پیدا کند.

کلام کسینجر در اثر کهولت و متأثر از دریافت بنی‌اسرائیلی احمقانه است. این جمعیت کثیر کشورهای مسلمان نیست که غرب را تهدید می‌کند، قدرت اسلام، قدرت تفکر، قدرت قرآن و دریافت ویژه‌ای درباره عالم و آدم است که غرب را از درون انسان‌ها و به نحو بنیادین متأثر ساخته و دیگرگون می‌سازد. این نکته را هم متدگر می‌شوم که غرب ده‌ها سال است که از طرق مختلف، سعی در کاهش جمعیت مسلمانان و عقیم‌سازی مردان و زنان مسلمان دارد، فاجعه‌ای که از آن به عنوان کشتار خاموش یاد کرده‌ام. نویسنده «فیگارو»، در تمثیل زیبایی، از میزان نزدیک شدن

مسلمانان به حوزه‌های مختلف ایدئولوژیک غربی و سینه به سینه ایستادن آنها در برابر صاحبان قدرت در «آلمان» سخن می‌گوید:

مسلمانان در آلمان تا بدان حد رشد کرده‌اند که اکنون سوسیال دمکرات‌ها در زمره همسایگان آنها در آمده‌اند. ساختمان مرکزی حزب دمکرات مسیحی آلمان در مقابل آنهاست. فاصله ساختمان مجلس تا دفتر مرکزی آنها چند متر بیشتر نیست و حتی دفتر صدر اعظم در دسترسی آنها قرار دارد. حداقل چیزی که در مورد دفتر مرکزی مسلمانان آلمان می‌توان گفت، این است که جوانان محمدی گام بلند و نیرومندانه در مسیر کسب قدرت برداشته‌اند.

قبل از آنکه آخرین فراز از موضوع را بیان کنم، نگاهی به رشد و گسترش اسلام در غرب خواهیم داشت:

رابرت اسپنسر، منتقد سرسخت اسلام که تاکنون و در همین راستای اسلام‌ستیزی هفت جلد کتاب، ده پژوهش و بیش از دویست مقاله نوشته است، به نقل از برنارد لوئیس، مستشرق یهودی الاصل آلمانی می‌نویسد:

در پایان این قرن (قرن بیست و یکم) اروپا مسلمان خواهد شد.

خانم اوریانا فالاجی را بسیاری می‌شناسند. خبرنگار کهنسال جنگی که در اوایل انقلاب، برای انجام مصاحبه با امام خمینی علیه السلام به «ایران» آمد، در آخرین کتاب خود به نام «نیروی خرد» می‌نویسد:

ده درصد نوزادانی که در سطح کشورهای اتحادیه اروپا چشم به جهان می‌گشایند، مسلمان هستند.

حال، نگاهی گذرا به وضع اسلام در کشورهای غربی داشته باشیم. اول

«فرانسه»:

فرانسه

کارشناسان آمار، با مقایسهٔ رشد دو جمعیت مسلمان و مسیحی در فرانسه معتقدند این کشور تا چهل سال آینده به کشوری با جمعیت حداکثری مسلمان تبدیل خواهد شد.

هم اکنون سی درصد کودکان و نوجوانان زیر ۲۰ سال در فرانسه مسلمانند. این نرخ در شهرهای بزرگی مثل «پاریس»، «نیس» و «مارسی» ۴۵٪ کودکان و نوجوانان زیر ۲۰ سال را شامل می‌شود.

بر اساس اطلاعات فراهم شده، تا سال ۲۰۲۵ م. از هر پنج فرانسوی یک نفر مسلمان خواهد بود و چنانچه نرخ جمعیت به همین منوال پیش رود، فرانسه به کشوری مسلمان تبدیل می‌شود.

در حال حاضر (۲۰۱۱ م.)، تعداد ۵ میلیون نفر مسلمان در فرانسه زندگی می‌کند. این رقم بیشترین تعداد مسلمانان ساکن در یک کشور اروپایی را نشان می‌دهد.

باید دید سایر کشورهای اروپایی از چه وضعی برخوردارند.

انگلستان

در سی سال پیش، جمعیت مسلمانان «انگلستان» ۸۲،۰۰۰ نفر بود؛ در حالی که امروزه، این تعداد به ۲،۵۰۰،۰۰۰ مسلمان در این کشور رسیده است. در این کشور بیش از یک هزار باب مسجد وجود دارد که بیشتر این مساجد بر مکان کلیساهای خریداری شده از مسیحیان تأسیس شده است. نرخ رشد جمعیت در بریتانیا ۱/۶ درصد است. در «یونان» ۱/۳ درصد، در «آلمان» ۱/۳ درصد در «ایتالیا» ۱/۲ و در «اسپانیا» ۱/۱ درصد است.

به شهادت کسانی که به انگلستان رفته و حوزه‌های علمیة اسلامی این

کشور را دیده‌اند، مجالس طلاب در برخی مدارس بی‌شبهت به حوزه‌های علمیّه «قم» نیستند.

میانگین رشد جمعیت مسیحیان در ۳۱ کشور اتحادیه اروپا ۱/۳۸ درصد است؛ در حالی که جمعیت شناسان معتقدند اگر رشد جمعیت یک کشور در ۲۵ سال متوالی کمتر از ۲/۵ درصد باشد، نجات فرهنگ و تمدن آن کشور امکان‌پذیر نخواهد بود. این همه در حالی که است که واتیکان، رسماً اعلام کرده است که:

جمعیت مسلمانان در جهان از جمعیت کاتولیک‌ها بیشتر شده و ظرف ۵ الی ۶ سال دیگر، اسلام بزرگ‌ترین دین جهان خواهد بود.

آلمان

«مجله فیگارو» درباره حضور مسلمانان در مساجد و نمازخانه‌های وابسته به جوامع اسلامی آلمان می‌نویسد:

حضور مسلمانان چنان است که پاپ، تنها می‌تواند رؤیای چنین استقبالی از کلیساها را در سر بپرورد.

مسلمانان در حال حاضر در «آلمان»، ۲۲۰۰ نمازخانه و مسجد دارند. زیباترین و غرورآمیزترین این بناها در شهر «مانهایم» قرار دارد، ساختمان گنبدی شکل و با شکوه که ظرفیت پذیرش ۲۵۰۰ نفر را دارد.

تحقیقات انجام شده از سوی «انسیتوی شرق‌شناسی هامبورگ» وابسته به وزارت کشور فدرال آلمان از روند رو به رشد پیوستن جوانان به سازمان‌های اسلام‌گرا خبر می‌دهد.

اخیراً دولت آلمان اعلام کرده است که کنترل کاهش جمعیت این کشور دیگر ممکن نیست و ممکن است این کشور تا سال ۲۰۵۰ م. به یک

کشور مسلمان تبدیل شود.

بلاي کنترل جمعيت طولاني و از هم گسيختگي واحد خانواده، «اروپا» را به قاره‌اي پير و بي‌آينده تبديل کرده است.

آلمان معتقد است که جمعيت ۵/۲ ميليوني مسلمانان اروپا در ۲۰ سال آينده به دو برابر افزايش مي‌يابد.

آقاي کلاوس کينکل، وزير خارجهٔ اسبق آلمان مي‌گويد:

در حالي که اسلام در سي سال پيش از اين ۱۸٪ جمعيت دنيا را داشت، اينک به يک چهارم جمعيت دنيا؛ يعني يک ميليارد و چهارصد ميليون نفر رسيده است.

سایر کشورهای اروپایی

«اتریش»: سال‌هاي زيادي است که در اين کشور، اسلام به عنوان دين رسمي شناخته شده است. در حال حاضر بيش از ۳۷۵،۰۰۰ نفر مسلمان در «اتریش» زندگي مي‌کنند.

«اسپانيا»: در اين کشور ۴۰۰،۰۰۰ نفر مسلمان زندگي مي‌کند.

«بوسني»: بيش از ۵ تا ۶ سده از عمر گرايش مردم بوسني به اسلام مي‌گذرد و در حال حاضر دو ميليون مسلمان در اين کشور زندگي مي‌کند.

«هلند»: طبق آمار، نيمي از کودکانی که هر سال در هلند به دنيا مي‌آيند، مسلمانانند؛ چنانچه اين روند ادامه پيدا کند، ظرف پانزده سال آينده نيمي از جمعيت هلند را مسلمانان تشکيل مي‌دهند.

سازندگان فيلم «فتنه» با ارائه کردن آمار رشد مسلمانان در هلند اعلام خطر کردند و از اسلامي شدن هلند در سال‌هاي آينده خبر دادند و در واقع اين فيلم به همين منظور و در راستاي انعکاس اسلام‌هراسي ساخته و پخش شد.

«بلژیک»: در این کشور نیمی از کودکانی که هر سال به دنیا می‌آیند، مسلمانانند. در بلژیک ۲۵٪ جمعیت را مسلمانان به خود اختصاص می‌دهند. «آلبانی»: جمعیت حداکثری این کشور مسلمان است. اینک ۶/۱ میلیون نفر مسلمان در آلبانی زندگی می‌کند.

«روسیه»: در روسیه ۲۳ میلیون نفر مسلمان زندگی می‌کند. ۴۰٪ از نیروهای ارتش این کشور را طی سال‌های آینده مسلمانان تشکیل خواهند داد.

یک کشیش ایتالیایی در «واتیکان» نسبت به اسلامی شدن قاره «اروپا» هشدار داد. به گزارش خبرگزاری «ابنا» پیروگدو، کشیش ایتالیایی واتیکان اعلام کرد، با توجه به کاهش میانگین زاد و ولد در میان ساکنان اصلی قاره «اروپا» و افزایش بی‌سابقه مهاجران مسلمان که دارای خانواده پر جمعیتی هستند، قاره اروپا در نسل‌های بعدی به قاره‌ای مسلمان تبدیل می‌شود. و اما «آمریکا»: در سال ۱۹۷۰ م. جمعیت مسلمانان آمریکا، بیشتر از یکصد هزار نفر نبود؛ اما در سال ۲۰۰۸ م. این رقم به نه میلیون نفر افزایش یافت. این همه در حالی است که رشد جمعیت مسیحیان در آمریکا ۱/۶٪ است و این نرخ رشد حداقل رشد ضروری برای حفظ یک تمدن به حساب می‌آید.

«کانادا»: در کشور کانادا نیز نرخ رشد جمعیت مسیحیان ۱/۶٪ است. به گزارش شبکه ایرانیان کانادا (ایرانتو)، اولین مسجد در شمالی‌ترین نقطه زمین و در شهر «اینووویک»^۱ در قلمرو شمال غربی کانادا احداث می‌شود. این مسجد توسط یک گروه اسلامی خیریه در شهر «ویتا بگ» در

1. Inuvok.

استان «مینتویا» برای ساکنان این‌وویک ساخته می‌شود. این شهر در «دلتای مکنزی» و در ۲۰۰ کیلومتری شمال دایره قطب قرار دارد و حدود یکصد نفر از جمعیت ۳۵۰۰ نفری آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند.

اخیراً شبکه تلویزیونی «روسیا الیوم»، گزارش ریما ابوحمديه خبرنگار آن شبکه را درباره اوضاع و مشکلات مسلمانان در آمریکا را منتشر ساخته است. او در این گزارش اعلام می‌دارد:

آمارها نشان می‌دهد که چهل درصد از آمریکایی‌ها با دادن کارت‌های شناسایی ویژه به مسلمانان موافقت و این در حالی است که سالانه بیش از ۲۰،۰۰۰ نفر از آمریکایی‌ها به اسلام گرایش پیدا می‌کنند. از زمانی که رسانه‌های آمریکایی مواضع ضد اسلامی اتخاذ کرده‌اند، این موضع بسیاری از مردم را نیز تحت تأثیر قرار داد.

مارسی موبرگ شهروند تازه مسلمان شده آمریکایی می‌گوید:
بزرگ‌ترین مشکل این است که والدینم مرا طرد کردند؛ اما افرادی که خیلی مرا نمی‌شناختند، مرا پذیرفتند.^۱

آقای دکتر پیتربریولی، مدیر اجرایی مؤسسه تحقیقاتی مسیحیت در «انگلستان»، در سال ۱۹۹۷ م. طی مقاله‌ای که در صفحه اول نشریه «سندی تایمز» منتشر شد، اعلام کرد که:

بر اساس ارقام، اسلام سریع‌ترین مذهب در حال رشد در جهان بوده است.

آقای فرانچسکو گابریلی، قدیمی‌ترین محقق مطالعات اسلامی در «ایتالیا» نیز، در سال ۱۹۸۶ م. در نشریه «پانوراما»، طی مطلبی با عنوان «هم نوا با بانگ الهی» نوشت:

۱. روزنامه جمهوری.

مردم به دلایل احساسی، محیطی و گاه نیز به دلایل مادی ناگزیر از تغییر دین می‌شوند. عده‌ای اسلام را با توجه به سادگی آن برای فرار از مشکلات تمدن امروز برمی‌گزینند و برخی دیگر از این جهت به اسلام می‌گروند که معتقد به یافتن پاسخ مشکلات اجتماعی در آن هستند.

نکته جالب آن است که محققان غربی با رویکرد مثبت به وجه اجتماعی اسلام و عدالت خواهانه آن می‌نگرند؛ چنان که راجر ستریوری، اسقف «بارکینگ»، طی مقاله‌ای با عنوان «رشد مسلمانان نسبت به مسیحیان» که در سال ۱۹۹۷ م. در نشریه «ساندی تایمز» منتشر شد، می‌نویسد:

یکی از جذابیت‌های اسلام برای جوانان محروم آن است که مسلمانان برای عدالت اجتماعی و نژادی هر دو مبارزه می‌کنند. کلیسای انگلستان باید این تلاش و مبارزه را یاد بگیرد.

آقای دی مایکل برادین، استاد «دانشگاه آریزونا»، در سال ۱۹۹۱ م. اسلام آورد، «مجله العالم» در یکم مارس ۱۹۹۶ م. علت اسلام آوردن این استاد را از زبان خودش منتشر کرد. او می‌گوید:

اسلام آوردم برای آنکه تنها راه حل مسائل امروز آمریکا و جهان است. آنچه در قرن بیست و یکم و پس از آن برای باقی ماندن بدان نیازمندیم، اسلام است. بدون اسلام آینده‌ای تیره و تار خواهیم داشت. مسلمان شدم چون اسلام دین منطق پرور است و راه حل‌های عملی همه مشکلات شخصی، ملی و جهانی امروز نیز در اسلام نهفته است.

درک این نکته که از بستر تباهی اخلاقی و سقوط فرهنگی هیچ تمدن بالنده‌ای پا نمی‌گیرد، قابل قبول همگان است، به ویژه در غرب که در اثر سلطه لیبرالیسم و هیدوئیسم (مکتب اصالت لذت) تمامی پایه‌های اخلاقی ویران شده است.

برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، در سال ۱۹۹۶ م. طی مقاله‌ای با عنوان «اسلام تنها راه نجات آمریکا و جهان» که در العالم منتشر شد، می‌نویسد:

جامعه غوطه‌ور در شهوت‌ها نمی‌تواند آداب اخلاقی جهان را پایه‌ریزی کند و هر تمدنی که نتواند در اخلاق پیشگام و جلودار باشد، دچار فروپاشی می‌شود.

مقصودم از ذکر این آمار و اطلاعات و اعتراضات بیان این نکته بود که غرب و «آمریکا»، به دلایل مختلف و از جمله به قول پال‌کندی، استاد انگلیسی دانشگاه‌های آمریکا، به دلیل عارضه گسترده‌تری بیش از حد امپراتوری، بحران زیست محیطی، فقر و بی‌اخلاقی در آستانه فروپاشی از درون، به ناگزیر بر اسلام آغوش گشوده است و اسلام، چون فرمانده و سرداری فاتح، خاکریزهای فرهنگی و تمدنی غرب را در می‌نوردد تا رنگ خود را بر همه سطوح و لایه‌های حیات مادی و فرهنگی غرب بزند. غرب ناگزیر است در آستان اسلام سر فرود آورد.

«اشپیگل»: ستاره امپراتوری آمریکا رو به افول است.

یک نشریه معروف آلمانی در گزارشی از وخامت وضعیت اقتصادی و اجتماعی آمریکا و گسترش فاصله طبقاتی در این کشور تأکید کرد که ستاره امپراتوری آمریکا در حال افول است و احتمال قرار گرفتن این کشور در جمع کشورهای جهان سوم افزایش یافته است.

به گزارش «فارس»، هفته‌نامه آلمانی اشپیگل در گزارش با اشاره به اوضاع وخیم اقتصادی آمریکا و گسترش فاصله طبقاتی در این کشور، تأکید کرد که ستاره امپراتوری آمریکا در حال افول است.

در این گزارش آمده است که:

در روزهای اخیر در حالی که آمریکایی‌های پول‌دار کمک‌های میلیاردی خود را به امور خیریه جشن می‌گیرند، بقیه مردم این کشور در وضعیتی بدتر از هر زمان دیگر به سر می‌برند.

بر اساس این گزارش، پیش از این در «آمریکا» به ندرت افراد در یک دوره طولانی بیکار بوده‌اند و فاصله بین فقیرترین و پول‌دارترین مردم به این صورت فاحش و زیاد نبوده است.

«اشپیگل» گزارش کرد:

وضعیت ساکنان شهر کونتشورا در شمال لس‌آنجلس با وجود آنکه از نظر مالی خوب است؛ ولی حدود ۲۰٪ آنان در معرض بی‌خانمان شدن قرار دارند.

در ادامه این گزارش آمده است که، شمار اشخاص مراجعه کننده به مراکز خیریه برای گرفتن غذا دو برابر شده است، بعضی از این اشخاص با خودروی بی‌امو می‌آیند و برای خیلی از مردم آمریکا، این خودروها یادآور دوران خوب اقتصادی است.

ویلیام سینلی، کارشناس امور اجتماعی و رفاهی و رئیس امور خیریه شهرک «کونتشورا» گفت:

این فقیران جدید، اشخاصی هستند که هیچ وقت فکر نمی‌کردم با آنها در خیریه روبه‌رو شوم. اشخاصی از طبقه مرفه بوده‌اند که اکنون بیکار شده و در معرض بی‌خانمان شدن قرار دارند؛ امروز ما اشخاصی را در خیریه‌ها مشاهده می‌کنیم که خودروهای آنها ۵۰ هزار دلار ارزش دارد و تا چندی قبل صاحب خانه بوده‌اند.

در این گزارش آمده است: شمار میلیونرها در آمریکا در سال ۲۰۰۹/م. حدود ۱۷٪ افزایش یافته است. دو هفته قبل نیز ۴۰ نفر از ثروتمندان

آمریکا، از جمله بنیان‌گذار «مایکروسافت» اعلام کردند که بعد از مرگ، نصف ثروت آنها، برای امور خیریه صرف شود.

کارشناسان از این نگران هستند که اقتصاد «آمریکا» برای سال‌ها ضعیف بماند، این نگرانی زمانی افزایش یافت که کمک‌های دولتی، نه تنها در کلیت وضعیّت جامعه آمریکا تغییری ایجاد نکرد؛ بلکه درست به عکس برای خیلی از مردم وضعیّت بد و بدتر می‌شود.

بنا بر یک نظرسنجی ۷۰٪ جمعیت آمریکا هنوز بر این باورند که رکود اقتصادی این کشور ادامه پیدا می‌کند، رکود اقتصادی این بار فقط اشخاص فقیر را هدف قرار نداده؛ بلکه اشخاصی با تحصیلات و درآمد خوب طبقه متوسط را نیز هدف خود قرار داده است و آنان همچنان از آینده خود احساس نگرانی می‌کنند.

هم اکنون از هر ۱۰ نفر، حدود چهار نفر در آمریکا خود را جزو قشر متوسط می‌دانند و معتقدند که جایگاه اجتماعی خود را بیش از این نمی‌توانند نگه دارند.

آریانا هافینگتن، یک روزنامه‌نگار معروف آمریکایی در مطلبی در این خصوص نوشت: **آمریکا در معرض خطر ورود به جهان سوم قرار گرفته است.** در کنار مشکلات مالی و اقتصادی و بدهی‌ها در «آمریکا»، فاصله طبقاتی رو به گسترش است. وضعیّتی که این کشور از بحران اقتصادی اواخر دهه ۲۰ تاکنون، با آن مواجه نشده بود، برای اولین بار از جنگ جهانی دوم تاکنون، آمریکایی‌ها با مشکل بیکاری دراز مدت مواجه شده‌اند. شمار بیکاران دراز مدت سه برابر وقت‌های بحرانی دیگر در آمریکا است و محتمل است که این روند افزایش پیدا کند.

بنا بر آمار، حدود ۵۰ میلیون آمریکایی برای مدت زمان کافی غذا

ندارند و یک هشتم بزرگسالان و یک چهارم کودکان آمریکایی از کوپن‌های غذای مراکز خیریه استفاده می‌کنند. این رقم باور نکردنی متعلق به کشوری است که ثروتمندترین کشور دنیا محسوب می‌شود.

چیزی که برای آمریکایی‌ها از همه خطرناک‌تر است، از دست رفتن خوش‌بینی به آینده در بین آنان است، کشوری که مردمان آن به خوش‌بینی معروف بودند، اکنون اکثر شهروندانش انتظار دارند که زندگی کودکان آنها از زندگی خودشان بدتر شود.

امروز خیلی از آمریکایی‌ها این نکته را فهمیده‌اند که رؤیای آمریکایی خودشان فقط یک تب بود. تعداد فرصت‌های شغلی کم و درآمدها با رکود مواجه شده و نابرابری روز افزون در جامعه حاکم است.

به طور خلاصه می‌توان گفت: «آمریکا» با یک بحران ساختاری مواجه است و این بحران از خیلی وقت پیش شروع شده؛ ولی آنها تازه متوجه آن شده‌اند. رونق سهام، ملک و افزایش بی‌نهایت بدهی‌ها و تب مصرف‌گرایی این نکته را مخفی نگه داشته که ۳۰ سال رشد اقتصادی هیچ تأثیری روی جامعه آمریکا نداشته است.

در سال ۱۹۷۸ م. میانگین درآمد مردها در «آمریکا» ۴۵/۸۷۹ دلار در سال بود، این رقم در سال ۲۰۰۷ م. با محاسبه تورم حدود ۴۵/۱۱۳ دلار بوده است، تمام این درآمدها شامل منافع کلان سهام‌داران و شرکت‌های بزرگ و بازارهای مالی بوده است و این منافع به اشخاصی رسید که همیشه پول‌دار بوده‌اند.

در ۳۰ سال اخیر با آنکه تولید ناخالص داخلی آمریکا ۱۱۰٪ افزایش یافته است؛ ولی درآمد ۹۰٪ آمریکایی‌ها از سال ۱۹۷۳ م. فقط افزایش بسیار اندکی داشته، در حالی که تعداد اشخاص پول‌دار در آمریکا تقریباً

سه برابر شده است.

در سال ۱۹۷۹ م. یک سوم سودی که آمریکا به دست آورده بود، به طبقه ثروتمند جامعه آمریکا می‌رسید؛ در حالی که امروز ۶۰٪ از درآمدهای آن به دست اشخاص پول‌دار می‌رسد.

در سال ۱۹۵۰ م. یک رئیس شرکت به طور میانگین ۳۰ برابر یک کارگر ساده حقوق می‌گرفت؛ در حالی که امروز این مدیر حدود ۳۰۰ برابر حقوق یک کارگر ساده حقوق می‌گیرد.

امروز یک درصد آمریکایی‌ها ۳۷ درصد دارایی کل این کشور را در اختیار دارند و این نابرابری به اندازه زمان رکود اقتصادی آمریکا در اواخر دهه ۱۹۲۰ م. است.

آمارها نشان می‌دهد که احتمال رفتن یک آمریکایی به طبقه متوسط بالا، حدود چهار درصد است که این پایین‌ترین حد در بین کشورهای صنعتی دیگر است.

سیاست‌مداران آمریکایی جوابی برای تشدید این بحران احتمالی نمی‌بینند و «واشینگتن» به دنبال ایجاد اشتغالی است که هنوز ایجاد نشده است.

پاول کروگمن، برنده جایزه نوبل از «آمریکا» با اشاره به اینکه خیلی از شهرهای آمریکا در آستانه ورشکستگی است و پول پرداخت هزینه نگهداری از خیابان‌ها را هم ندارند، گفت:

در آمریکا چراغ‌ها خاموش می‌شود، مشکل اصلی این است که دیگر آنها نمی‌توانند مصرف‌گرایی کنند، چون حساب پس‌اندازی ندارند و ارزش خانه‌های آنان نیز به نصف رسیده است. آنها دیگر وام‌های ارزان دریافت نمی‌کنند و درآمدهایشان کاهش یافته یا بیکار شده‌اند.

آنان دیگر قادر به پرداخت مالیات نیستند و برای همین هم خیلی

از ایالت‌ها و شهرها با شکاف‌های بزرگ در بودجه‌هایشان روبه‌رو شده‌اند، در «ایالت هاوایی» و در برخی از هفته‌ها، مدارس را روزهای جمعه تعطیل می‌کنند تا هزینه‌ها را کاهش دهند، در منطقه‌ای از «ایالت جورجیا» اتوبوس‌های شرکت واحد را متوقف کرده‌اند. در شهر «کلرادو اسپرینگز» با حدود ۳۸۰ هزار نفر جمعیت برای صرفه‌جویی یک سوم چراغ‌های خیابان خاموش شده است و خیلی از آمریکایی‌ها خانه‌های خود را از دست داده‌اند و خیلی از آنها یا در شهرها چادر نشین شده‌اند یا در بین بی‌خانمان‌ها زندگی می‌کنند.

«اشپیگل» افزود:

۶۱٪ آمریکایی‌ها هیچ ذخیره‌ی مالی ندارند و فقط ماه به ماه زندگی می‌کنند و روبه‌رو شدن با یک صورت حساب بیمارستانی می‌تواند تبعات حیاتی برای آنها در پی داشته باشد.

در پایان این گزارش با اشاره به اینکه خیلی از مردم حتی پول ثبت نام کودکانشان در کودکانستان‌ها را ندارند، آمده است:

دیگر در آمریکا کارهای ساده‌ای مانند فروشندگی و دستکاری نیز پیدا نمی‌شود.

غرب و مهدویت

درباره استراتژی دشمنان در حمله علیه مهدویت و امام مهدی علیه السلام به اختصار صحبت کردم. امروز به یکی از طرح‌های آشنا و شیوه تجربه شده، اشاره می‌کنم: تبلیغ بد درباره موضوعی خوب. این عبارت معروف است، دفاع بد و ناشیانه به مراتب تأثیرش بیشتر از ضربه مستقیم است:

- بالا بردن شمار مدعیان مهدویت و تقویت این گونه اقدامات، یکی از همان شیوه‌های دفاع بد و جاهلانه برای ویران ساختن اسلام از درون و خنثی کردن پتانسیل فرهنگ مهدوی است؛

- کمک به اشخاص ضعیف‌الایمان و تبدیل آنها به جنبش‌های ویرانگر در گوشه گوشه کشورهای اسلامی در همین راستا، قابل بررسی است؛
- حمایت از بابیت و بهائیت در «ایران»، از بدو تأسیس تا امروز که کعبه و باغ رضوان آنها در «فلسطین اشغالی» در امنیت و برخورداری تمام‌قد برافراشته، حمایت «انگلستان» از فرقه قادیانیه در «هندوستان» و مهدی‌سودانی در همین راستا قابل مطالعه‌اند.

- باغ نوزده‌گانه بهائیان در سال ۲۰۰۱ م. با حضور ۴۵۰۰ نفر از رهبران بهایی افتتاح شد. برای این منظور ۲۵۰ میلیون دلار هزینه شده بود؛ اما در دوران جدید، ظهور این‌گونه ادعاها سیر صعودی داشته است. از این رو به عنوان یک پدیده، قابل شناسایی است؛

- امروزه مرکزی در اسرائیل برای راه‌اندازی، حمایت و پشتیبانی از مدعیان مهدویت و پیامبری در جوامع اسلامی و عربی به وجود آمده است. این مرکز، وظیفه آموزش این مدعیان را نیز عهده‌دار است تا برای اعزام آماده شوند. مسافرت مأموران آمریکایی و انگلیسی در هیئت پژوهشگر و محقق در این حوزه که گاه در سمینارها و همایش‌های بین‌المللی شرکت می‌کنند، در همین راستا قابل شناسایی است.

اینان وظیفه سست کردن پایه‌های ارزش‌های دینی و اخلاقی و خدشه وارد کردن بر باورهای اسلامی مردم را عهده دارند. آنها امیدوارند تا از طریق این تبلیغات انحرافی، نوعی انزجار، بیزاری و فرار از فرهنگ مهدویت و انتظار در مردم ایجاد کند تا با مشاهده این همه دسته و گروه رنگارنگ از پیگیری جریان حقیقی هم دست بردارند و شوق و میلشان به جریان حقیقی کم‌رنگ شود.

- وظیفه دیگر اینها نفی مرجعیت دینی شیعی و خدشه وارد کردن به کیان اجتهاد و مرجعیت علما و مراجع است. همان دژ مستحکمی که طی همه سال‌های گذشته در برابر حملات دشمن مقاومت کرده است. چند سال پیش یک مدعی ارتباط با حضرت امام در «تهران» محور اصلی گفت‌وگوی خود را انتقاد و نفی کامل مرجعیت علما گذاشته بود.

دکتر مایکل برانت، مؤلف کتاب «توطئه برای جدایی ادیان الهی» در مورد برنامه‌های حساب‌شده «سازمان سیا» بر ضد شیعیان می‌گوید:

در یکی از جلسات اداره اطلاعات انگلستان که به دلیل تجارب طولانی مدت آنها در کشورهای اسلامی، در آنجا برگزار شده بود، به این نتیجه رسیدیم که: به هیچ صورتی به طور مستقیم نمی‌توان با مذهب شیعه رویارو شد و با آنها به جنگ پرداخت، شکست دادن شیعیان،

کاری است بی‌نهایت دشوار، به همین دلیل باید غیرمستقیم و از پشت پرده به جنگ با آنها پرداخت... ما پس از مطالعات بسیار تصمیم به ضربه زدن به مرجعیت دینی و تضعیف عقاید شیعه و فاسد کردن آنها گرفتیم. ما متفق القول شده‌ایم که باید مفاهیم و اصول آنها را تحریف کنیم، به گونه‌ای که اشخاصی که مذهب شیعه را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهند، شیعیان را عده‌ای نادان و خرافاتی ببینند.

آنها امیدوارند تا سال ۲۰۱۰ م. به چنین هدفی در مورد شیعه برسند و شیعه را این‌گونه بنمایانند.

گسترش و ترویج خبر ارتباط مدعیان با امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبرا و کسب احکام شرعی و مسائل فقهی از حضرت و ایجاد تردید و بی‌نیازی از فقها و مراجع تقلید در همین راستا است. جنبش‌های جدید جماعة یالسفاره در «بحرین»، یمانی‌ها در «عراق»، احمدیه در «پاکستان» و دیگران، تنها بخش بسیار ناچیزی از این مدعیان هستند. دردناک‌ترین بخش این ماجرا این است که مسلمانان خود اجرای این مأموریت دشمنان را عهده دارند.

یهودیان صهیونیست از سال‌ها قبل می‌دانند که امام مهدی علیه السلام در زمان ظهور، آنان را از بین می‌برد. می‌دانند میدان جنگ، «خاورمیانه» است. آنها می‌دانند پرچم‌های سیاه برای یاری امام علیه السلام از «ایران» خارج می‌شود و «عراق» مرکز خلافت و «کوفه» پایتخت ایشان خواهد بود.

می‌دانند که سفیانی سرسخت‌ترین دشمن امام و هم‌پیمانان یهودیان و غربی‌ها از منطقه «شام» خواهد بود و امام علیه السلام از «مصر» به عنوان یک پایگاه تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی استفاده خواهند کرد و از «مکه» ظهور خواهند نمود. حال ببینید با توجه به این آگاهی‌ها بر سر عراق و مصر چه آورده‌اند.

ویرانی‌های عراق، تسلط سیاسی کامل بر مصر، فشار مستمر بر «سوریه» و ایران و سلطه تام بر «عربستان»، تماماً به آگاهی آنها درباره ماجرای ظهور و مسیر حرکت امام ربط پیدا می‌کند. اگر بدانیم که آنها خود را برای جنگ آرمگدون، یعنی آخرین جنگ و بزرگ‌ترین رویارویی در «فلسطین اشغالی» آماده می‌کنند، دیگر از مجموعه حوادث امروز در «خاورمیانه» متعجب نمی‌شویم.

اندر حکایت شعیب بن صالح!

برخی از وبگاه‌نویسان وطنی، در اوایل سال ۱۳۸۹ ه.ش. دست از احتیاط کشیده و با ذوق‌زدگی، ضمن انتشار مقالاتی متعدد، از کشف مصادیق اشخاصی سخن گفتند که به استناد روایات آخرالزمان، در سال‌های قبل از ظهور کبرای حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام خروج می‌کنند.

این مردان، صاحبان پرچم‌هایی هستند که با خروج خود، زمینه‌های ظهور امام علیه السلام را فراهم می‌سازند و در وقت قیام نیز به عنوان یاران و همراهان، حضرت را در تحقق دولت کریمه‌اش یاری می‌دهند. در همین عصر، از اشخاصی همچون سفیانی نیز سخن به میان آمده، که روایات حضرات معصومان علیهم السلام از او به نام عثمان بن عنبسه یاد می‌کنند. شخصی منفی و خونخوار از نوادگان ابوسفیان و معاویه که پس از خروج از «شام» دست به کشتاری بزرگ می‌زند و بسیاری از شیعیان آل محمد علیهم السلام را از دم تیغ می‌گذراند. از خروج سفیانی به عنوان اولین نشانه حتمی ظهور امام علیه السلام نام برده شده است.

طی سال‌های اخیر گفت‌وگو از نشانه‌های ظهور، بحران‌های آخرالزمانی و پرچم‌های زمینه‌ساز بالا گرفته است؛ لیکن کمتر کسی جرئت می‌کند انگشت اشاره به سوی مردانی دراز کرده و آنها را به عنوان مصداق حی و حاضر یمانی، خراسانی، سفیانی یا شعیب بن صالح معرفی نماید.

شعیب بن صالح، فرمانده رشیدی است که حسب آنچه در روایات به آنها اشاره شده، در سمت ریاست قوای نظامی سید خراسانی، او و یاران ایرانی‌اش را در حرکت به سوی «عراق» و سرکوبی بخشی از سپاه سفیانی و بالأخره، ملاقات با امام زمان علیه السلام در روزهای آغازین قیام یاری می‌دهد. این گونه مصداق‌شناسی را در بدو امر می‌توان حاصل شوق و اشتیاق وافر جوانان مؤمنی دانست که کاسه صبرشان لبریز شده و عنان اختیار از کف داده‌اند و بی‌پروا و به استناد برخی روایات و اشارات، مردانی از «ایران» یا «لبنان» را به عنوان مصداق اشخاص نام‌آور عصر ظهور معرفی می‌کنند. پیش از آنان نیز برخی سایت‌های مذهبی لبنانی و عراقی اقدام به معرفی مصادیق این اشخاص کرده بودند. جز این در طی سال‌های بحرانی عراق، گروه‌هایی نیز پرچم بلند کرده و خود را به عنوان سید حسنی و یمانی معرفی کرده بودند.

به یاد دارم که در روز عاشورای سال ۱۳۸۶ هـ. ش. یکی از همین خروج‌کنندگان که خود را سید یمانی معرفی می‌کرد، بلوایی به راه انداخت و جماعت بسیاری را به خاک و خون کشید. دست آخر معلوم شد، گمارده بیگانگان و دست پرورده خون گسترده سلفی‌هاست.

به جز اینها که جملگی در داخل جغرافیای اسلامی و عالم شیعی به سر می‌برند، از اوایل پیروزی انقلاب اسلامی نیز سازمان‌های امنیتی «سیا» و «موساد» و «MI6 انگلیس» نیز سر در پی کشف رابطه رهبران مسلمان و شیعی با امام زمان علیه السلام گذارده بودند. اطلاعات موثقی وجود دارد که نشان می‌دهد آنها در بازداشتگاه‌های خود، اسیران مسلمان را برای کسب اطلاعات در این باره شکنجه می‌کردند. مرحوم شهید شیخ راغب، یکی از آن مردان بود که پرده از بازجویی‌های خاخام‌های یهودی و سعی آنها برای شناسایی امام علیه السلام برداشت.

بسیاری از دستگیر شدگان درگیری‌های «یمن» هم در این باره سخن گفته‌اند و از این بالاتر اطلاعاتی وجود دارد که نشان می‌دهد اشغالگران «عراق»، برخی چوپانان صحرای عراق را نیز دزدیده و به امید کشف ردّ و نشان حضرت، به بازداشتگاه برده‌اند.

طی سال‌های اخیر چندین گروه خبرنگاری نیز از کشورهای اروپایی برای تهیه گزارش و کسب خبر به «تهران» و «قم» اعزام شدند. این همه نشان می‌دهد که دو گروه بیگانه و خودی، با دو نیت متفاوت، سعی در شناسایی زود هنگام وقایع و اشخاص مؤثر در واقعه شریف ظهور داشته و سعی وافری در این باره کرده‌اند.

شکی نیست که زمان ظهور، از اسرار الهی است و کسی بدان دسترسی ندارد، ضمن آنکه حضرات معصومان علیهم‌السلام تعیین کننده وقت را کذاب و دروغزن خوانده‌اند.

امام علیه‌السلام نیز سرّ خدا و مظهر اسم غیب خداوند است و خارج از اراده خداوند و ایشان، دیارالبشری قادر به کشف محلّ استقرار، زندگی و رفت و آمدشان نیست.

بارها گفته و نوشته‌ام که اساساً مهدویت در زمره امنیتی‌ترین مباحث و مسائل مسلمانان پیرو اهل بیت علیهم‌السلام است. از همین جاست که ورود به امنیتی‌ترین بخش از حیات مستضعفان و آنچه که خداوند آن را چون سری مکتوم و سر به مهر نگه داشته و بیان حتی حدس و گمان در این باره، حکایت از منتهای خامی و ناپرهیزی دارد.

خسارات ناشی از ناپرهیزی و ملاحظه نکردن خاستگاه ویژه امنیتی این امر، غیرقابل محاسبه است.

از آنجا که دشمن مسلّح از قرون ماضی سر در پی کشف این راز داشته

و مترصد ضربه زدن به کیان شیعیان و از بین بردن همه زمین‌های ظهور کبرای سر خدا است، این ناپرهیزی متکی بر حدس و گمان و البته گاه طراحی شده از سوی بیگانگان و مغرضان می‌تواند باعث بروز درگیری ناخواسته شیعه‌خانه امام زمان علیه السلام با حامیان سفیانی؛ یعنی ائتلاف صلیب و صهیون شود. مسلماً همان جماعتی که روزی به امید دست‌یابی به حضرت موسی علیه السلام جمله زنان حامله را شکم دریدند و برای جلوگیری از تولد مهدی و به قتل رساندن ایشان دو نسل از امامان شیعه را در اردوگاه نظامی «سامراء» زندانی کردند، برای کشف و شناسایی دوستان امام نیز از هیچ جنایتی دریغ نخواهند ورزید.

روایتی به این مضمون از امام جعفر صادق علیه السلام موجود است که ایشان این کنکاش و بوالفضولی را باعث به تأخیر افتادن امر ظهور مقدس اعلام کرده‌اند.

مستضعفان درگیر با فقر و تنگنا و حصار، همواره بر لبه تیز بیم و امید به سر می‌برند. خبری از احتمال رهایی آنان را برمی‌انگیزد و حادثه‌ای تلخ نیز آنها را مغموم و مأیوس می‌سازد. این گونه پیش‌بینی و مصداق‌سازی نابه‌هنگام و از روی ناپرهیزی، حداقل پیامدش آوار شدن موجی از یأس بر سر مستضعفان است. چه کسی می‌تواند مصادیق نام برده شده درباره سید خراسانی، شعیب بن صالح، یمانی و سفیانی را به طور صددرصد تعیین و تأیید نماید؟ قطعاً کسی جز خداوند و حضرت صاحب الزمان علیه السلام قادر به این امر نیست. چنانچه با گذر ایام و بروز حوادث، این حدس و گمان اشتباه از آب در آید یا آنکه به سبب بروز بداء که از ضروریات اعتقادی ماست، واقعه به تعویق افتد، چه کسی حاضر به جبران خسارات ناشی از آوار یأس عمومی مردم می‌شود؟

چنانچه در زمان و مجالی دیگر، ده، بیست یا سی سال آینده، به اذن الهی همهٔ نشانه‌ها و مصادیق واقعی نیز بارز شوند، به مصداق ماجرای چوپان دروغگو، راضی ساختن مردم برای واقعی دانستن و پذیرش واقعه، بسیار سخت و صعب به نظر می‌آید. چرا همواره در طریق افراط، مقام و منزلت مردانی را که دوستشان داریم، تا سر حدّ مقام قدّیسان و منجیان فرا می‌کشیم؛ در حالی که طاقت تجربهٔ کمترین لغزش و خطای آنان را نداریم؟ و در طرفهٔ العینی از طریق تفریط، به آنان پشت می‌کنیم؟ این سخن وجهی دیگر نیز دارد.

مثلت شوم صلیب، صهیون و سلفی‌گری پس از مشاهدهٔ خیزش بزرگ مستضعفان و طلب عمومی آنان برای دستیابی به معنا، معنویت، اسلام و رهایی‌بخش آسمانی، به امید کنترل شرایط و هدایت رخدادها در مسیر دلخواه خود و به قول خودشان کنترل تاریخ، سناریوی ویژه‌ای را طراحی کردند که از آن با عنوان پروژهٔ آرمگدون یاد کرده‌ایم.

رسانه‌های پر قدرت در کنار هزاران مبلغ ایوانجلیک به یاری مردان سیاسی و نظامی آمدند تا به گوش مستضعفان غربی نجوا کنند؛ فصل ظهور دوم حضرت مسیح علیه السلام فرا رسیده است و این ظهور در گرو حمایت از بنی‌اسرائیل و واقعهٔ آرمگدون در «فلسطین اشغالی» است. هم آنان با مستندسازی اقوال خود با روایات مجعول توراتی و انجیلی، چنین تصویرسازی کردند که نیروهای شرور و شیطانی از سوی شرق اسلامی برخاسته و در مقابل نیروهای خیر و نورانی حمایت‌کنندهٔ ائتلاف صلیب و صهیون خواهند ایستاد.

سران این جریان دریافته بودند که در فرصت فراهم آمده، برای کنترل شرایط و دستیابی به نظم نوین جهانی یا همان جهان تک‌حکومتی

می‌توانند بر بال گرایش‌های مذهبی آخرالزمانی سوار شده و به اهداف پلید خود دست یابند.

در واقع، پروژه آرمگدون، از نظر آنها، مجالی برای سرکوبی تمامی خیزش‌ها و نهضت‌های ضد استعماری و ضد صهیونی فراهم می‌آورد تا این بار به نام دین و مسیح علیه السلام و برای همیشه از دست مسلمانان و مستضعفان رهایی یابند.

از دهه‌های ۸۰ و ۹۰ م. هزاران رسانه به طور شبانه‌روزی و به همراه بیش از هشتاد هزار نفر مبلغ ایوانجلیک که با استفاده از همه ابزار تبلیغی و منابع تحریف شده توراتی و انجیلی، این امکان را داشتند تا امر را بر ساکنان ساده لوح آمریکایی و انگلیسی مشتبه ساخته و به حرکتی صرفاً شیطانی وجه‌های دینی و مذهبی بدهند. آنان همه قوای انسانی و مالی را برای حمایت از پروژه آرمگدون و ورود «آمریکا» به جنگ در «عراق» و تهدید «ایران» و حمایت از بنی اسرائیل اشغالگر وارد کردند تا زمینه‌های ظهور دوم مسیح علیه السلام را فراهم کرده باشند.

آنها تنها به شواهدی عینی احتیاج داشتند تا از آن به عنوان مصادیقی برای صحت بافته‌های ذهنی خود استفاده کنند.

ثروت بیکران غرب و رسانه‌های پر قدرت، پایه پای دستگاه‌های امنیتی این امکان را داشتند تا مصادیق مورد نیاز را ساخته و پرداخته نمایند، از اینجا پروژه‌هایی چون واقعه یازده سپتامبر، انفجار مترو در «اسپانیا» و هجوم بی‌رحمانه مردان دستار بسته طالبان و القاعده با فرماندهی مأمور تربیت شده سیا؛ یعنی اسامه بن لادن، به قول سینماگران کلید زده شدند تا همگان بتوانند مصادیق نیروهای شرور و دجال صفت را که در حال آماده شدن برای حمله نهایی و حضور در آرمگدون بودند، با چشم خود

ببینند. شاید بسیاری این خبر را خوانده باشند که جرج دبلیو بوش برای کسب حمایت رئیس جمهور «فرانسه» به آن کشور سفر کرد و با او از قریب الوقوع بودن حملهٔ یا جوج و مأ جوج و واقعهٔ آرمگدون به گفت‌وگو نشست. رئیس‌جمهور آمریکا از ژاک شیراک خواسته بود که با آمریکا و «انگلیس» در حمله به «عراق» همراه شود تا با حرکتی پیش‌دستانه جلوی حملهٔ نیروهای دجال به فرهنگ و تمدن غربی را سد کند.

ژاک شیراک فرانسوی که از سخنان بوش سر در نیاورده بود، پس از رفتن رئیس‌جمهور آمریکا از مشاور خود درخواست کرد تا سخنان بوش را تبیین کند و اطلاعاتی را راجع به آخرالزمان و فصل ظهور مسیح علیه السلام به او بدهد. سران مجامع مخفی، با شروع موج گرایش‌های معنوی و مذهبی در میان ساکنان غرب و خیزش‌های مذهبی شرق اسلامی، به ویژه انقلاب اسلامی ایران، دریافته بودند که زمان اجرای آخرین پرده از نمایش ظهور مسیح و تحقق دولت جهانی بنی‌اسرائیل در «فلسطین اشغالی» فرا رسیده است و تأخیر در اجرای پروژه و البته به نام دین و مسیح علیه السلام می‌تواند همهٔ فرصت‌ها را از آنها گرفته و شیرینی اجرای طرح نظم نوین جهانی را به کامشان تلخ کند.

از اینجا، آنها تنها به کشف برخی قراین و شواهد احتمالی از دشمن فرضی و بزرگ‌نمایی خطرات احتمالی آن خصم برای تمدن غربی و حتی صلح و امنیت جهانی احتیاج داشتند. در واقع آنها برای نجات خود از گردابی که به وجود آمده بود، تنها به یک جنگ فراگیر اتمی احتیاج داشتند. جنگی که از شرق اسلامی برمی‌خیزد. تنها این واقعه می‌توانست تمامی اجزای پروژه یا سناریوی نوشته شدهٔ ایوانجلیک‌های یهودی و یهودیان صهیونیست مجامع مخفی را نزد مردم، واقعهٔ پیش‌بینی شدهٔ کتب

مقدس و البته خطر ساز و مخوف جلوه دهد تا ساکنان غرب همه توان خود را در کار وارد سازند، بر هر گونه کشتار و جنایت مهر تأیید بزنند و هر تصمیمی را پذیرا شوند.

همراهی مردم در اجرای پروژه آرمگدون به منزله تن دادن به نظم نوین جهانی مجامع مخفی و بنی اسرائیل بود. جهانی که با مرکزیت «اورشلیم» شکل می گرفت.

در اثنای اجرای این پروژه شیطانی بود که آنها انگشت اشاره به سوی «ایران» و مطالعات هسته‌ای اش دراز کردند. آنها در پس نمایش خیمه‌شب‌بازی طالبان «افغانستان» و القاعده که دست‌ساز خودشان بود، به مصداق و نمونه بارزی از دشمنان شرور آخرالزمانی شرقی خود دست یافته بودند.

به جز این، شرقی و اسلامی بودن «ایران» و انقلابی و اصول‌گرا بودن ایرانیان برای متهم ساختن آنها و قرار دادنشان در صف نیروهای شرور در میدان آرمگدون، کافی بود. بزرگ‌نمایی فعالیت‌های هسته‌ای ایرانیان و به چالش کشیدن مذاکرات و صورت جهانی دادن به رؤیایپردازی‌ها، همچون خطرناک خواندن ایران می‌توانست تمامی قطعات پازل مورد نیاز مستکبران را برای به تصویر در آوردن واقعه آرمگدون فراهم آورد و کار را یکسره کند. مراد اصلی آنها چیزی جز وارد ساختن شرق اسلامی در جنگی فراگیر و به قول خودشان باز دارنده و از بین بردن همه احتمالاتی که گمان می‌رفت باعث در هم پیچیده شدن طومار حیات غرب استکباری شود، نبود.

دیوید راکفلر معروف که ردش را در بسیاری از مجامع مخفی می‌توان یافت، در سال ۱۹۹۴ م. در شورای تجارت «سازمان ملل» گفته بود:

ما در لبه تغییر و تبدیل جهان قرار داریم. آنچه بدان احتیاج داریم

یک بحران بزرگ است. در این صورت همه ملت‌ها نظم نوین جهانی را می‌پذیرند.^۱

آلبرت پایک، دیکتاتور و خونخوار معروف قرن ۱۹ م. و از اعضای عالی رتبه لژهای ماسونی «ایالات متحده آمریکا» نیز در حالی از دنیا رفت که آرزوی دیدار نظم نوین جهانی را پس از سه جنگ بزرگ جهانی به گور برد. مجسمه او اینک در یکی از میادین اصلی شهر «واشینگتن» خودنمایی می‌کند.

بخشی از اهداف کلان نظم نوین جهانی و جهان تک‌حکومتی بنی‌اسرائیل، واسپس دو جنگ جهانی طراحی شده مجامع مخفی ماسونی محقق شد و طی آن بخش‌های بزرگی از اختیارات ملل مختلف و ساکنان جهان از آنها سلب شد و در اختیار مجامعی قرار گرفت که به نام و زیر لوای سازمان‌های جهانی عمل می‌کردند.

آخرین بخش از این اختیارات و امکانات، القای ضرورت تأسیس حکومتی یک‌پارچه به ذهن مردم جهان و اعلام آن؛ به گونه‌ای که در گروهی سومین بحران بزرگ جهانی است.

درست در همین شرایط، اشخاصی دانسته یا ندانسته، با عملکرد و اقوال محاسبه نشده، برای بافته‌های ذهنی و اوهمات سران مجامع مخفی و سیاست‌بازان مأمور این مجامع که بر اریکه قدرت دول آمریکایی و اروپایی تکیه زده‌اند، مستندات و شواهد ارائه می‌کنند تا آنها بی‌دردسر بتوانند همه قوای پوشیده و فعال جهان را علیه شرق اسلامی و «ایران»، شیعه خانه امام زمان علیه السلام وارد میدان کنند.

۱. یحیی، هارون، شوالیه‌های معبد.

این مستندسازان چونان طالبان و اعضای القاعده دست‌ساز و رام مردان سیاسی و امنیتی غربی نیستند؛ لیکن در وجهی دیگر، شواهدی را در اختیار اعوان و انصار شیطان قرار می‌دهند تا انگیزه‌ها و اهرم‌های ائتلاف صلیب و صهیون بیش از پیش بر ایران اسلامی فشار وارد آورد. نویسنده به هیچ روی قصد متهم کردن اشخاص حقیقی و حقوقی را ندارد؛ لیکن شواهد بسیاری را می‌توان ارائه کرد که طی آنها، حامیان و مجریان جنگ فراگیر در شرق اسلامی از اقوال و اعمال نادانسته مردان سیاسی مسلمان، نهایت بهره برداری را برای به کرسی نشاندن طرح خود داشته‌اند. آنها در پروژه آرمگدون، تصویری از صحنه جنگی فراگیر در «فلسطین اشغالی» ارائه می‌کنند و با برشمردن صف‌بندی‌ها و نیروهای دو طرف، سعی در محق جلوه دادن خواست و عمل سران ائتلاف صلیب و صهیون و حتی اعلام نتیجه نهایی ماجرا می‌کنند. آنها از یک سو، ساکنان ساده لوح غرب را از اسلام و مسلمانان می‌ترسانند و از دیگر سو، بستری را فراهم می‌آورند تا مردان سیاسی شرقی و ساکنان شرق اسلامی، دست به اعمالی بزنند که از نظر این مزوران شیطان صفت به عنوان مصداق و سندی برای واقعی جلوه دادن آن سناریو و تهدیدها قابل استفاده است. آنها از دجال آخرالزمان و صف‌آرایی نظامی‌اش در فلسطین اشغالی در برابر مسیحیان و بنی‌اسرائیل می‌گویند؛ سپس در میان مردان سیاسی شرقی و مسلمان به دنبال اشخاصی می‌گردند که بتوان انگشت اتهام را به سویشان دراز کرد، آنگاه آنها را تهدید کننده، مخرب و دشمن فرهنگ و تمدن غربی می‌خوانند و دستیابی به امنیت و آرامش را در گرو قتل عام آنها اعلام می‌کنند.

عباراتی مثل اسلام‌هراسی از همین جا سر بر آورد.

با این اوصاف، تنها هوشیاری و کیاست مردان سرزمین اسلامی و به

ویژه علما، سیاست‌مداران و اربابان رسانه‌ها و جرایدند که می‌تواند مانع از سوءاستفادهٔ خصم از این شرایط شوند. معرفی مصادیق اشخاص یاد شده در روایات و بی‌پروایی در سخن راندن در مجامع، دقیقاً همان مستندات است که حامیان پروژهٔ آرمگدون برای واقعی و حتی دینی جلوه دادن دسیسه‌های خود بدان احتیاج دارند.

کلام آخر آنکه؛

در عصر غیبت، جملگی ما مکلف به کسب معرفت دربارهٔ امام زمان علیه السلام، انتظار و آمادگی و اصلاح‌گری هستیم.

انتظار، عملی آگاهانه همراه با آمادگی برای مجاهدت همه جانبه در همهٔ حوزه‌های اعتقادی، فرهنگی و عملی و اصلاح‌گری فردی و جمعی، مطابق نقشهٔ الهی و کلام حضرات معصومان علیهم السلام است.

هیچ یک از بزرگان دینی همهٔ اعصار، تلاش برای دیدار امام علیه السلام، کشف اسرار، مصداق‌سازی به شیوه‌های مرسوم و مبتلا به و تبعیت از الگوهای بیگانگان صلیبی و صهیونی در ترتیب مناسبات و معاملات را در زمرهٔ تکالیف مسلمانان و شیعیان اعلام نکرده‌اند.

امید می‌رود که جملگی ما در زمرهٔ منتظران حقیقی و مجاهدان هم عهد در طریق امامت و ولایت به شمار آییم. ان شاء الله.

مسلمانان صهیونیست

در آیه کریمه «یوم تبلی السرائر»، روز قیامت کبرا روز آشکاری و از پرده بیرون افتادن همه اسرار و نهفته‌ها معرفی شده است. به استناد برخی روایات، ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام را قیامت صغرا نامیده‌اند. به عبارتی همه آنچه که در قیامت کبرا به نحو تام و اکمل حادث می‌شود، در درجه پایین‌تری در هنگامه ظهور حادث می‌شود و از جمله آنها سهل شدن ارتباط با جهان غیبی و آشکاری اسرار و مکنونات قلبی خلق روزگار است. امام معصوم علیه السلام در روایتی سه بار اشاره می‌فرمایند که «به خدا قسم! غربال می‌شوید». این غربال‌گری، تفکیک صفوف و آشکار شدن مواضع است. فتنه‌های بزرگ سال‌های قبل از ظهور هم به رغم همه خسارات و تبعاتش، موجب آشکار شدن مواضع و مکنوناتی می‌شود که در شرایط معمولی پنهان مانده است.

روزی در یکی از برنامه‌های «تا جمعه ظهور» رادیو بیان کرده بودم که لیبرال‌ها و همه شعب و شقوق ماسونی‌گری در کنار بهائیان و وهابیون، مثلث مسلمانان صهیونیست را تشکیل می‌دهند که غرب، آنها را طی دو قرن گذشته ابداع و جاری ساخت تا در نقاط عطف مهم تاریخی به نمایندگی از طرف ائتلاف صلیب و صهیون در اندیشه و عمل مسلمانان و جهان اسلام و البته به نفع یهود رخنه کنند. آنها با ایجاد تشکیک و تردید

در مبانی اعتقادی مردم و انتشار شبهات، سعی در درهم شکستن صفوف مسلمانان، تضعیف قوای آنها و مصادرهٔ دارایی و توانایی‌هایشان به نفع استعمار دارند.

این سه جریان، حدود دو قرن قبل و درست در وقتی که هنوز جوامع مسلمانان متوجه و متذکر دارایی‌های فرهنگی‌شان نشده بودند، در جهان اسلام تعبیه شدند. جملگی هم دربارهٔ نهضت رهایی‌بخش امام عصر علیه السلام در فصل ظهور سخن می‌گویند، جملگی منکر حضور و موجودیت امام زمان علیه السلام‌اند، جملگی سعی در منحرف ساختن قافله و امت اسلامی به شهر بیگانه و پر رهن صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها دارند، جملگی مانع بروز وجه قوی اجتماعی و فرهنگی معتقدات مهدوی‌اند.

حملةٔ تیم فکری و نظریه‌ساز صهیونیست‌های مسلمان به مهدویت و انکار امام زمان علیه السلام و ایجاد تردید و تشکیک در این باره به موازات گسترده شدن فعالیت بهایی‌ها و سلفی‌ها در جهان اسلام، از یک سو هم‌گرایی این سه جریان و واحد بودن منشأ پیدایش و خیزش آنها را معلوم می‌کند و از دیگر سو، از احساس خطر آنها دربارهٔ موضوع مهدویت که در حقیقت آنان، آن را به عنوان دشمن مشترک می‌شناسند، پرده برمی‌دارد. جالب اینجاست که سران این سه جریان با بالا رفتن تدریجی پرده‌ها به منزلگاه اصلی خودشان در حال رجعتند؛ «انگلیس»، رژیم اشغالگر قدس و «آمریکا». استاد فرزانه‌ای داشتم که خدایش رحمت کند، ایشان طی سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ ه.ش. در کلاس‌هایش از جاسوس بودن استاد اصلی و نظریه‌ساز جریان منکر امامت و ولایت امام زمان علیه السلام سخن می‌گفت.

تنها جریان مقاومت‌کننده در برابر ائتلاف صلیب و صهیون در جهان معاصر، مسلمانان پیرو ولایت امام معصوم علیه السلام هستند. همهٔ دستگاه

تبلیغاتی و رسانه‌ای غرب هم درست همین نقطه را نشانه رفته‌اند. در حال حاضر،^۱ در فضای «ایران» ۶۷ ماهواره مستقر است. تعداد کل شبکه‌های ماهواره‌ای قابل دسترس در ایران، اعم از شبکه‌های تلویزیونی، رادیویی و دیتا، ۱۳۲۱۱ شبکه است. ۸۵۹۱ شبکه تلویزیونی، ۲۶۸۴ شبکه رادیویی و ۱۹۳۶ شبکه دیتا در ایران از طریق این ۶۷ ماهواره قابل دسترسی است. تنها رژیم اشغالگر «قدس» ۳۲ شبکه ماهواره‌ای پیرامون ما مستقر کرده است. بی‌دلیل نیست که از این همه به عنوان بمباران صوتی و تصویری ایران شیعی یاد می‌کنم.

برخی از این شبکه‌ها، حوزه فکری و اعتقادی را نشانه رفته‌اند، گروهی حوزه اخلاقی و فرهنگی و بالأخره جمع کثیری هم حوزه سیاسی، اجتماعی این منطقه را. آشکار و نهان هم با تانک، بلدوزر و ترور به جان مردم افتاده‌اند.

در بخش عمده‌ای از این آثار، مسلمانان و اعراب، در واقع فکر و فرهنگ و تمدن اسلامی، به بدترین صورت معرفی می‌شوند. در کتابی با عنوان «عرب‌ها، قومی شرور و بد» که توسط پژوهشگری به نام دکتر یوسف شاهین منتشر شده، درباره بد جلوه دادن چهره مسلمانان و عرب‌ها در هالیوود آمده است: آنها کارشناسانی دارند که به خوبی از فرهنگ و زبان عربی و سمبل‌های دینی آگاهی دارند و هالیوود از سال ۱۸۹۶ م. تاکنون ۹۰۰ فیلم درباره مسلمانان و عرب‌ها ساخته است.

در گزارش روزنامه‌نگاری در «این‌دین‌دیت» آمده است که: پس از سرخ‌پوستان و کمونیست‌ها، اینک تمام شرارت‌های مطلوب در فیلم‌های هالیوود، به اعراب نسبت داده می‌شود. بسیاری از فیلم‌هایی

که هالیوود از سال‌های پایانی دههٔ نود، قرن قبل تا سال ۲۰۰۶ م. تولید کرده، مسلمانان یا خواننده یا رقص شرق معرفی می‌شوند.

درست، همین تصویر قلابی را که سینمای هالیوود از مسلمانان ارائه می‌کند، مسلمانان صهیونیست یا همان اتاق فکر جریان لیبرالی صحه می‌گذارند و برای BBC مستندش می‌سازند.

جالب‌تر از این، رفیق دوم یا ضلع دوم این مثلث شوم، یعنی سلفی‌ها هستند. شرکت «المملکه القابضه» که ولید بن طلال یکی از شاهزاده‌های «سعودی» مالک آن است، ۳۰٪ برابر ۲/۶ میلیارد دلار از سهام شرکت «نیوز کروپ» تابع شبکهٔ «فاکس نیوز» را در اختیار دارد و شهروندان عربستانی در «ریاض» و «مکه» و دیگر شهرها می‌توانند برای خرید شرکت المملکه القابضه ثبت نام کنند و سهم بخرند. مگر ممکن است که این منکران امام زمان علیه السلام و مهدویت از این همه بی‌خبر باشند.

سالانه ۱۳/۰۰۰ فیلم پورنو و ضد اخلاقی در «آمریکا» ساخته می‌شود و عایدی سالانه‌اش مطابق آمار سال ۲۰۰۶ م. ۹۷ میلیارد دلار بوده است. شبکه‌های «AT&T» و «جنرال موتورز» ۸۰٪ دلارهای این صنعت را پارو کرده‌اند.

بنیان‌گذاران اولیه، صاحبان کمپانی‌ها، خط دهندگان فکری و بیش از ۱۸۰۰ نفر از مؤثرترین اشخاص هالیوود یهودی‌های مهاجر اروپای شرقی‌اند. همواره در هالیوود، هر تهیه‌کننده، هر کارگردان، هر نویسنده و هر ستاره‌ای جزئی از یک سیستم بزرگتر بوده که توسط یهودیان اداره می‌شده است.

همهٔ نمایش‌نامه‌نویسان هالیوود به جز چند نفر استثنا، جملگی یهودی‌اند و آثارشان مملو از مفاهیم یهودی است. سحر جبار یعقوب طی مقاله‌ای می‌نویسد:

اکنون آنها مشغول به اجرا در آوردن طرح‌ها و نقشه‌هایی هستند که در زمان حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نتوانستند آن را عملی کنند. آنها اکنون تلاش می‌کنند آن را به روش‌های مختلف به مرحله اجرا در آورند.

ممکن است برخی گمان کنند، نگارنده این همه را در خلوت ذهن خود بافته است.

براندس، نماینده «آمریکا»، در ۵ آوریل ۱۹۹۶ م. در برنامه «لاری کینگ شو» اعلام کرد:

یهودیان بر هالیوود فرمانروایی می‌کنند و آنان اکنون مالک هالیوود هستند.

در شماره آگوست مجله «مومنت» که متعلق به یک یهودی است، نویسندگانی به نام مایکل مدفید که او هم یهودی است، می‌نویسد:

از راز فیلم‌برداران و دست‌اندرکاران اصلی سینمای آمریکا می‌پرسید، آنها تمایل دارند بر عقل، اندیشه و فکر عرب‌ها و مسلمانان حاکم شوند و بذرافکار و اندیشه‌های لا ابالی‌گری و فراماسونری را در ذهن و وجود آنها بکارند و مسلمانان را دچار پریشان‌فکری کنند و آنها را از دین دور و در مرداب کفر و الحاد و رذایل اخلاقی غرق کنند.

شاید یکی از اهداف آنها، ریشخند کردن مسلمانان و به تمسخر گرفتن اسلام باشد.

اگر ما، بعد از شنیدن سخنان یکی از اعضای اصلی اتاق فکر لیبرال‌ها که با استفاده از بلندگوی BBC سخن می‌گویند، به استناد مقاله «مجله مومنت» بگوییم: آقایان، یهودی یا بهایی و مسلمان صهیونیست هستند، بیراه گفته‌ایم.

این گونه سخن راندن، شنونده را به یاد «پروتکل ۱۳ دانشوران صهیون» می‌اندازد. آنجا که آمده است:

ما باید مردم را با وسایل و راه‌های گوناگون به لهو و لعب بکشانیم. پس از آن، مردم به تدریج اندیشه آزاد و مستقل را از دست می‌دهند و همگی با هم، هم‌صدا می‌شوند؛ زیرا پس از آن، ما تنها اعضای جامعه‌ای هستیم که شایسته ارائه برنامه‌های فکری جدید را دارند و آنها پیرو ما می‌شوند.

به راستی دست‌مریزاد دارد آقایان! نه؟ «انگلیس» و یهود را می‌گوییم. در پرورش شاگرد، سنگ تمام گذاشته‌اند. والسلام.

رویکردهای افراطی و تفریطی در حوزه مهدویت (۱)

شاخصه‌های رویکرد مهدوی در دوران پیش و پس از پیروزی اسلامی در «ایران» کاملاً با یکدیگر متفاوت است. تا پیش از اوج‌گیری نهضت امام خمینی علیه السلام شاخصه‌های رویکرد غالب مهدوی عبارت بودند از:

۱. توجه به امام مهدی علیه السلام تنها به عنوان منجی موعود و نجات‌بخشی که در آینده‌ای نامشخص می‌آید و به همه دردها، رنج‌ها و نابرابری‌های بشر پایان می‌دهد؛

۲. تمرکز نگاه بر عصر ظهور، بدون داشتن هیچ چشم‌انداز روشنی برای اصلاح امور و بهبود وضع جامعه در عصر غیبت؛

۳. خلاصه شدن وظایف منتظران در دعا برای تعجیل فرج و نزدیک‌تر شدن ظهور منجی موعود؛

۴. تأکید صرف بر ولایت‌ورزی (تولی) و غفلت از موضوع و مفهوم برائت‌جویی (تبری) از مظاهر کفر و شرک و نفاق در عصر حاضر.

حضرت امام خمینی علیه السلام با طرح دیدگاه‌ها و نظرات بدیع خود، باب جدیدی را در حوزه مهدویت و انتظار گشود و شاخص‌های رویکرد مهدوی را دستخوش دگرگونی و تغییر اساسی ساخت. مطالعه اقوال و آثار ایشان نشان می‌دهد که بر اساس دیدگاه ایشان این شاخصه‌ها عبارتند از:

* نویسنده این مقاله آقای دکتر ابراهیم شفیعی سروستانی است.

۱. توجه به امام مهدی علیه السلام به عنوان آخرین حجت خدا و امام حی و حاضری که نسبت به وضعیت حال مسلمانان نیز بی تفاوت نیست؛
 ۲. از نظر دور نداشتن عصر غیبت و ضرورت تلاش برای اصلاح وضع موجود با هدف زمینه‌سازی برای ظهور؛
 ۳. توسعه وظایف و تکالیف منتظران و منحصر نداشتن این وظایف به دعا برای تعجیل فرج یا درخواست ملاقات با آن حضرت.
- این رویکرد نقطه عطفی مهم در نگرش به جایگاه و کارکرد اندیشه مهدویت و انتظار و سرآغاز طرح این اندیشه به عنوان مبنای اندیشه سیاسی شیعه در دوران غیبت بود.
- مهم‌ترین ویژگی این رویکرد تأکید بر تشکیل حکومت زمینه‌ساز و تلاش برای برقراری عدالت در جامعه به عنوان حرکتی در جهت فراهم آوردن شرایط ظهور امام مهدی علیه السلام بود.
- امروز با گذشت بیش از سه دهه از طرح اندیشه تحول آفرین امام راحل علیه السلام در باب انتظار و مهدویت و مشاهده آثار ارزشمند این رویکرد در «ایران اسلامی»، به دلیل رشد و گسترش فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی در حوزه مهدویت، جامعه ما با دو رویکرد افراطی و تفریطی روبه‌روست. مطالعه این دو رویکرد و مصادیق آنها نشان می‌دهد که هر یک از رویکردها با فاصله گرفتن از دیدگاه حضرت امام علیه السلام زمینه‌های ظهور وضعیت جدیدی را فراهم آورده‌اند که در جای خود قابل نقد و بررسی است.
- با توجه به آثار و پیامدهای نامناسب این رویکردهای افراطی و تفریطی و آثار تخریبی آنها، به اجمال به بررسی این دو رویکرد می‌پردازیم.

۱. بازگشت به دیدگاه‌های انفعالی پیش از انقلاب اسلامی

در سال‌های اخیر عده‌ای با بهره‌گیری از فضای مناسب حاصل شده برای طرح مباحث مهدوی و گفت‌وگو از امام زمان علیه السلام و با توجه به اقبال عمومی به موضوع مهدویت و انتظار، به طرح دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خود در این زمینه پرداخته و تلاش می‌کنند که رویکرد فردگرایانه، انزواگرایانه، منفعلانه و غیرمصلحانه به انتظار را که پیش از انقلاب اسلامی بر جامعه ما حاکم بود، بار دیگر زنده کنند.

اینان در برنامه‌های تبلیغی، آموزشی و مجالس و منابر خود، مخاطبان‌شان را به کناره‌گیری از فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی دعوت و با هر گونه اقدام اصلاحی در زمان غیبت مخالفت می‌کنند.

در نگاه این گروه، منتظران در زمان غیبت هیچ مسئولیتی در برابر جامعه خود ندارند و حداکثر وظیفه آنها، دعا برای ظهور امام مهدی علیه السلام و تلاش برای ملاقات با آن حضرت است.

رشد و گسترش این رویکرد در جامعه ما، انتظار را از فلسفه اصلی آن که اصلاح فرد و جامعه با هدف آمادگی برای ظهور مصلح است، خالی کرده و زمینه را برای بازگشت دوباره ویژگی‌هایی چون سکون، رکود، انفعال، ستم‌پذیری و تن دادن به وضع موجود به جامعه فراهم می‌کند. ویژگی‌هایی که در پی انقلاب اسلامی و به مدد اندیشه رهایی‌بخش امام راحل علیه السلام از جامعه ما رخت بر بستند.

۲. نادیده انگاشتن دیدگاه‌های امام خمینی علیه السلام

در رویکرد دیگری که در سال‌های اخیر مطرح شده است؛ اگرچه بر قابلیت‌ها و توانمندی‌های اندیشه انتظار برای حرکت و تلاش جمعی،

توجه بر وظایف سیاسی، اجتماعی منتظران در عصر غیبت تأکید می‌شود؛ ولی دانسته یا نادانسته این گونه القا می‌شود که در سی سال گذشته به توانمندی‌های این اندیشه در تشکیل و استقرار حکومت اسلامی در عصر غیبت بی‌توجهی شده است.

مبلغان این رویکرد، آگاهانه یا ناآگاهانه جایگاه و نقش بی‌بدیل امام خمینی علیه السلام در احیای اندیشه انتظار در عصر حاضر و طرح نظریه تشکیل حکومت اسلامی در دوران غیبت با هدف زمینه‌سازی برای ظهور را نادیده می‌گیرند و خود را طراح این ایده معرفی می‌کنند. برای روشن شدن خطاهایی که در سخنان این مدعیان رخ داده است، در اینجا چند نکته را یادآور می‌شویم:

الف) پیشینه بحث از دولت زمینه‌ساز

بر هیچ کس پوشیده نیست که نظریه دولت زمینه‌ساز نزدیک به چهل سال پیش (در سال ۱۳۴۸ ه.ش. و در درس خارج فقه) از سوی امام خمینی علیه السلام مطرح و مبانی کلامی، فقهی و اصولی آن تبیین شد و با تلاش علمی و مجاهدت سیاسی بیست ساله ایشان تحقق عینی یافت.

اینکه ما چشم خود را بر نظریه امام خمینی علیه السلام درباره تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت که اساس آن بر زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام استوار و همه مبانی کلامی و فقهی آن نیز تبیین شده است، ببندیم و چنین وانمود کنیم که: نظریه دولت زمینه‌ساز به تازگی مطرح شده و نظام جمهوری اسلامی تاکنون هیچ ارتباطی با مبانی مهدویت نداشته است، در عمل موجب خدشه‌دار شدن مبانی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی و جدا شدن این نظام از مبانی نظری مستحکم خود می‌شود؛ زیرا

همه نظریه‌پردازان حکومت اسلامی در عصر غیبت، به ویژه حضرت امام علیه السلام مشروعیت چنین حکومتی را در پرتو نظریه امامت و ولایت شیعی و بر اساس نیابت عام فقها از امام زمان علیه السلام تبیین و توجیه می‌کنند و به همین دلیل است که در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده است:

در زمان غیبت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم، عهده‌دار آن می‌گردد.

امام خمینی علیه السلام بارها در سخنان خود انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را مقدمه‌ای برای ظهور امام مهدی علیه السلام و زمینه‌ساز این ظهور دانسته و تأکید می‌کردند که ما باید تلاش کنیم این امانت را به صاحب آن، یعنی حضرت مهدی موعود علیه السلام برگردانیم.^۱

۱. نمونه‌هایی از سخنان امام راحل (ره) در این زمینه به شرح زیر است:
 امیدوارم که این انقلاب یک انقلاب جهانی بشود و مقدمه برای ظهور حضرت بقیة الله، ارواحنا له الفداء، باشد. (صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۸۸)
 امید است که این انقلاب جرقه و بارقه‌ای الهی باشد که انفجاری عظیم در توده‌های زیر ستم ایجاد نماید و به طلوع فجر انقلاب مبارک حضرت بقیة الله، ارواحنا له الفداء، منتهی شود. (همان، ج ۱۵، ص ۷۵).
 من امیدوارم که ما به مطلوب حقیقی برسیم و این نهضت متصل بشود به نهضت بزرگ اسلامی و آن نهضت ولی عصر (ع) هست. (همان، ج ۱۲، ص ۱۷۵)
 ان شاء الله اسلام را آن طور که هست در این مملکت پیاده کنیم و مسلمانان جهان نیز اسلام را در ممالک خودشان پیاده کنند ... و زور و ظلم و جور از دنیا برطرف بشود و مقدمه باشد برای ظهور ولی عصر ارواحنا له الفداء. (همان، ج ۱۵، ص ۱۷۰)
 مسئولان ما باید بدانند که [...] انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت، ارواحنا له الفداء است. (همان، ج ۲۱، ص ۱۰۸)
 خداوند همه ما را از قیدهای شیطانی رها فرماید تا بتوانیم این امانت الهی را به سر منزل مقصود برسانیم و به صاحب امانت، حضرت مهدی موعود، ارواحنا له الفداء رد کنیم. (همان، ج ۱۹، ص ۱۱).

در استدلال‌هایی هم که امام خمینی علیه السلام برای اثبات نظریه ولایت فقیه و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت ارائه می‌کنند، مبتنی بودن این نظریه بر اندیشه مهدویت و انتظار و نگاه خاص شیعه به جایگاه حجت‌های الهی در عالم هستی، هویداست.^۱

بنابراین باید بسیار مراقب بود که به بهانه احیای اندیشه انتظار در جامعه و تحکیم مبانی دولت منتظر، پیشینه این بحث را که در آثار و گفتار امام خمینی علیه السلام به خوبی قابل ردیابی است، به فراموشی نسپاریم و نقش ایشان را در احیای این اندیشه در جامعه اسلامی ایران، نادیده نگیریم.

البته باید توجه داشت که با وجود تأکیدهای فراوان امام راحل علیه السلام در زمینه توجه به موضوع مهدویت و دولت جهانی امام مهدی علیه السلام،^۲ نهادها و دستگاه‌های فرهنگی، آموزشی، پژوهشی و تبلیغی نظام جمهوری اسلامی در طول سه دهه گذشته کارنامه مطلوبی در این زمینه نداشته و نتوانسته‌اند حق امام حقی و حاضر و حجت زمان را ادا کنند.

ب) سابقه طرح نگاه راهبردی به مهدویت

ضرورت نگاه راهبردی (استراتژیک) به مهدویت، نخستین بار در سال ۱۳۸۰ ه.ش. و با انتشار جلد اول کتاب «درآمدی بر استراتژی انتظار» از

۱. ر.ک: خمینی، روح‌الله، کتاب البیع، ج ۲، صص ۴۷۴ و ۴۷۵.

۲. امام خمینی (ره) در یکی از بیاناتشان می‌فرماید:

مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست، انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت، ارواحنا القداه است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد، مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولان را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند، منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمام سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید و این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند. (صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۰۸)

سوی «مؤسسه فرهنگی موعود»، مطرح شد. (در حالی که پیش از این، این مجموعه در قالب مجموعه‌ای از مقالات منتشر شده بود). در مقدمه این کتاب آمده بود:

این اثر حاوی طرح کلان و استراتژیک نیست؛ بلکه سعی در تذکر اهمیت این موضوع در امر هدایت عمومی جامعه ایرانی پس از انقلاب اسلامی دارد، با اشاره به موضوع مهم «انتظار» که با مفهوم خاص شیعی، خود از استعداد ویژه‌ای برای تبدیل شدن به یک «استراتژی کلان» برخوردار است.

در جلد‌های ۲ و ۳ این کتاب هم که در طول سال‌های ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳ ه.ش. منتشر شده، وجوه مختلف این استراتژی تبیین شده است. جز این در سال ۱۳۸۶ ه.ش. «انتشارات موعود عصر» کتاب «گام به گام تا استراتژی انتظار»، یعنی کتاب حاضر را از همین نویسنده منتشر کرده است.

بنابراین، جای تأمل بسیار دارد که چگونه کسانی که به خوبی از پیشینه این بحث آگاهی دارند، به هر دلیل چشم خود را بر واقعیت‌ها می‌بندند و به نام امامی که حق و عدالت، شعار محوری اوست، حق و عدالت را نادیده گرفته و به ناروا خود را پیشتاز طرح این مباحث در کشور معرفی می‌کنند.

ج) برداشت نارسا از مدیریت امام زمان علیه السلام

درباره سومین نکته مطرح شده از سوی مدعیان نام برده، باید گفت: تردیدی نیست که امام مهدی علیه السلام به عنوان حجت خدا در جهان آفرینش نقشی مهم و بی‌بدیل دارد و واسطه همه فیض‌های مادی و معنوی خداوند به بندگان است. به بیان دیگر آنچه که خدای تعالی در جهان هستی، مقدر

فرموده از مجرای امام و حجت عصر بر مردم جاری و ساری می‌شود و ایشان بر همه امور عالم احاطه دارد؛ از همین روست که در «زیارت مطلقه حضرت اباعبدالله، حسین بن علی علیه السلام» که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، خطاب به آن وجود مقدس و دیگر امامان هدایت علیهم السلام می‌گوییم:

«إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ، وَتَصْدُرُ مِنْ بِيُوتِكُمْ؛^۱ اراده پروردگار در همه آنچه او مقدر داشته است، به شما محوّل شده و از خانه‌های شما صادر می‌شود».

بنابراین می‌توان گفت: مدیریت جهان هستی به دست حجت خداست و همه آنچه در عالم رخ می‌دهد، تحت اراده و قدرت اوست؛ ولی این سخن به آن معنا نیست که همه کارهای درست یا نادرستی را که با تدبیر و اراده خویش در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی انجام می‌دهیم، به آن حضرت نسبت دهیم و چنین وانمود کنیم که همه این کارها تحت مدیریت امام زمان علیه السلام و به خواست آن حضرت علیه السلام انجام شده است.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۷، ح ۲.

رویکردهای افراطی و تفریطی در حوزه مهدویت (۲)

تا یک دهه پیش، ورود به صحنه گفت‌وگوی مهدوی و تأسیس و راه‌اندازی انجمن یا مؤسسه‌های فرهنگی با رویکرد مهدوی، سخت می‌نمود؛ اما ورود به شرایط تاریخی جدید، ذیل عنایات حضرت موعود علیه السلام بخت این رویکرد اجتماعی به موضوع را گشود و از آن پس دامنه گفت‌وگوها و راه‌اندازی مجامع مهدوی باز و بازتر شد.

به موازات این واقعه مقدس و فرخنده و با شکسته شدن سدها، آتش طمع بسیاری از دروغزنان و مدعیان نیز تیز شد و کار و کاسبیشان داغ، چنان که در گوشه گوشه این سرزمین بساط چیدند و به رهنی دین و عقل و باور مردم، مشغول آمدند. مشاهده این وضع، «مؤسسه فرهنگی موعود» را واداشت تا ضمن تدوین اولین منشور راهبردی فرهنگ مهدویت در کشور و نقد و بررسی جریانات مدعی و فرقه‌ای، طی مقاله‌ای اعلام کند:

بر همه مراکز، مؤسسه‌ها، هیئت‌های مذهبی و کانون‌هایی که به فعالیت‌های مهدوی مشغولند، لازم است در فعالیت‌های خود، تنها رضایت حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام را در نظر داشته باشند و از درآمیختن این موضوع با هر گونه اغراض و گرایش‌های جناحی و گروهی خودداری کنند. در این شرایط، هر حرکتی که برای کسب منافع جناحی و گروهی و بهره‌برداری سیاسی و

* نویسنده این مقاله آقای دکتر ابراهیم شفیعی سروستانی است.

حزبی از این گرایش ناب و خالص مردمی صورت گیرد، موجب از دست رفتن آخرین امید مردم، بدبین شدن آنها به فعالیت‌های مهدوی و در نتیجه، پراکنده شدن آنها از پیرامون مهم‌ترین محور وحدت امت اسلامی می‌شود که خطایی جبران‌ناپذیر و گناهی نابخشودنی است.

از دیاد طلب عمومی برای گفت‌وگو در این باره و شنیدن از آن یار سفر کرده، داغی بازار عرضه کالای کاذب را نیز در پی داشت؛ چنان که به تدریج بر گستره سؤال‌ها و شبهات در ذهن و زبان مردم و به ویژه جوانان نیز افزوده شد.

نباید از این نکته نیز غفلت داشت که دشمن از توان برانگیزاننده فرهنگ مهدوی و تأثیر شگرف آن در بازدارندگی مردم از آلودگی‌ها آگاهی داشت و توسعه این فرهنگ را باعث عدم پذیرش صورت‌های مختلف آثار فرهنگی و تمدنی الحادی غربی، همچنین خودداری از سر فرو آوردن مسلمانان در برابر جریان‌ات استعماری و استکباری می‌شناخت. این امر باعث بود تا با دسیسه عوامل آشکار و نهان سیاست‌گزاران غربی، هر روز بر تعداد مدعیان دروغین، فرقه‌های موعودگرا و شبهات افزوده شود. این واقعه می‌توانست مردم تشنه حقایق را از آب‌شخورهای اصلی دور و بر پراکندگی‌هایشان بیفزاید و نیروی آنها را در گذر زمان مستحیل ساخته، آنها را نومید و خسته نماید.

به همین جهت، «موعود» همواره از طریق نشر آثار فرهنگی، ارائه طرح‌ها و برنامه‌ها و به قصد مقابله و بازدارندگی، بر موارد و مباحث زیر تأکید ورزیده است و آن همه را جزو جدانشدنی مطالعات فرهنگی و مهدوی معرفی کرده و در آثار مختلف خود نیز توجه به آنها را مرعی داشته است:

۱. شناسایی و نقد بنیادین صورت‌های مختلف فرهنگی و تمدنی غربی؛

۲. مطالعه و نقد مناسبات فرهنگی و مادی جوامع مسلمانان مبتنی بر حقایق دینی و متذکر شدن درباره شائبه‌ها؛
۳. بازشناسی جنبه‌های کلامی، فرهنگی و تاریخی اندیشه مهدوی و فرهنگ انتظار با بهره‌گیری از منابع متقن؛
۴. پالایش این اندیشه از هرگونه شائبه جعل، تحریف و خرافه؛
۵. پاسخ‌گویی عالمانه متناسب با نیازهای روز به شبهات و ابهامات موجود در زمینه موعودگرایی و مهدویت؛
۶. احیا و گسترش فرهنگ انتظار و تلاش برای شناساندن نقش سازنده این فرهنگ در پایداری و تحرک جوامع مسلمانان؛
۷. تبیین وظایف و تکالیف مردم در برابر حجت خداوند؛
۸. مقابله با گونه‌های مختلف جریان سیاسی و فرهنگی معاند و مقابله‌گر با اندیشه موعودگرایی اصیل شیعی که در قالب‌های: کتاب، فیلم و پایگاه‌های اینترنتی ارائه می‌شوند؛
۹. شناسایی و نقد دیدگاه‌هایی که غربیان در زمینه آینده جهان و جهان آینده مطرح می‌کنند؛
۱۰. و بالأخره، تدوین راهبرد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی جوامع مسلمانان در عصر غیبت تا رسیدن به عصر طلایی ظهور.
اکنون، با توجه به شرایط فعلی و همه آنچه که در حوزه فعالیت‌های فرهنگ مهدوی، نمود یافته، نقادی وجوه مختلف این فعالیت‌ها و پالایش برخی از عملکردها از شبهات و آسیب‌ها، ضروری به نظر می‌رسد.
با شروع فعالیت دولت جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد و شعارهایی که ایشان پیش از انتخابات سال ۸۴ و پس از آن مطرح کردند، امید جدیدی برای توسعه فرهنگ مهدوی در سطوح مختلف جامعه و اصلاح مناسبات عمومی

بر مبنای آن در دل همه علاقه‌مندان به فرهنگ مهدویت و انتظار ایجاد شد. باید انصاف داد که در این سال‌ها قدم‌هایی نیز در این زمینه برداشته شده است؛ ولی آنچه انتظار می‌رفت، محقق نشد و در مقابل، آسیب‌هایی در حوزه مهدویت رخ نمود که در صورت تداوم، می‌تواند این فرهنگ را در اذهان مردم و به ویژه اقشار فرهیخته جامعه، دچار خدشه سازد. پوشیده نیست که:

- مهدویت آخرین دست‌آویز و امام مهدی علیه السلام آخرین امید مستضعفان عالم است؛

- جهان، شرایط ویژه‌ای را در سال‌های قبل از ظهور به تجربه نشسته است؛

- غرب در حال فروپاشی و تجربه پایان است و از این رو برای ماندن و استمرار حیات فرهنگی و تمدنی از هیچ حرکتی و تلاشی در جهت مخدوش ساختن باور اصیل مهدوی خودداری نخواهد کرد و این همه، ما را مواجه با مسئولیت بزرگی می‌سازد که کوتاهی در برابرش، خسارات جبران‌ناپذیری را در پی خواهد داشت.

یکی از آسیب‌هایی که در سال‌های اخیر در این حوزه رخ نموده است، طرح ادعاهایی در زمینه ارتباط مستقیم با امام زمان علیه السلام و بهره‌گیری از هدایت‌ها و راهنمایی‌های بی‌واسطه ایشان در مدیریت جامعه است.

این قرائت از مدیریت امام زمان علیه السلام در عالم هستی، افزون بر اینکه این شبهه را به ذهن تداعی می‌سازد که برخی افراد از طرف امام مهدی علیه السلام وکالت، سفارت و نیابت خاص برای اجرای پاره‌ای امور دارند؛ یعنی امری که در توقیع شریف امام مهدی علیه السلام خطاب به آخرین نایب خاص، به شدت نفی شده و مدعیان آن دروغگو و افترازن برشمرده شده‌اند، این خطر را نیز در پی دارد که مردم به واسطه برخی اقدام‌های نادرست ما که به گونه‌ای

به امام زمان علیه السلام نسبت داده می‌شود، به آن حضرت بدبین شوند و ایشان را مسبب همه مشکلات اجتماعی و اقتصادی موجود بدانند.

دومین آسیبی که در این زمینه قابل طرح است، دولتی شدن امر تبلیغ و ترویج فرهنگ مهدویت و انحصار این موضوع به چند مؤسسه مورد حمایت دستگاه‌های دولتی است.

دولتی کردن فعالیت‌ها و بالأخره، ارائه پیش‌فرض‌هایی بر مبنای احتمالات درباره ظهور، بزرگ‌ترین لطمه را به این امر مقدس وارد می‌آورد؛ زیرا:

۱. بسیاری از فرصت‌طلبان با شناسایی سوگیری و قرائت دلخواه صاحبان امضاء و قدرت، سعی در ارائه آثاری مناسب با آن سوگیری نموده و همه همت خود را مصروف معقول و مقبول و حتی مشروع جلوه دادن آن قرائت می‌کنند و از این طریق زمینه‌های امتزاج و التقاط و گاه انحراف در آموزه‌های اصیل را فراهم می‌آورند؛

۲. پوشیده نیست که اشتغال به امور اجرایی در سطوح عالی، همواره امکان مطالعه جدی و پیوسته و البته مبتنی بر حقایق و معارف دینی را از مدیران سلب می‌کند و این امر بیش از پیش، آنان را نیازمند مردان فرهیخته از جمع عالمان وارسته و پرهیز از سوگیری علنی می‌سازد؛

۳. بسیاری از مردان سیاسی، مانند عموم مردم در عرصه‌های عملی و میان مناسبات سیاسی و اقتصادی، دچار لغزش و گاه سوء رفتار می‌شوند؛ از همین رو با هرگونه لغزش احتمالی یا حتی افترا و تهمت‌های ناروای معاندان، ساحت مقدس امام علیه السلام و مباحث مورد گفت‌وگوی مدیران نیز در بین مردم آلوده به تردید و بدگمانی می‌شود؛

۴. دشمنان همواره برای ضربه زدن به مردان سیاست و راهبردهای آنان، سعی در مخدوش ساختن چهره دولت‌مردان دارند. به سخره گرفتن

آموزه‌ها و ایجاد تردید در برابر آنها، به صورت طبیعی و در نزد عامه مردم، زمینه مخدوش شدن حقایق ناب و معارف دینی را در پی خواهد داشت. در سال‌های اخیر، به ویژه در نیمه شعبان سال جاری، شاهد این بوده‌ایم که چند مؤسسه برخوردار از حمایت‌های بی‌دریغ دولت و با محوریت برخی سازمان‌های دولتی، انحصار برگزاری مراسم و جشنواره‌های این ایام را به دست گرفته و با حذف کامل مراکز و مؤسسه‌های مستقل و مردمی و نادیده گرفتن فعالیت‌های آنها، چنین وانمود کردند که آنها تنها فعالان و پیشتازان این حوزه هستند.

این روش صرف‌نظر از اینکه ظلمی آشکار در حق دیگر مراکز و مؤسسه‌های فعال در این حوزه و در مغایرت کامل با فرهنگ عدالت محور مهدوی است، این خطر را در پی دارد که به تدریج فرهنگ مهدویت و انتظار تنها با قرائتی که برخی اصحاب قدرت می‌پسندند، در جامعه رواج پیدا کرده و از حضور گروه‌های مردمی و تشکل‌های مردم نهاد در این حوزه کاسته می‌شود.

به همین سبب است که باید اعلام کرد، انتظار مردم، تشکیل دولت امام زمانی و جاری شدن فرهنگ مهدوی در میان مناسبات فرهنگی و مادی جامعه است و این امر بیشتر از آنکه بسته و مقید و منحصر به فعالیت‌های فرهنگی مهدوی در دست گروهی از وابستگان به قدرت باشد، بسته عمل و تداوم خدمت‌گزاری است. حفاظت از بنای اعتقادی و باورهای مردم و جلوگیری از مخدوش شدن چهره این بنا، وظیفه همه ما و به ویژه مردان سیاست و مدیریت کلان جامعه است.

چنان که ذکر آن رفت، آخرین و بزرگ‌ترین دستاویز مردم برای رفتن و خلاصی از بن‌بست‌ها، فرهنگ مهدوی است.

و تردیدی نیست که امام مهدی علیه السلام به عنوان حجت خدا در جهان آفرینش نقشی مهم و بی‌بدیل دارد و واسطه همه فیض‌های مادی و معنوی خداوند به بندگان است. به بیان دیگر آنچه که خدای تعالی در جهان هستی، مقدر فرموده از مجرای امام و حجت عصر، بر مردم جاری و ساری می‌شود و ایشان بر همه امور عالم احاطه دارد. از همین روست که در «زیارت مطلقه حضرت اباعبدالله، حسین بن علی علیه السلام» که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، خطاب به آن وجود مقدس و دیگر امامان هدایت علیهم السلام می‌گوییم:

«... إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ ...»^۱
 اراده پروردگار در همه آنچه او مقدر داشته است به شما محول شده و از خانه‌های شما صادر می‌شود.»

بیاید همه همت خود را مصروف حفاظت از این ذخیره الهی کنیم. بیاید از استفاده ابزاری از این امر مهم و مقدس دوری گزینیم و با عمل به آموزه‌ها و بسط عدالت در میان مردم و مناسباتشان، زمینه جلب توفیقات الهی را فراهم آوریم. بی‌گمان از روی لطف دست یاری‌گرشان پشتیبان خواهد بود. إن شاء الله